احکام اموات

از منظر فقهای مذاهب اسلامی

غلامحسین موحدی سنگتخت دایکندی

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

مشخصات کتاب

احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

شیعه جعفری دوازده امامی

شیعه زیدی

پیرو مذهب حنفی

- پیرو مذهب مالکی

پیرو مذهب شافعی

- پیرو مذهب حنبلی

- پیرو مذهب ظاهری

تالیف: غلامحسین موحدی سنگتخت

دایکندی

سال 1395 هش مطابق

1438 هق

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

فهرست احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

ص: 7

بخش اول: احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

ص: 9

الحمدلله رب العالمین والصلاه والسلام علی خیرخلقه

وأشرف بریَّته ورحمته للعالمین محمد « صلَّی الله علیه وآله» وعلی آله المنتجبین المعصومین وصحبه الغُرِّ المیامین.

مقدمه

بعد، کتاب حاضر مشتمل است بر بحث علمی واستدلالی دراحکام اموات و آنچه که مرتبط است به اموات وحکم فقهی سکته مغزی ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی به صورت مقارن وازجنبه ها وجهات مختلفه؛ زیرا حقوق انسان وکرامت انسانی آن درشرع مقدس اسلام تنها منحصردرحال حیات آن نیست، بلکه عمومیت دارد وشامل حالت بعد ازمرگ انسان را نیزمی شود؛ همان طوری که تعلیل صحیحه عبدالله بن سنان ازابی عبدالله امام صادق«علیه السلام» اشاره به آن دارد: «لأنَّ حرمه المسلم میِّه کحرمته وهو حیٌّ سواء؛(1)

احترام بدن مسلمان، مرده و زنده اش یکسان است.» حتی بعضی فقها مراعات حقوق اموات را ازضروریات دین مقدس اسلام دانسته اند. نیز روایتی از رسول مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل شده است که آن حضرت فرموده:

«للمسلم علی المسلم ستّه حقوق....»(2)

ازجمله آن شش حق، عیادتش را درحال مریضی، وتشییع جنازه ودفنش را بعد ازمرگ بیان فرموده است.

دیگراینکه احکام اموات بخشی بزرگ ازمسائل فقهی، حقوقی واجتماعی مشترک بین مذاهب اسلامی را تشکیل می دهد که متأسفانه تاکنون کتاب مستقل علمی واستدلالی حامل عنوان احکام الاموات ازمنظر فقهای تمام مذاهب اسلامی با این کیفیّت مقارن تدوین وتألیف نشده ودراختیار عموم قرار نگرفته است که برطرف کننده نیاز پیروان مذاهب اسلامی باشد. به علاوه تکثُّر ابنای بشر، پراکنده شدن آنان در تمام نقاط کره زمین، فرقه فرقه شدن آنها از نظر باورها و معتقدات، اختلاط مسلمانان درتمام شهرها، روستاها وکشورهای اسلامی وغیراسلامی درشئون زندگی اجتماعی معاصر واشتراک آنان درمراسم واجتماعات یادبود اموات پیروان فرقه های دارای افکار، اندیشه ها، طریق ومذاهب مختلفه، همه اینها

موجب شده است که مسلمین دراحکام امواتشان وآداب وسنن که مربوط به آنها می باشد، اختلاف پیدا کنند؛ به اندازه ای زمانی که فقیهی پیرو مذهب و نحله ای خاص از آنها شروع به تدوین کتابی درموضوع فقه

1- . الوسایل، باب 51، من الابواب اذا مات مسلم فی البئر، ح 1.
2- . صحیح مسلم7/ 3. سنن ترمذی4/ 176 ح2880.

می کردند، احکام اموات را در ضمن کتاب طهارت وصلات به صورت پراکنده وبرطبق مذهب خاصی که ازاو پیروی می کردند، متعرض می شدند.

توضیح و تبیین مسئله

پیروان هرمذهب ازمذاهب اسلامی نیز به آن آداب و سنن که بینشان عملی می شدند، خوشحال می بودند (کلُّ حزب بما لدیهم فرحون).(1) و بسا به پیروان مذاهب دیگر اسلامی که احکام وآداب وسنن امواتشان مخالف احکام وآداب و سنن اموات معمول بین اینها می باشند، نسبت شرک، کفرو بدعت می دهند؛ بنائاً برهر انسان که اراده وقصد ایجاد وحدت بین پیروان مذاهب اسلامی را دارد ونیّت برطرف کردن ریشه نفاق واختلاف را ازجامعه مسلمین آرزو دارد؛ روشن وآشکار می شود که نیازمبرم به بررسی های دقیق علمی واستدلالی، اقوال،گفتارو استدلال های علما، فقها، امامان ورهبران مذاهب اسلامی را درباره مرگ وموت و احکام آن وخالص وپاک کردن آن گفته ها را ازخرافات وآلودگی هایی که درمرور زمان با آن مخلوط شده است؛ درباره حقیقت وماهیت مرگ وموت که آیا مرگ یک شیء وجودی است که جایگزین حیات می شود بعدازرفتن آن یا یک شیء عدمی است (مرگ= عدم الحیات) واشاره می شود به اختلاف فقها ودانشمندان درباره علائم ونشانه های مرگ، واتفاق واجماع آنها برواجب کفائی بودن غسل و تجهیزمیت مسلمان بعد ازمرگ، واختلاف آنها درکمّیت وکیفیت غسل وتجهیز میت، تعداد قطعات واجب وسنّتی کفن، آداب وسنن کفن، وجوب نمازمیت، اختلاف فقها درکیفیّت نماز،تعداد تکبیرات درنماز واینکه برچه کسانی نمازواجب است خوانده شود وبرچه کسانی جایزنیست نمازخوانده شود. خلاصه مهم ترین چیزی که این جانب را وا دارکرد برتدوین کتاب حاضردراین موضوع، عناوین ذیل است:

بیان وتوضیح مفهوم مرگ ازنظرلغوی، قرآن کریم، فقهای اسلامی و علمای علم طب؛ الموت ماهو؟ (حقیقت مرگ چیست؟)

تعریف وبیان سکته مغزی که یکی از اسباب کثیره مرگ ومیر می باشد. آیا سکته مغزی مرگ است؟ وبیان احکام کسی که مبتلا به سکته مغزی شده است ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی و بیان اختلاف آنها درآن.

اشاره به تاریخ تشریع احکام اموات که دراسلام وپیروان ادیان سماوی دیگرازچه زمانی تشریع

1- . سوره مؤمنون/ 53.

شده است.

حتّی الامکان تلاش جدّی شده جهت نزدیک کردن پیروان مذاهب اسلامی را به یکدیگردرفروع فقهی که متداول ومورد عمل هست بین شان در مسئله اموات.

آگاه ساختن مسلمین وارشاد وهدایت آنها خصوصاً قشرجوان و تحصیل کرده مؤمنین به سوی تعالیم حیات بخش دین حنیف اسلام و مشترکات دینی آنها.

تنقیح وپاک کردن آنچه که نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» درباره احکام اموات ازجانب خداوندمتعال آورده است، ازلوث خرافات، اوهام و بدعت هایی که درطول زمان با آن مخلوط شده است.

آنچه ازمنابع اسلامی استفاده می شود، بلکه ازکل ادیان سماوی، این است که احکام اموات اززمان فوت آدم ابوالبشر«علیه السلام» تشریع شده است؛ زیرا زمانی که آدم«علیه السلام» فوت کرد؛ ملائکه الهی ازجانب خداوند عزّوجل مأموریت یافتند برای غسل،کفن ودفن آدم«علیه السلام» واورا غسل دادند،حنوط وکفن کردند، بر اونماز خواندند ودفنش کردند. بعد فرمودند: «هذه سنَّه آدم و ولده؛ این روش دفن آدم وفرزندانش است.» لذا بنی نوع بشرآن روش را نسلاً بعد نسل به ارث بردند، اززمان فوت آدم«علیه السلام» الی عصر حاضر وبه اندازه ای آن روش مهم و مورد اعتماد و اعتقادنسل بشربه خصوص پیروان ادیان سماوی هست که اگرفردی اختیاراً مرده اش رابرخلاف آن روش دفن کند،گناه کارخوانده شده، ملامت و سرزنش می شود، زیرا بایک سنت وروش مستمرّه و متواتره ومعموله بین مسلمین مخالفت کرده است. مگراینکه فرزندان آدم ابوالبشردراثر زادو ولد، زیاد شدند وطائفه طائفه وقبیله قبیله شدند، درتمام نقاط کره زمین پراکنده شدند و مسکن گزیدند و درباورها، معتقدات، آداب وسنن زندگیشان ازجمله آن سیره مستمره مربوط به اموات اختلاف پیدا کردند ودرعمل آن سیره تحت تأثیرمحیط و منطقه قرارگرفتد ومخلوط به اوهام، خیالات، خرافات وسنن حاکم درآن محیط و محل شدند تا عصرحاضر.لذا نهایت کوششم را برای روشن شدن حقایق وکشف آن اززیر پوشش های ضخیم خرافات واوهام به کاربردم تا حقایق نزد هرمذهب از مذاهب اسلامی وبیان آراء واستدلال آنها برآن ازکتاب وسنت وسایرادلّه معتبره نزدآنها ومناقشه آن ادلّه ازطرف دیگران با دقت

و بی طرفی کامل و بیرون آوردن حقایق مشترکه بین مذاهب اسلامی را انجام دادم و درموضوعات که تقریب بین مذاهب امکان نداشت، نظریه فقهای هرمذهب واستدلالشان رابا حفظ احترام و بی طرفی کامل ذکرکردم؛ البته نظریه غالب ومشهوردرآن

ص: 12

مذهب را. لکن غالباً اعتماد به مطالبی است که ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» رسیده و تأیید شده باشد؛ زیرا اهل البیت ادری بما فی البیت وآنها «اهل بیت النبوَّه ومعدن الرّساله وخزّان العلم ومنتهی الحلم وباب مدینه علم النبی«صلّی الله علیه وآله» ومعصومون من الزّلل: اهل بیت پیامبر وجایگاه رسالت وخزینه دانش ونهایت بردباری ودروازه علم پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» وحفظ شده ای از لغزشها هستند»، به شهادت قول الله عزّوجل:«إنَّما یریدالله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً؛(1) اراده الهی به این تعلق گرفته است که شما اهل بیت از تمام آلودگی ها پاک و منزّه باشید.» اکثرمفسّرین نزول آیه شریفه را درشأن عترت طاهره پیامبر مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» می دا نند. (2)

بعد احساس کردم نیازتعرّض وتوجّه به احکام فقهی بعض موضوعات مستحدثه ای را که مرتبط هست به موضوع کتاب، مانند حکم شرعی کسی که دچار مرگ مغزی می شود،آیادراین حال که مغز او ازکار افتاده است واطبای متخصص اتفاق نظردارندکه شخصی مصاب برگشتش به حال طبیعی غیرممکن هست ودر عین حال بقیه اعضای بدن ازقبیل قلب،کبد،کلیه، ریه وغیره به کارعادی خود ادامه می دهند، ولو بادستگاه. آیا این شخص درهمین حال مرده گفته می شود؟ که خانمش ازهمین وقت عده وفات حساب کند، اموال ودارایی اش منتقل به ورثه شود و اگرکسی عضوی ازاعضای بدنش راجداکند، دیه جداکردن عضو میت برذمَّه اش تعلّق بگیرد؟ یازنده گفته می شودکه خانمش شوهردار وخودش صاحب اموالش است واگرکسی عضوی ازاعضای بدنش جداکند، دیه جداکردن عضوی ازانسان زنده برذمَّه اش تعلّق می گیرد؟

نو آوری کتاب احکام اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

لذاکتاب حاضردرنوع خودازجهات جدیدگفته می شود: 1- ازجهت بررسی هر مسئله به صورت مقارن بین مذاهب اسلامی. 2- ازجهت تکثّروتنوّع مصادرومنابع اولیه معتبره درهرمذهب، وسزاوارذکراست منابعی که ازآنها درتألیف کتاب استفاده شده است،مستقیماً مطالعه وبررسی شده است وازاعتمادبه نقل قول وحکایت و نسبت که روش معمول بین اکثرنویسنده های معاصراست،پرهیز ودوری شده است. 3- ازجهت روش نظم وترتیب

1- . سوره الاحزاب / 33.
2- . تفسیر قرطبی14/ 183 از جمعی کثیر از جمله کلبی و ام سلمه. و جصّاص در تفسیر احکام القرآن 3/ 471 از ابوسعید خدری و غیره. و تفسیر سمعانی 4/ 28 از مجاهد و قتاده و ابوسعید خدری و ام سلمه و جماعت کثیری. و حاکم حسکانی در تفسیر شواهدالتنزیل 2/ 18 از براءبن عازب و حمادبن سلمه و انس بن مالک و غیره. روایت کرده اند که آیه شریفه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین«علیهم السلام» نازل شده است.

وفصل بندی مطالب وموضوعات کتاب. 4-ازجهت پرهیزازذکرمطالب اختلاف برانگیزمیان مسلمین. 5-ازجهت دوری ازاختصارکه مخلّ است به فهم مطالب برای خواننده وتفصیل که ملال آوروخسته کننده است برای خواننده.

بنائاً کتاب دارای سه بخش وفهرست مطالب ومنابع است. بخش اول مشتمل برپنج فصل است؛ فصل اول دراحکام احتضار؛ فصل دوم دراحکام غسل؛ فصل سوم دراحکام حنوط وکفن؛ فصل چهارم دراحکام نمازمیت؛ فصل پنجم دراحکام دفن میت. وبخش دوم درملحقات است که بنحو از انحا مرتبط به اموات است. وبخش سوم دربیان احکام سکته مغزی است.

ص: 14

فصل اول: احتضار و احکام آن

اشاره

ص: 15

اما فصل اول مشتمل است بردو بحث: اول تعریف احتضار، دوم احکام احتضار.

تعریف احتضار

احتضار درلغت مصدرلازم ازاحتضر،یحتضر،احتضاراً، به معنای حاضرشدن یا فرارسیدن هنگام مرگ یا جان کندن«أعاننا الله علیه؛ خدا یاری کند مارادرآن وقت» ویاشهری شدن یا ازسفرآمدن یا ازبیابان به شهرآمدن می باشد.(1)

دراصطلاح فقها به معنای حضورمرگ یا حضورملائکه ای که موکّلند برای قبض روح انسان ها، یاحضور اهل واقارب آن شخص دراین هنگام نزد او، یا به معنای حضورعقل آن شخص است نزد او،(2)یابه

معنای حضورائمه معصومین «علیهم السلام» است نزد او به خصوص امیرمؤمنان علی«علیه السلام»، زیرادر روایت آمده است که هیچ شخصی درشرق وغرب عالم ازدنیا نمی رود، مگراینکه امیرمؤمنان علی«علیه السلام» رادرحین مرگ می بیند؛ مؤمنین ازجهت محبت ودوستی وکفار ازجهت عداوت ودشمنی.(3)

یابه معنای حضورمؤمنین وخلق الله است درهمان وقت نزد او.(4)

بحث دوم دراحکام احتضاراست

اشاره

احکام احتضارنوعاً سه قسم است: وجوب، ندب و مکروه.

اماوجوب یک مورداست وآن استقبال محتضراست به قبله. اکثرفقهای امامیّه مانند شیخ مفید درمقنعه، سلار بن عبدالعزیزدیلمی درالمراسم العلویه، ابن حمزه طوسی درالوسیله الی نیل الفضیله، محقق حلّی در شرایع الاسلام، علاّمه حلّی درالمختلف والمنتهی، شهید اول درالبیان والدروس، محقق ثانی درجامع المقاصد وشهیدثانی در الروضه البهیّه فی شرح اللّمعه الدمشقیّه(5) قائل شده اندبه مشهور بودن وجوب استقبال قبله برای شخص محتضردرحال احتضار، واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به عدّه ای ازروایات ازجمله روایت صحیحه

1- . فرهنگ معین ماده احتضار؛ المنجد ماده حضر، لویس معلوف.
2- . الروضه البهیّه فی شرح اللّمعه الدمشقیّه1/118 طج؛ جامع المقاصد 1/ 351- 355؛ جواهر الکلام 4/ 8- 9.
3- . اصول کافی 3/ 127.
4- . جواهر الکلام 4/ 8- 9.
5- . المقنعه 73- 75؛ المراسم العلویّه 47؛ الوسیله الی نیل الفضیله 2- 6؛ شرایع الاسلام1/ 29؛ مختلف الشیعه1 /381؛ منتهی المطلب 426؛ البیان 23؛ الدروس 1 /102؛ جامع المقاصد 1 /351 – 355؛ الروضه البهیّه فی شرح اللّمعه الدمشقیّه 1/ 118.

سلیمان بن خالد که درکافی و تهذیب نقل شده است: «قال: سمعت اباعبدالله«علیه السلام» یقول:إذا مات لأحدکم میّت فسجوه تجاه القبله ولذلک إذا غسّل یحضرله موضع المغتسل تجاه القبله فیکون مستقبلاً بباطن قدمیه ووجهه الی القبله؛(1)

سلیمان بن خالد می گوید:ازامام صادق«علیه السلام» شنیدم که می فرمود:هروقت کسی از شما فوت کرد، رو به قبله بخوابانید، به نحوی که کف هردو پابه طرف قبله باشدکه اگربه همان شکل بنشیند، رو به قبله شود.» از همین جهت است که درموقع غسل دادن میت، او را رو به قبله غسل می دهند.

اماروایت دوم که به آن استدلال کرده اند، مرسله امیر المؤمنین علی «علیه السلام» است: «قال«علیه السلام»:

دخل رسول الله «صلّی الله علیه وآله» علی رجل من ولد عبدالمطلب وهو فی السوق «اعانناالله علیه» وقد وجِّه الی غیرالقبله فقال«صلّی الله علیه وآله»: وجّهوه الی القبله فإنَّکم إذا فعلتم ذلک أقبلت علیه الملائکه وأقبل الله عزّوجلَّ علیه بوجهه فلم یزل کذلک حتّی یقبض؛(2)

امیرمؤمنان علی«علیه السلام» فرمود:نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» بریکی از اولاد عبد المطلب داخل شد، دیدکه درحال جان دادن است، ولی صورتش به طرف غیرقبله است. فوراً فرمود: صورت این شخص را به طرف قبله برگردانید، زیرا زمانی که صورت این شخص به طرف قبله شود، ملائکه متوجّه او می شوند ورحمت الهی شامل حال او می شود و به همین حال است تا ازدنیا برود.»

دوم- به سیره عملی بین مسلمین، استدلال کرده اندکه مسلمین درهمه اعصاراززمان آدم تا خاتم وهمه امصاردرشرق وغرب عالم این استقبال به قبله را برای شخص محتضردرحال احتضارعملی می کنند و به قدری به آن اهمیّت می دهند که اگرکسی به غیرجهت قبله جان دهد، ازعلایم بدشانسی اوحساب می شود و هیچ عمل مستحبی به این اهمیّت دراسلام پیدا نمی شود؛ و این اهمیّت نیست مگراز جهت وجوب آن عمل.(3)

مخفی نماندکه ادلّه اثبات کننده وجوب استقبال قبله فرق نمی گذارند بین محتضر، صغیر باشد یاکبیر، مردباشد یازن، پیر باشد یاجوان، عالم باشد

یاجاهل، ثروتمند باشد یافقیر، حروآزاد باشد یاعبد وغلام؛ به شرطی که مسلمان یادرحکم مسلمان باشند. دوم اینکه استقبال ممکن باشد

1- . وسایل الشیعه باب 35 از ابواب احتضار ح 2.
2- . همان ح 4، 5 و 6.
3- . جواهرالکلام 4/ 7.

واگر استقبال ممکن نبود ازجهت اشتباه قبله یا غیرش، وجوب ساقط می شود ازجهت عدم تمکن ازامتثال تکلیف.

البته معلوم وروشن است که قائلین به وجوب استقبال به اتفاق آرا بلکه بعضی هایشان ادعای اجماع کرده اند ومی گویند: وجوب استقبال مانند سایر احکام واجبه متعلق به میّت ازقبیل غسل، تکفین، تدفین، نماز وامثالش واجب کفایی است، به معنای اینکه اگربه تعداد ما به الکفایه ازمکلّفین، آن تکالیف را انجام دهند، ازذمّه بقیَّه مکلّفین ساقط می شوند؛ واگراخلال به آن تکالیف شود، همه گناه کارو مستحق عذاب و عقاب می شوند.(1)

عدّه کمی ازفقهای امامیه مانند شیخ طوسی وعلاءالدین بن ابی المجد حلبی و یحیی بن سعید حلّی قائل شده اند به استحباب استقبال قبله محتضر،(2)

واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان، اولاًبه اجماع طائفه امامیّه واعمال آنها زیرادر استحباب احدی مخالفت نکرده است؛ اما دروجوب عده ای مخالف هستند. ثانیاً در ادلّه وجوب مناقشه کرده اند، هم ازحیث سند وهم ازحیث دلالت وگفته اند: آنها بیشتر ازاستحباب را ثابت نمی کنند وثالثاً ازجهت اصل که (عدم الوجوب باشد) در محل و مورد وجود دارد.

و ازفقهای زیدیّه، قاضی نعمان شوکانی قائل به استحباب استقبال قبله محتضر شده است.(3)

اما ائمه مذاهب چهارگانه برادرآن اهل سنّت؛ امام ابی حنیفه، مالک، شافعی واحمد بن حنبل«رحمهم الله» وازفقهای مستقل عطاء، نخعی، اوزاعی، اسحاق، فقهای مدینه منوره وفقهای شام وغیراینها قائل به استحباب استقبال قبله برای محتضر شده اند، وسعید بن مسیّب ازفقهای مدینه استقبال قبله محتضررا انکارکرده است؛ زمانی که بستگانش می خواستند درحال احتضارصورتش را به طرف قبله بگردانند، گفت: چه کارمی کنید؟ گفتند:می خواهیم شمارا روبه قبله قراردهیم.ازباب اعتراض گفت:

مگرمن تا هنوز روبه قبله واهل قبله نبودم که الآن می خواهید مرا اهل قبله بسازید؟ ومانع شد ازقراردادن صورتش به طرف قبله.(4) اینها برای اثبات مدعایشان یعنی استحباب استقبال قبله

1- . شرایع الاسلام1/ 36؛ الروضهالبهیّه 1/ 118؛ جواهرالکلام 4/ 13؛ الکافی فی الفقه 236.

2- . خلاف1/692؛ المبسوط 1/ 174؛ اشاره السبق74؛ الجامع للشرایع 48- 49.

3- . نیل الاوطار 4/ 52.

4- . مغنی2 /304- 308؛ شرح الکبیر 2/ 305 -306؛ المجموع 5/ 116 – 117؛ بحرالرائق 2/ 298؛ بدایع الصنایع 1/ 299؛ الفقه علی المذاهب الاربعه 1/ 500.

محتضر، به چند مورد استدلال کرده اند:

اول به روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اند: «خیر المجالس ما استقبل به القبله؛(1) بهترین نشستن ها، نشستن روبه قبله است.». ثانیاً به سیره عملی مستمره بین مسلمین؛ زیراکارآنها باسعید بن مسیّب بزرگ ترین دلیل است برمشهور بودن آن عمل بین مسلمین درباره مرده هایشان درحال احتضار درهمه اعصار وامصار. ثالثاً استدلال کرده اندبه عمل صحابی معروف ومشهور حذیفه بن یمان که ایشان وقتی حالت احتضارش رسید، دستورداد که اطرافیانش صورت او را به طرف قبله قراردهند.

نحوه استقبال وکیفیّت استقبال به قبله.

فقهای تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که کیفیّت ونحوه استقبال قبله به دو صورت ووجه می باشد: وجه اول اینکه محتضررابا پشت به زمین بگذارندوکف پاهایش را به طرف قبله قراردهند، به حیث که اگربنشیند، صورتش به طرف قبله می شود.

وفقهای امامیّه اجماع دارند برهمین وجه وتصریح کرده اند:

«یلقی المیّت علی ظهره ویجعل باطن قدمیه ووجهه الی القبله بحیث لو جلس کان وجهه الی القبله رجلاًکان اوامرأهً، صغیراًکان أوکبیراً،مع التمکّن وامّا مع عدم التمکن من الکیفیّه الخاصّه، الاکتفاء بما تمکَّن علیه من الاستقبال؛(2)

محتضر گذاشته می شود به زمین با پشت وقرارداده می شود باطن هردوپا وصورتش به طرف قبله، طوری که اگر بنشیند، صورتش به طرف قبله قراربگیرد؛ فرق نمی کندمحتضرمردباشدیا زن، بزرگ باشد یا کوچک، درصورت تمکن واگرمتمکن نشد استقبال با آن کیفیّت خاص، اکتفا کند به هرمقدارکه ممکن هست ازاستقبال.» برای اثبات مدعایشان نیزاستدلال کرده اند به روایتی که ابراهیم اشعری ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است: «قال فی توجیه المیت: تستقبل بوجهه القبله وتجعل قدمیه ممایلی القبله» امام صادق«علیه السلام؛درتوجیه میت رابه طرف قبله گرداندن، فرموده: قراردهید صورت وپاهای میت رابه طرف قبله.» همچنین به روایتی که معاویه بن عمار نقل کرده: «قال: سئلت اباعبدالله «علیه السلام» عن المیت، فقال:

1- . سنن البيهقى 7/ 272؛ مستدرک الحاکم 4/ 270.
2- . المقنعه 73- 75. الوسيله الى نيل الفضيله 62. الجامع للشرايع 48- 49؛ الخلاف 692؛ السرائر 159؛ المعتبر 259- 260. تذکره الفقهاء 1/ 227-240. البيان 22- 23. الروضه البهيّه1/ 118؛ جامع المقاصد 1/ 351- 355؛ تحرير الوسيله 1/ 58.

استقبل بباطن قدميه القبله؛ معاویه بن عمار می گوید: من ازامام صادق « علیه السلام » ازکیفیّت استقبال محتضرسؤال کردم، آن حضرت درجوابم فرمود: طوری میت را به زمین بگذارید که باطن پاهایش به طرف قبله قرارگیرد.» به علاوه روایت محمد بن علی بن حسین: «عن الصادق«علیه السلام» أنّه سئل عن توجیه المیت فقال: استقبل بباطن قدمیه القبله وغیرها؛(1)

محمد بن علی بن حسین از امام صادق « علیه السلام» نقل کرده که از امام«علیه السلام» درباره کیفیّت روبه قبله قراردادن میت سؤال کردم. آن حضرت درجوابم فرمود: زیر پاهایش رابه طرف قبله قراردهید، یعنی باپشت به زمین بخوابانید، طوری که باطن پاهایش به طرف قبله قرار گیرد.»

از فقهای زیدیّه دونفربه نام های هادی وناصرهمین وجه اول را قبول کرده و تصریح کرده اند: «إنّه توجّه مستلقیاً لیستقبلها بکلّ وجهه؛(2)

آن محتضررو به قبله پشت به زمین گذاشته می شود که اگربه همین حال بنشیند، تمام بدن روبه قبله قراربگیرد.» محی الدین نووی همین وجه را ازقول امام شافعی«رحمه الله» واز جماعتی از فقهای خراسان بدون بردن نام حکایت کرده است، همچنین ازدوتن رفقایش ازفقهای عراق به نام های هادی ومستظهری وامام الحرمین جوینی وابوحامد غزالی«رحمهماالله» به طورقطع ویقین همین وجه را اختیارکرده اند وعدّه دیگراز فقهای جمهورتصریح کرده اندکه این وجه مورد عمل عامّه مردم ومسلمین است.(3) همین وجه را ابن قدامه مقدسی احتمال داده وگفته: فقهای عامّه ازجمله مستحبات حال احتضار،گذاشتن چیزی راروی شکم محتضرمی دانند وحال آنکه این عمل ممکن نیست، مگراینکه محتضررابه پشت به زمین بخوابانند.(4)

اما نحوه دوم این است که محتضررابه پهلوی راستش روبه قبله بخوابانند طوری که میّت را داخل لحد به پهلوی راستش روبه قبله می گذارنداگرممکن بود، واگرممکن نشد، به پهلوی چپ روبه قبله بگذارند، واگر این هم ممکن نبود، به پشت به زمین بگذارند وچیزی را زیرسرمحتضربگذارند،طوری که اگربنشیند، روبه قبله باشد.این وجه دوم مذهب امام ابی حنیفه ومالک وشافعی «رحمهم الله» درکتاب بویطی می باشد.وهمین وجه صحیح ترین دو وجه هست نزد اکثرفقهای عامّه ازبرادران

اهل سنّت؛ وقطعی است نزد بزرگان ازفقهای عراق.احتجاج کرده اند برصحت این وجه به حدیث ابی قتاده که حاکم نیشابوری وبیهقی روایت کرده اند: اینکه نبی

1- . الوسایل، باب 35 از ابواب الاحتضار، ح1- 5.
2- . نیل الاوطار 4/ 50.
3- . المجموع 5/ 116؛ البحرالرائق 2/ 298.
4- . کتاب الام 1/ 319؛ المغنی 2/ 304- 308؛ الشرح الکبیر 2/ 305- 306؛ المجموع 5/ 317- 323.

مکرّم اسلام«صلّی الله علیه وآله» هنگامی که به مدینه آمد، ازحال براء بن معرور سؤال کرد. درجواب آن حضرت گفتند: ایشان فوت کرده است یا رسول الله و ثلث مالش را برای شما وصیّت کرده ووصیّت کردکه درحال احتضارصورت او را به طرف قبله قرار دهند.(1)حضرت

فرمود: «اصاب الفطره؛ به حقیقت رسیده است» و ثلث دارایی اش را به اولادش برگرداند وسرقبرش رفت وبرایش نمازخواندودعا کردوازخداوندمتعال برایش طلب مغفرت کرد.حاکم نیشابوری این حدیث راتصحیح کرده وفرموده: این حدیث از احادیث صحیحه است.(2)

مندوبات حال احتضار

اشاره

فقهای تمام مذاهب اسلامی یک سلسله اموررابا عنوان مستحبات ومندوبات حال احتضاربیان کرده اندکه بعض آنها مربوط به پیش از فوت محتضرهست و برخی ازآنها درحال فوت هست وبعض آنها بعدازفوت می باشند.ولی مابه طور اختصاربه بعض ازمهم ترین آنها اشاره می کنیم وازذکر همه آنها به علت اطاله سخن پرهیزمی کنیم.

امراول استقبال محتضر

اما امراول استقبال محتضر است یعنی رو به قبله قراردادن محتضر که بحثش گذشت.

امر دوم تلقین محتضر

وامردوم: تلقین محتضراست شهادتین رادرحال احتضار؛ واین امرمتفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.(3) برای اثبات این امراستدلال شده به روایتی که ازنبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند:

« قال رسول الله « صلّى الله علیه و آله » : لقّنواموتاکم عند الموت شهاده أن لااله الّا الله فإنّ من کان آخرکلامه لااله إلّا الله دخل الجنّه؛(4)

تلقین دهید مرده هایتان را درهنگام مرگ کلمه شهادت ان لااله الاالله وان محمداًرسول الله را،زیرا کسانی که آخرین سخنشان لااله الاالله باشد،واردبهشت می شوند.ابن حزم اندلسی ازفقهای سلفیّه

1- . نفس المصادر السابقه.

2- . مستدرک الحاکم 4/ 270؛ سنن البیهقی 7/ 272؛ الشرح الکبیر 2/ 305- 306؛ تحفه الفقهاء 1/ 191؛ الدرالمختار 2 / 216؛ الفقه علی مذاهب الاربعه 1/ 500.

3- . المقنع/ 56؛ المقنعه/ 73- 75؛ الکافی فی الفقه / 236؛ النهایه/ 30؛ السرائر1/ 159. المعتبر 1/ 259- 260؛ تذکره الفقهاء 1/ 337- 360؛ جواهرالکلام 4/ 14- 15؛ المغنی 2/ 304- 308؛ نیل الاوطار 4/ 48؛ المجموع 5/ 115؛ بدایع الصنایع1/ 299؛ بحرالرائق 2/ 299؛ احکام الجنائز/ 10.

4- . وسایل الشیعه باب 36 از ابواب الاحتضار ح 1- 12؛ مسند احمد 5/ 233- 247؛ صحیح مسلم 3/ 37؛ سنن نسّائی 4/ 5؛ سنن ابی داوود 2/ 62 ح 3116؛ الفقه علی مذاهب الاربعه 1/500.

قائل به وجوب تلقین محتضرشده است وتصریح کرده:

«یجب تلقین المیّت الّذی یموت فی ذهنه (یعنی حاضرالعقل) ولسانه منطلق اوغیرمنطلق، شهاده الاسلام و هی لاإله إلّا الله و محمدرسول الله«صلّی الله علیه وآله؛[(1)]

واجب است تلقین دهندمحتضری راکه دارای هوش است،و فرق نمی کند زبانش باز هست و یا بسته شده باشد،شهادت اسلام را، یعنی شهادت به یگانگی خداوندونبوت پیامبراسلام محمد بن عبدالله « صلَّی الله علیه وآله».

امرسوم استحباب تلقین میت

وامرسوم؛ فقهای امامیه اجماع دارندبراستحباب تلقین دادن محتضررا، اقرار به امامت أئمّه معصومین دوازده گانه ازاهل البیت«علیهم السلام» را یکی پس ازدیگری. وبرای اثبات مدعایشان نیزاستدلال کرده اندبه روایت زراره ابن اعین ازامام باقر«علیه السلام» درحدیث که آن حضرت فرموده: «لوادرکت عکرمه عندالموت لنفعته. فقیل لأبی عبدالله«علیه السلام»:بماذاکان ینفعه؟ قال: یلقّنه ما انتم علیه؛ اگر عکرمه رادروقت جان دادن درک می کردم، به حالش سود می رساندم. از امام صادق «علیه السلام» سؤال شدکه چه سودی می رساند؟ حضرت فرمود:تلقین می داد اورابه آنچه که شما برآن هستید؛ یعنی شهادت به توحیدونبوت وامامت را.» همچنین به روایت ابی بصیرازامام باقر«علیه السلام» که مانندروایت قبلی است، استناد می شود.

امر چهارم تلقین کلمات فرج

و امرچهارم تلقین دادن کلمات فرج است برای شخص محتضر؛وعبارت است از «لاإله إلّا الله الحلیم الکریم؛ لاإله إلاّ الله العلی العظیم؛ سبحان الله ربّ السّموات السّبع و ربّ الأرضین السّبع وما فیهنّ وما بینهنّ و ربّ العرش العظیم والحمد لله ربّ العالمین» که متفق علیه است.[(2)]همچنین

جمعی کثیرازفقهای امامیه تلقین کلمات فرج رابرای محتضرواجب می دانند[(3)]و

برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به روایات کثیره، ازجمله روایت زراره ازابی جعفرامام باقر«علیه السلام»

«قال: إذا أدركت الرّجل عند النزع فلقّنه كلمات الفرج؛(4)

ص: 22

1- . المحلّی 5/ 157.
2- . همان؛ سنن ابن ماجه1؛ کتاب الجنائز/ 468.
3- . شرائع الاسلام 1/ 36؛ و نفس المصادر الفقهيّه السابقه.
4- . الوسائل، باب 38 از ابواب الاحتضار، ح 1- 4.

هروقت کسی را درحال جان دادن درک کردید،کلمات فرج را تلقین کنید»؛ و غیراینها.

و امر پنجم قرائت قرآن است نزد محتضر

تمام فقهای مذاهب اسلامی اجماع دارندبراستحباب قرائت قرآن نزدمحتضرپیش ازفوت،ازجهت تبرک ودفع وحشت و عذاب ازمحتضر،حیث قالوا: «واعلم أنّ تلاوه القرآن عند المحتضر مستحبّه قبل خروج روحه لیسهّل الله علیه الموت وبعدخروج روحه استدفاعاً عنه؛ آگاه باشید که تلاوت قرآن نزد شخص محتضر مستحب است پیش ازفوت ازجهت آسان شدن جان کندن وبعد ازفوت ازجهت دفع عذاب ازاو». ولی اختلاف کرده اند دراینکه کدام سوره از قرآن را بخوانند ومشهورسوره «صافات» است. (1)

واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایات زیادی که ازطریق فریقین واردشده است، مانند قول امام کاظم موسی بن جعفر«علیه السلام» برای فرزندش قاسم:

«قم یا بنی إقرأ عندرأس أخیک «والصافّات صفّاً» حتّی تستتمّها. فقرأ فلمّا بلغ «أهم أشدّ خلقاً أم من خلقنا» قضی الفتی. فلمّا سجی وخرجوا، أقبل علیه یعقوب بن جعفرفقال له: کنّا نعهد المیّت إذا نزل به الموت یقرأ «یس» فصرت تأمرنا «بالصافّات»؟ فقال: یا بنیّ لم تقرأ عند مکروب من موت قط إلاّ عجّل الله راحته؛(2)

گفت: بلند شو زیرسر برادرت سوره «صافات» را تا آخربخوان.همین که به آیه «أهم أشدّ خلقاً أم من خلقنا» رسید، محتضر ازدنیا رفت وروی محتضر پارچه کشید واز اطرافش خارج شدند. درهمین حال یعقوب بن جعفرنزد برادرش امام کاظم «علیه السلام» آمد وعرض کرد:ما قبلاًنزد فوت شده ها سوره یاسین می خوا ندیم و الآن شما سوره «صافات» را دستور می دهید؟ امام کاظم «علیه السلام» فرمود: این سوره مبارکه نزدهرکسی که گرفتارغم واندوه وعذاب است خوانده شود، خداوند عزّوجل عجله می کند بررفع عذاب وغم واندوه ازاو.». وغیراین روایت.

و روایت معقل بن یسار، قال:

1- . المقنع، 54. المقنعه، 73- 75؛ الكافى فى الفقه/ 236؛ اشاره السبق/ 74؛ الوسيله الى نيل الفضيله / 62؛ اللنهايه /30؛ السرائر 1/ 159؛ شرايع الاسلام 1/ 36؛ تذكرهالفقهاء 1/ 337- 340؛ ذكرى الشيعه 1/ 295- 297؛ الروضه البهيّه 1/ 118- 120؛ جامع المقاصد 1/ 351- 355؛ جواهرالكلام 4/ 21؛ المستمسک 4/ 25؛ تحريرالوسيله 1/ 58؛ المغنى 2/ 304- 308؛ نيل الاوطار 2/ 52؛ الشرح الكبير 2/ 305- 306؛ المجموع 5/ 116-117.
2- . الوسايل، باب 41 از ابواب الاحتضار، ح 1.

«قال رسول الله«صلّی الله علیه وآله»: «إقرأوا «یس» علی موتاکم ولفظه «یاسین» قلب القرآن لایقرؤها رجل یرید الله والدّار الآخره إلاّ غفرالله له و إقرؤوها علی موتاکم؛(1)

(رواه ابوداوود و ابن ماجه و احمدبن حنبل.) نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرمود: نزد مرده هایتان بخوانید سوره یاسین را، زیرا قلب قرآن است.هرکس به خاطرخوشنودی خداو روز قیامت بخواند آن را، خدا وند مغفرت ورحمتش را شامل حال او می گرداند؛ پس بخوانید آن را برمرده هایتان.» ولی شیخ ناصر البانی ازفقهای معروف برادران اهل سنت مخالفت کرده باجمهورفقها و گفته: درموضوع استحباب قرائت قرآن نزد اموات ویا دراستحباب قراردادن صورت میت به طرف قبله، ما اصلاً یک روایت که اعتماد شود(2)

نداریم، تا چه رسد که مستحب باشد. لذا سعیدبن مسیب ازفقهای مدینه مخالفت کرده با استقبال، اشدّ مخالفت را.

و امرششم ازمستحبات حال احتضار

تغمیض عینی المحتضراست، یعنی بستن چشم های محتضررا بعد ازخروج روح ازبدنش. متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی؛(3) وفلسفه اش را جلوگیری ازقبح منظره میّت و داخل شدن گردوخاک، پشه وآب دروقت غسل دادن میّت بیان کرده اند. به علاوه استدلال کرده اند به روایاتی که ازطریق فریقین نقل شده اند؛ اول روایت است که از ام المؤمنین ام سلمه «رضی الله عنها» نقل کرده اند، قالت: «لمّادخل رسول الله «صلّی الله علیه وآله» علی ابی سلمه وقد شقّ بصره فأغمضه، ثم قال: إنّ الروح إذا قبض تبعه البصر. رواه احمد فی المسند.(4) ابوسلمه درحال احتضار بود که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» وارد شد.دیدکه چشم هایش چپّه شده وبازاست؛ آنها را روی هم بست وفرمود: هروقت روح مفارقت کرد، چشم به دنبال او بازمی ماند، باید بسته شود.»

مستحب است که بسته کننده درهنگام بسته کردن چشم بگوید: «بسم الله، و علی ملّه رسول الله،

1- . سنن ابن ماجه 1/ 466. سنن ابى داوود 2/ 73 ح3121. مسند احمد 5/ 26.
2- . احكام الجنائز/ 11.
3- . المقنعه 73-75. الكافى فى الفقه 236. الوسيله الى نيل الفضيله 62. النهايه 30. الجامع للشرايع 48-49. السرائر 1 /59. شرايع الاسلام 1/ 36. تذكرهالفقهاء 1/ 340-342. ذكرى الشيعه 1/ 297- 298. الروضه البهيّه 1/ 118- 120. جامع المقاصد 1/ 351- 355. جواهرالكلام 4/ 23- 25. تحريرالوسيله 1/58. كتاب الام 1/ 219. المغنى 2/ 304- 308. احكام الجنائز 1032. نيل الاوطار 4/ 52. المجموع 5/ 117-123. المحلى 5/ 157. الشرح الكبير 2/ 307- 308. تحفه الفقهاء 1/1. بدايع الصنايع 1/ 299.
4- . مسند 6/ 297. سنن ابى داود 2/ 62، ح 8/ 31. سنن ابن ماجه 1/ 476، ح 1454و 1455. الفقه على مذاهب الاربعه 1/ 501.

اللّهم إغفرله، وارفع درجته فی المهديين، واخلفه فی عقبه فی الغابرين، واغفرلنا وله ياربّ العالمين، وافسح له فی قبره، و نوّر له فيه؛(1)

به نام خدا و برطريقه پيامبرخداوبارالها مغفرت کن او را و بالا ببرمقام او را بين هدايت شدگان و جانشين شوبين بازماندگانش درگذشته ها وببخش ما واورا، ای پروردگارجهانيان.» وازطريق أئمه اهل البيت«عليهم السلام» روايت ابی کهمش را نقل کرده اندکه گفته در جنازه، اسماعيل، فرزند امام، صادق «عليه السلام» حاضر شدم، ديدم، امام، صادق «عليه السلام» درکنارش نشسته است. همين که روحش مفارقت کرد، چانه اش را با يک پارچه بست وپلک چشم هايش را روی هم گذاشت و بست.(2)

امر هفتم تطبيق محتضر

امرهفتم ازمستحبات احتضار؛ تطبيق فم محتضراست؛ يعنی به هم بستن لب های ميّت فوراًبعداز مفارقت روحش. اين امرمتفق عليه است بين فقهای اسلامی و فلسفه اش را جلوگيری از داخل شدن پشه، حشرات و آب درشکم ميّت درهنگام غسل دادن ميّت بيان کرده اند. همچنين زشت شدن منظره وقيافه ميّت درصورت بازماندن دهانش وهم ازجهت روايتی که اززراره نقل کرده اند: «قال: ثقل ابن لجعفر والجعفر«عليه السلام» جالس فی ناحيه... فلمّا قضی الغلام أمربه فغمض عيناه وشدّ لحياه؛ زراره می گويد: فرزند امام صادق«عليه السلام» درحضورآن حضرت حالش بد شد و از دنيا رفت. آن حضرت امرکرد به پوشاندن چشم ها و بستن چانه اش.»(3) و مانند آن است حديثی که گذشت.

امر هشتم کشيدن دستها

امرهشتم ازامورمستحبه احتضار؛ کشيدن دست ها وپاهای ميّت وهمچنين تمام مفاصل اوست با نرمی وملايمت برای آسانی درغسل ميّت وپوشاندن کفن؛ و همچنين مستحب است گذاشتن ميّت روی چيزی بلند مانند لوحی يا تختی وامثال اينها وهم انداختن پارچه روی جنازه ازجهت سترشدن ازچشم مردم وحفظ ازپشه وغيراينها وهم ازجهت تأسّی به پيامبرمکرّم اسلام «صلی الله عليه وآله» زيرا آن حضرت راسترکرده بودند باپارچه (حبره). تمام اين امورمتفق عليه است بين اکثر فقهای مذاهب اسلامی، مگراينکه بعضی ها اختلاف درندب ويا سنّت بودن

1- . الفقه على مذاهب الاربعه1/ 501.
2- . الوسايل، باب 44 از ابواب احتضار، ح 3.
3- . همان ح 1- 3.

بعضی از آن اموردارند.(1)

امر همه اعلام خبر موت به مؤمنین

امرنهم ازامورمستحبه بعد ازفوت؛ اعلام مؤمنین است درگذشت او را و به مردم اعلام کنند تا جهت تشییع اوحاضر شوند وبرای او دعای خیرکنند و ازپیشگاه خداوند برای اوطلب مغفرت و آمرزش کنند.این امرمتفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی، طبق روایت که ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل شده که آن حضرت فرموده است: «لایموت منکم أحد إلاّ آذیتمونی؛ هیچ کس از شما فوت نمی کند، مگراینکه مراخبر می کنید.»(2)وازجهت

روایت که از عبدالله بن عمر «رضی الله عنهما» نقل شده که

«أنّه قال: لمّا نعی الیه رافع بن خدیج قال: ماتریدون أن تصنعوا؟ قالوا: نحبسه حتّی یرسل الی قباء و الِی قراء حول المدینه لیشهدوا جنازته، قال: نعم؛

ازفرزند خلیفه دوم نقل شده که زمانی به خلیفه«رضی الله عنه» خبرمرگ رافع بن خدیج را دادند .به مردم گفت: می خواهید چه کاری انجام دهید؟ مردم مدینه درجواب ایشان گفتند: جنازه رانگه می داریم وقریه جات اطراف را ازقبیل قباو غیر آن، خبرمی کنیم تا برای تشییع حاضرشوند.خلیفه گفت:کاردرست است.» مگر اینکه فقهای مالکیّه وحنابله اعلان به صدای بلند را مکروه می دانند.(3)

وازطریق أئمه اهل البیت «علیهم السلام»، حسن بن محبوب ازابی والاّد از عبدالله بن سنان وهمه ازابی عبدالله«علیه السلام» نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

«ینبغی لاولیاء المیّت أن یؤذنوا إخوانه بموته فیشهدون جنازته ویصلّون علیه ویستغفرون له فیکتب لهم الأجر وللمیّت الإستغفار ویکتسب هو الأجر بما إکتسب لهم؛(4)

برای اولیای میّت سزاواراست که به مؤمنین اطلاع رسانی کنند مرگ محتضر را جهت حضور مردم در جنازه وخواندن نمازبرجنازه ودعاء وطلب

آمرزش برای مرده وبه سبب این

1- . المعتبر 1/ 261. المجموع5/124. بحرالرائق2/298. بدايع الصنايع1/ 299. تنوير الحوالک230. نيل الاوطار4/ 55. کتاب الام1/ 319. المغنی2/ 314- 315. تذکره الفقهاء1/ 340 -342. نهايه الاحکام2 / 216- 218. صحيح بخاری 5 / 143. صحيح مسلم 3/ 50. مسند احمد6/31.
2- . سنن ابن ماجه1/ 490ح1533. سنن نسّائی4/ 40. سنن ابی داود 2/70 ح 3159.
3- . مسند احمد1/ 277. احکام الجنائز/ 10- 22. الفقه علی مذاهب الاربعه 1/ 502.
4- . الوسايل، باب1، از ابواب صلوات الجنائز، ح1- 4.

کارخداوند اجر وپاداش برای مردم درنامه اعمالشان می نویسد و استغفارومغفرت برای مرده.

وامردهم ازمستحبات بعد ازفوت؛ تعجیل به تجهیزمیّت است.بعدازآنکه موت محتضرقطعی شد، باید عجله کنند درغسل وکفن ودفن میّت؛ زیراسرعت بخشیدن به تجهیزمیّت هم مناسب باشأن میّت است وهم حفظ کننده تراست برای میّت از تغییر وعفونت ومکافات وزحمت وامثالش؛ واین امرمتفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی ازجهت روایاتی که فریقین نقل کرده اند:

أبی داود از پیامبراکرم«صلّی الله علیه وآله»روایت کرده که آن حضرت قال:

«إنّی لأری طلحه قدحدث فیه الموت فأذنونی به وعجّلوا فإنّه لاینبغی لجیفه مسلم أن تحبس بین ظهرانی أهله وأنّ کرامه المیّت تعجیله؛(1)

فرمود: من طلحه را می بینم که ازدنیارفته است ومرابرجنازه اش خبرکنید وعجله کنید برغسل وکفن ودفنش، زیرا سزاوارنیست جنازه میّت بین اهلش بماند واحترام میّت عجله دردفنش هست.»

وازطریق أئمه اهل البیت«علیهم السلام»، جابر ازابی جعفرامام باقر «علیه السلام» نقل کرده که پیامبرمکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» فرمود:

«یا معشر الناس لاألفینَّ رجلاً مات له میّت لیلاً فانتظربه الصبح ولارجلاًمات له میّت نهاراً فانتظربه الّلیل.لاتنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولاغروبها. عجّلوابهم الی مضاجعهم یرحمکم الله؛(2)

ای مردم من نیابم بین شما کسی را که برای مرده ای شبش انتظارروز و برای مرده ای روزش انتظار شب رابکشد وبرای دفن مرده ها صبح وشام ندارند، بلکه سرعت بی بخشید به خواباندن مرده ها درخوابگاه های ابدیشان (قبرها)؛ خدا رحمت کند شما را.»

وسکونی ازامام صادق« علیه السلام» نقل کرده که فرمود:

« قال رسول الله « صلّی الله علیه وآله »: إذامات المیّت اول النهارفلایقیل إلاّ فی قبره؛(3).

پیامبراکرم «صلّی الله علیه وآله» فرمود: اگرشخص دراول روز ازدنیا برود، آرام نمی گیرد مگر در

1- . سنن ابی داوود 2/ 70 ح 3159. سنن بیهقی 3/ 386. وسایل الشیعه باب 47 از ابواب الاحتضار ح 7.
2- . همان، باب 47 از ابواب الاحتضار، ح 1، 5، 6 و 7.
3- . همان.

قبرش.» وعیص ازامام صادق«علیه السلام» وایشان ازپدربزرگوارش نقل کرده که آن حضرت فرمود:« إذا مات المیّت فخذ فی جهاذه وعجّل؛(1)

اگرکسی فوت کرد،فوراً شروع کنید به غسل وکفن ودفنش وعجله کنید.»

اما مکروهات حال احتضار

امورفراوان درحال احتضارمکروه است که به چندتای ازمهم ترین آنها اشاره می شود.

اول ازمکروهات حال احتضار،حضورحائض، نفساء، جنب، آلات لهو ولعب وقمار وغیر اینهاست نزد محتضر؛ یعنی هرچه که موجب اذیّت وآزار ملائکه می شود، وجودش نزد محتضر مکروه است. این امر متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی و فلسفه اش را همان اذیّت ملائکه می دانند.(2) همچنین ازجهت روایت ازطریق أئمه اهل البیت « علیهم السلام » نیز یونس بن یعقوب از ابی عبد الله « علیه السلام » نقل کرده است: « قال: لایحضر الحائض المیّت ولا الجنب عندالتلقین ولابأس أن یلیا غسله؛ حائض وجنب وارد نشوند نزد شخص محتضر، ولی مباشر غسل میّت شدن اشکال ندارد.» و روایت که حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه نقل کرده: «قلت لأبی الحسن«علیه السلام»: ألمرأه تقعد عند رأس المریض فی حین الموت وهی حائض؟ فقال: لابأس أن تمرضه وإذا خافوا علیه و قرب ذلک فلتنحّ عنه وعن قربه فإنّ الملائکه تتأذّی بذلک؛(3)

حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه نقل کرده که به ابی الحسن« علیه السلام » گفتم: زن حائض نزد سرمریض درهنگام جان دادن نشسته است. حضرت فرمود: اگربرای عیادت مریض آمده، اشکال ندارد و اگر جان دادن محتضر نزدیک است، آن زن را از مریض دور کنید، زیرا ملائکه أذیّت می شوند ازحضور حائض وجنب ونفساء نزدمریض.»

دوم ازمکروهات دست زدن به میّت ولمس میّت است درحال جان دادن؛ و کراهت این امراجماعی است بین فقهای امامیه(4) واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایت زراره

1- . همان.
2- . المغنى 2/ 304- 308. النهايه/ 30. اشاره السبق/ 74. الوسيله الى نيل الفضيله/ 62. شرايع الاسلام 1/ 36. المقنع/ 54. تذكره الفقهاء1 / 337- 340. ذكرى الشيعه 1/ 295- 297. الروضه البهيّه 1/120. جواهرالكلام 4/ 28.
3- . وسائل الشيعه، باب 44 از ابواب الاحتضار، ح 1-2.
4- . المقنعه/ 50. اشاره السبق/ 75. المراسم العلويّه/ 45- 47. الوسيله الى نيل الفضيله / 62- 63. غنيه النزوع/ 101. النهايه/ 39- 40. السرائر1/294. تذكره الفقهاء1/345. ذكرى الشيعه1/ 314. الروضه البهيّه1/ 120.جامع المقاصد1/ 356- 357. جواهرالكلام 4/ 30-31. المستمسک4/32-34. تحريرالوسيله1/58. بدايع الصنايع1/300. نيل الاوطار4/ 57. شرح الكتير2/309. المجموع5/128. المحلى5/113-114. مختصر الخليل/1.

«قال: ثقل ابنٌ لجعفروابوجعفر«علیه السلام» جالس فی ناحیه وکان إذا دنی منه احد، یقول:لاتمسه فإنّه إنّمایزداد ضعفاً ومن مسّه علی هذه الحاله أعان علیه؛(1)

گفت: فرزندی ازامام صادق«علیه السلام» درحال جان دادن بود و امام باقر«علیه السلام» در گوشه ای نشسته بود وهرکس می خواست به اونزدیک شود، امام باقر«علیه السلام» می فرمود: به او دست نزنید؛ زیرا او درحال ضعف و ناتوانی و درماندگی است واگر کسی به اودست بزند، گویا برضعف وناتوانی اواضافه کرده است.»

سوم ازمکروهات حال احتضار؛ تنهاگذاشتن میّت است بعدازفوت.اکثرفقهای امامیّه به کراهت این امرتصریح کرده اند(2)ازجهت

روایت ابی خدیجه ازامام صادق«علیه السلام»: «قال: لیس من میّت یموت ویترک وحده إلّا لعب الشیطان فی جوفه؛(3)

آن حضرت فرموده: هیچ میّت رابعدازمرگ تنهانگذارید،زیراشیطان وارد شکم آن شده، باآن بازی می کند.»

1- . وسائل الشیعه، باب44 از ابواب الاحتضار، ح 1.
2- . المقنعه/ 73- 75. الوسیله الی نیل الفضیله /62. النهایه/ 30. الجامع للشرائع/ 82. المعتبر 1/ 292. تذکره الفقهاء 1/ 342- 343. البیان/ 22- 23. جواهرالکلام 4/ 29. تحریرالوسیله 1/ 58.
3- . وسائل الشیعه، باب 33 از ابواب الاحتضار، ح 3.

فصل دوم: غسل میّت واحکام آن

اشاره

ص: 30

فصل دوم درغسل میّت واحکام آن است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی. این فصل مشتمل برچند مطلب است.

مطلب اول درتعریف غسل است

اما لغتًا غُسل به ضم، اسم مصدراست به معنای شست وشو با آب وطبق آیین شرع به دو نحوه وکیفیّت است:

اول؛ارتماسی یعنی فروبردن تمام بدن یک مرتبه درآب. دوم؛ ترتیبی یعنی شستن اعضای بدن به تدریج؛ بدین طریق که ابتداء سروگردن وبعد نیمه راست بدن وسپس نیمه چپ آن شسته شود؛ وجمعش اغسال است.(1) غَسل به فتح، مصدر باب غسل،یغسل،غسلاً به معنای پاک کردن وزایل کردن چرک وکثافت است. غسَّل: مبالغه درپاک کردن است. إنغسل: قبول پاک کردن. إغتسل: می خواهد پاک کند. غسول وغسله: آنچه که با او می شویند ازآّب وصابون وامثال اینها. غُساله: آبی که بعد ازشستن شیئ خارج می شود. غسّال، کسی که شغل وکار وکاسبی اش شستن است.(2)

اصطلاحاً همه فقهای مذاهب اسلامی به همین معناها استعمال کرده اند، لیکن با یک سلسله شرایط و قیود خاص.

مطلب دوم دراحکام غسل میّت واینکه چه کسانی واجب است غسل داده شوندازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

تمام فقهای مذاهب اسلامی اتفاق دارند که میّت مسلمان واجب است غسل داده شود؛ ومسلمان راتعریف کرده اند:

«هوکل من یظهرالشهادتین بحیث یصیر بذلک من المسلمین ولم یصدر منه مایوجب اندراجه فی الکافرین کالخوارج والغلاه ونحوهما أومن بحکمه کالطفل والمجنون المتولدین من مسلم کفایه؛(3)

1- . فرهنگ معین، ماده غسل.

2- . النهايه باب الغين مع السين؛ لابن الأثير؛ مجمع البحرين باب الغين مع السين؛ للطريحى؛ المنجد للويس معلوف.

3- . المقنعه/50. اشاره السبق/75. المراسم العلويّه /45-46. الوسيله الى نيل الفضيله 62-63. الغنيه /101. النهايه/ 39- 40. السرائر1/ 159. المعتبر1/ 262. تذكره الفقهاء1/ 345.ذكرى الشيعه 1/314. الروضه البهيّه1/ 120. جامع المقاصد 1/ 356- 357. جواهرالكلام 4/ 30- 31. المستمسک 4/ 33- 34. تحريرالوسيله1/ 58. بدايع الصنايع1/ 300. نيل الاوطار 4/ 57. الشرح الكبير 2/ 309. المجموع 5/ 128. المحلّى 5/ 113- 114. مختصر خليل/ 1.

مسلمان کسی است که شهادت به یگانگی خداوندمتعال ونبوت پیغمبر اسلام «صلّی الله علیه وآله» را ازروی عقیده وباوراظهارکند، به حیث که جزء مسلمین شود، نه صرف لقلقه زبانی یا غرض های دیگر، وکاری نکرده باشدکه موجب خروجش از اسلام ودخولش درکفّارمانندخوارج وغلات وامثال آنها شده باشد؛ یا کسی باشد که درحکم مسلمان است، یعنی مسلمان است حکماً مانندااطفالی که ازپدرومادر مسلمان به دنیا آمده اند ویا دیوانگان که ازپدر ومادر مسلمان به دنیا آمده باشند.

واجب کفایی راتعریف کرده اند:«هوإذا قام به بعض المکلفین، سقط عن بعض الآخرین والعقاب للجمیع مع الاخلال به؛ واجب کفایی آن است که اگر بعضی از مکلفین آن را انجام دهند، ازگردن همه ساقط می شود واگراخلال به آن شود، همه مکلفین مستحق عذاب و عقاب می شوند.

بعضی ازفقها ادعای اجماع کرده اند بروجوب غسل میت مسلمان.(1)

بعضی هم گفته اند: وجوب غسل میّت مسلمان ازضروریات دین است؛(2) ازجهت روایت که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اندکه آن حضرت فرمود: «للمسلم علی المسلم ستّه حقوق... وذکرمن جملتها: ویجب أن یغسله بعدموته علی کلمه الایجاب؛(3)

ازبرای مسلمان درذمّه مسلمان دیگرشش حق است... وواجب است غسل دهداورا.» آن حضرت ازلفظ وجوب استفاده کرده است؛ همچنین ازجهت روایتی که نقل کرده اند: «لمّا توفّی آدم«علیه السلام»، غسّلته الملائکه ثم قالت هذه ستّه آدم وولده.» سنت مطلقه نزدفقها معنای وجوب را می دهد.همچنین عامّه مردم این ستّت رابه ارث برده انداززمان آدم«علیه السلام»تا زمان ما و اگرکسی اندک کوتاهی کند درانجام این ستّت،گناهکارحساب می شود،مانند کسی که یک ستّت مستمرّه متواتره راترک کرده باشد.(4)

ولی بعضی ازفقهای پیرومذهب امام مالک«رحمه الله» به نام های ابن ابی زید قروانی، ابن یونس وابن جلّاب، ستّت بودن غسل میّت راحکایت کرده اند نه وجوب آن را وابن بزیزه همین قول به ستّت رانسبت به مشهورداده است.(5)

1- . همان مصادر.

2- . جواهرالكلام4/ 30- 31.

3- . سنن البيهقى10/ 108. شرح صحيح مسلم 14/ 143. مجمع الزوائد 8/ 184.

4- . مستدرک الحاكم 2/ 545. ج 3/ 42. مجمع الزوائد 8/ 199. مختصر خليل/ 1.

5- . حاشيه الدسوقى 1/ 407.

ازطریق أئمه اهل البیت«علیهم السلام» نیزروایت عثمان بن عیسی ازسماعه از امام صادق«علیه السلام»نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «غسل المیّت واجب؛ غسل میت واجب است.» همچنین غیراین روایت.(1)

استثنائات ازحکم وجوب غسل میت

فقهای مذاهب اسلامی استثنا کرده اندازحکم وجوب غسل میّت مسلمان چندگروه وطایفه ای به ظاهرمسلمان را وحکم کرده اندبه کفریت آنها مانند:

«خوارج»: آنها گروهی هستند که درزمان صحابه«رضی الله عنهم» برخلفای راشدین یابعدازصحابه«رضی الله عنهم»برتابعین ازخیارمسلمین یابرجماعت مسلمین یابرامام بحق که همه امت اسلامی براواتفاق دارند، خروج کرده باشند.(2)

«ناصبین»: کسانی هستندکه بااهل بیت پیامبر اسلام «صلّی الله علیه وآله » به خصوص با امام علی«علیه السلام» اظهارعداوت ودشمن می کنند.(3)«غلات»:

کسانی هستندکه در عقیده مذهبی ازحدمی گذرند،مانندکسانی که امام علی«علیه السلام»را ازحد بندگی خارج می کنند وبه مرحله خدایی می رسانند.(4)«مجسّمه»:

گروهی ازمسلمانان که معتقدبه جسمیّت ذات اقدس باری تعالی هستند.«بُغات»: کسانی هستندکه با دولت قانونی وشرعی اسلام می جنگند وامثال آنها. فقهای امامیّه برکفریّت این فرقه های به ظاهرمسلمان اجماع دارند وجایز نمی دانند غسل دادن میّت کافر واین طوایف وفرق به ظاهرمسلمان را به علت اینکه فلسفه غسل،تطهیر وپاک کردن است وکفّارقابلیّت پاک شدن راندارند. دوم اینکه غسل مقدمه برای نمازخواندن برمیّت و دعا وطلب آمرزش برای میّت است وهیچ یک ازاینها برای آن طوایف جایزنیست؛ پس غسل دادن آنها هم جایز نیست.(5)

ازفقهای مذاهب چهارگانه ابی حنیفه، مالک واحمد بن حنبل«رحمهم الله» در یک روایت مانند فقهای امامیه قائل شده اند به عدم جوازغسل این گروه ها وگفته اند:

1- . وسایل الشیعه، باب 1 از ابواب غسل المیّت، ح 1- 4.
2- . فتح الباری296/ 12- 316، لابن الحجاج. شرح صحیح مسلم 7/170، للنووی. الملل والنحل/ 107، للشهرستانی. رسائل الشیخ عبدالرزاق عفیفی/332. قضیَّه التکفیر/ 159، لسعیدبن وهب القحطانی.
3- . فرهنگ معین، ماده نصب.
4- . همان
5- . تذکره الفقهاء 1/ 368. ذکری الشیعه 1/ 325- 326. جامع المقاصد 1/ 356. الرّوضه البهیّه 1/121. شرایع الاسلام 1/ 37. جواهرالکلام 4/ 80. تحریرالوسیله 1/ 58.

« إنّ المسلم يغسل کرامه له وهؤلاء لایستحقون الکرامه بل الإهانه؛ (1)

میّت مسلمان که غسل داده می شود، ازجهت احترام است وکفّارکه احترام ندارند، بلکه مستحق اهانتند.»

اما امام شافعی واحمد بن حنبل«رحمهماالله» درروایت دیگرتصریح کرده اند: مسلمان می تواند میّت کافرخویشاوندش راغسل دهد؛ وبرای اثبات مدعایشان استدلال کرده اندبه دستور پیامبرمکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»به امیرالمؤمنین علی«علیه السلام» برای تجهیز ابی طالب درهنگام وفاتش وبه عقیده امام شافعی«رحمه الله» ابی طالب اسلام را اختیارنکرده ازدنیارفته است. دوم اینکه خداوند متعال درقرآن کریم دستورداده است که با پدرومادرکافردردنیا به خوبی رفتارکنید «وصاحبهما فی الدنیا معروفاً» (2) وغسل دادن

وکفن ودفن پدر و مادر کافر جزء معروف گفته می شود وداخل دراین آیه شریفه می باشد.

لکن فقهای مذاهب اسلامی ازاین استدلال امام شافعی«رحمه الله» جواب داده اند، وعقلاً ونقلاً اثبات کرده اندکه أبی طالب مسلمان ومؤمن ازدنیارفته است و علمای فریقین ازشیعه وسنی درگذشته وحال ده ها کتاب براثبات إیمان أبی طالب نوشته اند.بنده به دلیل پرهیز ازاطاله سخن ازذکرهمه اجتناب وجهت روشن شدن مطلب وحقیقت به ذکراسامی چندتن ازآنان اکتفا می کنم:

1-إیمان أبی طالب = اثبات اسلام أبی طالب؛ لمولانا محمد معین بن محمد امین بن طالب الله الهند السندی التتوی الحنفی.

2-اخبارأبی طالب وولده؛ للعلّامه الحافظ ابی الحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف المدائنی ألأخباری.

3-أسنی المطالب فی نجات أبی طالب؛ للعلّامه أحمد زینی دحلان، الفقیه الخطیب مفتی الشافعیّه 1232.

4-إیمان أبی طالب؛ للشیخ أبی الحسین أحمد بن محمد بن أحمد بن طرحان الجرجرائی الکاتب.

5-إیمان أبی طالب؛ للشیخ الرجالی أبی علی أحمد بن محمد بن عمّار الکوفی المتوفّی 346.

6-فیض الواهب فی نجات أبی طالب؛ للشیخ أحمد فیض بن الحاج علی عارف بن عثمان

1- . بدایع الصنایع 1/ 302- 303.
2- . سوره لقمان/ 15.

بن مصطفى الجورومى الحنفى.

7-الحجّه على الذاهب إلى تكفيرأبى طالب؛ للعالم الفقيه السيدشمس الدين أبى على فخّاربن معد الموسوى المتوفّى 630.

8-بغيه الطالب لإيمان أبى طالب؛ للحافظ جلال الدين عبدالرّحمن السّيوطى الشّافعى.

9-بغيه الطالب لإيمان أبى طالب؛ للعالم محمد بن عبدالرّسول البرزنجى الشّافعى الشهرزورى المدنى.

مراجعه به همين مجموعه كافى است براى كسانى كه اندک انصاف و درک وشعورداشته باشند. وآيه شريفه را نيزجواب داده اندكه غسل بعدازمرگ ازامورآخرت است نه دنيا.(1)

حكم غسل اطفال مسلمان

اما اطفال مسلمين ازدو حال خارج نيستند: يا مرده به دنيا مى آيند ويا زنده؛ واگرزنده به دنيا آمدند، قبل ازشش سالگى فوت مى كنند يابعداز شش سال وبالاتر؛ واگربعدازشش سال وبالاترفوت كردند،حكمشان حكم انسان كامل است درتمام تكاليف ميّت: غسل،حنوط،كفن،دفن،صلات وغيرذلک، ومتفق عليه است بين فقهاى تمام مذاهب اسلامى.(2)

اگرقبل ازشش سال فوت كردند، دروجوب غسل وكفن و حنوط ودفن، اجماع است بين فقهاى تمام مذاهب اسلامى؛ ولى دروجوب صلات اختلاف شده بين فقهاى مذاهب. فقهاى مذهب اماميّه مى گويند: نمازبرطفل كه كمترازشش سال فوت كند واجب نيست، بلكه ندب است(3)

واستدلال كرده اند به روايت زراره كه «طفلى ازامام صادق«عليه السلام» فوت كردوامام باقر«عليه السلام» باجنازه خارج شدوبرجنازه نمازخواندوچهارتكبيرگفت وامركرد به دفن جنازه. بعداز دستم گرفت، مرابه گوشه اى برد وفرمود: براطفال كمترازشش سال نمازميّت واجب نيست واميرمؤمنان على«عليه السلام» براطفال كمترازشش سال نمازنمى خواند، فقط غسل وحنوط وكفن ودفن مى كردومن كه نمازخواندم، به خاطراهل مدينه بود كه نگويند ميّتشان را

1- . تذكره الفقهاء 1/ 368. ذكرى الشيعه 1/ 326- 326. ايمان ابيطالب.
2- . المراسم العلويّه/ 46. الوسيله الى نيل الفضيله/ 62- 63. الغنيه/ 101. النهايه/ 41. المعتبر 2/ 344. الدروس الشرعيّه 1/ 112. تذكره الفقهاء 2/ 27. الروضه البهيّه 1/ 120. جواهرالكلام، 4/ 30- 36. المستمسک 4/ 30. تحريرالوسيله 1/ 59. بدايع الصنايع 1/ 302- 303. نيل الاوطار 4/ 57. الشرح الكبير 2/ 337.
3- . النهايه/ 41. المقنع/ 68. الانتصار/ 175. المهذب/ 54. المراسم/ 79. الوسيله /118. المقنعه/ 231. تذكره الفقهاء 2/ 27. جامع المقاصد 1/ 405. السرائر 1/356. المعتبر 2/ 344. الدروس الشرعيّه 1/ 112. مسالک الافهام 1 ظ 261- 262.

بدون نمازدفن کردند»؛ وغیراین ازروایات دیگر.(1)

اما طفل اگرمرده به دنیا آمد، بازهم ازدوحال خارج نیست؛ سقط می شود پیش ازچهارماهگی یا بعدازچهارماهگی. اگرپیش ازچهارماهگی مرده سقط شد، نه غسل داده می شود،نه کفن می شود، نه براونمازخوانده می شود.بلکه دریک پارچه پیچیده ودفن می شود؛ واین حکم اتفاقی است بین فقهای امامیه وحنابله.(2)

اگردر چهارماهگی یابعد ازآن مرده سقط شد، فقهای امامیه اجماع دارند که غسل وکفن ودفنش واجب است،بدون نمازبراو؛(3)

به دلیل روایت احمدبن محمدازکسانی که نقل کرده ازآنها: «إذا أتمَّ السقط أربعه أشهرغسّل وقال: إذاتمَّ له ستّه أشهرفهوتام؛ سقط اگرچهارماهگی را کامل کرده است، غسل براو واجب می شود؛ و اگر شش ماهگی را تمام کرده باشد،تام الخلقه گفته می شودوغیرازنمازهمه اموربراوواجب می شود.» همچنین روایت سماعه ازامام صادق«علیه السلام»: «ازآن حضرت سؤال کردم: سقط که تام الخلقه باشد، آیا واجب می شود غسل وکفن ودفن او؟ قال: نعم، کلّ ذلک یجب علیه إذا إستوی؛ (4)

فرمود: بلی، همه آنها واجب می شوند.» قطع سنددر اول وضعف سنددردوم به دلیل عمل اصحاب جبران شده است وضرربه حجّیتش ندارد.

ازفقهای احناف قاضی ابی یوسف وطحاوی ومحمد شیبانی قائل به این قول شده اند وگفته اند:« إنّ المولود میّتاً نفس مؤمنه فیغسل وان کان لایصلّی علیه کالبغاه وقطّاع الطریق؛(5)

برطفل که مرده به دنیامی آید،نفس مؤمن صدق می کند، لذا واجب است غسل داده شود،گرچه نمازواجب نیست برآن خوانده شودمانندبغات و راهزنان.»

امافقهای مذاهب چهارگانه اجماع دارند بروجوب نماز میّت براطفالی که قبل ازشش سالگی فوت کنند(6)وبه

روایت ابی هریره «رضی الله عنه» ازنبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» استدلال کرده اند: «إذا استهلّ المولود غسّل وکفّن وصلّی علیه

وورث؛(7) اگرطفل زنده ازمادرمتولد شود و

1- . وسایل الشیعه، باب 15 از ابواب صلات الجنازه، ح1- 5.
2- . المراسم العلویّه/ 46. الغنیه/ 102. النهایه/ 41. الجامع للشرایع/ 49. شرایع الاسلام 1/ 38. تذکره الفقهاء 1/ 371. البیان/ 24. الروضه البهیّه 1/121. جامع المقاصد 1/ 356. مستمسک العروه 4/ 72- 73. تحریرالوسیله 1/ 59. جواهرالکلام 12/ 9. الفقه علی مذاهب الاربعه 1/ 503.
3- . نفس همان مصادر.
4- . وسایل الشیعه، باب 12 از ابواب غسل میت، ح1، 2 و 4.
5- . الفقه علی مذاهب الاربعه 1/ 503.
6- . بدایع الصنایع1/302. الشرح الکبیر2/337. تحفه الفقهاء 1/ 247. المجموع 5/154.
7- . بدایع الصنایع 1/ 302- 303.

بمیرد، غسل وکفن ودفن ونماز براو واجب می شود وارث می برد.»

اما امام ابوحنیفه، کرخی وشافعی«رحمهم الله» درقول دیگرقائل شده اند به عدم وجوب غسل ونمازبراین مولود واستدلال کرده اندبه روایت که ابوهریره ازنبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده است: «إن لم یستهلّ المولود حین الولاده، لم یغسل ولایصلّی علیه اگرازمولود درهنگام زایمان صدایی شنیده نشود، نه غسل داده می شود ونه نمازبراوخوانده می شود.» دیگراینکه وجوب غسل درلسان شرع مقدس به اسم میّت واردشده است واسم میّت درعرف برسقط مرده صدق نمی کند.(1)

فقهای مالکیّه می گویند: سقط بعد از زایمان اگر علائم حیات ثابت دراو دیده شد وبعدفوت کرد، واجب است غسل داده شود؛ واگر علائم قطعی حیات دراو دیده نشد، مکروه است غسل داده شود.(2)

اما اطفالی که اسیرند، درحکم اسلام وعدم اسلام تابع اسیرکننده هستندو اطفالی که اززنای مسلمان خلق شده اند، درحکم مسلمانند.(3)

میت یافت شده در دار الایمان و دار الکفر

امالقیط دارالاسلام، میّت که دربلاد مسلمین پیدا می شود، فرق نمی کند به شکل وقیافه اسلامی باشدیا نباشد،درحکم مسلمان است بدون تفاوت؛ واین مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.(4)

امالقیط دارالحرب، میّت که دربلادکفّارپیدا می شود، اگرعلائم اسلامی از قبیل ختنه وامثالش دراو هست، درحکم مسلمان است وتمام تکالیف اسلام از غسل،کفن،حنوط،دفن وصلات درباره اش انجام می شود واگرعلائم اسلامی دراو وجودنداشته باشد،هیچ یک ازاحکام درباره اوانجام نمی شود؛ واین مسئله هم اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.(5)

اماحاج اگردرحال احرام ازدنیا برود، ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی حکمش چیست؟

اکثرفقهای امامیّه فتوا داده اندکه حکم میّت محرم دروجوب کیفیّت غسل و کفن ودفن

1- . بدایع الصنایع1/ 302.
2- . الفقه علی مذاهب الاربعه 1/ 503.
3- . نهایه الاحکام2/ 234. الرّوضه البهیّه1/ 120. جامع المقاصد1/ 357. جواهرالکلام4/ 86. تحریرالوسیله1/59.
4- . نفس المصادر السابقه والمبسوط السرخسی 2/ 56.
5- . نفس المصادر السابقه.

وصلات،حکم میّت محل است وهیچ فرقی ندارد، جزکافور وانواع طیب ازعطریات که جایزنیست درغسل وحنوط میّت محرم استعمال شود، ازجهت فرمایش نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «لاتقربوه طیباً لانّه یحشریوم القیامه ملبیاً؛(1)

بوی خوش برای او استعمال نکنید، زیرا او درقیامت درحال تلبیه حشر می شود.» نیز مانعی نیست از لباس دوخته وپوشاندن سروپای میّت محرم، طبق روایت محمدبن مسلم ازامامین همامین باقروصادق«علیهماالسلام»: «سؤال کردم از آن دو بزرگوارازحکم میّت محرم که چگونه است؟ جواب دادند پوشانده می شود سر آن و انجام می دهند با او هرچه را که با میّت محلّ انجام می دهند، جزبوی طیب و عطریات که برای او استعمال نکنند.»(2)

آیا حکم میّت درحال اعتکاف همان حکم میّت درحال احرام است در حرمت استعمال کافور و عطریات همان طور که در حال حیات حرام است یا خیر؟ خیر، میّت در حال اعتکاف ملحق نمی شود در حکمش به میّت در حال احرام.

آیا فرق است بین احرام حج و احرام عمره؟ خیر، هیچ فرقی نیست بین دو عمره.

اگر حاجی که حجّش را به دلیل جماع فاسد کرده است فوت کند، حکمش حکم محرم صحیح است که فوت کند؟ بلی، هیچ تفاوتی ندارد.

اگر محرم بعد ازتحلیل اول یعنی بعد ازحلق یا تقصیر که همه محرمات جز زن ها وعطریات با این دو حلال می شود فوت کند، مثل این است که محرم فوت کرده است. پس اگر بعد ازتحلیل دوم یعنی طواف زیارت که موجب تحلیل طیب و عطریات می شود فوت کند، فقهای امامیّه قریب دانسته اند الحاق این میّت را به میّت محلّ درجواز استعمال طیب و عطریات،(3)

زیرا استعمال طیب درحال حیات برایش جایز است و همچنین است بعد از مرگ.

اما فقهای مذاهب چهارگانه؛ اوزاعی ومالکیّه واحناف می گویند: اگرحاجی در حال احرام بمیرد، احرامش باطل می شودوحکمش درغسل وکفن

وحنوط ودفن و نماز، حکم میّت محل است حتّی دراستعمال کافوردرآب غسل. همین حکم رااز ام المؤمنین عائشه وابن عمروطاووس یمانی«رضی الله عنهم» روایت کرده اند: حج و احرام عبادت شرعیّه است مانند روزه ونمازوبه

1- . صحیح مسلم4/ 23- 24. سنن ابن ماجه 2/ 1030. سنن نسّائی 5/ 144- 145.
2- . وسائل الشیعه، باب 13 از ابواب غسل میت، ح1- 5.
3- . المقنعه/83- 84. الکافی فی الفقه/ 236-237. الخلاف 1/ 697- 698. المعتبر 1/ 326- 328. تذکره الفقهاء 1/ 380-382. الدروس 1/108و374. جامع المقاصد1/298. مسالک الافهام2/267. جواهرالکلام4/182- 183.

واسطه مرگ باطل می شود.(1) دیگراز جهت حدیث عطا که نقل کرده است: «از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» سؤال شدازحکم محرِم که فوت کرده است. آن حضرت فرمود: خمّروا رأسه ووجهه؛(2) سرو صورتش را بپوشانید.»

اماعطا، ثوری واسحاق ازفقهای مستقل وفقهای شافعیّه وحنابله « رحمهم الله» می گویند: اگر حاجی درحال احرام فوت کند؛ هیچ یک ازاحکامش باطل نمی شود و بایدازبوی خوش وعطریات، پوشیدن لباس دوخته، پوشاندن سروپا، قطع مو وامثالش اجتناب کنند مانند محرم زنده وهمین حکم را ازامام علی«علیه السلام» وعثمان وابن عباس«رضی الله عنهما» نقل کرده اند.(3)

ونیزاستدلال کرده اندبرای اثبات مدعایشان به روایت که ابن عباس«رضی الله عنه» روایت کرده است: «شخص حاجی درسفرحج از شترش افتادوگردنش شکست وازدنیارفت.نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» حاضر بودند.فرمودند:اغسلوه بماء وسدرودفّنوه فی ثوبیه ولاتخمروا وجهه ولارأسه، فانّه یبعث یوم القیامه یهل اویلبی؛(4) اورابه آب وسدرغسل دهید ودفن کنید با همین دوجامه احرامش وسرش را نپوشانید، زیرا درقیامت درحال تلبیه مبعوث می شود.» ازطریق بخاری نیز همین روایت را ازابن عباس«رضی الله عنه» نقل کرده اند.(5)

اما فقهای سلفی وظاهری قائل به تفصیل شده اند بین فوت محرم پیش از طلوع خورشید روزعید وفوت بعد ازطلوع خورشید روزعید؛ وگفته اند: اگرمحرم بعداز احرام وقبل ازطلوع خورشید روز عید فوت کرد واحرام، احرام حج بود، یا بعد ازتمام شدن طواف وسعی فوت کرد، درصورت که احرام، احرام عمره باشد، واجب این است که میّت تنها باآب وسدرغسل داده شود وکافور بلکه هیچ طیب و عطریاتی به بدن میّت مالیده نشود، وسر وصورتش هم پوشانده نشود، وکفن هم نمی شود مگربالباس احرامش یادوتکه پارچه دیگر؛ ودراین حکم فرقی بین زن ومردنیست، مگراینکه زن ها سرهایشان پوشانده می شود وتنها صورت هایشان بازگذاشته می شود .اگر محرم فرق نمی کند مرد باشد یازن بعد از طلوع خورشید روز عید فوت

1- . بدايع الصنايع1/ 302- 308. المدوّنه الكبرى 1/ 180. الشرح الكبير 2/ 332- 333. المبسوط السرخسى 2/ 53. هامش الفقه على المذاهب الاربعه 1/ 507.
2- . سنن البيهقى5/ 54.
3- . الشرح الكبير2/ 332. المجموع 5/ 207- 209. كتاب الام1/ 307- 308. المغنى 2/ 407. الفقه على مذاهب الاربعه 1/ 507.
4- . سنن ابن ماجه2/ 1030. سنن ابى داوود 2/ 87. سنن ترمذى 2/ 214. سنن نسّائى 4/ 39.
5- . صحيح بخارى2/ 70-76.

کرد، فرق نمی کندرمی جمره کرده باشدیا نکرده باشد،حکمش حکم سائرمرده هاست ازکیفیّت وجوب غسل، کفن، حنوط، دفن وصلات وغیره؛ واستدلال کرده اند برای مدعایشان به آنچه که شافعیّه وحنابله استدلال کرده بودند طبق روایت ابن عباس وغیرآن که گذشت.

فرع، غسل دادن شخص محرم میِّت محل را وبالعکس صحیح است ومورد اتفاق تمام فقهای مذاهب اسلامی است؛ زیراغسل وطهارت هریک آنها صحیح است، پس صحیح است غیرخود را غسل دهند.(1)

حکم کسانی که درحال جنابت یا حیض یا نفاس فوت کنند، ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی

تمام کسانی که به نام فقیه بین فقهای مذاهب اسلامی شناخته می شوند، اتفاق دارند که حکم چنین امواتی یک غسل میّت است وفقهای امامیّه گفته اند: چندغسل دادن آن میّت نه واجب است ونه مستحب، زیرا برای چنین کسانی در حال حیات یک غسل کافی است ولو اینکه اسبابش متعدد باشند، درحال فوت به طریق اولی کافی است؛(2)

واستدلال کرده اند به روایت که عمّارازامام صادق «علیه السلام» نقل کرده است:« ازآن حضرت سؤال شدازکیفیّت غسل زن حائض که فوت کرده است. آن حضرت فرمود: حائض ونفساء وجنب اگرفوت کنند، مانند انسان طاهری که بمیرد،یک غسل داده می شوند.» همچنین است روایت که زراره از امام باقر«علیه السلام» نقل کرده است.(3)

فقهای احناف، حنابله، شافعیه وظاهریّه تصریح کرده اند:حائض ونفساءاگر بمیرند، مانند غیرشان ازافرادغسل داده می شوند.ابن منذرگفته است:این غسل واحد نظرهمه کسانی است که ما آنان را عالم می دانیم درهرزمان که باشند.حسن بصری وسعید بن مسیّب ازفقهای مستقل تأکیدکرده اند: کسی نمی میرد مگرجنب ودیگر اینکه حائض ونفساء وقتی فوت کنند، ازحکم تکلیف خارج می شوند وعبادت برذمَّه آنها باقی نمی ماند؛ وغسل دادن میت واجب تعبُّدی است وبه علت اینکه در بهترین وکامل ترین حالت ازنظافت ازدنیا خارج شود، واین غرض با یک غسل حاصل

1- . نهایه الاحکام2/ 231. تذکره الفقهاء 1/ 368. المغنی 2/ 491.

2- . النهايه/41. المعتبر274/1-275. الكافى فى الفقه/ 237. تذكره الفقهاء1/ 383- 385. جواهرالكلام4/ 95- 98. الجامع للشرايع/51- 53. كتاب الطهاره8/ 296- 299.

3- . وسائل الشيعه باب31 از ابواب غسل ميّت ح2و4.

می شود ونیازبه چند غسل ندارد.(1)

فرع،غسل دادن حائض وجنب ونفساء، میت را جایزاست یاخیر؟ اکثرفقهای امامیه قائل برجوازند واینکه غسل دادن آنها صحیح است.(2)

اکثرفقهای مذاهب چهارگانه نیزقائل به صحت وجوازند واحتجاج کرده اند به سخن پیامبراکرم«صلّی الله علیه وآله»:« والمؤمن لیس بنجس؛ مؤمنین نجس نیستند.» پس می توانند غیرخود راغسل دهند وتطهیرکنند؛ ولی امام مالک « رحمه الله»وحسن بصری وابن سرین وعطاء جایزمی دانند باکراهت.(3) همین جواز باکراهت را ازقاضی ابی یوسف ازفقهای حنفیَّه نیزنقل کرده اندکه احتجاج کرده به اینکه حائض وجنب اگردرهمان حالت غسل کنند، اعتنا به غسل آنها نمی شود. پس همین طور است اگرکسی دیگررا غسل دهند، اعتنا به غسل دادن آنها نمی شود.(4) ازفقهای امامیَّه شهیداول همین کراهت را دربعضی از کتاب هایش قبول کرده است.(5)

مطلب سوم درشرایط غسل دهنده است وکسانی که از این شرایط استثناء شده اند ازنظرفقها

شرط اول مماثله دراسلامیّت است. میّت اگرمسلمان است، غسل دهنده باید مسلمان باشد وجایزنیست کافرمسلمان رادرحال اختیارغسل دهد.مسئله متفق علیه است بین همه فقهای مذاهب اسلامی.(6)ولی

ازاین شرط دومورد استثناء شده است؛ مورد اول جایی است که مردمسلمان فوت کند بین مردانی که همه کافرند (ومرادکافرکتابی است) وزنان مسلمانی که بین آنها محرم مانندزن، مادروخواهر برای میّت وجود ندارد.مشهور بین فقهای امامیّه این است که

1- . الشرح الکبیر2/ 323. المغنی2/ 329. المجموع5/ 152- 154. المحلی5/ 178. البحرالرائق2/ 346. کشّاف القنّاع2/ 102. المقنعه/ 89- 90. الغنیه/ 102. النهایه/ 41- 43. شرایع الاسلام1/ 37. تذکرهالفقهاء1/ 361- 365. البیان/ 23- 24. الروضه البهیّه1/ 125. جامع المقاصد1/ 361- 363. جواهرالکلام4/ 59- 60. تحریرالوسیله1/ 61. المغنی2/ 401. بدایع الصنایع1/ 306. المجموع5/ 139. المدونه الکبری1/ 181.
2- . المعتبر1/ 264.

3- . المغنى2/ 308. بدايع الصنايع1/ 305. المجموع5/ 118. البحرالرائق2/306.
4- . بدايع الصنايع1/ 305.
5- . ذكرى الشيعه1/ 333- 343.
6- . المقنعه/ 89- 90. الغنيه/ 102. النهايه/41- 43. شرايع الاسلام1/ 37. تذكره الفقهاء1/ 361- 365. البيان/23-24. الروضه البهيّه1/ 125. جامع المقاصد1/361-363. جواهرالكلام4/ 59-60. تحريرالوسيله1/ 61. المغنى2/ 401. بدايع الصنايع1/ 306. المجموع5/ 139. المدونه الكبرى1/ 181.

بعض اززن های مسلمان بعضی ازمردان کافررا امرکنندتا غسل کنندوکیفیّت غسل دادن میّت را به آنها یاد دهند؛ بعدآنها میّت را غسل دهند.

مورد دوم جایی است که زن مسلمان فوت کند بین زنان کافره ومردان مسلمانی که بین آنها محرمی مانند شوهر، پدر وبرادر برای میّت وجود ندارد.مردان مسلمان بعضی زنان کافره را امرکنند به غسل وکیفیّت غسل دادن میّت را به آنها یاد دهند. بعد آنهامیّت راغسل دهند.(1)مشهوراستدلال

کرده اند به روایت عمّار بن موسی الساباطی ازامام صادق«علیه السلام» که ازآن حضرت سؤال کردم:«مرد مسلمان فوت می کند وبا اومرد مسلمان وهمچنین زن مسلمان که محرم او باشد مانند مادر، زوجه وخواهر وجود ندارد؛ بلکه مردان کافروزن های مسلمان اجنبیّه وجود دارند. آن حضرت فرمود: مردهای کافرغسل می کنند بعد میّت ر غسل می دهند ازجهت اضطرار. وزن مسلمان که فوت کرده وزن مسلمان ویا مرد مسلمان محرم مانند شوهر، برادر ویاپدر بین آنها وجود ندارد؛ لکه زن های کافره ومردهای مسلمان اجنبی وجود دارند؛ حضرت فرمود: زن های کافره غسل می کنند، بعدآن زن را غسل می دهند از جهت اضطرار.»(2)

ازفقهای مذاهب چهارگانه فقهای احناف وشافعیه موافقت کرده اند با فقهای امامیّه درجوازغسل دادن کافر مسلمان را ازجهت اضطراررویا مرد مسلمان اجنبی با دستکش تیمّم دهدزن مسلمان فوت شده راتا مرفق ولکن نگاه به ذراع وصورت و عورت میّت نکند ولمس نکند بدن میّت را، و بالعکس زن مسلمان اجنبیّه هم می تواند تیمّم دهدبادستکش میّت مرد مسلمان را تا مرفق ولمس ونگاه به عورت میّت نکند.(3)

ازفقهای امامیّه محقق حلّی وازفقهای مذاهب چهارگانه،فقهای حنابله و مالکیّه بامشهورمخالفت کرده اند وگفته اند: روایت ضعیف است وقابلٍ استنادنیست؛ وغسل میّت عبادت است واحتیاج به نیّت دارد وکافرشرعاً متعذّراست ازنیّت، زیرا اهل عبادت نیست. دیگراینکه کافرنجس است وقابلیّت تطهیررا ندارد. یعنی مسلمان با غسل کافرپاک نمی شود، بلکه مردمسلمان با دستکش می تواند زن مسلمان را تیمّم دهد وبالعکس زن مسلمان می تواند میّت مردمسلمان را تیمّم دهد،

1- . المقنعه/ 89- 90. النهايه /41- 43. الجامع للشرايع/ 50. تذكره الفقهاء1/ 361- 365. ذكرى الشيعه1/ 306- 311. الروضه البهيّة 1/ 125. جامع المقاصد1/ 361- 363. جواهرالكلام4/ 59-60. تحريرالوسيله1/ 61.
2- . وسايل الشيعه باب19 از ابواب غسل ميت ح1.
3- . بدايع الصنايع1/ 305 -306. المجموع5/ 143 – 145. هامش الفقه على مذاهب الاربعه1/ 505.

در صورتی که محرم نباشد.(1)

شرط دوم مماثله درذکوریّت وانوثیّت است. یعنی میّت اگرمرداست، غسل دهنده هم مرد باشد واگر زن است، غسل دهنده زن باشد. بنائاً جایز نیست مرد زن را وبه عکس زن مردرا غسل دهد. این مسئله متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی.(2)

اگرمماثل پیدا نشد حتّی کتابی، آیا وجوب غسل ساقط وبدلش تیمّم واجب می شود؟ یا اینکه نه غسل واجب است ونه تیمّم؟

مشهوربین فقهای امامیه سقوط هردوست ومیّت را با همان لباس که درتن دارد،دفن می کنند.مشهوراستدلال کرده اند به اینکه لمس بدن جنس مخالف اجنبی وهمین طورنگاه به جنس مخالف اجنبی درحال حیات حرام است وهمین حرمت تا بعد ازمرگ باقی است وآنچه که مانع ازغسل است، همان چیز مانع از تیمّم است، گرچه ضعیف تر وکمتر؛ ولی حرام، حرام است؛ کم باشدیا زیاد.(3) همچنین از جهت روایت که ازامام صادق«علیه السلام» درصحیح حلبی نقل شده که «از آن حضرت سؤال شده است از شخصی که بین زن های اجنبیّه فوت کرده است. در جواب فرمود: یدفن کماهو بثیابه؛ با لباسی که درتن دارد، دفن می شود.»

درصحیح ابی الصباح کنانی هم ازآن حضرت درباره شخص سؤال شده که در سفردرجایی فوت کرده که جززن های اجنبیّه اصلاً مرد وجود ندارد. فرمود: «یدفن ولایغسل؛ بدون غسل دفن می شود.» وامثال اینها ازروایات معتبره که همه دلالت می کنند بردفن میّت بدون کدام چیزدیگر؛ واگرکدام چیزمنظورمی بود، ازقبیل تیمّم ویا غسل ازروی لباس وامثال اینها،حتماً امام«علیه السلام» متعرض آنها می شد؛ زیرا امام درصدد ومقام بیان بود وترک تعرض مانند صریح است درنفی آنها.(4) همین قول راصاحب بیان وغیرش ازفقهای شافعیّه واوزاعی حکایت کرده اند. ابن منذر نیزهمین قول را از ابن عمر ونافع«رحمهماالله» روایت کرده است.(5)

1- . المعتبر1/ 326. المغنی1/ 401. المدوّنه الکبری1/ 186. هامش الفقه علی مذاهب الاربعه 1/ 505.

2- . المقنعه/ 89- 90. الجامع للشرايع/ 50. الوسيله الى نيل الفضيله/ 63- 64. الغنيه/ 102. النهايه/ 41- 43. المعتبر 1/ 320- 321. تذكره الفقهاء 1/ 357- 359. البيان/ 23- 24. الروضه البهيّه 1/ 123. جامع المقاصد 1/ 359- 360. جواهرالكلام 4/ 62- 64. تحريرالوسيله 1/ 60. بدايع الصنايع 1/ 305. المغنى 2/ 398- 400. نيل الاوطار 4/ 58- 59. المجموع 5/ 139-144. مدوّنه الكبرى 1/ 185- 186.

3- . الذكرى 1/ 306- 311. و باقى مصادر سابقه.

4- . وسايل الشيعه، باب 21 از ابواب غسل ميّت، ح 1-4.

5- . المجموع 5/ 40- 44.

امافقهای احناف ومالکیّه«رحمهم الله» در این صورت قائل شده اند به وجوب تیمّم میّت با دستکش یعنی تیمّم دهنده اگرازجنس مخالف غیرمحرم است، باید دستکش به دستش کند،بعدمیّت را تیمّم دهد.واستدلال کرده اند به اینکه مفقود بودن غسل دهنده مماثل مانند مفقود بودن آب غسل است ودرآن صورت تیمّم واجب می شود ودراین حالت هم باید تیمّم واجب شود. دیگر اینکه غسل دهنده اگر دست به بدن میّت نکشد، نه ازاله نجاست می شود و نه نظافت حاصل می شود، بلکه برعکس ممکن است کثافت بیشترشود.دیگراینکه ازافتادن چشمش به بدن میّت درامان نیست. به علت این همه اسباب وعلل، سزاوارتبدیل غسل به تیمّم است همان طورکه آب مفقود شود.(1)

ازامام شافعی«رحمه الله» در مسئله دو وجه نقل شده: وجه اول وجوب غسل ازروی لباس است وغسل دهنده دستکش به دستش کند و حتّی الامکان چشمش را ببنددتا به بدن میّت نگاه نکند واگرمجبورشد، به مقدارضرورت نگاه کند. وجه دوم اینکه میّت راتیمّم دهند، نه غسل. همین وجه صحیح ترین دو وجه است نزد جمهور فقها.(2)

ازامام احمدبن حنبل«رحمه الله» در این مسئله دو روایت نقل شده است. در روایت اول مانندجمهور فقها تیمّم را واجب دانسته است. درروایت دوم غسل را واجب می داند با این کیفیّت که آب را روی لباس میّت بریزند، بدون اینکه دست به بدن میّت بکشد.(3)

مواردی که استثناء شده است از شرط مماثله درذکوریت وانوثیت: مورد اول زوج وزوجه است. یعنی درزن وشوهرآن شرط ساقط است؛ زن ها می توانند شوهرها را وبه عکس شوهرها می توانندزن هایشان راغسل دهند؛ به شرطی که درحال حیات یا بعدازمرگ کدام کاری صورت نگرفته باشد که موجب جدایی زن وشوهراز همدیگرشده باشد، مانند ارتداد وامثالش.

ازجانب فقهای عامّه استدلال شده است، اول به روایت که ازام المؤمنین عائشه«رضی الله عنها» نقل شده است که گفته: «لو استقبلنا من امرنا مااستدبرناه، ماغسّل رسول الله«صلّی الله علیه وآله» الا نسائه؛(4) اگر توجّه می کردیم به آنچه که نکردیم ازوظیفه خودمان؛ غسل نمی داد پیامبرمکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» را جز زن های آن حضرت.» دوم به روایت که ازخلیفه اول«رضی الله

1- . بدايع الصنايع 1/ 305.
2- . المجموع 5/ 140- 144.
3- . المغنى 2/ 399- 400.
4- . سنن البيهقى 3/ 398 كتاب الجنائز؛ بدايع الصنايع 1/ 305.

عنه» نقل شده است که وصیّت کرد به زوجه اش اسماء بنت عمیس که او راغسل دهد.(1)

سوم به روایت که نقل شده جابر بن زید وصیّت کرد که زوجه اش اورا غسل دهد و ام عبدالله زوجه ابوموسی اشعری او را غسل داده است.(2)

اما فقهای امامیه استدلال کرده اند به روایت که ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نقل شده است؛ عبدالله بن سنان از امام صادق«علیه السلام» روایت کرده که « از آن حضرت سؤ ال شد آیا شایسته هست مرد بعد از فوت زوجه اش او را نگاه کند؟ و درصورت که زن غسل دهنده وجود نداشته باشد، اوراغسل دهد؟ وبرعکس زن بعد ازفوت شوهرش به بدن او نگاه کند و اگرمرد وجود نداشت، او را غسل دهد؟ آن حضرت فرمود: لابأس؛ هیچ باکی نیست.»(3)

اما برجوازغسل دادن شوهرخانمش را؛ فقهای مذاهب چهارگانه اولاً استدلال کرده اند به آنچه که ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اندکه «آن حضرت به ام المؤمنین عائشه«رضی الله عنها» فرمود: لومتّ قبلی لغسّلتک وکفّنتک و دفّنتک؛(4)

اگر پیش ازمن بمیری، غسلت می دهم وکفن ودفنت می کنم.» نسبت دادن آن حضرت اعمال رابه خود، ظاهرش این است که اگرفوت صورت بگیرد، خود آن حضرت مباشرآن اعمال می شود واین ازشاه فرد مصادیق جواز می باشد.

دوم، آنچه که امام شافعی«رحمه الله»، دارقطنی، ابونعیم اصفهانی وبیهقی به سندحسن نقل کرده اند ازغسل دادن امام علی«علیه السلام» واسماء بنت عمیس جنازه فاطمه زهراء «سلام الله علیها» را درمحضر عموم صحابه«رضی الله عنهم» و احدی هم به عمل امام اعتراض نکرد؛ واین درحقیقت بیانگراجماع است برجواز.(5)

به علاوه شافعی ها استدلال کرده اند به قیاس زوج را برزوجه درجواز.

سوم، به آنچه که ازطریق ابن ابی شیبه ازابن عباس وازطریق حماد بن سلمه از عبدالرحمن بن الاسود وازطریق عبدالرزاق ازابن شعثاء روایت کرده اند: «الرّجل أحق بغسل إمرأته؛ مرد از همه سزاوارتراست به غسل دادن زنش.»

1- . نيل الاوطار 4/ 58.
2- . نفس المصدر. المغنى 2/ 398- 399. الموطأ1/ 223.
3- . الوسائل، باب 24 از ابواب غسل ميت، ح 1.
4- . سنن البيهقى 3/؛ كتاب الجنائز/ 396. المغنى 2/ 398- 399.
5- . نيل الاوطار 4/ 59. المغنى 2/ 398- 399. المحلّى 5/ 176.

فقهای امامیّه، استدلال کرده اند به آنچه که ازطریق أئمه اهل البیت «علیهم السلام» رسیده است: «صفوان ازمنصورازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که ازآن حضرت سؤال شد: مردی همراه خانمش مسافرت می کند وخانم درسفر فوت می کند ویا با خواهرش مسافرت می کند وخواهرش بین راه فوت می کند وزن برای غسل دادن وجود ندارد.آیا خاهر ویا خانمش را غسل دهد؟ آن حضرت فرمود: نعم و أُخته ونحو هذا ویلقی علی عورتها خرقه؛(1)

بلی، می تواند وبا پارچه روی عورتش سترکند.»

اما امام ابی حنیفه وامام احمد بن حنبل دریک روایت وشعبی وثوری «رحمهم الله» قائل شده اند به عدم جواز غسل دادن مردها زن هایشان رابعد ازمرگ و احتجاج کرده اند برمدعایشان اولاً به اینکه جوازغسل زن وشوهر همدیگر رابه خاطر عقد نکاح است و درصورت فوت شوهر، نکاح تا پایان عدّه وفات باقی است ولذا زن می تواند شوهررا غسل دهد واگر زن فوت کرد، ملکیت نکاح از بین می رود و به علت منتفی شدن محل نکاح، شوهر به آن زن اجنبی می شود وحرام می شود لمس ونگاه او به آن زن. لذا جایز نیست غسل دادن او؛ وجایز می شود ازدواج با خواهر او و ازدواج با زن چهارم غیراز او.(2)

دوم، به روایتی که از ابن عباس نقل شده که ازپیامبرمکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» سؤال شدازحکم زنی که بین مردها فوت می کند. آن حضرت فرمود: تیمم می دهند ودفن می کنند؛ وحضرت دراین پاسخ اسمی ازشوهر زن بین آن مردها نمی آورد وترک تفصیل آن حضرت دلیل است برعدم جواز غسل دادن شوهر خانمش را.(3)

و عدم جواز از اوزاعی هم روایت شده است.(4)

وادعای ابی حنیفه «رحمه الله» و اصحابش را فقهاجواب داده اند: اول، اینکه سخنان ابی حنیفه وا صحابش پشتوانه ای ازکتاب وسنّت ندارد. دوم، اگرشوهر به دلیل فوت خانمش به او اجنبی شود، پس مصارف کفن ودفنش نبایدبه عهده او شود؛ درحالی که بزرگان ازفقهای مذاهب اسلامی تصریح کرده اند که هزینه کفن و دفن خانم متوفّی به عهده شوهرش می باشد واین نیست مگرازجهت علقه زوجیت که باقی است بعد ازمرگ.(5)

سوم، اینکه گفته اند: جواز درجانب زوجه به خاطر عدّه است، این هم سخن صحیح نیست؛ زیرا زن حامله بعد ازفوت

1- . الوسائل، باب 20 از ابواب غسل میت، ح 1.
2- . بدایع الصنایع 2/ 305- 306. المغنی 2/ 398- 399.
3- . همان مصادر سابقه.
4- . المجموع 5/ 149- 152.
5- . المغنی2/ 399. المعتبر1/ 321. الدّرالمختار2/ 223.

شوهرش اگر وضع حمل کند، عدّه اش منقضی می شود و می تواند شوهرکند؛ درعین حال ازنظرفقها جایز است به جنازه شوهر متوفّی نگاه کند واو راغسل دهد.یا شوهر فوت کند، در حالی که زن درعدّه طلاق بائن است؛ فقها جایز نمی دانند غسل دادن این زن شوهر متوفّایش را. پس جوازبه علت عّده نیست، بلکه به خاطر علاقه زوجیت است که هنوز باقی است.(1)

دراینجا ذکرچند فرع برای مسئله لازم است: فرع اول؛ زوجه مطلق است و تقیید نشده است، فرق نمی کند حرّه وآزاده باشدیا امه وکنیز، ودخول صورت گرفته باشد یاخیر.همچنین زنی که مطلّقه است به طلاق رجعی وعدّه اش هنوز باقی است، زوجه گفته می شود، برخلاف زنی که مطلّقه است به طلاق بائن، ولو اینکه عدّه اش باقی باشد، نمی تواند شوهرش را غسل دهد.

فرع دوم؛ آیاجواز غسل دادن شوهرزوجه اش را، منحصربه حال اضطرار است، یعنی درصورت یافت نشدن زن غسل دهنده؟ یا مطلق است درحالت اضطرارو اختیار؟ بزرگان ازفقهای امامیّه بلکه بعضشان ادعای اجماع کرده اند وفقهای شافعیّه بعضشان نسبت داده اند این قول را به جمهورعلماء وفقهای ظاهریّه ومالکیّه قائلند که جوازمطلق است درحال اختیارواضطرار، بلکه شوهرها ازهمه اقارب زن سزاوارترند به تجهیز،تکفین وتدفین زن هایشان.(2)

امافقهای حنابله وشیخ طوسی ازفقهای امامیّه قائلند به جوازغسل دادن شوهرها خانم هایشان رافقط درحال ضرورت یعنی درصورتی که زنی واجد شرائط غسل دادن موجود نباشد؛ واگروجود داشت، جایزنیست مردها خانم هایشان راغسل دهند.(3)

اما فقهای احناف جایز نمی دانند غسل دادن مردها خانم هایشان را مطلقاً، نه درحال اختیارونه هم درحال اضطرار.(4)

اما جواز غسل زن ها شوهرهایشان را، اتفاقی است بین تمام فقهای مذهب امامیّه،احناف وحنابله، ولو اینکه زن مطلقه باشد به طلاق رجعی نه بائن. اما فقهای مذهب مالکیّه وشافعیه می گویند به شرطی که زن مطلقه به طلاق نباشد، ولو طلاق رجعی.(5)

1- . المغنى2/ 398- 399. نيل الاوطار4/ 59. المجموع5/ 149. المحلّى5/ 176. المدوّنه الكبرى1/ 185- 186. المعتبر1/ 322. تذكره الفقهاء1/ 357- 359.

2- . السرائر1/ 186. المعتبر1/ 322. تذكره الفقهاء1/ 357. ذكرى الشيعه1/ 303. الروضه البهيّه1/ 124. جامع المقاصد1/359- 360. جواهرالكلام4/ 48. تحريرالوسيله1/ 60.

3- . المغنى2/ 398- 399. النهايه1/ 41- 43.

4- . بدايع الصنايع1/ 305.

5- . اشاره السبق/ 77. الغنيه/102. النهايه/ 41-43. السرائر1/ 168. المعتبر1/ 320-321. تذكره الفقهاء1/361- 365. ذكرى الشيعه1/ 303- 306. الروضه البهيّه1/124. جامع المقاصد1/ 359- 360. جواهرالكلام4/ 62- 74. تحريرالوسيله1/ 68. بدايع الصنايع1/ 350. المغنى2/ 598- 399. نيل الاوطار4/ 58. المجموع5/149-152. المحلى5/ 176. المدوّنه الكبرى1/185- 186. الموطأ1/ 223. هامش الفقه على مذاهب الاربعه1/ 504.

فرع سوم؛ اگرزن کافره کتابیّه که درتصرف مرد مسلمان بوده باشد فوت کند، نه غسلش ونه هم کفن ودفنش جایز نیست، بلکه به دلیل جلوگیری ازانتشار بوی عفونت اورازیرخاک پنهان می کنند.اگرازمرد مسلمان باردار شده ودرحال بارداری فوت کرده است، مشهور بین فقهای مذاهب چهارگانه این است که نمازبر آن جایز نیست اجماعاً؛ زیرا نماز برای کفّارتشریع نشده است وطفلی که درشکم دارد، مستحق نماز نیست؛ اما غسل وکفن ودفنش جایز است. ولی اختلاف کرده اند در محل دفنش؛ عدّه ای گفته اند: درقبرستان مسلمین دفن می شود به دلیل طفلش. بعضی گفته اند: درقبرستان کفّار دفن می شود به علت خودش وطفلش مادام که درشکمش هست، درحکم جزئش هست. واثله بن اسقع گفته است: نه درقبرستان مسلمین ونه هم درقبرستان کفّار، بلکه طبق احتیاط درجای جداگانه دفن شود.(1)

اما فقهای امامیّه اجماع دارند که به علت طفلش درقبرستان مسلمین دفن شود، لکن پشت به قبله تا صورت طفل به طرف قبله قرارگیرد؛ بدون نمازبراو.(2)

حصکفی از فقهای احناف هم قائل به همین قول می باشد.(3)

فرع چهارم؛ اگرکافری که قوم وفامیل مسلمان دارد فوت کند، آیا جایزاست که اقوام وفامیل مسلمانش اورا غسل دهندوکفن ودفنش کنندیاخیر؟ فقهای امامیّه ادعای اجماع کرده اند برعدم جوازغسل هرنوع ازفرق کفّارکه باشند؛ زیرا کفّار نجس هستند وبا غسل دادن پاک نمی شوند.(4) اما نمازبرکفّار ودفنشان جایز نیست ازجهت آیه شریفه «ولاتصلّ علی احدٍ منهم مات أبداً ولاتقم علی قبره؛(5)

اصلاً نه نمازبخوانید بر آنها ونه هم زیارت کنید قبرآنها را.»

دیگراینکه غسل دادن میت وکفن ودفنش یک نوع احترام واکرام به میت است وکفّارمستحق اکرام نیستند.علاوه براینکه نیازبه دلیل شرعی دارد که منتفی است؛ بلکه روایت برمنع وار دشده است.مثل روایت عمّار بن موسی ازامام صادق«علیه السلام» که ازآن حضرت سؤال شد ازحکم

1- . بدایع الصنایع1/ 303- 304.
2- . النهایه/ 41.
3- . الدّر المختار2/ 218.
4- . المعتبر 1/329. تذکره الفقهاء 1/ 368. ذکری الشیعه 1/ 303- 326.
جامع المقاصد 1/ 356- 357. جواهرالکلام 4/ 80- 82.
5- . سوره المائده/ 51.

نصرانی که درسفربین مسلمین فوت می کند.حضرت فرمود: «لایغسله مسلم ولاکرامه ولایدفنه ولایقوم علی قبره ولوکان أباه؛(1) نه غسل ونه هم کفن ودفن دارد وجایزنیست زیارت قبرش ولواینکه پدرش باشد.» زیرا احترام ندارد، بلکه ازجهت جلوگیری ازاذیت مردم و نشرعفونت زیرخاک پنهانش کنید، نیز روایت یحیی بن عمّار از امام صادق «علیه السلام» که عبارت است ازنهی ومنع آن حضرت مسلمانان را از غسل وکفن ودفن اقوام و فامیل کافرشان، ذمّی باشدیا مرتدیا غیرآن. فقط امرکرده به پنهان کردن زیرخاک ازجهت جلوگیری ازنشرعفونت.(2)

ازفقهای مذاهب چهارگانه، امام مالک«رحمه الله» و اصحابش قائل به همین قول می باشند واستدلال کرده اند برمنع به همان دلیل هایی که گذشت وازجهت پرهیزازتکرارازذکرآنها صرف نظر شد.(3)

امام ابوحنیفه«رحمه الله» واصحابش قائل به تفصیل شده اند بین کافر اجنبی وذوی الرُّحیم، ودرکافراجنبی قائل شده اند به قول فقهای امامیّه ومالکیّه واستدلال کرده اندبه همان دلیل ها. ولی درکافرذو رحیم قائل شده اند به جواز غسل دادن پسر پدرکافرشٍ را وکفن ودفن وتشییعش، ازجهت آیه شریفه «وصاحبهما فی الدنیا معروفاً.»(4)

امرشده که باپدرومادردردنیا رفتارنیک کنند وغسل وکفن ودفن آنها از رفتارنیک است.(5)

وفقهای سایر مذاهب از این استدلال جواب داده اند: اولاً پسربه رفتارنیک با پدرومادردردنیا امرشده وشامل بعد ازمرگ نمی شود ومیت ازدنیا خارج شده است. ثانیاً درمعروف بودن غسل وکفن ودفن تردید است و معلوم نیست که معروف باشد. ثالثاً غسل وکفن ودفن ازامورعبادی است، باید دلیل از شرع رسیده باشد و دلیل از شرع منتفی است؛ بلکه قبلاً دلیل برمنع ذکر شد.

اما امام شافعی«رحمه الله» واصحابش قائل شده اند به تفصیل بین کافر ذمّی وغیرذمّی ودرغیرذمّی گفته اند: جایزنیست غسل وکفن ودفنش، بلکه زیرخاک کنند ازجهت جلوگیری ازانتشارتعفنش. اما درکافرذمّی گفته اند: ندب است که غسل وکفن ودفن شود، ازجهت وفا به

1- . الوسائل، باب 18 از ابواب غسل میت، ح 1- 2.
2- . المعتبر1/ 329. تذکره الفقهاء1/ 368. ذکری الشیعه1/ 303 -326.
جامع المقاصد1/ 356- 357. جواهرالکلام4/ 80- 82.
3- . المدونه الکبری1/187.
4- . لقمان/ 15.
5- . بدایع الصنایع1/ 303.

قرارداد ذمّه واین وظیفه عامّه مسلمین است؛ واگر میت ذمّی قرابت با مسلمین داشت، جایز است که اقربایش او را غسل دهند وکفن ودفن وتشییع کنند؛ اما دعا ونمازبراوحرام است به نص قرآن کریم «ولاتصلِّ علی احدٍ منهم مات أبداً ولاتقم علی قبره».(1)

بنابراجماع اهل علم زیارت قبورکافر ذی رحم جایز است، واین جواز عقیده اکثرفقهاست وسخن صاحب حاوی که قائل به عدم جوازاست، غلط محض است. برای اثبات مدعایشان به حدیث ابی هریره«رضی الله عنه» استدلال کرده اند: «قال رسول الله«صلی الله علیه وآله»:«إستأذنت ربِّی أن أستغفرلأمِّی فلم یأذن لی وإستأذنته أن أزورقبرها فأذن لی. رواه مسلم وزاد: «فزوِّروا القبور فإنَّها تذكَّر الموت».(2) نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» فرموده:ازخداوندمتعال اجازه خواستم که برای مادرم دعا کنم وطلب مغفرت وآمرزش کنم، اجازه داده نشد وتنها زیارت قبرش به من اجازه داده شد.»

از امام احمد بن حنبل«رحمه الله» دو قول نقل شده است. درقول اول مانند شافعی ها قائل به تفصیل بین کافر ذمّی وغیرذمّی شده است ودرقول دوم مانند فقهای امامیّه قائل شده است که نه صلات جایز است و نه غسل وکفن ودفن مانند اجنبی.(3)

مورد دوم که ازشرط مماثله درذکوریت وانوثیت استثناء شده اند، محارم می باشند.

محارم کسانی هستند که ازدواج با آنها حرام همیشگی است؛ چه به واسطه نسب باشد، مانندخواهر، مادر، عمَّه، خاله، دختر، دختر برادر ودخترخواهر وامثال اینها؛ یا به واسطه مصاهره باشد، مانند دخترِزنی که دخول صورت گرفته باشد ومادر زن انسان ویا به واسطه رضاع باشد، مانند مادر رضاعی وخواهر رضاعی و امثال آنها.محارم می توانند همدیگررا غسل دهند مطلقاً ویا درحال اضطرار و ازروی لباس. اما محارمی که ازدواج با آنها حرام نیست، مانند دخترِعمو وعمَّه ودایی وخاله، حکمشان حکم اجنبیّات است.

فقهای امامیَّه بلکه بعضی شان ادعای اجماع کرده اند برحالت دوم، ازجهت که نگاه به محارم درحال حیات شرعاً جایزاست وبعدازمرگ به طریق اولی، وازجهتی که زن ها عورتند ونگاه به عورت حرام است. پس ملاحظه هردوجهت وجمع بین غسل وتطهیر، جوازغسل محارم ونگاه

1- . المائده/ 51.
2- . صحیح مسلم 3/ 65.
3- . المغنی 2/ 401. سنن البیهقی 1/ 304.

به آنها است درحال اضطرارو از روی لباس؛(1) و استدلال کرده اند برمدعایشان به روایت که ابی حمزه از امام باقر«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لایغسل الرَّجل المرأه إلَّا أن لاتوجد إمرأه؛ مردها نمی توانند زن ها راغسل دهند، مگراینکه زن پیدا نشود.» وروایتی که عبدالرحمن بن ابی عبدالله ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که ازآن حضرت سؤال شدازحکم مردی که فوت کرده ومردبرای غسل دادنش وجود ندارد، جز زن ها. آیا زن ها می توانند غسل دهند؟ «قال: تغسله إمرأته أو ذات محرم له وتصبُّ الماء صبّاً من فوق الثیاب؛(2)

حضرت فرمود: خانمش یا یکی ازمحارمش از روی لباس غسلش دهند.»

ازفقهای مذاهب چهارگانه امام مالک«رحمه الله» واصحابش ومحمد شیبانی ازفقهای احناف همین قول راقبول کرده وگفته اند: «إذا مات الرَّجل فی سفر ولیس معه إلّا النساء، أمه أوأخته أوعمّته أوخالته أو ذات محرم له فإنهنَّ یغسلنَّه و یسترنَّه؛ مادر یاخواهر یاعمه یاخاله یایکی دیگر ازمحارم آن میت از روی لباس غسل می دهند. «وکذلک المرأه تموت فی السفر مع الرِّجال ومعهم ذومحرم منها یغسلونها من فوق الثیاب؛ وهمین طور زن هایی که بین مردها فوت می کنند وبین مردها محرم برای زن متوفّی وجود دارد، همان محرم غسل می دهد ازروی لباس.» این جوازدرهردو مسئله هست، به شرطی که مرد درمسئله اول وزن درمسئله دوم وجود نداشته باشد.(3)

وامامحی الدین النووی ازفقهای شافعیَّه همین قول را نسبت به مذهب شافعی وابن قلابه واوزاعی داده وگفته است: مذهب ما، جواز غسل مرد است، مادر و دختر وخواهر وغیراینها ازمحارمش را، ودلیل ما این است که همه اینها با این مرد درنشست وخلوت ونگاه مانند مردان هستند وهریک ازمردان اگر فوت کنند، این مرد می تواند به آنها نگاه کند وآنها را غسل دهد؛ پس اینها را هم می تواند نگاه کند و غسل دهد.(4)

اما امام احمد بن حنبل وابی حنیفه«رحمهماالله»واتباع آنها قائلند به منع جواز غسل مردها محارمشان را از زن ها، و زن ها محارمشان را از مردها، وگفته اند: همان طورکه اجنبی واجنبیّه

1- . المقنعه/89- 90. الجامع للشرائع50.اشاره السبق/77. الوسيله الى نيل الفضيله /63- 64. الغنيه /103. النهايه/41- 43. شرايع الاسلام1/ 37. المعتبر1/ 323. تذكره الفقهاء1/ 359- 361. البيان / 23-24. الرّوَضه البهيّه 1/ 125. جامع المقاصد1/ 360-361. جواهرالكلام4/67. تحريرالوسيله1/ 61.

2- . الوسايل، باب 20 از ابواب غسل ميت، ح 6 و 10.

3- . المدوّنه الكبرى 1/ 186. المؤطأ 1/ 223.

4- . المجموع 5/ 152.

نمی توانند غسل دهند، محارم هم نمی توانند غسل دهند؛ زیرا حرمت نگاه به عورت دراجنبی و محارم یکسان است، بلکه یکی از محارم تیمّم می دهد میت را ولو بدون دستکش باشند.(1)

مورد سوم که ازشرط مماثله در ذکوریت و انوثیت استثناء شده است، طفل است.

فقهای تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که زن ها و مردها جایز است اطفال را ولواینکه درجنسیت مخالفشان باشند، غسل دهند. یعنی زن ها پسرها را و مردها دخترهارا غسل دهند، ولو برهنه وبدون ستریاشند؛ چه درحال اختیارباشندیا در حال اضطرار؛ مخصوصاً زن ها زیرا آنها مربّی اطفال می باشند و ممکن نیست که آگاهی و اطلاعی به عورت اطفال نداشته باشند.

اما اختلاف کرده اند درتعیین سن اطفال. اکثر فقهای امامیه قائلند که نهایت سن اطفال سه سال وکمترازسه سال است ومعیارنهایت سن هم زمان فوت است و بعد ازفوت اعتبارندارد، گرچه طول بکشد.(2) واستدلال کرده اند به روایت که از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده اند که «از آن حضرت سؤال شد تا چه حد زن ها می توانند اطفال را غسل دهند؟ در جواب فرمود: تا سه سالگی را.»(3)

امَّا شیخ مفید و سلاّربن عبدالعزیز دیلمی از فقهای امامیّه و اوزاعی از فقهای عامه جواز غسل را تا سن پنج سالگی اطفال تجویزکرده اند واز پنج سالگی به بالا را ازروی لباس بدون لمس و نگاه به عورتش جایز می دانند.(4)

ابن منذر تصریح کرده است: هر که حرفش شنیده می شود از علماء اجماع دارد بر اینکه جایز است زن ها غسل دهند اطفال را، لکن اختلاف کرده اند درمقدار سن اطفال.

ازفقهای مذاهب چهارگانه، حنابله ومالکیّه گفته اند: زن ها می توانند غسل دهند اطفال را تا سن هفت سالگی، زیرا اطفال تا هفت سالگی را امر نشده از طرف شرع به نماز، وعورت ندارند وآن که امرشده به نماز، ده ساله است وامر شده ازنظر شرع که وقتی اطفال به سن ده سالگی رسیدند، امرکنید به نماز، و اینکه جدا بخوابند وکمتر ازده ساله را زن ها می توانند غسل دهند و

ص: 52

1- . المغنى 2/ 399- 400. بدايع الصنايع 1/ 305.
2- . الوسيله الى نيل الفضيله/ 63- 64. الجامع للشرايع/ 50. المعتبر 1/ 323. تذكره الفقهاء 1/ 367- 368. ذكرى الشيعه 1/ 306- 311. الرَّوضه البهيَّه 1/ 126. جامع المقاصد 1563- 364. جواهرالكلام 4/ 76- 78. تحريرالوسيله 1/ 60. النهايه/ 41.السراير 1/ 168.
3- . الوسايل، باب 23 از ابواب غسل ميت، ح 1.
4- . المقنعه/ 89-90. المراسم العلويَّه/ 50- 51.

ده ساله را نمی توانند غسل دهند.(1)

ولی صحیح این است که اگر اطفال به سن ده سالگی رسیدند، جایز نیست زن ها آنهاراغسل دهند، ازجهت فرموده نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «فرِّقوا بینهم فی المضاجع وأمربضربهم للصَّلاه لعشر؛ جدا کنید خوابگاه های آنها را و امر کنیدکه بزنند برای خواندن نمازشان». احتمال دارد که همین اطفال ملحق شوند درحکمشان به اطفالی که سنشان کمتراز هفت سال است، زیرا درمعنای آنها هستند دراکثرجهاتشان واحتمال دارد که ملحق نشوند به آنها، زیرا فرق است بین هردو؛ این امرشده به نماز به خلاف آن که مأمور نشده است به نماز و این قریب به بلوغ است به خلاف آن. اوزاعی ازفقهای مستقل گفته: تا سنّ چهارسالگی یا پنج سالگی زن ها می توانند اطفال را غسل دهند.(2)

امّا ابوحنیفه «رحمه الله» و اصحاب الرأی گفته اند: زن ها می توانند اطفال پسر ودختر را غسل دهند تا وقتی که دارای شهوت نشده اند، همین که دخترمورد اشتهای مردها قرارگرفت، جایز نیست غسلش مگرتوسط زن ها و پسر اگر توان برجماع پیدا کرد، جایز نیست غسلش مگرتوسط مردها.(3)

اماحکم غسل دادن مردها اطفال دختر را، ازنظرفقهای امامیّه همان حکم اطفال پسرها هست ازنظرتعیین سن.(4)

ازنظرفقهای مذاهب چهارگانه هم حکم پسرهمان حکم دختراست ازنظر تعیین سن.(5)

ولی فقهای حنابله گفته اند: بهتر این است که فرق شود بین حکم پسرها و دخترها، پسرها را زن ها می توانند تا سن ده سالگی غسل دهند، زیراعادت براین است که زن ها زحمت تربیت اطفال را بردوش می کشند ومباشرآنها هستند و آگاهی به عورت آنها دارند، به خلاف مردها؛ و دیگر اینکه عورت دختران قبیح وزشت تر است از عورت پسرها؛ لذا صحیح این است که دختران را بعد ازسن پنج سالگی فقط زن ها غسل دهند وبرای مردها جایز نیست غسل دادن

1- . المغنى2/ 400. المدونه الكبرى1/ 186.
2- . المغنى 2/ 400.
3- . المجموع 5/ 149- 154.
4- . تذكره الفقهاء 1/ 367- 368. جواهرالكلام 4/ 67- 72.
5- . بدايع الصنايع1/ 306. المجموع 5/ 149.

آنها.(1)

فرع؛ اگرمیت خنثی مشکله بود، ازدوحال برون نیست؛ صغیراست یاکبیر. اگر صغیربود، تمام فقهای مذاهب اسلامی اتفاق دارندکه زن ومرد می توانند او را غسل دهند، مانند صغیر معلوم الحال.(2)

واگرکبیراست وذوالارحام دارد وبین ذوی الارحامش محرم برای میت وجود دارد، همان محرم غسل می دهد میت را ازروی لباس. فرق نمی کند مردباشد یا زن و مسئله متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. (3) اگربین ذوی الأرحام محرم وجود ندارد، اکثرفقهای امامیه می گویند بدون غسل دفن کنند.(4)

ازفقهای مذاهب چهارگانه، احناف، حنابله ومالکیه، وسعید بن مسیّب، حمادو ابن منذرازفقهای مستقل قائل شده اندبه تیمّم که میت راتیمّم دهند ودفن کنند.(5)

علاَّمه حلّی ازفقهای امامیّه همین قول را دربعض کتاب هایش نزدیک به واقع دانسته است.(6)

ازامام شافعی«رحمه الله»درمسئله دو وجه نقل شده است. دروجه اول مانند جمهورفقها گفته است که بایدتیمّم دهندمیت را ودفن کنند. دروجه دوم گفته است: «هریک ازمرد وزن می توانند غسل دهند؛ ولی ازروی لباس، واحتیاط کنندازنگاه کردن به جنازه ولمس آن.» این قول را ابوزید مروزی نیز قبول کرده است. امام الحرمین جوینی، متولّی، شاشی وعدّه دیگری ازفقها همین قول را ازبین اقوال درمسئله صحیح دانسته اند.صاحب شامل وعدّه دیگری ازفقها نیزهمین قول راقطعی دانسته اند واستدلال کرده اند به اینکه اولا موضع ضرورت است وثانیاً استصحاب می شود حکم حالت صغیری اش.(7)

سوم ازشرایط غاسل یعنی غسل دهنده، عقل وبلوغ است.اما شرط عقل اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی که غاسل بایدعاقل باشد، زیرا مجانین مکلف نیستند وشرعاً اعتبار به عمل

1- . المغنى 2/ 400- 401.
2- . المجموع 5/ 145- 149. تذكره الفقهاء 1/ 365. جواهرالكلام 4/ 77- 78.
3- . نفس المصادر مرَّت آنفاً.
4- . تذكره الفقهاء1/ 365. نهايه الاحكام2/ 233. ذكرى الشيعه1/312.
5- . المغنى2/ 400. بدايع الصنايع1/ 306. المدونه الكبرى1/ 186. هامش الفقه على مذاهب الاربعه1/506.
6- . قواعدالاحكام 1/ 224.
7- . المجموع 5/ 145- 149.

آنها نیست. ولی معظم فقها بلوغ را شرط نمی دانند، زیرا صغیرطهارت خودش صحیح است، پس اگرغیرخودش راغسل دهد نیز صحیح است.(1)

فقهای امامیّه هم گفته اند شبیه به واقع جوازاست؛ زیرا نیت قربت ازطفل عاقل ممیّزصحیح است، مانند وضو برای نمازندبی. پس غسل دادن غیرش هم صحیح است مانند شخص بزرگ؛ واحتمال منع به علت اینکه مکلّف نیست، موجود است.(2)

بعضی فقهای امامیه وحنابله، عقل،بلوغ واسلام رادرغاسل شرط می دانند.اگر یکی از این سه چیز در غاسل منتفی شود، غسل را باطل می دانند.(3)

مطلب چهارم درشرائط آب غسل میت است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

وآن چند امراست؛ امراول طهارت آب غسل میت است.این امرمتفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛ زیرا نجس نمی تواند غیرش را پاک کند.(4)

امردوم اطلاق آب غسل میت است، واین شرط هم متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی؛ زیرا آب مضاف گرچه فی نفسه پاک باشد، پاک کننده نیست به اجماع فقها اول ازجهت اینکه آب مضاف به صرف تماس با نجاست نجس می شود. دوم ازجهت اینکه غسل میت عبادت است وشبیه وضوست ووضو با آب مضاف صحیح نیست، پس غسل میت ایضاً با آب مضاف صحیح نیست.(5)

امرسوم ملکیت واباحه آب غسل میت است؛ واین شرط هم متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛ زیرا اگرآب غسل مباح نباشد، بلکه غصبی باشد و غاسل هم بداند غصبیّت آب را،غسل صحیح نیست، ازجهت اینکه شرعاً تعبد وقصد قربت ممکن نیست. بلی، اگرغسل میت راصرف ازاله نجاست بدانیم، می شود ازاله، ولواینکه آب غصبی باشد.ولی اگرغاسل جاهل باشد به غصبیت آب، این غسل صحیح وکافی است، مانند اینکه اگروضوگیرنده جاهل باشد به

1- . المغنی 2/ 401. بدایع الصنایع 1/ 305.

2- . المعتبر 1/ 326. تذكره الفقهاء 1/ 361.
3- . البيان/ 23- 24. كشّاف القناع 2/ 102.
4- . تذكره الفقهاء1/ 390- 391. نهايه الاحكام2/ 227. كتاب الام1/ 321. المغنى2/ 320- 324. نيل الاوطار4/ 64. الشرح الكبير2/ 321- 322. المجموع5/ 172- 175. كشّاف القنّاع2/ 102.
5- . نفس منابعى كه الآن گذشت.

غصبیت آب وضویش، اشکال ندارد درصحت وضویش.همچنین شرط است که سدروکافوری که درآب غسل میت مخلوط می کنند، مباح باشد. همچنین مکان غسل؛ اگر غسل را عبادت قراردهیم و میت را درمکان غصبی غسل دهند، غسل باطل است. ولی اگر غسل را صرف ازاله نجاست از بدن میّت قراردهیم، صحیح است.(1)

مطلب پنجم درکیفیّت غسل میت است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

دراینجا چندمسئله است.

مسئله اول درواجبات کیفیَّت غسل است

اشاره

وآن چند امراست.

امراول پاک کردن تمام نجاست عرضی وظاهری ازبدن میت پیش از شروع غسل دادن اعضای میت است

این امراجماعی است بین فقهای امامیه واحتجاج کرده اندبه چندچیز: اول اینکه مقصود ازغسل میت، تطهیر میت است ووقتی ازاله نجاست حکمیه ازمیت واجب شد، ازاله نجاست عینیّه به طریق اولی واجب است. دوم اگر قبل ازغسل واجب، بدن میت را از نجاست پاک نکنیم و شروع کنیم بدن نجس را غسل دادن، آب غسل به صرف تماس با بدن نجس، نجس می شود. برای پرهیزازاین امربابد اول جسد میت را پاک کرد، بعد شروع کرد به غسل دادن.(2)

سوم ازجهت روایت یونس بن عبدالرَّحمن ازائمه اهل البیت «علیهم السلام» که عبارت است ازامربه شستن فرج میت وپاک کردن او پیش ازشروع به غسل دادنش: «امسح بطنه مسحاًرقیقاً فإن خرج منه شیء فانقه؛ پیش از شروع به غسل دادن، شکم میت را آهسته فشاردهید. هرچه خارج شد، پاک کنید، بعد شروع کنید به غسل دادن.»

همچنین ازجهت خبرفضل بن عبدالملک ازامام صادق«علیه السلام» که ازآن حضرت ازحکم میت سؤال کردم، «فقال:أقعده وإغمزبطنه غمزاًدقیقاً، ثم طهِّره من غمزالبطن، ثم تضجعه ثم تغسله؛ فرمود: میت را بنشان وشکمش را آهسته فشار ده، هرچه ازشکمش بیرون آمده، پاک کن، بعد میت را به پشت بخوابان وغسل ده.»(3)

وفقهای مذاهب چهارگانه همچنین قائل به وجوب تطهیرجسد میّت هستند پیش ازشروع به غسل، خصوصاً بنا برقول کسانی که می گویند انسان با فوت نجس می شود.مگراینکه بعضی

1- . تذکره الفقهاء 1/ 391. نهایه الاحکام 2/ 227. کشّاف القنّاع 2/ 102.
2- . الوسیله الی نیل الفضیله/ 64- 65. الغنیه/ 101- 102. رسایل المرتضی 3/ 51. الجامع للشرایع/ 51- 53. المعتبر 1/ 264- 266. تذکره الفقهاء 1/ 351. قواعدالاحکام 1/ 224- 225. نهایه الاحکام 2/ 223. البیان/ 24- 25. الروضه البهیّه 1/ 126- 129. جواهرالکلام 4/ 115. تحریرالوسیله 1/ 62.
3- . الوسایل، باب 2 از ابواب غسل میت، ح 3 و 9.

ازفقها می گویند تطهیرجسد میت به نفس غسل های سه گانه هم حاصل می شود.(1)

دوم ازواجبات غسل میت، سه بارغسل دادن میت است

دراین مسئله اختلاف است بین فقهای مذاهب اسلامی. فقهای امامیه وظاهریَّه ومزنی از فقهای شافعیَّه واکثرکوفیین ازفقهای مذاهب چهارگانه قائلند به وجوب غسل های سه گانه برای میت که اول باآب سدر،دوم باآب کافوروسوم باآب قراح باشد؛وجایزنمی دانند اکتفا به یک غسل شود، مگراینکه آب کفایت نکند.درآن صورت به یک غسل اکتفا می شود. اگر سدروکافوریافت نشد، به جای هر یک با آب قراح غسل داده شود.(2)

برای وجوب سه غسل استدلال کرده اند، اول به روایت ام عطیه ازنبی اکرم«صلّی الله علیه وآله» که گفته است: «زمانی که ما مشغول غسل دادن دخترآن حضرت درمدینه بودیم، واردشد وفرمود: إغسلنّها ثلاثاً أوخمساً أو أكثر؛(3)غسل

دهید سه باریا پنج باریابیشتر.» قراردادن آن حضرت تخییررا بین مازاد برسه، وجوب تعیین سه غسل را اثبات می کند. دوم به روایت که حلبی از ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نقل کرده است.«قال: قال ابوعبد الله «علیه السلام»: یغسل المیت ثلاث غسلات مرَّةً بالسدرو مرَّةً بالماء یطرح فیه الكافور ومرَّةً أخری بالماء القراح؛(4)

میت سه بارشسته می شود: باراول با آب سدر، باردوم با آب که کافور در آن ریخته شده باشد وبارسوم با آب خالص.» همچنین روایت که ابن مسکان ازامام صادق «علیه السلام» نقل کرده که «قال: إغسله بماء وسدر، ثم إغسله علی إثر ذلک أخری بماء وکافور وذریره إن کانت وإغسله الثالثه بماء قراح. قلت: ثلاث غسلات لجسده كلِّه؟ قال: نعم؛(5)

آن حضرت فرمود: غسل دهید میت را با آب سدر وپس ازآن مرتبه دوم غسل دهید با آب کافور وذریره ودرمرتبه سوم با آب خالص غسل دهید.ازآن حضرت سؤال کردم: هرسه این غسل ها برای تمام جسد میت است؟ فرمود: بلی.»

اما فقهای مذاهب چهارگانه: امام مالک«رحمه الله» گفته است: مقدار غسل واجب میت ازنظرکم وزیاد تعیین نشده است ومقصود ازغسل پاک کردن میت است؛ ومیت راغسل دهند تاپاک شود به هرتعدادکه پاکی حاصل شد؛ واستدلال کرده به روایت که ام عطیّه ازنبی مکرم

1- . بدایع الصنایع1/ 300. کتاب الام/ 302- 321. المغنی2/ 315- 326. الشرح الکبیر 2/ 320.
2- . السرائر/ 169. تذکره الفقهاء1/ 351- 355. البیان/ 24- 25. الجواهر 4/ 153- 154. تحریرالوسیله 1/ 62.
3- . صحیح مسلم 2/ 646 و 939. نیل الاوطار 4/ 63.
4- . وسایل الشیعه، باب 7 از ابواب کیفیت غسل میت، ح 4.
5- . الوسایل، باب 2 از ابواب غسل میت، ح 1 و 2.

اسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده که گفته: «هنگامی که مشغول غسل دادن دخترآن حضرت بودیم، به ما فرمود: إغسلنّها ثلاثا أوخمساً أوأكثر من ذلک إن رأیتهنّ ذلک بماءسدرٍوإجعلنّ فی الأخیرکافوراً أو شیأً من کافور؛(1)

بشویید سه باریا پنج باراگرصلاح دیدید، بیشتر ازآن بشویید باآب سدر ودر شستن اخیر مقداری ازکافور با آب مخلوط کنید.» وتعداد غسلات تعیین نشده است.

وامام شافعی«رحمه الله» گفته: کمترین تعدادی که درغسل میت واجب است، همان مقداراست که میت باآن پاک شود؛ همان طورکه درغسل جنابت همان حصول پاکی ملاک است وکمترین تعدادی که من دوست دارم، سه بار است؛ واگربا سه بارپاکی بدن میت حاصل نشد، پنج بار واگربا آن هم بدن میت پاک نشد، پس هفت بار، ولی درهرمرتبه مقداری کافور بین آب غسل بریزند ازجهت اینکه سنت است وبدون کافورغسل دادن میت مکروه است؛ ولی کافی است. ریختن سدر ویاغیرسدر ازگیاهان خوشبو را من جایز نمی دانم غیرازکافور؛لکن کافور را هم مقداری بریزندکه آب را از اطلاق خارج نکند.(2)

وامام احمد بن حنبل«رحمه الله» گفته: واجب درغسل میت یک مرتبه است، زیرا واجب آن است که جسد میت که قبلاً ازنجاست پاک شده است، غسل داده شود.مانند غسل حیض وجنابت که واجب یک مرتبه است؛ ولی مستحب سه مرتبه است که دردومرتبه آب راباسدر مخلوط کنند ودرمرتبه سوم آب رابا کافور مخلوط کنند. اول برای سفت کردن وسرد شدن وخوشبو شدن جسد میت؛ ودوم ازجهت سخن پیامبراکرم«صلّی الله علیه وآله» به زن هایی که دخترآن حضرت را درمدینه غسل می دا دند: «إغسلنّها بالسدر وتراًٌ ثلاثا اوخمساً أو أكثر من ذلک إن رأیتنّ وإجعلنّ فی الغسله الأخیره کافوراًٌ؛(3)

میت را با آب سدر بشویید طاق، سه مرتبه یاپنج مرتبه یا بیشتر، اگرصلاح دیدید ودرشستن اخیر به جای سدرکافور مخلوط کنید باآب.»

وامام ابی حنیفه«رحمه الله» قائل شده است مانندااحمد وشافعی دراینکه غسل میت، واجب یک مرتبه است وسه مرتبه سنَّت است؛ ولی فرقی که با آن دو دارد، در این است که ابی حنیفه ریختن کافور را درآب غسل مستحب نمی داند، ولی احمد و شافعی مستحب می دانند، آن هم

1- . المدوَّنه الکبری1/ 185.
2- . کتاب الام/ 320- 326.
3- . المغنی2/ 324- 326.

درغسل سوم واخیر.(1)

وازفقهای امامیه سلاربن عبدالعزیزدیلمی غسل میت رایک مرتبه باآب خالص واجب می داند وبیشتراز یک مرتبه را مستحب می داند.(2)

سوم از واجبات غسل میت ترتیب بین غسل های سه گانه و بین اعضاء

فقهای امامیه اتفاق دارند بروجوب ترتیب بین هر سه غسل، طوری که اول با آب سدر ودوم باآب کافور وسوم باآب خالص باشد؛ واگرکسی عمداً ترتیب را به هم زند، باید اعاده کند تاترتیب حاصل شود. همچنین ترتیب بین اعضاء، یعنی اول سرو گردن، دوم پهلوی راست، سوم پهلوی چپ؛ واستدلال کرده اند برمدعایشان، اول به آنچه که ازنبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله»روایت کرده اندکه آن حضرت به زن هایی که دخترش راغسل می دادند، فرمود: «إبدئنّ بمیامینها؛ ازپهلوی راست شروع کنید.»(3)

دوم به آنچه که ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نقل شده است: حمَّاد ازحلبی ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود:«إذا أردت غسل المیت فاجعل بینک وبینه ثوباً یسترعورته إماقمیص وإماغیره ثم تبدأ بکفَّیه وتغسل رأسه ثلاث مرّات بماء السدرثمّ سایرجسده وإبدأ بشقِّه الأیمن ثم إجعل یدیک من تحت الثوب الَّذّی علی فرجه وإغسله من غیرأن تری فإذا فرغت من ثلاث غسلات جعلته فی ثوب نظیف ثم جففته؛(4)

هروقت خواستی میت راغسل دهی، پارچه ای سترکند، بین چشمانت وعورت میت قراربده؛ فرق نمی کندپیراهن میت باشد یا پارچه دیگر؛ وشروع کن اول به شستن دست های میت، وسرو گردنش راسه بارباآب وسدر، بعد باقی جسد میت را وازطرف راست شروع کن ودستت رازیرپارچه روی عورت میت قراربده وبشوی، بدون اینکه نگاه به عورت میت کرده باشی. هروقت که فارغ شدی ازشستن اول، بعدبشوی مرتبه دوم باآب وکافورمانند مرتبه اول، وبعد از آنکه فارغ شدی ازشستن دوم، بشوی مرتبه سوم را باآب خالص. وقتی ازهرسه غسل فارغ شدی، میت رابا یک پارچه تمیزخشک کن تا آماده شود برای کفن و حنوط.»

غسل دادن میت با این کیفیت وترتیب سنتی است که ازسلف صالح باقی مانده وامرشده به

1- . بدایع الصنایع1/ 302.
2- . المراسم العلویَّه/ 47.
3- . صحیح بخاری2/ 93- 95. صحیح مسلم2/ 646 و 939.
4- . الوسایل، باب 2 از ابواب غسل میت، ح 2.

همان کیفیت انجام شود؛ وامرمطلق اقتضای وجوب را دارد. دیگر اینکه وجوب ترتیب ثابت شده برای غسل جنابت وبرای اینجا به طریق اولی ثابت است، ازجهت روایت محمد بن مسلم ازامام باقر«علیه السلام»که فرمود:«غسل المیت مثل غسل الجنب؛(1)

غسل میت مانندغسل جنابت است درتمام جهات.» دیگراز جهت اینکه کسانی که ترتیب را درغسل جنابت واجب کرده اند، درغسل میت هم واجب می دانند، وفرق بین هردو غسل رامنتفی می دانند، به اجماع فقهای امامیه.(2)

امافقهای مذاهب چهارگانه، اتفاق دارند براستحباب ترتیب بین اعضای بدن نه وجوب ترتیب، ازجهت روایت که ازنبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده اندکه آن حضرت به غسل دهندگان دخترش فرمود: «إبدأنَّ بمیامینها؛(3)

از طرف راست بدن شروع کنید.» وامرمطلق حمل براستحباب می شود نزدآنها. ولی اختلاف کرده اند درکیفیّت وترتیب غسل های سه گانه: احناف غسل اول را باآب قراح ودوم را باآب سدر وياچیز دیگر که کارسدر را می کند درپاک کردن، وسومی را باآب قراح ومقداری کافورقرارداده وتعیین کرده اند.(4)

شافعی ها گفته اند: مستحب این است که غسل اول را باآب وسدر غسل دهند ودوم را باآب قراح ومقداری کافور درآن مخلوط کنند ودرسومی تأکیدشده که بایدکافوربین آب ریخته شود ازجهت مقاوم ساختن بدن میت؛ واستدلال کرده اند به روایتی که از ابن عباس «رضی الله عنه» نقل کرده اند که گفته: نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»درحق یک حاج محرم که ازشترش افتاد وفوت کرد، فرمود:«اغسلوه بماءوسدرثمّ یغسل الثانیه بالماء القراح وشیئ من الکافور ویتأکد فی الغسله الأخیره بشیئ من الکافورلأنَّ الکافوریقویه؛(5)

غسل دهید با آب وسدرومرتبه دوم غسل دهید باآب خالص و مقداری کافور؛ ودرمرتبه سوم وآخر به چیزی ازکافورسفارش می شود، زیراکافور بدن میت را مقاوم می سازد.»

وحنابله گفته اند: سدردرهرسه غسل درآب ریخته می شود؛ ولی کافورفقط در غسل سوم درآب ریخته می شود، ازجهت فرموده نبی مکرم

اسلام « صلی الله علیه و آله» به ام عطیَّه که دخترآن

1- . همان، باب 3، ح1.
2- . رسایل المرتضی 3/ 51. الخلاف 1/ 691- 695. الجامع للشرایع/ 51- 53. المعتبر 1/ 262- 266.
3- . صحیح بخاری 2/ 93- 95. صحیح مسلم 2/ 646- 939.
4- . بدایع الصنایع 1/ 300- 301.
5- . کتاب الام 1/ 320- 321. المجموع 5/ 175.

حضرت راغسل می داد: «اجعلی فی الأخیره کافوراً، لأنَّه یبرد ویطیب ریحه؛[(1)]

درغسل اخیرکافور درآب مخلوط کنید، زیرا میت راخوشبو می کند.»

فقهای مذاهب اسلامی درمقدار واجب سدر وکافوری که درآب غسل میت مخلوط می کنند، گرفتار اختلاف شده اند. فقهای امامیه قائلندکه مقدارواجب سدرو کافوردرطرف قلّت، همان قدراست که اسم سدروکافورصدق کندو درعرف بگویند که درآب غسل میت سدروکافورمخلوط کرده اند؛ ودرطرف کثرت همان مقدارباشد که آب را ازاطلاق خارج کرده، مضاف نسازد. آنچه هم که در بعضی عبارات وکلمات ونوشتار برخی فقهای امامیه ازتعیین به رطل ومثقال و چند برگه دیده می شود، همه حمل براستحباب می شوند، نه وجوب.[(2)]

اما ازفقهای مذاهب چهارگانه: شافعی هادرسدرازنظرقلَّت وکثرت همان سخن فقهای امامیه رامی گویند؛ ولی درطرف کثرت، درفراوان بودن مقدارکافورباکی نمی بینند: «وقال: فکثره الکافور فی الماء لاتضرولاتمنعه أن یکون طهاره یتوضأ به الحیّ ولایتوضأ الحیّ بسدرمضروب بماء، لأنَّ السدرلایطهِّر؛[(3)]

فراوان ریختن کافوردر آب غسل میت ضررنداردومانع ازمطهریتش نمی شودوانسان زنده می تواند با آن وضو بگیرد، درحالی که با آب سدرشرعاً نمی شود وضوگرفت.»

اما حنابله قائلند که درآب هرسه غسل سدرمخلوط شود؛ ولی کافورتنها در آب غسل اخیرمخلوط شود؛ ازجهت حدیث ام عطیّه ازنبی مکرم اسلام « صلَّی الله علیه و آله» که فرمود: «واجعلنَّ فی الأخیرکافوراً؛ درغسل آخرکافورقراردهید.» همچنین ازجهت حدیث ابن عباس درباره شخصی محرم که ازشترش افتاد وفوت کرد، وپیامبراکرم«صلی الله علیه وآله» فرمود: «اغسلوه بماء وسدر؛ اورا باآب وسدر غسل دهید.»

اما فقهای حنابله درمقدارسدری که درآب غسل میت ریخته می شود، دچار اختلاف شده اند، بیشترفقهای متأخرشان قائلندکه درآب هریک ازغسل های سه گانه همان مقدارسدر ریخته شود که آب را ازاطلاق خارج نکند، تا جمع شود بین عمل به حدیث که میت غسل داده شود باآب وسدر وبین باقی

ماندن آب براطلاق خود. بعض فقهای متقد مشان قائلند به اینکه اول میت را

ص: 61

1- المغنی2/ 320- 321. صحیح بخاری2/ کتاب الجنائز/ 73/ باب غسل المیت ووضوئه.
2- المقنعه/ 75- 77و تذکره الفقهاء1/ 357- 355. البیان /24- 25. الروضه البهیَّه1/ 121. الجواهر4/ 125- 132. تحریرالوسیله1/ 62. المستمسک4/ 123- 125 .
3- کتاب الام/321. المجموع5/ 175.

باآب وسدر غسل دهند، ومرتبه دوم باآب قراح وخالص، تا جمع شود وهردو یک غسل حساب شود؛ ولی اعتبار به غسل دوم است نه اول؛ زیرا سدر از دو حال خارج نیست: یا مقداری است که آب را از اطلاق خارج کرده و ازطهوریّت انداخته یا مقداری است که تغییردراطلاق آّب نیاورده، پس اعتنایی به آن نیست. ولی درکافور قائل به تفصیل نشده اند، فقط به ذکر حدیث از نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» اکتفا کرده وگفته اند: «ویجعل فی الماء کافوراً فی الغسله الثالثه لیشدَّه ویبرده ویطیبه، لقول رسول الله «صلَّی الله علیه وآله» للنساء اللاتی غسَّلن إبنته: إجعلَّن فی الغسله الأخیره کافوراً؛(1)

... به زن های غسل دهنده دخترش فرمود: درغسل آخرمقداری کافورقراردهید.»

ازذکراقوال فقها دراین مسئله این نتیجه به دست آمدکه فقهای مذاهب چهارگانه اتفاق دارندکه ازغسل های سه گانه میت یکی واجب ودوتایش مستحب می باشند واگرمیت با این سه غسل پاک نشد، بایدغسل دهند تا پاک شود؛ پنج بار وهفت بار وبیشتر ازآن. درنهایت مستحب است ختم به وتر (طاق) کنند نه جفت.(2)

فقهای امامیّه اتفاق دارندکه درحال اختیارهرسه غسل واجبند، نه کم ونه زیاد. فقهای امامیه چون تطهیرجسد میت را ازنجاست ظاهریه قبل ازشروع در غسل واجب می دانند وغسل های سه گانه را درحکم یک عمل متشکِّل ازسه جزء و عبادت شرعیه می دانند،کم وزیادش رامتوقف به دلیل شرعی می دانندکه منتفی است.(3)

چهارم ازواجبات غسل میت، سترعورت میت است با یک پارچه یاپیراهن میت

واین مسئله متفق علیه است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی، لیکن اختلاف کرده اند درتعیین عورت، فقهای امامیّه اتفاق دارندعورت که حرام است نگاه به او، قبل و دبرانسان است؛ ولی درحال غسل دادن میّت، نگاه به مابین سرَّه (ناف) ورکبه (ران) مکروه است نه حرام.(4)

فقهای مذاهب چهارگانه تصریح کرده اندبه نفی خلاف بینشان دروجوب ستر عورت واینکه عورت مابین سرَّه (ناف) ورکبه (ران) است؛ واستدلال کرده اند به فرموده نبی مکرم

1- . المغنی2/ 320- 326.
2- . بدایع الصنایع 1/ 302. کتاب الام1/ 320 – 321. المغنی2/ 324- 326. نیل الاوطار 4/ 63- 64.
3- . المعتبر1/ 264- 266. خلاف1/ 693- 695. تذکره الفقهاء1/ 351. جواهرالکلام4/ 136.
4- . المقنعه/ 75- 77. الخلاف 1/ 691- 693. الجامع للشرایع/ 51- 53. السرائر 1/ 162. المعتبر 1/ 270- 272. تذکره الفقهاء 1/ 348- 349. نهایه الاحکام 2/ 221- 223. ذکری الشیعه 1/ 333- 343. الرّوضه البهیّه 1/ 126- 129. جواهرالکلام 4/ 150.

اسلام«صلَّی الله علیه وآله» به امام علی«علیه السلام»: «لاتنظر الی فخذحیّ ولا میّت؛ یا علی، به ران های مرده وزنده نگاه نکن.» رواه ابی داود.(1)

پنجم از واجبات غسل میّت و نیت

فقهای اسلام دروجوب نیّت در غسل های سه گانه میّت اختلاف کرده اند، اکثرفقهای امامیّه قائل به وجوب نیَّتند در غسل های سه گانه، زیراغسل ها برای تطهیرمیّت وعبادتند، وعبادت احتیاج به نیّت قربت دارد. ودیگرازجهت فرمایش نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله»: «انّما الأعمال بالنیَّات»واینکه وجوب نیّت درغسل ها روش احتیاط است. شیخ طوسی ازفقهای امامیّه ادعای اجماع فقهای امامیّه رابروجوب نیّت کرده است.(2)

به عبارت دیگرهرکس ازفقها ورؤسای مذاهب اسلامی که غسل میّت را عبادت می داند، نیّت را درآن واجب وشرط می داند وهرکس که غسل میّت را تطهیر میّت ازنجاست ظاهریّه وعرضیّه می داند، نیّت را واجب نمی داند؛ مانند شستن لباس نجس.(3)

احمد بن حنبل«رحمه الله» دریک روایت واکثر فقهای حنابله قائل به وجوب نیّت شده اند درغسل های سه گانه میّت؛ ازجهت اینکه غسل میّت، تعبّدی است نه برای تطهیرمیّت وشرط قبولی نمازمیّت است،مانندغسل جنابت؛ لذا نیّت درآن واجب است. چون نیّت ازخودمیّت معذوراست، لذا برغاسل واجب است که نیّت کند، چون مخاطب درغسل دادن است.(4)

ازامام شافعی«رحمه الله» درمسئله دوقول نقل شده است: قول اول را اصح دانسته ودرمسئله جوازغسل دادن زوجه ذمیّه، شوهر مسلمانش را،تصریح کرده و گفته درغسل میّت نیّت شرط نیست و واجب هم نیست، بلکه یک امرسنّت است. اکثرفقهای شافعیّه مانند بندنیجی، ماوردی، رویانی، سرخسی ورافعی وغیراینها همین قول شافعی راقبول کرده اند. عدّه ای دیگر ازفقهای شافعیّه قول دیگرشافعی راکه قائل به اشتراط وجوب نیّت درغسل میّت است، صحیح می دانندکه ازآن عدّه هستند فورانی ومتولّی، که این وجوب نیّت را درمسئله وجوب نیّت وضو ذکر کرده اند، ومحاملی، اسحاق، شیخ نصر مقدسی وصاحب کتاب البیان ازفقهای شافعیّه قطع ویقین به همین قول دارند وگفته اند: «صفه النیّه أن ینوی تغسیله عند إفاضته المأ القراح إنّه

1- . بدایع الصنایع1/ 300.کتاب الام1/ 319- 320. المغنی2/ 315-316. الشرح الکبیر2/ 315-336. المجموع5/ 15-70.

2- . الخلاف1/ 703. المعتبر1/ 326. تذکره الفقهاء1/ 351. القواعد1/ 224- 225. نهایه الاحکام 2/ 223-225. البیان /24-25. ذکری الیشعه 1/ 343 -344. الرَّوضه البهیَّیه1/ 122. الجواهر 4/ 118.

3- . تذکره الفقهاء 1/ 351. نهایه الاحکام 2/ 223- 225. جواهرالکلام 4/ 118- 119.

4- . المغنی 2/ 322؛ الشرح الکبیر 2/ 320.

غسل واجب؛(1)

کیفیّت نیّت این است که غاسل وقت ریختن آب غسل روی جسد میّت نیّت وجوب کند.»

اما فقهای احناف نیّت درغسل میّت را نه شرط صحّت غسل می دانند ونه شرط درسقوط واجب کفایی، بلکه شرط برای به دست آوردن اجر وثواب از انجام یک امر واجب کفایی می دانند، که اگر نیّت کردی همان اجر وثواب راصاحب می شوی و اگر نیّت نکردی، صاحب نیستی وکاربه صحّت وسقم آن عمل ندارد.(2)

اما فقهای مالکیّه نیّت را درغسل های سه گانه میّت جایزنمی دانند، و می گویند: نیّت درغسل میّت اصلاً تشریع نشده است.(3) بلکه همین قول در بعضی ازکتب به برخی ازفقهای امامیّه نسبت داده شده است؛ مانند سیّد مرتضی وعلاّمه حلّی و بعضی ازمتأخرین.(4)

در اینجا اشاره به یک مطلب ضروری است، وآن اینکه اختلاف شده بین فقهای مذاهب اسلامی در اینکه انسان با مرگ نجس می شود، مانند سایر حیوانات که خون جهنده دارند، اگر بدون تزکیّه شرعی بمیرند، لاشه شان نجس و مردار می شود؛ یا خیر، نجس نمی شود؟

طرفداران قول اول قائلند به اینکه انسان مانند بقیه حیوانات که خون جهنده دارند، به سبب مرگ نجس می شود؛ ولی خداوند متعال برای انسان کرامت و شخصیّت قائل است، و کرامتش در این است که بعد از غسل دادن و شستن پاک می شود برخلاف سایرحیوانات که قابلیت پاک شدن را با شستن ندارند.

این قول را امام ابوحنیفه«رحمه الله» و سایرفقهای احناف اختیارکرده اند و گفته اند؛ زیرادراختیاراین قول عمل به هردو سبب ودلیل شده است. اول، اثبات نجاست دروقت وجودسبب نجاست که مرگ باشد.دوم، حکم به تطهیروپاک شدن دروقت وجودسبب پاک شدن که غسل باشد. این قول به قیاس نزدیک تراست از این که منع کنیم ازثبوت حکم طهارت باوجود سبب طهارت.(5)

اکثر فقهای امامیّه نیزهمین قول را اختیارکرده اند.اول احتجاج کرده اند به اجماع فقهای

1- . المجموع 5/ 165- 175. مغنى المحتاج/ 301.
2- . هامش الفقه على مذاهب الاربعه 1/ 511.
3- . مختصر خليل/ 43. شرح الكبير 1/ 480.
4- . رسائل المرتضى 4/ 326. منتهى المطلب 2/ 7- 14. جواهرالكلام 4/ 118- 119.
5- . بدايع الصنايع 1/ 300. البحرالرائق، 2/ 306- 307.

طائفه؛(1)زیرا

انسان حیوانی است دارای خون جهنده ومانند باقی حیوانات دارای خون جهنده به سبب مرگ نجس می شود. دوم، ازجهت روایت که حلبی ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده که «ازآن حضرت سؤال کردم: شخصی لباسش به بدن میت پیش ازغسل اصابت کرده است. قال:یغسل من الثوب ما اصاب؛ فرمود: ازلباس همان مقدارکه به بدن میت اصابت کرده، شسته می شود.» و روایت که حسن بن محبوب ازعلی بن رئاب واز ابراهیم بن میمون روایت کرده که «از امام صادق«علیه السلام» سؤال کردم که مردی لباسش را روی جنازه میّت گذاشته است، قال: ان کان المیّت غُسِّل فلاتغسل مااصاب ثوبک منه، وإن کان لم یغسل المیّت فاغسل مااصاب ثوبک منه؛(2)

اگرمیّت غسل داده شده است،لازم نیست شستن مقداری از لباس که به بدن میّت اصابت کرده؛ واگر میّت غسل داده نشده است، باید مقداری از لباس که به بدن میّت اصابت کرده، شسته شود.» ولی فقهای امامیّه میّت مسلمان را ازغیرمسلمان جدا وتطهیر را به سبب غسل درمیّت مسلمان تجویزکرده اند نه کفار، اول ازجهت احترام به مسلمان ها؛ دوم ازجهت بالابردن مرتبه میّت مسلمان ازباقی ماندن همیشگی درنجاست، زیرا تنها مسلمان ها هستند که بعد ازمرگ به جوار پرور دگارشان منتقل می شوند نه کفار. اما اینکه نجاست میّت با غسل زایل می شود، این مسئله اجماعی است بین علماء.(3)

قول دوم این است که انسان ولو اینکه دارای خون جهنده هست، به سبب مرگ نجس نمی شود، برخلاف سایرحیوانات که دارای خون جهنده اند، ازجهت کرامت وشرافت که خداوند به انسان داده است؛ زیرا اگرانسان به سبب مرگ نجس شود، اصلاً قابلیّت پاک شدن رابا غسل ندارد، مانند باقی حیوانات که لاشه شان راهزار بارهم که بشویند، پاک نمی شود، درحالی که انسان با غسل پاک می شود واین بزرگ ترین دلیل است برعدم تنجس انسان به سبب مرگ.

اما اینکه غسل میّت چرا واجب است، به سبب این است که موت انسان خالی ازحدث نیست، زیرا به سبب مرگ مفاصل ومنافذ بدن انسان سست می شود وعقل انسان زایل می شود وامثال آنها، لذا غسل میّت واجب شده است وبدن میّت ازجهت تطهیرهم تجزیه بردار نیست؛ لذا غسل تمام

بدن میّت واجب شده است. این قول را ازفقهای احناف محمد بن شجاع بلخی

1- . الخلاف 1/ 698- 700.
2- . الوسائل باب 34 از ابواب نجاسات، ح 2- 2.
3- . الخلاف1/ 698- 700. المعتبر1/348- 349. قواعد الاحکام 1/ 192. السرائر1/ 162- 164. تذکره الفقهاء 1/ 390- 301.

وازفقهای شافعیّه ابواسحاق شیرازی، ابوبکر صیرفی،لخمی، ابن القاسم وابن شعبان وامثالشان اختیارکرده اند؛ این قول را ازکتاب امام سحنون (مدونه الکبری) ازباب رضاع گرفته اندکه امام سحنون درآنجاگفته: شیر میته نجس است.(1)

ولی نزد امام شافعی«رحمه الله» واصحابش ازاین دوقول درمسئله، اصح واقرب به واقع همین قول دوم است.(2) غساله این غسل هم تابع همین دوقول است در طهارت ونجاست، وهرکه میّت رانجس می داند، غساله یعنی آب جداشده بعد ازغسل را نجس می داند وهرکه میّت را پاک می داند، غساله را پاک می داند.(3)

امافقهای مالکیه، اکثرآنها درمصنّفاتشان هردوقول را درمسئله ذکرکرده اند، بدون اینکه یکی راترجیح دهند.(4) ولی میانشان کسانی هستندکه قول به طهارت میّت آدمی را ترجیح می دهند، مانندخلیل درکتاب مختصرش.(5)

ابن رشد اندلسی، ابن العربی، ابن عبدالسّلام، امام سحنون، ابن القصّار، ابن الفرات، صاحب الطراز وقاضی وامثال آنها تصریح کرده اند: آثارصحیحه ای که ازگذشته ها به ما رسیده اند، همین قول به طهارت میّت راتأیید وتقویّت می کنند. اول ازجهت حرمت،کرامت وفضیلت که خداوند متعال به انسان هاداده است، یک بعدش همین است که جنازه اش بعدازمرگ مانندلاشه سایرحیوانات نجس نشود. دوم ازجهت بوسه زدن پیامبرمکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» برعثمان بن مظعون بعد ازمرگش. اگرجنازه بعد ازمرگ نجس می شد، پیامبراکرم«صلّی الله علیه وآله» این کار رانمی کرد، وعمل پیامبر «صلّی الله علیه وآله» دلیل برطهارت جنازه بعد ازمرگ است. همچنین نمازخواندن آن حضرت بر جنازه ابنی بیضاء درمسجد ونمازخواندن صحابه برجنازه ابی بکرو عمر « رضی الله عنهما» درمسجدالنبی«صلی الله علیه وآله»اگرجنازه بعد ازمرگ نجس می بود داخل کردن آنها درمسجد حرام می بود و از اینکه احدی ازصحابه اعتراض نکرده اند، فهمیده می شودکه جنازه آدمی بعد ازمرگ نجس نیست سوم ازجهت فرموده آن حضرت « صلّی الله علیه وآله»:«لاتنجسّوا موتاکم فإنّ المؤمن لاینجّس حیّاً ولا میّتاً؛ مرده هایتان را نجس نکنید، زیرامؤمن نجس نمی شود، نه درحال

1- . بدايع الصنايع1/ 300. البحرالرائق2/ 306- 307. المجموع 5/ 188.
2- . همان.
3- . المواهب الجليل لشرح مختصر الخليل 1/ 141.
4- . همان.
5- . مختصر الخليل/ 4.

حیات ونه هم بعدازمرگ.» رواه الحاکم.(1)

ششم از واجبات غسل میت، برهنه کردن میت است ازلباس درحال اختیار، جزسترعورت

ظاهراً این حکم درغیر ازپیراهن مورد اتفاق تمام فقهای مذاهب اسلامی است؛ اما درپیراهن اختلاف شده است.اکثر فقهای امامیه قائلندکه کندن پیراهن ازبدن میت درحین غسل دادن میت، درحال اختیارمستحب است ومستحب است که از طرف پای میت کشیده شود. اول ازجهت احتمال خروج نجاست ازمنافذ میت در حین غسل دادن ونجس شدن پیراهن با آن. همین قول را ازفقهای مذاهب چهارگانه ابن سیرین، امام مالک، ابی حنیفه وامام احمد بن حنبل«رحمهم الله» دریک روایت اختیار وتصریح کرده اندکه غرض وقصد ازغسل میّت، تطهیرمیت است ازکثافات ونجاسات ظاهری وحقیقی، و این غرض ومقصود حاصل نمی شود تا زمانی که لباس وپیراهن دربدن میّت باشد؛ زیرا پیراهن ولباس به صرف ملاقات با آب غساله نجس که ازبدن میّت جدا می شود، نجس می شود وفشردن لباس دربدن میّت هم معذور است؛ لذا حصول غرض وقصد ازغسل میّت باکندن تمام لباس ازجمله پیراهن ازبدن میّت آسان تراست؛ پس بهتر،کندن تمام لباس ازجمله پیراهن غیرازسترعورت، درحال اختیار، ازبدن میّت است.

دوم اینکه انسان درحال حیات اگر بخواهد غسل کند، تمام لباس هایش را برهنه می کنند ودرحال مرگ سزاوارتر است که تمام لباس ازجمله پیراهن را از بدن میّت برهنه کنند.(2)

امااینکه درتاریخ ثبت شده که نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله»راباپیراهن مبارکش غسل داده اند،اولاً این ازجمله احکام مخصوص به آن حضرت می باشدو سایرمردم شایستگی شرکت درآن راندارند. دوم غرض ازکندن لباس میّت، تطهیر میّت است ازنجاسات وکثافات واینها که درباره بدن مطهّرآن حضرت تصوّرش ممکن نیست؛ لذا امام علی«علیه السلام» درحین که مباشرغسل دادن آن حضرت بود، فرمود: «طبت حیّاً ومیّتاً؛ پاک هستی درحال حیات وممات.(3)

اما امام شافعی«رحمه الله» می گوید: مستحب است که میّت را باپیراهن غسل دهند به شرطی که

1- . المستدرک على الصحيحين1/ 38.

2- . المقنعه/75- 76. الخلاف1/ 691- 693. السرائ There are no
ر1/ 162- 163. المعتبر1/ 270.sources in the current document.
الجامع للشرايع/ 51- 53. تذكره الفقهاء1/ 346- 347. البيان /24- 25.
الروضه البهيَّه1/ 126- 129. الجواهر4/ 147- 149.

3- . بدايع الصنايع 1/ 300. المغنى 2/ 315- 316. الشرح الكبير 2/ 315-
316. المدونه الكبرى 1/ 185.

پیراهن تمیز ونازک باشد ومانع ازرسیدن آب به بدن میّت نشود؛ ازجهت اقتدا به نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله»که آن حضرت را با پیراهنش غسل دادند، وهرچه که درباره آن حضرت استحباب داشته باشد، برای دیگران به طریق اولی است، مگراینکه خلافش بادلیل ثابت شود.(1)

ازفقهای امامیّه شهید ثانی درکتابش استحباب غسل میّت را باپیراهن نسبت به اکثر فقهای امامیّه داده است و تصریح کرده که طهارت پیراهن به سبب طهارت بدن حاصل می شود.(2)

مسئله دوم درمستحبات ومندوبات غسل میّت است ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی

وآن چند امراست:

امراول گذاشتن میّت است برای غسل درجای بلندتراز سطح زمین روبه قبله، وفرق نمی کند آن جای بلند تخته چوب باشد یاغیرآن که طرف سرمیّت بلندتر وطرف پاهای میّت پایین تر واقع شود، طوری که آب زیرجنازه جمع نشود. اما گذاشتن میّت درمکان بلندتر ازجهت این است که اگرمیّت رادر سطح زمین غسل دهند،گل آلود می شود؛ لذاجای غسل دادن باید بلندتر باشد. اما اینکه روبه قبله باشد، اتفاق فقهای تمام مذاهب اسلامی برآن است،گرچه درکیفیّت استقبال قبله، اختلاف کرده اند،که بحثش درمسئله احتضارگذشت. پس این امر متفق علیه است بین تمام فقهای اسلامی.(3)

دوم ازجهت روایات که ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» رسیده، از جمله روایت کاهلی ازامام جعفرالصادق«علیه السلام» است که ازآن حضرت از کیفیّت غسل میّت سؤال شد وآن حضرت فرمود: «إستقبل بباطن قدمیه القبله حتی یکون وجهه مستقبل القبله؛(4)

میّت راطوری باپشت روی جایگاه غسل گذارید که زیرپاهایش طرف قبله قرارگیردکه اگردرهمین حالت بنشیند،رو به قبله باشد.»

امردوم ازمستحبات غسل این است که غسل درهوای باز وزیرآسمان نباشد، بلکه درخانه باشد یازیرسقف، واگرسقف هم نبود، پارچه راسترکنندوخیمه بکشندو زیرخیمه غسل دهند، به علت

1- . المجموع 5/ 163. كتاب الام1/ 319- 320. و302.
2- . الروضه البهيه 1/ 126.
3- . المقنعه/ 75- 77. الكافى فى الفقه/ 236- 237. الجامع للشرائع/ 51- 53. السرائر 1/ 160. المعتبر 1/ 269. تذكره الفقهاء 1/ 345- 346. ذكرى الشيعه 1/ 333- 343. بدايع الصنايع 1/ 300. كتاب الام 1/ 303- 320. المغنى 2/ 318- 320. المجموع 5/ 170- 172.
4- . الوسايل، باب 16 از ابواب غسل ميت، ح 5. المغنى 2/ 315- 316.

اینکه مکروه است مقابله آسمان باعورت میّت. دوم از جهت روایت که ازام المؤمنین عائشه«رضی الله عنها» نقل شده که «ما زن ها دختر پیامبر«صلی الله علیه وآله»را غسل می دادیم، حضرت وارد شد ودستور داد تاستر بین میّت وسقف کشیده شود؛ واینکه غسَّال انسان های امین،ثقه وصالح باشند، زیرا ممکن است درمیّت عیوب ونقص خفی وجود داشته باشد ونمی خواهد که عامّه مردم اطلاع پیداکنند وغسل دهنده افشاء نکند.» این امرمتفق علیه است بین فقهای امامیّه وفقهای شافعیّه وحنابله .وابن سیرین مستحب می داند تاریک بودن خانه ای راکه میّت را درآن غسل می دهند. ابن منذر ازبعض فقها وجوب ستربین میّت وآسمان راحکایت کرده است؛ وابوداود وصیّت ضحّاک رابه برادرش سالم روایت کرده که به برادرش وصیّت کردزمانی که فوت کردم، درحین غسل دادنم اطراف جنازه وبین جنازه و آسمان ستر قرار دهند.(1)

امرسوم ازمستحبات غسل میّت، وضودادن میّت است پیش ازغسل،مثل اینکه آدم زنده وضومی گیردبرای نماز؛ازجهت روایت که ازنبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله»نقل کرده اندکه آن حضرت برای زن هایی که دخترش راغسل می دادند، فرمود: «ازطرف راست ومواضع وضوی آن شروع کنید به غسل دادن.»(2)

دیگراینکه وضوگرفتن پیش ازغسل، سنت غسل کردن است درحال حیات،و همچنین است بعد ازمرگ، زیراغسل درهردو حالت برای نمازاست.وازطریق اِئمه اهل البیت«علیهم السلام»حریض ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «یبدأبفرجه ثم یوضأ وضوء الصلاه؛ شروع می شود به شستن عورتین میّت بعد وضو می دهد میّت را وضوی نماز.» وشَّاء ازابی خیثمه و او از امام صادق « علیه السلام » نقل کرده که آن حضرت فرمود: «إنّ أبی أمرنی أن أغسله إلی أن قال: ثم یوضئه وضوء الصلات؛ پدرم به من امرکردکه اورا بعد ازفوتش غسل دهم، درآخر فرمود وضودهم وضوی نمازرا.»(3)

همه این روایات حمل شده اند براستحباب وضو دادن میّت پیش ازشروع به غسل دادن،ازجهت جمع بین گروهی ازروایات که ظاهرشان به صورت امراست وامرهم ظهوردروجوب دارد ودسته دیگراز روایات که ظاهرشان منع ونهی

1- الجامع للشرایع/ 51- 53. المعتبر1/ 275. تذکره الفقهاء1/ 345-346 نهایه الاحکام2/ 221- 223. ذکری الشیعه 1/ 345- 348. المغنی 2/ 317 - 318. الشرح الکبیر2/317- 319. کتاب الام 1/ 302- 303 و317- 320. حاشیه الدسوقی1/ 408. المدونه الکبری1/ 185.

2- [2] سنن البیهقی3/ 377. صحیح بخاری1/ 50. صحیح مسلم2/ 48.

3- الوسایل، باب 6 از ابواب غسل جنابت، ح 1.

از وضودادن میّت پیش ازغسل است.(1) بنائاً اصل مسئله وضو متفق علیه است بین فقهای مذاهب اسلامی؛ ولی درمضمضه واستنشاق دراین وضو اختلاف شده بین فقهای مذاهب اسلامی.امامیّه واحناف وحنابله می گویند:مضمضه واستنشاق دروضوی میّت، استحباب ندارد، بلکه اصلاًجایزنیست، زیرا آن دو درمیّت اصلاًمیسورنیست، مگراینکه میّت رابا صورت به طرف زمین بخوابانند تا آب مضمضه و استنشاق ازبینی ودهن میّت بیرون آید واین عمل علاوه براینکه زحمت ومشقّت برای غسل دهنده است، توهین برمیّت است وحرام. دیگر اینکه احتمال می دهند آب داخل شکم میّت سرایت کند وبعد ازکفن ازمنافذمیّت خارج شده، کفن را نجس کند. لذا شارع مقدس دروضوی میّت مضمضه واستنشاق را لحاظ نکرده است. امافقهای شافعیّه ومالکیّه می گویند: مضمضه واستنشاق دروضوی میّت مانند وضوی انسان زنده مستحب مؤکد است.(2)

امرچهارم ازمستحبات غسل میّت فشاردادن شکم میّت است پیش ازشروع غسل.فشاردادن شکم میّت غیراز زن حامله، پیش از شروع غسل مستحب است و این مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی، ولکن اختلاف شده بین فقها درمحل وزمان این فشار.

فقهای امامیّه می گویند: پیش ازشروع غسل اول ودوم غسل دهنده شکم میّت را آهسته فشاردهد وهرچه ازشکم میّت بیرون آمد، بشوید. بعدشروع کند به غسل دادن.این درصورت است که میّت زن حامله نباشد واگرمیّت زن باردارباشد، جایزنیست شکمش را ولوآهسته فشار دهند؛(3)

ازجهت روایت که مادرانس بن مالک از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده که آن حضرت فرمود: «إذا توفت المرأه فأرادوا أن یغسلوها فلیبدأ ببطنها فلیمسح مسحاً رفیقاً إن لم تکن حبلی فإن کانت حبلی فلاتحرّکها؛(4) هرزمان که خانم فوت کرد ومردم خواستند اوراغسل دهند،ازشکمش شروع کنند وشکمش را آهسته فشاردهند وهرچه ازشکمش بیرون آمد، بشویند. بعد شروع کنند به غسل دادن؛ و این درصورت است که زن فوت شده باردارنباشد، واگرزن فوت شده بارداربود، اصلاً دست به شکمش نزنند، ولو آهسته.» وازطریق أئمه اهل البیت«علیهم السلام» یونس بن عبدالرحمن ازآن بزرگواران روایت کرده که فرمودند: «إمسح

1- همان ح 7.
2- همان. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 508.
3- المقنعه/ 75- 77. الخلاف1/ 695- 697. المعتبر1/ 271-273. تذكره الفقهاء1/ 355- 356. ذكرى الشيعه/ 345- 346.
4- سنن البيهقى4/ كتاب الجنائز 4

مسحاً رفیقاً فإن خرج منه شیئ فانقه؛(1) دست بکشید روی شکمش آهسته وهرچه ازشکمش برون آمد، بشویید.»

ازفقهای مذاهب چهارگانه اسلامی، فقهای احناف ومالکیّه هم قائلندکه در غسل اول ودوم مستحب است شکم میّت را آهسته فشار دهند تا هرچه درشکم میّت است، بیرون بیاید.(2)

امافقهای شافعیِّه وحنابله می گویند: مستحب است قبل از هرسه غسل شکم میّت را آهسته فشاردهند تا هرچه ازکثافات درشکم میّت است، خارج شود.(3)

امرپنجم ازمستحبات غسل میّت، غسل دادن میّت است با آب سرد،مگراینکه استعمال آب سرد ضرربرای غسل دهنده داشته باشدیا بدن میت با آب سرد پاک نشود. آن وقت اشکال ندارد که ازآب گرم استفاده کنند واین مسئله مورد اتفاق بین فقهای امامیّه، شافعیّه وحنابله است.(4)

فقهای احناف غسل اول را با آب گرم مستحب می دانند.(5) فقهای مالکیِّه تفضیل بین آب گرم وآب سرد درغسل میّت قائل نشده اند.(6)

امرششم ازمستحبات غسل میّت این است که هریک ازغسل های سه گانه را سه بارتکرارکنند واین مسئله متفق علیه است بین فقهای امامیّه،احناف، شافعیّه و حنابله، ولکن امام مالک«رحمه الله» ازحیث کثرت حدّی را تعیین نکرده است.(7)

امرهفتم ازمستحبات غسل میّت این است که غسل دهنده تنها باشد وجز همکارش کسی دیگرحاضرنباشد؛ وغسل دهنده امین باشد، به معنای اینکه هرچه از مکروهات درحین غسل دادن از میّت می بیند، به کسی نقل نکند وفاش نکند، بلکه حفظ کند.(8)

ازجهت روایت که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «من غسِّل میّتاً ثم

1- وسائل باب 2از ابواب غسل میت ح3.

2- المبسوط السرخسى2/ 59. بدايع الصنايع1/ 300- 302. حاشيه الدسوقى1/ 416. مختصر الخليل/44.

3- كتاب الام1/ 320- 321. المغنى2/ 271-273. الشرح الكبير2/ 217-219.المجموع5/ 165- 170.

4- المقنعه/ 82. الخلاف 1/ 691- 693. السرائر 1/164. تذكره الفقهاء 1/ 11و 290-291. ذكرى الشيعه1/ 78. رسائل المرتضى 3/ 51. كتاب الام 1/ 319- 320. المغنى 2/ 324- 326. المعتبر1/390. المجموع5/ 165-170. الشرح الكبير 2/ 324- 326.

5- بدايع الصنايع 1/ 300- 302.

6- المجموع 5/ 165- 170.

7- المدونه الكبرى 1/ 185.

8- المجموع 5/ 154- 187. الشرح الكبير 2/ 338. المعتبر1/277. كتاب الام1/ 303.

لم یفش ما علیه، خرج من ذنوبه کیوم ولِّدته أمه؛ اگر کسی میت را غسل دهدوفاش نکندآنچه راکه دیده از زشت ها، پاک می شود ازگناهانش مانندروزی که ازمادرمتولد شده است.» رواه ابن ماجه.(1)

«و قال: من سترعوره مسلم ستره الله فی الدنیا والآخره؛ کسی که بپوشاند عیب مسلمان را، خداوند دردنیا وآخرت عیب او را می پوشاند.(2) وازطریق أئمه اهل البیت «علیهم السلام» نیزسعدبن طریف ازامام باقر«علیه السلام» روایتی نقل کرده که آن حضرت فرمود: «من غسِّل مؤمناً فأدِّی فیه الأمانه فغفرالله له،قلت: کیف یؤدِّی فیه الأمانه؟ قال: لایخبر بما رأی؛ کسی که مؤمن را غسل دهد ودراو ادای امانت کند،خداوند اورا می بخشد. عرض کردم چگونه ادای امانت می شود؟ فرمود: فاش نکند هرچه را که اززشتی ها دراو دیده است.»(3)

امرهشتم ازمستحبات غسل میّت، ترک تعنُّف به میّت است. یعنی رفق و مدارا کند درتمام کارهایی که مربوط می شود به میّت، ازقبیل غسل،کفن، دفن، پشت ورو، عرک اعضاء، فشارشکم، نرمش مفاصل وغیره ازباب احترام به میّت؛ و دیگر اینکه اگر باشدت رفتارکند، علاوه براینکه بی احترامی به میّت است، احتمال شکسته شدن وجدا شدن اعضای میّت هست واین مثله گفته می شود وحرام است؛ درحالی که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرموده: «کسر عظم المیّت ککسر عظم الحی، و قال: إنِّ الله یحبّ الرفق فی کل الأمور؛ شکستن استخوان میّت مانند شکستن استخوان آدم زنده دیه دارد وخداوند مدارا را درتمام اموردوست دارد.» این مسئله متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.(4)

مسئله سوم درمحذورات غسل میّت است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

چندچیز درهنگام غسل دادن میّت شرعاً ممنوع است. اول ختنه کردن میّت درصورتی که درحال حیات ختنه نشده باشد، این کاررا اکثر فقهای مذاهب اسلامی جایز نمی دانند؛ زیرا این کار جداکردن اعضای میّت است واین جایز نیست. دوم اینکه ختنه تکلیف درحال حیات است وحیات زائل شده است با مرگ. البته احمد بن حنبل ازبعضی فقها قول به جواز ختنه میّت

1- سنن ابن ماجه 1/ 470.
2- . المقنعه/ 82. الخلاف 1/ 691- 693. السرائر 1/164. تذكره الفقهاء 1/ 11و 290-291. ذكرى الشيعه1/ 78. رسائل المرتضى 3/ 51. كتاب الام 1/ 319- 320. المغنى 2/ 324- 326. المعتبر1/390. المجموع5/ 165-170. الشرح الكبير 2/ 324- 326.
3- وسايل باب8 من ابواب غسل ميت ح1.
4- الشرح الكبير2/ 323. المجموع5/ 172-176. السرائر1/ 160. المقنعه/ 75-76.الجامع للشرايع/51- 53. المعتبر1/ 271- 273. تذكره الفقهاء1/ 348- 349.

راحکایت کرده است؛ لکن این قول را اکثر فقها ضعیف می دانند.(1)

دوم تراشیدن موی ازبدن میت است بعد ازفوت، بعضی ازفقهای امامیّه حرام می دانند وادعای اجماع کرده اند برحرمت آن. براین مبنا اگرتارمویی ازبدن میّت به هروسیله جداشود، باید درکفن میّت گذاشته وبا اودفن شود.(2)

برای تأیید مدعایشان استدلال کرده اند به روایت که ابن ابی عمیر ازبعض اصحاب امام صادق «علیه السلام» نقل کرده است که فرمود: «لایمسُّ من المیت شعر ولا ظفر و إن سقط منه شیءٌ فاجعله فی کفنه، جدا نشود ازبدن میّت نه تارمویی ونه سرانگشتی، و اگر از آنها چیزی افتاد، درکفن میّت بپیچیده دفن کنید(3).»

ازفقهای حنابله ابن قدامه مقدسی همین قول به حرمت را درموی سروعانه قبول کرده وگفته: چون تراشیدن موی عانه نیازبه کشف عانه ولمس آن دارد واین توهین به میّت وارتکاب حرام است ازجهت یک امرغیر واجب، واگرعانه رامستور نگاه دارد وکشف نکند، نیاز به تراشیدن نیست. اما تراشیدن موی سردرحال حیات برخلاف سنت است وگاه گاه که تراشیده می شود، ازجهت مناسک واعمال خاصی می باشد و بعد ازمرگ هیچ یک از آن اعمال تصورنمی شود.(4)

عدّه ای دیگرازفقهای امامیّه، احناف و مالکیّه، ومزنی ازفقهای شافعی قائلند به کراهت جدا کردن چیزی ازبدن میّت، موی باشد ویاسر انگشتان باشد ویا امثال آنها؛ زیرا سنّت براین است که میّت را باتمام اجزایی که با او پیوند دارند، دفن کنند.(5)

اینها علاوه براینکه ادعای اجماع کرده اند، برای اثبات مدعایشان استناد کرده اند به روایت غیاث ازامام صادق«علیه السلام» که آن حضرت فرموده:«کِرِه امیر المؤمنین علی«علیه السلام» أن یحلق عانه المیت إذا غسّل أویقلِّم له ظفرأویجزّ له شعر؛ امام علی«علیه السلام» تراشیدن موی عانه میّت رادرحال غسل وکوتاه

1- الجامع للشرائع/ 51- 53. المعتبر1/337. تذکره الفقهاء1/ 387- 390. الشرح الکبیر 2/ 326. المجموع 5/ 183 . [1] بدایع الصنایع 1/ 300- 302.

2- المقنعه/ 82. الخلاف 1/ 695-697. الغنیه/ 102. الوسیله الی نیل الفضیله/ 64- 65. الجامع للشرایع/ 51- 53. نهایه الاحکام 2/ 228-229. ذکری الشیعه 1/ 348- 352. المنتهی 1/ 431 طق. اشاره السبق/ 76.

3- وسایل باب11 ازابواب غسل میت ح1

4- الشرح الکبیر 2/ 326.

5- بدایع الصنایع1/ 300- 302. مبسوط السرخسی2/59. المجموع5/179. المدونه الکبری1/ 180. رساله ابن زید القروانی/267.مختصرالخلیل/45. المعتبر1/ 278- 279. السرائر1/ 169.تذکره الفقهاء1/387- 390. الروضه البهیّه1/126-129. جواهرالکلام4/ 156- 157.

کردن ناخن میّت وچیدن موی ازبدن میّت را دوست ندارد.(1)»

همچنین است خبر طلحه.

شافعی ها دراین مسئله دوروش بیان کرده اندکه نتیجه جمع بین آنها به دست آمدن سه قول درمسئله می باشد: اول قول به کراهت که این قول را جمهور فقها وشخص امام شافعی«رحمه الله» وبزرگان اصحاب ایشان اختیارکرده اند.عبدری هم همین قول را ازجمهورفقها نقل کرده است. دوم قول اینکه تراشیدن موی بدن میّت نه مکروه است ونه هم مستحب، واین قول دوم را ازفقهای شافعی، ابوحامد غزالی، محاملی، بندنیجی، ابن صبّاغ مالکی وشاشی انتخاب کرده اند وهمین قول از ظاهرعبارت امام شافعی درکتاب استفاده می شودکه گفته: «من الناس من کره أخذه ومنهم من رخّص فیه». سوم قول به استحباب تراشیدن موی بلند سرمّیت و عانه میّت وچیدن سرناخن دست وپاهای میّت است که این قول را سعید بن مسیب، ابن جبیر، حسن بصری، اسحاق بن راهوی وغیر اینها انتخاب کرده اند.(2)

امافقهای حنابله فقط کوتاه کردن سبیل های میّت را درصورتی که بلند غیرمتعارف باشد، مستحب می دانند وهمین قول راعدّه ای ازفقهای مستقل نیزاختیارکرده اند، مانند حسن، بکر بن عبدالله، سعید بن جبیر و ابو اسحاق؛ واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایتی که انس بن مالک ازپیامبرمکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» روایت کرده است که آن حضرت فرموده: «اصنعوا بموتاکم ما تصنعون بعرائسکم؛ هرچه با عروس هایتان انجام می دهید ازقشنگی وزیبایی وزشتی هایش رابرطرف می کنید ازقبیل تراشیدن سبیل وچیدن سرانگشت وغیره، با میّتتان همین کارها را انجام دهید.» زیرا بقای سبیل های بلند منظره میّت را زشت و قبیح می سازد، مانند اینکه چشم میّت یادهانش بازبماند و امثال آنها، واصلاح سبیل های انسان درحال حیات سنّت است، پس درحال مرگ به طریق اولی است، مانند غسل؛ واگر سبیل های میّت راکوتاه کردید، با میت دفن شود.(3)

اما اکثرفقهای امامیّه واحناف قائل شده اند به کراهت شانه کردن موی سرو ریش میّت؛ واحتجاج کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایتی که ازعایشه «رضی الله عنها» نقل کرده اند، که ایشان مردمی رادیده اندکه موی سروریش مرده هایشان راشانه می کردند وپرسیده برای چه مرده

هایتان راشانه می زنید؟ واین یک نوع سؤال با سرزنش وملامت است واین عمل

1- وسایل باب11 ازابواب غسل میت ح2و4 .
2- المجموع5/ 179.
3- الشرح الکبیر 2/ 324- 326.

درمحضرعموم صحابه ومؤمنین انجام شده و احدی ازصحابه با این عمل مخالفت نکرده است. ازاین رو رضایت همه صحابه فهمیده می شود واین رضایت همگانی اجماع است.(1)

دوم اگرشانه زدن موی سرمرده هاجایز شود، شانه زدن بدون ریختن وجدا شدن مو ازبدن میّت ممکن نیست، در حالی که سنّت دفن کردن میّت با تمام اجزایش است. سوم اینکه شانه زدن موو امثالش ازجهت زینت وزیبایی است ومیّت که محل زینت وزیبایی نیست. آنچه هم که اجازه دهندگان شانه کردن موهای میّت به آن استنادکرده اند، مانند فرمایش نبی مکرم اسلام: «إصنعوا بموتاکم ما تصنعون بعرائسکم»، انصراف به زینت دادنی دارد که درآن کم کردن وجد ا کردن از اجزای میّت نباشد؛ مانند غسل دادن وتمیزکردن وخوشبوکردن میّت وامثال اینها.امارنگ کردن صورت وناخن ها واضافه کردن زینت آلات درسر، صورت،گردن وگوش عروس درمیّت تصورنمی شود، و بعید به نظر می رسد که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» تشبیه کند شیئ را به شیئی که با هم مساوی نیستند.

امافقهای شافعی ومالکی برجواز شانه زدن موی سروریش میّت اتفاق دارند و استدلال کرده اند به آنچه که ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده اند: «اصنعوا بموتاکم ما تصنعون بعرائسکم»؛ وشرط کرده اندکه شانه باید دانه هایش گشاده باشد نه تنگ وخرد. ولی این دلیل مجوزین را فقها ردکرده اند، به علّت اینکه معارض است باروایت ام المؤمنین عایشه«رضی الله عنها».(2)

مسئله چهارم درمکروهات غسل میّت است ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی وآن چند چیزاست

اول غسل دادن میّت با آب گرم، مگراینکه استعمال آب سرد به غسل دهنده ضررداشته باشد یا اینکه بدن میّت با آب سردپاک نشود وامثال اینها.آن وقت می توانند با آب گرم میّت راغسل دهند.این مسئله مورد اتفاق فقهای امامیه وحنابله وشافعیّه می باشد؛ وفقهای مالکیّه کدام تفضیلی بین آب گرم وسرد درمسئله غسل میت قائل نشده اند. اما فقهای احناف مستحب می دانند که اول میّت رابا آب گرم غسل دهند تابدن میّت ازچرک وامثالش پاک شود، بعد با آب سرد غسل دهند.(3)

1- سنن البيهقى 2/ 290.
2- كتاب الام 1/ 302- 303. مواهب الجليل 2/ 52. المجموع 5/ 172- 174.
3- المقنعه/ 82. الوسيله الى نيل الفضيله/ 64- 65. الغنيه/ 102. النهايه/ 33- 35. السرائر 1/ 164. نهايه الاحكام 2/ 229. المجموع 5/ 163- 165. الشرح الكبير 2/ 324- 326. كتاب الام 1/ 319- 320. بدايع الصنايع 1/ 302.

دوم نشاندن میت در هنگام غسل دادن است. این مسئله مورد اتفاق فقهای امامیّه وحنابله است وبعضیشان ادعای اجماع برآن کرده اند؛ زیرا نشاندن میّت یک نوع اذیت کردن میّت است، لذا جایزنیست.(1) ولی فقهای احناف وشافعیّه مستحب می دانند نشاندن میّت را درهنگام غسل دادن.(2)

سوم غسل دادن میّت است درزیرآسمان. این مسئله مورد اتفاق بین فقهای تمام مذاهب اسلامی است وشایدحکمت کراهت هم قرارگرفتن عورت میت در مقابل آسمان باشد.(3)

چهارم آوردن ظرف پر ازآتش به دنبال جنازه. این مسئله مورد اتفاق بین فقهای امامیّه، احناف، شافعیّه ومالکیّه می باشد. ولی فقهای امامیّه پخش بخارو به خصوص بوی خوش را درهنگام غسل دادن میت مکروه می دانند، واستدلال کرده اند به حدیثی که ازامام باقر«علیه السلام» نقل کرده اند:«لا تقربوا موتاکم النار یعنی الدخنه؛(4)

نزدیک مرده هایتان دود وآتش روشن نکنید.» ولی فقهای مذاهب چهارگانه پخش دود وبه خصوص بوی خوش رادرهنگام غسل دادن میّت مستحب می دانند؛ بلکه شافعی ها واجب می دانند.(5)

پنجم دست کشیدن روی شکم میّت حامله مکروه است، درصورتی که منجر به خروج جنین ازشکم میّت نشود؛ واگر دست کشیدن روی شکم میت حامله باعث خروج جنین شود، این عمل حرام است. این مسئله مورد اتفاق فقهای امامیّه و حنابله است.(6)مستندآن

روایتی است که مادرانس بن مالک ازپیامبر اکرم « صلی الله علیه وآله» نقل کرده است که آن حضرت فرمود:«إذاتوفّت المرأه فأرادوا أن یغسلوها فلیبدأ ببطنها فلیمسح مسحاًرقیقا إن لم تکن حبلی فإن کانت حبلی فلا تحرّکها؛(7) زمانی که خواستند زن متوفی را غسل دهند، ابتدا روی شکمش آهسته دست بکشند، درصورتی که آن زن حامله نباشد؛ واگرحامله باشد، ازجایش تکان

1- المغنى2/ 318- 320. الشرح االكبير2/ 317- 319. الخلاف1/ 691- 693. السرائر1/ 164. المعتبر1/ 278- 279. تذكره الفقهاء1/ 386- 387. الرِّوضه البهيه1/ 129.
2- بدايع الصنايع1/ 300- 302. كتاب الام1/320- 321. المجموع5/ 165- 170.
3- المعتبر1/ 275. تذكره الفقهاء1/ 346. ذكرى الشيعه1/ 345- 348. المغنى2/317- 318.الشرح الكبير2/ 317- 319. المجموع5/ 154- 163.
4- الوسائل باب6از ابواب كفن ح12.
5- كتاب الام1/ 302- 303. المدونه الكبرى1/ 181. المغنى2/ 318- 320. المعتبر1/274. الخلاف/697- 698. تذكره الفقهاء1/ 390- 391. ذكرى الشيعه1/ 348- 352.
6- المغنى2/ 318- 320. الشرح الكبير2/ 317- 319. الوسيله الى نيل الفضيله/65. السرائر1/ 160. المعتبر1/271- 273. الجامع للشرايع/51- 53. تذكره الفقهاء1/ 355- 356. ذكرى الشيعه1/ 345- 348. النهايه/41. الجواهر4/ 153- 154.
7- سنن البيهقى4/ كتاب الجنائز/4.

ندهند.» ولی درکتاب های فقهی احناف، شافعی ها ومالکی هایی که دردسترس داشتم، کدام مخالفت از آنها دراین مسئله دیده نشده است.

ششم خواباندن میّت باصورت درهنگام غسل دادن است. این مسئله مورد اتفاق تمام فقهای مذاهب اسلامی است، بلکه شافعی ها آن عمل را حرام می دانند، ازجهت اینکه توهین به میت است.(1)

خلاصه نظرهای فقهای مذاهب چهارگانه درباره غسل اموات به قرارذیل می باشد:

فقهای مالکیّه می گویند:

هروقت خواستید میّت را غسل دهید، او را جای بلند بگذارید، بعدتمام لباس غیر ازساترعورت را ازبدنش جداکنید وساترعورت واجب است که باشد وفرق نمی کند ضخیم باشد یارقیق ونازک. بعدسه مرتبه دست میّت را بشویید، سپس شکم میّت را آهسته فشاردهیدتاهرچه درشکم میّت هست، بیرون آید. درمرحله بعد غسل دهنده پارچه ای ضخیم بادست چپ بگیرد وبا آن هردو مخرج میّت رابشوید. بعد دست هایش راشسته، میّت رامضمضه واستنشاق می دهد ودر هنگام مضمضه واستنشاق دادن مقداری سرمیّت رابه طرف سینه آن متمایل می سازد.بعد دندان های میّت را و سوراخ های بینی اش را با پارچه پاک می کند و وضوی میّت راتکمیل می کند. این وضو سه بارباهرسه غسل تکرارمی شود. بعد شروع می کند به ریختن آب روی سرمیت سه باربدون نیت، زیرا نیت درغسل میّت اصلاً تشریع نشده است. پس ازآن طرف راست را می شوید پشت ورو-و بعدطرف چپ را به همین صورت. این گونه غسل اول با آب خالص تمام می شود.غسل واجبی وندب ازجهت نظافت میّت همین است. سپس غسل دوم وسوم داده شود که اولی با آب وصابون ویامثل صابون باشد ودومی با آب ومقداری طیب که اگرکافور باشد، بهتر است. اگرنیاز به غسل دیگرشد، میّت راغسل چهارم دهدتا بدنش تمیزشود. درپایان بدن میّت راخوشبوکند وبوی خوش را درمحل سجود میت ودرتمام جاهایی که محل جمع شدن کثافات است، بگذارد ودرتمام منافذ میت پنبه بگذارد بابوی خوش.(2)

نظرفقهای احناف درکیفیّت غسل میّت: میّت را درهنگام غسل دادن روی شیء بلند بگذارند؛ فرق نمی کند آن شیئ بلند ازچوب درست شده باشد یا ازغیر چوب. سپس سه یاپنج یاهفت بارظرفی را که درآن بوی خوش دودکرده است، اطراف میّت بچرخانند.بعدتمام لباس میّت

1- الشرح الكبير2/ 321- 322. المغنى2/ 320- 323. المجموع5/ 172- 174. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 510- 512.
2- همان/ 511.

غیرازساترعورت را ازتن میّت بکشند، و ندب است که همه افرادغیر ازغسل دهنده وکسی که کمکش می کند، محل غسل را ترک کنند، پس ازآن غسل دهنده پارچه به دست گرفته، محل استنجاء (قبل ودبر میّت) رابشوید. بعد میّت راوضو دهد ودر وضودادن ازصورت میّت شروع کند نه دست ها، زیراشستن دست ها درزنده هاست که خود وضو می گیرند، ودرمرده ها کسی دیگر وضو می دهد. مضمضه واستنشاق هم ندارد عوض آن باپارچه دندان ها وسوراخ بینی میّت را تمیزکند. سپس سر وریش میّت را اگرمو دارد، با صابون وامثالش بشوید واگرمو ندارد، صابون لازم نیست. بعدمیّت رابه پهلوی چپ بخواباند و از پهلوی راست شروع کند به ریختن آب ازسرمیّت تاپاهای آن سه بار، به اندازه ای که آب تمام بدن میّت را فراگیرد وبرای شستن پشت میّت جایزنیست میّت رابه صورت بخواباند. این غسل با همین کیفیّت غسل اول حساب می شود وفرض کفایت ساقط می شود. دو غسل دیگرپس ازاین سنّت است که میّت را به پهلوی راستش می خواباند وآب را روی پهلوی چپ ازسرتا آخر پا هایش سه بارطوری می ریزدکه تمام بدن میّت را فراگیرد.بعد میت رابه خودتکیه داده، می نشاند وآهسته شکمش رافشار می دهد و هرچه خارج شد، می شوید واین غسل با همین کیفّیت غسل دوم حساب می شود. پس ازآن میّت رابه پهلوی چپش می خواباند مانند مرتبه اول، وآب را ازسرتا قدمش با همان کیفیّت مرتبه اول می ریزد. این مرتبه با همین کیفیّت می شود غسل سوم. درغسل اول ودوم آب گرم با صابون وامثالش می باشد و درغسل سوم آب همراه با کافور می باشد .بعد میت را با پارچه تمیزخشک کند وطیب را دراعضای میّت بگذارد.در این غسل میّت نیّت نه برای صحّتش شرط است ونه برای سقوط واجب کفایی بودنش، بلکه برای به دست آوردن اجر وثواب از این عمل، شرط است.(1)

فقهای حنابله می گویند: هر وقت خواستید میّت را غسل دهید، واجب است عورتش را سترکنید.پس مستحب است تمام لباس هایش را از بدن بیرون کنیدو اگردرپیراهن نازک وگشاد غسل دهید، جایز است. همچنین سنت است که میّت را ازچشم بقیه مردم سترکنند وزیرسقف باشد یاخیمه؛ وسنت است که دراول غسل دادن سرمیّت را مقداری بلند بگذارند. سپس اگر میّت زن حامله نیست، شکم اورا آهسته فشار دهندتا هرچه درشکمش هست، خارج شود وآب را درهمین حال زیاد بریزند تا هرچه خارج شده، پاک کند؛ وسنّت است که درجایگاه غسل چیزهای خوشبو دودکنند تاجلوی بوهای بدگرفته شود. سپس غسل دهنده بادو پارچه درشت

1- هامش؛ الفقه على المذاهب الاربعه1/ 510.

عورت های میت رابشوید ومستحب است دستش رابه بدن میّت نزند، مگربا دستکش. بعد ازاین کارها غسل دهنده نیّت کند غسل میّت راکه نیّت شرط صحّت این غسل است. سپس بسم الله گفته، شروع کند به غسل دادن ونه زیاد تراز بسم الله بگوید ونه کمتر ازآن. پس دست میّت را بشوید، سپس تمام بدن میّت را از آلودگی ها پاک وتمیزکند. مستحب است پارچه درشت درانگشتان خود پیچیده، دندان های میّت و سوراخ های بینی میّت راپاک کند. نیزسنّت است که میّت را درغسل اول وضو دهد بدون مضمضه واستنشاق؛ واین وضو مستحب است. بعد سروریش میّت رابا کف صابون وبرگ سدروامثالش بشوید. باقی بدن میّت ر ا نیز با آب وسدر بشوید. سپس طرف راست میّت را ازگردن تا سرپاهایش. همچنین طرف چپ میّت را وپشت و پهلوی اورا. غسل دهنده هروقت که یک پهلوتمام شد، به پهلوی دیگر می رود و طرف راست میّت رابالا می گیردو پشت و ران وزانوهای میّت را می شوید. ولی با رو نمی خواباند میّت را. درطرف چپ هم همان کاری را انجام می دهد که باطرف راست انجام داده بود. بعدآب خالص به تمام بدن میّت می ریزد وبا این کار غسل اول تمام می شود. اگربه همین اکتفا کرد، کافی است و واجب ساقط می شود؛ ولی سنّت در این است که سه باربا کیفیّت که گذشت، غسل راتکرارکند، به شرطی که طاق تمام کند نه جفت.(1)

فقهای شافعیّه می گویند: هرزمان خواستید میّت راغسل دهید، مستحب است میّت رادرجای بلند بگذارید و جایی که میّت را غسل می دهند، خلوت باشد (غیرازغسل دهنده کس دیگرنباشد)؛ واینکه میّت درپیراهن باشد و پیراهن باید نازک باشدکه مانع ازرسیدن آب به بدن میّت نباشد. اگر پیراهن وجود نداشت، باید باپارچه عورت میّت راسترکنند. مستحب است که صورت میّت را درهنگامی که به غسّالخانه می برند، سترکنند واینکه اگرممکن است، غسل با آب سردخالص باشد؛ اگر به دلیل سردی هوا یاپاک نشدن میّت با آب سرد ممکن نیست، آب را مقداری اندک گرم کنند.پس میّت رابا گذاشتن دست راست روی شانه اش وتکیه دادن میّت به زانوهای خود بنشانندوشکمش را آهسته بادست چپ فشاردهندتا هرچه درشکمش هست، خارج شود.ندب است چیزخوشبورا دراین هنگام دودکنند وآب بسیاررها کنندتا بوی بدی درفضای محل غسل پخش نشود. پس ازآن میّت رابه پشت بخوابانند وغسل دهنده پارچه دردست چپ گرفته، عورتین میّت واطرافش راکاملاً بشوید.سپس پارچه رابیندازند ودستش رابا صابون تمیزکنند وپارچه تمیزدیگر را به انگشت چپش پیچیده، با آن دندان های میّت وسوراخ

ص: 79

1- همان1/ 513.

های بینی میّت راپاک کنند. سپس میّت رامانندآدم زنده وضو دهند، با مضمضه واستنشاق ومستحب است که وضو دهنده وضورا برای میّت نیّت کند. سپس سروریش میّت رابا آب وصابون ویا چیزدیگرکه کارصابون رامی کند، بشوید. فرق نمی کند سرو ریش میّت موی داشته باشد یانداشته باشد، وشانه کند سروریش میّت رابه شرطی که میّت محرم نباشد و شانه هم دارای دندان های وسیع باشدکه مو را ازجایش نکند.اگر مویی کنده شد باید درکفن میّت پیچیده وبا میّت دفن شود. پس غسل دهنده طرف راست میّت را ازگردنش تا سرپایش ازطرف صورت میّت، بعدطرف چپش راهمچنین بشوید. سپس میّت رابه طرف چپ حرکت دهدوطرف راست را از پس گردن وپشت تا سر پاهایش غسل دهد.بعد به طرف راست حرکت دهدوطرف چپش راهمچنین غسل دهد.درهرشستن ازصابون وامثالش استفاده کند.خواباندن میّت به صورت حرام است.بعد ازسرتاپاهای میّت آب بریزدتا ازبقایای صابون وامثالش خوب تمیزشود. سپس آب خالص برمیّت بریزد بایک مقدار از کافور، به اندازه ای که آب را از خالص بودنش خارج نکند.این درصورتی است که میّت محرم نباشد وهمه این غسل های سه گانه یک غسل حساب می شوند، زیرا ازهر سه همان مرتبه سوم اعتبار می شود که با آب خالص است. دوتای قبل ازآن با آب وصابون بوده، غسل حساب نمی شوند. همین غسل سوم مُسقط غسل واجب می باشد؛ لذا نیّت باید درهمین غسل سوم باشد نه دراولی ودومی. اگردرغسل دادن میّت به همین اکتفا شد، واجب ساقط شده است؛ لیکن مستحب است که باردوم وسوم باهمان کیفیّت که درغسل اول گذشت، میّت راغسل دهندکه درحقیقت تعداد غسل ها نه غسل می شود؛ لیکن تکراردرغسل سر وریش می باشد که ندب است.(1)

بحث ششم درحکم اعضای جدا شده از میّت است ازنظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

فقهای امامیّه ازبین اعضاء انسان اول به قلب اهمّیت می دهند، بعد از آن به محل قلب که سینه انسان است. وبعد ازآن به استخوان انسان وبعد ازآن به دست ها. لذا گفته اند: «لو قطع الإنسان نصفین فعل بما فیه القلب من الغسل والکفن والصلاه والدفن لأنّ الصّلاه ثبتت لحرمه النفس والقلب محل العلم وموضع الاعتقاد والموصل الی النجاه فله مزیَّه علی سائر الأعضاء؛(2) اگر انسان دو نصف شود، همان نصف که قلب درآن

است، غسل داده می شود وکفن و دفن می شود و نماز خو انده می شود؛ زیرا نماز ازجهت احترام به نفس است وقلب هم جایگاه علم

1- هامش؛ الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 512.
2- الجامع للشرائع /49. المعتبر1/ 316- 318. شرائع الاسلام1/37. الخلاف1/ 716- 717. ذکری الشیعه1/319. جامع المقاصد1/ 357- 359. المستمسک4/ 117.

ومعرفت و اعتقاد که باعث نجات ورستگاری انسان می شود است؛ لذا مزیّت و برتری بربقیّه اعضا وجوارح انسان دارد.»

سپس گفته اند اگر ازاعضاء انسان چیزی پیدا شودکه سینه انسان درهمان است یاخود سینه است، آن غسل داده می شود وکفن می شود ونمازخوانده می شود ودفن می شود. دراین حکم بین فقهای امامیّه ازگذشته تا حال هیچ خلاف نیست؛ و اگرقطعه ای پیدا شد که درآن استخوان است، بازهم غسل داده می شود وکفن ودفن می شود بدون نماز بر او؛ مگراینکه همه استخوان انسان باشد بدون گوشت، مثل اینکه حیوان درنده خورده باشد؛ آن وقت نمازخوانده می شود. اگر قطعه گوشت تنها بدون استخوان پیدا شد، غسلش واجب نیست، بلکه دریک پارچه پیچیده، دفن می کنند و اگرکسی مس کرد، غسل واجب نمی شود، فقهای امامیّه برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند، اولاًبه قاعده استحباب وثانیاً به قاعده المیسورلاتسقط بالمعسور ومالایدرک کلّه لایترک کلّه، واجماعات وآنچه که ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» روایت شده است، ازجمله مرفوعه بزنطی که گفته: «المقتول إذا قطع أعضائه یصلّی علی العضو الذی فیه القلب؛(1)

اگرمقتول قطعه قطعه شود، برهمان عضو نمازخوانده می شود که قلب درآن است.» و خبر فضیل بن عثمان الأعورکه درتهذیب ومن لایحضره الفقیه روایت شده که امام صادق «علیه السلام» از پدرانش نقل کرده درباره مردی که کشته شده، سرش دریک قبیله پید اشده وسینه ودست هایش درقبیله دیگر، آن حضرت فرمود: «دیه اش برهمان قبیله هست که سینه ودست هایش درآن پیدا شده است.»(2)

اما درباره ضعف سند ومتن این روایات گفته اند ادعای اجماعات ونفی خلافات وعمل فقها به آنها، جبران می کند.(3)

امافقهای احناف ومالکی ها اهتمام به سر انسان می دهند، لذا گفته اند: «لایصلّی علی عضو من اعضاء الآدمی إذا وجدکالید والرّجل ولم یغسل، لکنّه یدفن؛ بر هیچ عضو از اعضای انسان نه نماز خوانده می شود ونه غسل داده می شود، لیکن دفن می شود.» علّتش را چنین بیان کرده اند: اولاً نمازتشریع شده برمیّت وآن عبارت از تمام بدن است نه عضوی ازاعضای بدن. ثانیاً اگرنماز برعضو جایز باشد، احتمال دارد که صاحب عضو زنده باشد ونماز میّت برزنده جایز نیست. ثالثاً اگرنماز برعضو جایز

باشد، ناگزیریم که هرعضوی پیدا شد، برآن نماز بخوانیم ولازم می آید که بر یک نفر چندین نمازخوانده شود، واین تعدد نماز بریک نفر غیر مشروع

1- وسائل باب 38 از ابواب صلات الجنازه ح12.
2- همان ح4.
3- جواهرالکلام4/ 100- 104.

است نزد ما. بنائاً اگر نصف میّت پیدا شود، نمازخوانده نمی شودتا اینکه نصف دیگر پیدا شود و هردو به هم ضمیمه شوند. آن وقت یک نماز خوانده می شود. بلی، اگر بیشتر پیدا شود ویا نصفی که سرمیّت با آن هست پیدا شود، می توانند نماز بخوانند وآن مقدارکمتر ویا بدون سر اگر پیدا شود، لازم نیست برآن نماز بخوانند.(1)

امافقهای شافعیّه وحنابله می گویند: اعضای انسان فرق نمی کند کم باشد یا زیاد، واجب است برآنها نمازخواند؛ زیرا نمازیک سنّت مسلمین است واحترام به انسان، وحرمت قلیل وکثیر اعضای انسان درنماز یکسان است. ودیگر ازجهت عمل ابو ایوب انصاری و ابوموسی اشعری که برپاهای مقطوعه انسان نماز خواندند و ابوعبیده جراح که برسرهای بریده انسان نمازخواند؛ واهل مکه بردست بریده طلحه نمازخواندند. اگرعضو بعد ازدفن میّت پیدا شد، غسل داده می شود وکفن می شود و نماز بر اوخوانده می شود و درکنارقبر یا درگوشه قبر دفن می شود ونیاز به کشف جنازه نیست؛ زیرا ضررکشف جنازه شرعاً بزرگ تر ازضرر فاصله وتفرقه بین اعضاست.(2)

فقهای ظاهریه دراین مسئله با شافعیه موافق هستند واستدلال کرده اند بر مدعایشان به امر نبی مکرّم اسلام«صلی الله علیه وآله» به غسل، کفن، دفن وصلات برمیت و امرآن حضرت محدود به حدمعین وبه وقت معین وبه اعضاء معین نیست؛ بلکه فرض است همیشه مطلقاً و اگرچه قطعه قطعه شود میت و فرق نمی کند با بلایا قطعه شودیا جراحی ودانه ومانع نمی شود هیچ یک از اینها ازغسل وکفن ونماز برمیّت.(3)

اما فقهای حنابله در این مسئله نیز با فقهای شافعیه موافق هستند وهیچ گونه اختلاف بینشان نیست.(4)

حکم قطعه ای که از انسان زنده جدا شده است ازنظرفقهای مذاهب اسلامی

اکثرفقهای امامیه قائلندکه عضو انسان زنده اگرجدا شود و دارای استخوان باشد، واجب است غسل داده شود ودفن شود؛ واگر کسی او را مس کرد، غسل مس میّت برایش واجب می شود؛ و اگردارای استخوان نیست، غسلش واجب نیست وکسی که مسّ کند، غسل برایش واجب

1- مبسوط السرخسى2/ 54. بدايع الصنايع1/ 302. المدونه الكبرى1/ 180.
2- كتاب الام1/ 306- 307. المجموع5/ 254. المغنى2/ 405. الشرح الكبير2/ 357- 358.
3- المحلى5/ 114- 138.
4- المغنى2/ 407. الشرح الكبير2/357- 358. كشاف القناع2/ 144.

نمی شود؛ فقط دفنش واجب است.(1)

ولی محقق حلّی گفته است: عضو جداشده ازانسان زنده گرچه همراه استخوان باشد، نه غسلش واجب است ونه نماز برآن. فقط دفن می کنند، زیرا آن قطعه ازجمله چیزهایی است که غسل داده می شود، ولی صلات بر اوخوانده نمی شود.(2)

اما محقق ثانی احتمال هردو امر را داده است.(3)

اکثرفقهای شافعیّه قائلند به اینکه مستحب است عضو جدا شده از انسان زنده بدون غسل وصلات برآن دفن شود. دراین باره احادیث نقل کرده اند که بیهقی همه آنهارا ازنظرسند ضعیف می داند وگفته قابل اعتماد نیستند.(4)

دمیاطی بکری دفن اعضای جدا شده از انسان زنده را واجب می داند.(5) صاحب حاوی و پیروانش هردو وجه یعنی وجوب غسل ونماز برآن عضوجدا شده را وعدم وجوب غسل ونماز را ذکر کرده اند بدون ترجیح یک طرف.(6)

حکم کسانی که ازجهت حد شرعی وقصاص واجب القتل هستند، ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیّه اتفاق دارند که کسانی که به حق کشته می شوند ازجهت قصاص یا اجرای حد، فرق نمی کند با سنگسارباشدیا غیرش، امر می شود که غسل وکفن وحنوط کنند مانند میّت؛ بعد از اجرای حکم براو نمازبخوانند ودفن کنند. ظاهر روایات وفتاوای آنها این است که اختلاف دراین مسئله نیست وهمین غسل و حنوط وکفن کفایت می کند ازغسل میّت، به شرطی که درآن غسل چیزهایی که درغسل میّت اعتبارشده است ازسدر وکافور ونیّت وتکرار غسلات وغیره مراعات شده باشد وشرط نیست کسی که امرمی کند به غسل کردن امام یانائب امام باشد. اگر همان که بعد ازمرگ امر می کند به غسل دادن میّت، امرکند، صحیح وکافی است و اگرغسل کند بدون نیّت یابدون امر ازجهت غفلت ازامر یاندانستن مسئله، این غسل کافی ازغسل میّت نیست وباید بعد ازاجرای حکم غسل دهند.برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به روایات که از ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نقل کرده اند، مانند حدیث مسمع کردین ازامام

1- النهايه/40. السرائر1/ 168. تذكره الفقهاء1/ 371. نهايه الاحكام2/ 235.

2- المعتبر1/ 319.

3- جامع المقاصد7/135.

4- تالخيص الحبير5/145. روضه الطالبيين 1/ 631. فتح العزيز5/ 145.

5- اعانهالطالبين2/ 125.

6- المجموع5/ 254.

صادق«علیه السلام» قال:«المرجوم والمرجومه، یغسلان ویحنطان ویلبسان قبل ذلک ثم یرجمان ویصلّی علیهما والمقتص منه بمنزله ذلک یغسل ویحنط ویلبس الکفن ثم یقاد ویصلّی علیه؛(1)

کسی که سنگسار می شود، مرد باشد یازن، غسل داده می شود وحنوط می شود و کفن پوشانده می شود پیش ازرجم، و بعد ازسنگسارنمازخوانده می شود براو ودفن می شود وکسی که قصاص می شود نیز حکمش همین است.» این حدیث راشیخ صدوق ازامام امیرالمؤمنین علی«علیه السلام» روایت کرده که مرسل است؛ ولی شیخ طوسی آن را با سندی از محمد بن یعقوب کلینی وغیره نقل کرده وگفته ضعف سند با عمل اصحاب جبران می شود.(2)

امافقهای احناف وحنابله می گویند آنهایی که با اجرای حد وقصاص کشته می شوند، مانند سایرمرده ها غسل وکفن وحنوط ودفن ونمازخوانده می شود هیچ فرق نیست بین هردو، واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به قضیّه ماعز؛ زمانی که رجم شد، عمویش نزد پیغمبر مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» آمدوعرض کرد، ماعزکشته شد، بعدچه می فرمایید؟ انجام دهم با او؟ آن حضرت فرمود: «إذهب فغسّله وکفنّه وصلّ علیه، لأنّه بذل نفسه لایفاء حق مستحق علیه؛ برو غسلش ده و کفنش کن ونماز برایش بخوان ودفنش کن، زیرا اوجانش را برای ادای حقی که درگردنش بود؛ بخشید.» همچنین است کسانی که مرده باشند ازجهت اجراء حد و تعزیر برآنان.(3)

فقهای شافعیّه دراین مسئله موافق فقهای احناف هستند وهمین حکم را از علی بن أبی طالب«علیه السلام»، جابربن عبدالله انصاری، عطاء، نخعی، اوزاعی، اسحاق، ابی ثور واصحاب الرأی حکایت کرده اند. ولی امام مالک«رحمه الله» گفته امام برهیچ یک ازمقتولین قصاصاً ومرجوماً نمازنمی خواند وبقیّه مردم رعیّت می روند ونماز می خوانند. ابن شهاب و ربیعه هم همین قول مالک را می گویند.(4)

بحث هفتم دراحکام شهید

اشاره

بحث هفتم دراحکام شهید است ازنظرفقهای مذاهب اسلامی ودراین بحث چند مسئله است

1- وسایل باب17 ازابواب غسل میت ح1 .
2- المقنع/63. المقنعه/85. المراسیم/46. النهایه/40. الخلاف/ 713. الجامع للشرائع/ 50. السرائر1/170- 171. المعتبر1/347. تذکره الفقهاء1/ 379- 380. نهایه الاحکام2/ 238. ذکری الشیعه1/ 329- 330. جامع المقاصد1/366- 367. الجواهر4/ 93- 100. تحریرالوسیله1/ 59.
3- مبسوط السرخسی2/ 52. الشرح الکبیر2/ 336.
4- المدونه الکبری1/ 177- 178 وج6/ 241.

مسئله اول درتعریف شهیداست ازنظر لغت

شهید ازماده شَهِدَ، یَشهَدُ، شَهداً به معنای حضوردرمجلس ومعاینه شیئ، شَهَد، یَشهَدُ، شهادتاً به معنای ادای شهادت است. ابن اسحاق گفته: شهید اسمی از اسماء ذات باری تعالی است که هیچ چیزی ازعلم خداوند متعال غائب نیست. نیز گفته: شهید یعنی حاضر وفعیل ازبناهای مبالغه درفاعل است. اگردانستنِ مطلق اعتبارشد، به اوعلیم گفته می شود؛ واگردانستن به اموریاطنی نسبت داده شد، به او خبیرگفته می شود؛ و اگربه امورظاهری نسبت داده شد، به اوشهیدگفته می شود. گاهی با همین حال در روزقیامت برمردم هم شهادتش معتبرهست، وشاهد یعنی عالمی که علمش را اظهارکند. شهید دراصل به کسی گفته می شود که درجهاد فی سبیل الله کشته شود، ونبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» درمعنایش توسعه داده است وبرانسان مبطون، غریق، حریق، صاحب هدم، ذات الجنب وامثالش هم استعمال کرده است.

فراءگفته: شهیدجمعش برشهداء، أشهاد، شُهود وشهد، بسته می شود. نزد سیبویه شهد درحقیقت اسم جمع است نه جمع. استشهد: یعنی خواست شهید شود. تشهّد: یعنی طلب الشّهاده. الشهید یعنی الحیی واسمِ شهادت. مَشاهد: جمع مَشهد: مکان شهادت رسیدن شهید.

ابن انباری گفته: شهید را که شهید می نامند، به علت این است که خداوند متعال وملائکه شهادت داده اند به بهشت رفتن او. بعضی گفته اند: ملائکه رحمت شاهد بهشت رفتن اومی باشند. برخی گفته اند به خاطرشهادت دادن او برحق تا وقت کشته شدنش، شهیدگفته می شود. تعدادی گفته اند: اومی بیند آنچه را خداوند برایش مهیا کرده است ازکشته شدن درراه خداوند؛ شهید فعیل به معنای فاعل یامفعول است.(1)

مسئله دوم درتعریف شهید واحکام آن است نزد فقهای امامیّه

مشهورنزدفقهای امامیّه، الشّهید: «هو المقتول فی المعرکه بین یدی النبی «صلی الله علیه وآله» او الإمام العادل او نائبه الخاص.(2)

(فقهای امامیّه ازکلمه امام اوصاف کمال وتمام رامی فهمند.)(3) أوجهاد بحق ولوبدونهما کما لودهم المسلمینَ، عدُوٌّ یخَافُ منه علی بیضه الإسلام، واضطرَّ

1- لسان العرب؛ باب الشين مع الهاء. نهايه ابن الاثير؛ باب الشين مع الهاء. المنجد لويس معلوف؛ حرف ش؛ ه؛ د.

2- مجمع الفائده والبرهان 1/ 201. ذخيره المعاد1/ 90.

3- المقنعه/84. المراسيم/ 45. الوسيله/ 63. النهايه/40. السرائر1/ 166. المعتبر1/ 209- 210. تذكره الفقهاء1/ 371-372. البيان/24. جامع المقاصد1/366. الروضه البهيِّه 1/126 -127. جواهرالكلام4/ 100. تحريرالوسيله1/ 59- 86و93.

المسلمون على جهادهم لحفظ بیضه الإسلام.(1) قبل أن یدرکه المسلمون حیّاً، فلایغسل وإن کان جنباً ولایحنط ولایکفن بل یصلّی علیه ویدفن بثیابه ودمائه، إن لم یجرّده العدو ولم یسلبه وإلاَّ فیجب تکفینه؛ شهیدکسی است که درجنگ درحضورپیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» یا امام عادل یا نائب خاص آن دوکشته شودیا درجنگ بحق کشته شود، ولوآن دو حضورنداشته باشند، مثل اینکه کفَّاربرمرکزیَّت اسلام حمله کنند و احتمال سقوط مرکزیَّت اسلام دراین حمله وجود داشته باشد، ومسلمانان برای دفاع قیام به جهاد کنند وکشته شوند. درهرصورت پیش ازآنکه مسلمانان به اوبرسندجان داده باشد. چنین کشته ای شهید است؛ غسل نمی خواهد ولو اینکه جنب بوده، حنوط نمی خواهد، کفن نمی خواهد ونماز براوخوانده می شود، بالباس پرخونش دفن می شود، به شرط اینکه لباس هایش رابرهنه نکرده باشند، واگردشمن لباس هایش را برهنه کرده است، واجب است کفن کنند.» اماغیر ازلباس جنگ ازقبیل اسلحه وچکمه، فرق نمی کند خون آلود باشدیانباشد، فقهای امامیّه اتفاق دارندکه ازمیّت جدا شود. همین طور کلاه یاپوستین اگرخون آلود نشده، به اتفاق فقها جدا می شود و اگر خون آلود شده است، درجداکردنش اختلاف شده بین فقها؛ بعضی گفته اندجدا شوند وبعضی دیگرگفته اند بامیّت دفن شوند؛ و درمقتول فرق نمی کندکه حر باشد یا عبد، پیر باشد یا جوان، بزرگ باشد یاصغیر، مرد باشد یازن، وبا آلات آهنی کشته شده باشد یاچوب، با واردشدن لطمه کشته شده باشد یا باصدمه زدن بادست ویاپا باشد وغیر اینها، فرق نمی کند کشنده ازمشرکین وکفّارحربی باشد یا اهل غیّ وبغی، یا اینکه بابرگشت سلاح خودش درحال جنگ کشته شده باشند.(2)

آنها برای اثبات مدعایشان علاوه بر اجماعاتی که ادعاشده،(3)به روایتی استدلال کرده اندکه عبدالله بن ثعلبه از نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» درباره شهداء احد«رحمهم الله» نقل کرده که آن حضرت فرمود: «ذمّلوهم بدمائهم فإنّه مامن جریح یجرح فی سبیل الله إلاَّ وهو یأتی یوم القیامه یدمی لونه لون الدم وریحه ریح المسک؛(4)

با خون هایشان دفن کنید، زیرا کسی که درراه خدا زخمی شود ،روز قیامت که محشور می شود، رنگش رنگ خون و بویش بوی مشک می باشد.»

همچنین روایت شده که زید بن صوحان درجنگ جمل شهید شد.گفت: مرا باخون ولباسم دفن

1- الغنیه/102. اشارهالسبق/76. الذکری1/ 221- 223.
2- همان. کشف اللثام2/ 226- 227 طج.
3- الخلاف1/ 710- 712. المعتبر1/ 309- 310.تذکره الفقهاء1/ 371- 372. ذکری الشیعه1/ 319- 325. الجواهر4/ 86- 93.
4- صحیح بخاری1/ 64- 65.ج2/ 204. سنن نسائی4/ 78. مسند احمد5/ 431.

کنید. من مرد احتجاجم، درروزقیامت با این خون درمقابل قاتلم احتجاج می کنم. عمّاربن یاسرهم که درجنگ صفین شهید شد، وصیت کرد: «لاتغسلوا عنّی دماً ولاتنزعوا عنّی ثوباً فإنّی التقی معاویه بالجاده؛ خونم را نشویید و لباسم را ازتنم جدانکنید. می خواهم با لباس خونینم درقیامت با معاویه ملاقات کنم.» همین گونه ازحجربن عدی نقل شده است.(1)

امااز طریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام»، ابان بن تغلب روایتی ازامام صادق « علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت فرمود:«الّذی یقتل فی سبیل الله، یدفن فی ثیابه ولایغسل إلاّ أن یدرکه المسلمون وبه رمق ثم یموت بعده، فإنّه یغسل ویکفن ویحنط وأنّ رسول الله«صلی الله علیه وآله» کفّن حمزه فی ثیابه ولم یغسله ولکنّه صلّی علیه؛ کسی را که درراه خدا کشته می شود، بدون غسل با لباس خونینش دفن کنید، که پیامبر اسلام«صلی الله علیه وآله»برحمزه بدون غسل بالباس خونینش نمازخواند و دفنش کرد؛ مگرآنکه مسلمین اورازنده بیابند، بعد فوت کند.دراین صورت غسل داده می شود وکفن وحنوط می گردد ودفن می شود.»

خبردیگری مانند این است: «قال: سألت أباعبدالله«علیه السلام» عن الذّی یقتل فی سبیل الله أیغسل ویکفن ویحنط؟ قال: یدفن کما هو فی ثیابه إلاّ أن یکون به رمق إلی آخره؛ گفت:ازامام صادق«علیه السلام» پرسیدم کسی که در راه خدا کشته می شود، غسل وکفن وحنوط می شود؟ فرمود: بالباس خونینش دفن می شود.» مضمره أبی خالد قال: «إغسل الموتی الغریق وأکیل السبع وکلّ شیء إلاّ ما قتل بین الصفین وإن کان به رمق غسّل و إلاّ فلا؛(2)

فرمود: مرده های غرق شده و خورده شده حیوانات درنده وهمه وهمه راغسل دهند، مگرآنهایی که درمیدان جنگ باکفارکشته می شوند.» همچنین آنچه که ابن عباس روایت کرده که نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نمازخواند برشهدای احد؛(3)وفرمایش

آن حضرت که نماز بخوانید برهر کس که لااله إلاّالله می گوید.(4)

مسئله سوم در تعریف شهید و احکام آن از منظرفقهای مذاهب چهارگانه

اشاره

دراین مسئله چندامربیان می شود

امراول درتعریف شهید واحکام آن از منظر فقهای مذهب احناف است

ص: 87

1- مبسوط السرخسی2/ 50- 51.وسنن الکبری4/ 17.
2- الوسائل باب 14 از ابواب غسل میت ح 6؛ 7؛ 9.
3- سنن البیهقی4/ کتاب الجنائز/ 13.
4- سنن ابن ماجه1/ 488.

الشَّهید:«من بذل نفسه ابتغاء مرضات الله تعالی وقتل فی المعرکه مظلوماً سواء بالسلاح أوالحجر أوالخشب أوالخنق أوغیرها. لم یغسل ویصلی علیه ویدفن بالثیاب الَّتی هی علیه وینزع عنه سلاحه والجلود والقلنسوه والخف والفرو والحشو؛ شهید کسی است که جانش را به خاطر خوشنودی خداوند می بخشد ودرمیدان جنگ باکفارمظلومانه به شهادت می رسد؛ فرق نمی کند با سلاح کشته شودیا سنگ یا چوب یا خفه شود وامثال اینها. غسل داده نمی شود ونماز می خوانند براو وبا لباس های خونینش دفنش می کنند.» برای عدم غسل استدلال کرده اند به آنچه که ازپیامبراکرم«صلّی الله علیه وآله» روایت شده است که آن حضرت درباره شهداء احد فرموده: «ذمّلوهم بدمائهم لاتغسلوهم فإنّه ما من جریح یجرح فی سبیل الله إلاّ وهو یأتی یوم القیامه وأوداجه تشخب دماً، لونه لون الدم والرّیح، ریح المسک؛(1)

آنها را غسل ندهید وبالباس هایشان دفن کنید، زیرا هرکه درراه خداکشته شود، در روز قیامت که محشور می شود، رنگش رنگ خون است و بویش بوی مشک.»

به همین گونه شهدای بدررا غسل ندادند که عقبه بن عامر آن را روایت کرده است. همین طور شهدای خندق وخیبر را کسی غسل نداده است.(2)

برای نمازخواندن برشهید استدلال کرده اند به روایتی که حضرت برای شهدای احد نمازخواند. حتی روایت شده که آن حضرت برای حمزه سیدالشهداء هفتاد بار نمازخواند.(3)

ازجهت اینکه نمازخواندن برمیّت یک نوع احترام واکرام به میّت است؛ لذا نمازمختص اموات مسلمان است وبرکفارومنافقین جایز نیست. پس شهید ازهمه سزاوارتر است به احترام واکرام.

دیگراینکه بنده هرچه پاک شود ازگناه وآلودگی ها، به درجه بی نیازی از دعا برای او نمی رسد. مگرنمی بینیدکه صحابه عظام ومؤمنین برای نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» دعا می کنند و درود می فرستند، درحالی که میان مسلمین شک وتردید نیست که درجه پیغمبر«صلی الله علیه وآله» فوق درجه شهید است. اما اینکه گفته شده شهید زنده است وبرای زنده نمازمیّت جایز نیست؛ گفته می شود بلی، شهید زنده است درباره احکام آخرت،نه دنیا؛ همان طورکه آیه شریفه بیان می کند: «بل أحیاء عند ربهم یرزقون».(4)

لذازن شهید بعد ازگذشت

ص: 88

1- صحیح بخاری1/ 64- 65.وج2/ 204.سنن نسائی4/ 78. مسند احمد5/ 431.
2- مبسوط السرخسی2/ 50- 51. تحفه الفقهاء1/ 258- 259.
3- [3] مسند احمد 4/ 149.
4- آل عمران / 169.

عده وفات، شوهر می کند ومالش بین ورثه تقسیم می شود وامثال آنها؛ درحالی که فریضه نماز میّت از احکام دنیاست نه آخرت.

اما اینکه شهید را بالباسش دفن می کنند، ازجهت فرموده نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» است: «ذمّلوهم بدمائهم وکلومهم». همچنین روایتی که از زید بن صوحان درجنگ صفّین نقل شده: «لاتغسلوا عنی دماً ولاتنزعوا عنی ثوباً، فإنّی رجل محاجّ أحاج یوم القیامه من قتلنی». همین معنا ازعمّاربن یاسر وحجر بن عدی نقل شده است.(1)

اما اسلحه، پوستین، پوست، کلاهخود وچکمه را از بدن میّت جدا می کنند، زیرا اینها درعرف جزء لباس گفته نمی شوند وآنها را برای دفع ضربه دشمن پوشیده است. دیگراینکه دفن شهیدبا ادوات حربش ازآداب و سنن جاهلیت وکفاراست وما مسلمان ها منع شده ایم ازعمل به سنّت وعادت آنها. اما اینکه بیشتر ازلباس های خود شهید برکفنش اضافه کنند، اشکال ندارد.(2)

درباره کسانی که به دست قطّاع الطریق وراهزنان کشته می شوند، امام ابوحنیفه «رحمه الله» می گوید، برآنها هم حکم شهیدجاری می شود وغسل داده نمی شوند. دراین امر استدلال کرده است به فرموده نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله»: «من قتل دون ماله فهو شهید؛ کسی که دردفاع از مالش کشته شود، شهید است.»

فقهای احناف کسانی ازاهل عدل راهم که درجنگ اهل بغی کشته می شوند، شهید می دانند ومی گویند غسل داده نمی شوند؛ زیرا جنگ با اهل بغی از طرف خداوند امر شده است با آیه شریفه قرآن کریم: «فقاتلوا الّتی تبغی حتّی تفیء إلی أمرالله».(3)

بنائاً دراین جنگ کشته شده ای ازمؤمنین، بذل کننده نفس وجان خود برای رضایت وخوشنودی خداوند است، مانند کشته شده ای درجنگ با مشرکین. برای اثبات مدعایشان هم به عمل امام علی«علیه السلام» با اصحاب کشته شده اش در جنگ های جمل، صفین و نهروان استدلال کرده اند.

همچنین گفته اند: اگرکفّار به قریه جاتی ازبلاد مسلمین حمله کنند وزن و مرد وپیر وجوان را بکشند، مردها که جای حرف نیست، بر زن ها هم حکم شهید جاری است؛ زیرا آنها درروز قیامت مخاطب قرار می گیرند تا

مخاصمه کنند با کسانی که آنها رابه قتل رسانده اند. پس آثارکه همان لباس های پرازخونشان هستند، باقی بمانند.

ص: 89

1- سنن بیهقی4/ 17.
2- . مبسوط السرخسی2/ 50- 51. تحفه الفقهاء1/ 258.
3- حجرات/ 9.

لیکن دراطفال اختلاف کرده اند؛ امام ابی حنیفه«رحمه الله» می گوید اطفال مانند سایر مرده ها، غسل،وکفن ودفن می شوند وبرآنها حکم شهید جاری نمی شود. اول به دلیل آنکه آنها گناهی ندارندکه شمشیر پاک کرده باشد. ثانیاً آنها مکلّف نیستندکه با قاتلشان درقیامت مخاصمه کنند، بلکه خالق آنها ازطرف آنها در قیامت مخاصمه می کند وخداوند نیاز به شاهد ندارد. اما قاضی ابویوسف ومحمد شیبانی ازفقهای حنفیَّه قائلند که صبیان مانند کبارغسل داده نمی شوند، بلکه حکم شهدا برآنها جاری است؛ زیرا حال صبیان درطهارت بالاتراست از حال بالغین. وقتی بالغین شهید شده غسل داده نشوند ازجهت طهارتشان با شهادت، پس صبیان سزاوارترند به اینکه غسل داده نشوند.(1)

امر دوم درتعریف شهید و احکام آن نزد فقهای شافعیه

آنهاگفته اند: «الشَّهید من قتلهم المشرکون فی المعرکه جماعه أو عاش مدِّتاً إنقطع فیها الحرب ولکن لم یطعم، سواءٌ کانوا صغیراً أوکبیراً، رجالاً أو نساءً، بسلاح أوغیره أو وطئی دابه أوغیر ذلک، لم یغسل وإن کان جنباً، ولم یصلی علیهم ودفن بکلومهم ودمائهم وکفّنهم أولیائهم فیما شائوا من ثیابهم الّتی ماتوا فیها أوغیرها کما یصنع بالموتی من غیرهم وینزع عنهم السلاح والجلود لاغیر؛ شهید به کسانی گفته می شود که مشرکین آنها را دسته جمعی کشته باشند ویا زخم برداشته وبعد ازختم جنگ فوت کرده اند، به شرطی که دراین مدت غذا نخورده باشند؛ فرق نمی کند آنها صغیرباشند یاکبیرو مردباشند یا زن وبا سلاح جنگی به شهادت رسیده باشند یا باغیرسلاح وزیرپای حیوانات شده باشند یاباغیرآن. غسل داده نمی شوند، ولواینکه جنب بوده باشند ونماز برآنها خوانده نمی شود وبالباس وخونشان دفن می شوند؛ و اولیایشان مخیرندکه همان لباس راکفنشان قراردهند یا باغیر از لباسشان کفن کنند وسلاح و پوست از آنها جدا می شود.

برای اثبات مدعایشان نیزاستدلال کرده اند به روایتی که ازنبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» نقل کرده اندکه آن حضرت درباره شهدای احدفرموده: «ذمّلوهم بکلومهم إلی آخره» وگفته اندکه شایدحکمت ترک غسل ونمازبرشهید، اراده ملاقات با خداوند متعال است با لباس خونینش و بی نیازی ازنمازودعا برای آنان ازجهت مشمول شدن آنها است کرامت ورحمت وغفران الهی را. به علاوه ترک این دو مورد، درباره شهدا یک نوع

مراعات وتخفیف قائل شدن ازطرف خداوندمتعال برلشکر مسلمین است؛ زیرا اگرلشکراسلام مشغول غسل وکفن ودفن

ص: 90

1- . مبسوط سرخسی2/ 53- 54. بدایع الصنایع1/ 322.

شهدا شود، احتمال دارد که لشکرکفارحمله کند به آنها وآنها را قتل عام کند.(1)

اگرمشرکان کسی را درحال تنهایی کشته باشندو یا دسته جمعی کشته شده باشند، ولکن نه به دست مشرکین بلکه به دست اهل بغی وگمراهان وغیرآنها ویا درشهرها کشته شوند با اسلحه وغیراسلحه ویا اهل بغی حمله کنند بر قریه جات مسلمین وکوچک وبزرگ، پیروجوان، مردو زن را قتل عام کنند ویا دزدها آنها را بکشند، همه آنها غسل داده می شوند وکفن ودفن ونماز برآنها خوانده می شود مانند سایرمرده های عادی، چون غسل وکفن ونماز سنت فرزندان آدم « علیه السلام» است ازرمان آن حضرت الی زمان ما و از این سنّت مستمّره احدی خارج نیست، مگر آنهایی که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» خارج کرده باشد و آنهایی را که آن حضرت خارج کرده است فقط همان هایی است که مشرکان دسته جمعی درحال جنگ کشته اند.(2)

أما امرسوم در تعریف شهید و احکام آن است از منظر فقهای حنابله

آنها گفته اند:

«الشَّهید من مات فی المعرکه، سواء کان رجلا أو إمرأه، بالغا أو غیربالغ وکان فیهم کلم، سواء کان بأسلحه العدو أوعاد علیه سلاحه، لایغسل ویصلّی علیهم استحباباً لاوجوباً، والأولی أن یدفنوا بثیابهم وینزع عنهم الحدید و الجلود والفرو والخف؛ شهیدکسانی هستندکه درحین جنگ مرده باشند؛ فرق نمی کند مرد باشند یا زن، بالغ باشند یا غیربالغ، ولی زخم وآثار نیزه و شمشیر در آنها باشند و با اسلحه دشمن کشته شده باشند یا اسلحه خودش برگشته و به او اصابت کرده، غسل داده نمی شوند و ازباب استحباب نه وجوب، نماز برایشان خوانده می شود؛ و سزاوار است که با لباسشان دفن شوند و آهن آلات، پوست، پوستین و چکمه از آنها جدا شوند. همه اینها ازجهت روایت است که جابر نقل کرده است که نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» امرکرد به دفن شهدای احد بالباس های خون آلودشان بدون غسل ونماز برآنها واین حکم متفق علیه است.(3)

همین طورابن عباس روایت کرده که آن حضرت امرکرد درباره شهدای أحدکه آنان را بالباس خون آلودشان بدون غسل دفن کنید وآهن آلات و پوست را از بدنشان جدا کنید.(4)

1- کتاب الام1/ 304- 305. المجموع5/ 260- 264.
2- [2] همانها..
3- الشرح الکبیر2/ 333. سنن ابی داوود2/ 66. المستدرک حاکم1/ 366.
4- سنن ابن ماجه 1/ 485. مسند احمد 1/247. سنن ابی داوود2/ 66.

اما اینکه نمازخواندن برشهدا مستحب است نه واجب، ازجهت روایتی است که عقبه بن عامر نقل کرده که نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» روزی از روزها از منزل خارج شدو دربقیع برشهدای احد نماز میّت خواند، بعد رفت مسجد و برمنبر رفت.(1)

فقهای حنابله می گویند اگر کسی درجنگ اهل عدل کشته شود، حکمش حکم کسانی است که درجنگ بامشرکین کشته شده اند زیرا امام علی «علیه السلام » کسانی از اصحابش را که درجنگ جمل کشته شده بودند، غسل نداد. همین طور عمار بن یاسرکه درجنگ صفین کشته شد، وصیّت کردکه غسل ندهند وبا لباس خون آلود دفنش کنند. اما درباره کسانی که ظلماً یا در دفاع از مال و ناموس خود کشته می شوند، دو روایت وارد شده است. روایت اول می گوید، هم غسل داده می شود وهم براونمازخوانده می شود، وروایت دوم می گوید نه غسل داده می شود و نه نمازبرایشان خوانده می شود؛ بدون غسل ونماز دفن می شوند.(2)

امرچهارم، تعریف شهید واحکام آن نزد فقهای مالکیّه

آنها گفته اند: «الشَّهید من قتل فی سبیل الله بألوان من القتل ومات فی المعرکه أوغیرمعرکه، فلایغسل ولایکفن ولایصلی علیه، ویدفن بثیابه الّتی علیه و لایزید ولاینقص بل یستحب أن یترک علیه خفاه وقلنسوته والفرو ولاینزع عنه إلّا أسلحته من السَّیف والدرع وغیرهما؛ شهیدکسانی هستندکه درراه خدا کشته می شوند به هر نوع از انواع قتل که باشد و فرق نمی کند در میدان جنگ جان داده باشند یابعد ازختم جنگ؛ نه غسل داده می شوند ونه کفن ونه هم نمازخوانده می شود. بلکه بالباس هایی که دربدنش هست نه کم ونه هم زیاد دفنش می کنند و مستحب است کلاهخود وچکمه وپوستینش را ازاوجدا نکنند با او دفن کنند مگر آلات جنگی اش را از قبیل شمشیر وزره وسپر و امثالش را جدا کنند.

فقهای مالکیَّه گفته اند: اگرکفاربرقریه هایی ازقرای مسلمین حمله کنندو اهالی دفاع کنند ازخودشان وکشته شوند،حکمشان حکم شهداست. هرچه که با شهید انجام می دهند، با آنها انجام داده می شود. همچنین آنها گفته اند اگر اهل اسلام حمله کنند برقریه ای ازقریه های اسلامی واهالی دفاع کنند وکشته شوند، احکام شهید برآنها جاری نمی شود، مانند کسانی که

دزدان می کشند یا مظلومانه کشته می شوند یا غرق می شوند یا ازسوختگی می میرند. همه

1- مسند احمد4/149.صحیح بخاری4/ 174. صحیح مسلم 7/ 67.
2- الشرح الکبیر2/ 334- 336. المغنی2/ 336.

غسل داده می شوند وکفن می شوند و برآنها نمازخوانده می شود ودفن می شوند.(1)

امر پنجم، تعریف شهید و احکام آن نزد فقهای ظاهریه وسلفیّه

فقهای ظاهریه گفته اند: «الشَّهید هو المقتول بأید المشرکین خاصّه فی سبیل الله فی المعرکه خاصّه، فإنّه لایغسل ولایکفن. ولکن یدفن بدمه وثیابه وینزع عنه السلاح فقط وأن صلّی علیه فحسن وان لم یصلّی علیه فحسن أیضا؛ شهید کسی هست که به دست مشرکین به خصوص درمیدان جنگ مخصوصاً در راه خدا کشته می شود؛ چنین کسی غسل داده نمی شود وکفن نمی شود وبا لباس خونینش دفن می شود وفقط سلاحش از اوجدا می شود واگرنمازبراوخوانده شود، خوب است و اگرهم نخوانند، خوب است.»

برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به حدیث جابر بن عبدالله انصاری که گفت: امرکرد نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» به دفن شهدای احد با لباس های خون آلودشان بدون غسل وکفن. همچنین به حدیث عقبه بن عامرجهنی که رسول الله«صلی الله علیه وآله» روزی از روزها ازمنزلش بیرون رفت ودربقیع بر شهدای أحد نماز میّت خواند. بعد آمد مسجد و بر منبر رفت.

این شهدا از حکم باقی اموات خارج شده اند. اما باقی مرده ها، فرق نمی کند آنها را مسلمان کشته باشد یا اهل بغی یا دزد یا یک نفر محارب یا در معرکه زخم برداشته وبیرون ازمعرکه جان داده است؛ همه غسل داده می شوند وکفن می شوند و برآنها نماز خوانده می شود و دفن می شوند.(2)

اما ابن منذر وابن ابی شیبه ازسعید بن مسیب وحسن بصری غسل شهیدو نماز برشهید راحکایت کرده اند؛ ازجهت آنکه درحدیث آمده زمانی که آدم ابو البشر « علیه السلام» فوت کرد، ملائکه «علیهم السلام» ازطرف خداوند متعال آمدند، او را غسل دادند،کفن کردند وبراونمازخواندند. بعدفرمودند: «هذه سنّه موتاکم یا بنی آدم». شهید هم به أجل خود مرده وغسل میّت هم تطهیر میّت است، زیرا بعد از غسلش براو نمازخوانده می شود نه پیش ازغسل،پس شهید چون براو نماز خوانده می شود، لذا باید غسل داده شود. اما شهدای احد را که غسل ندادند، چون درآن روز اکثر صحابه متحمّل زخم های شدید شده بودند، مخصوصاً دست هایشان و حمل

آب از شهرمدینه به احدبا این مسافت بعیده خیلی مشکل بود برایشان؛ لذا خداوند متعال آنها را از غسل شهدای أحد معذور داشت. همین تعلیل را برای عدم غسل شهدای أحد، ابن سریج از

1- . المدونه الکبری1/ 183- 184. مواهب الجلیل2/ 67.
2- . المحلی5/ 116.

فقهای شافعیه نیز آورده است.

امافقهای جمهورو ائمه چهارگانه این تعلیل را قبول نکرده اند وگفته اند این اجتهاد درمقابل نص است، زیرا ترک غسل درشهدای أحد ازجهت نص است نه عذر؛ زیراترک غسل اگر ازجهت نبودن آب می بود، آن حضرت امر به تیمم می کرد وحال آنکه امر به تیمم نکرده، بلکه شهدای بدر وخندق وخیبر را با وجود آب هم غسل ندادند.(1)

فرع دوم در نماز بر شهید است. فقهای امامّیه کلاً و امام ابی حنیفه، حسن بصری، سعید بن مسیب، ثوری، مزنی وامام احمد در یک روایت، قائلند به وجوب نماز میت برشهید، به دلیل روایتی که نقل کرده اند که نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله» روزی ازخانه خارج شدو رفت در بقیع بر شهدای احد نماز خواند نماز میّت را، بعد به مسجد رفت.(2)

ابن عباس هم نقل کرده که نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» برشهدای احدنمازمیّت خواند وآنها را نه تا یک جا می گذاشتند وحمزه عمّش را دهم می گذاشت ونماز میّت برهمه آنها می خواند.(3)

اما ازطریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام » امام صادق « علیه السلام » فرموده : « إن رسول الله « صلی الله علیه وآله» کفّن حمزه فی ثیابه ولم یغسله ولکنّه صلّی علیه.»(4)

دیگر از جهت علوّ درجه ومقام شهید، نمازمیّت برشهید مانند انبیای الهی واوصیای آنها تشریع شده است.(5)

اما امام شافعی، مالک، اسحاق بن راهوی واحمد در روایت دیگر، قائلند به عدم جوازنمازمیّت برشهید، طبق روایتی که نقل کرده اند؛ نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله» امرکرد به دفن شهدای احد با لباس خونینشان و نه غسل داد آنها را و نه نمازخواند برآنها.(6)

زیرا غسل دادن شهدای احد امکان داشت؛ ولی غسل ندادند. پس نماز هم برایشان نخواند، مانند سایرکسانی که غسل داده نمی شوند.(7)

1- . مبسوط السرخسى2/ 50. نیل الأوطار4/ 60. بدایه المجتهد ونهایه المقتصد1/ 182.
2- . صحیح بخارى2/ 114. صحیح مسلم4/ 1795.
3- . سنن ابن ماجه 1/ 485. سنن بیهقى4/ 12.
4- . الکافى3/ 212. التهذیب1/ 332.
5- . تذکره الفقهاء2/ 31- 33.
6- . صحیح بخارى2/ 1115. سنن ابى داوود3/ 195.
7- . کتاب الام1/ 267. المجموع5/ 264. الشرح الکبیر2/ 33. بدایه المجتهد1/ 240. سبل السلام2/ 97.

فصل سوم: حنوط و کفن میّت

اشاره

ص: 95

فصل سوم درحنوط کردن وکفن کردن میّت است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی. در این فصل دو بحث است؛ اول درحنوط میّت، دوم درتکفین میّت.

اماحنوط

فقهای تمام مذاهب اسلامی متَّفقند که درمواضع هفت گانه سجده میّت بعد از غسل حنوط کنند.

واختلاف کرده اند درحکم حنوط که آیا واجب است یا ندب؟ ودرمقدار آنچه که با آن حنوط می کنند؟ ودرکیفیّت حنوط؟ ودرغیرکافور ازانواع چیزهای خوشبو؟ ودرغیر مواضع هفت گانه سجده؟.

فقهای امامیّه به طوردسته جمعی وامام شافعی«رحمه الله» دریکی از اقوالش، قائل شده اند به وجوب حنوط درمواضع هفت گانه سجده میّت. مقدار واجب همان قدراست که اسم حنوط عرفاً صدق کند وامتثال امرحاصل شود، وبیشتر درفضیلت واستحباب این است که مقدار سیزده درهم وثلث درهم، ازکافورخام وخالص آتش نرسیده باشد. وکمتراز آن درفضیلت مقدار چهاردرهم ازکافورخام وخالص است؛ از همه پایین تر درفضیلت مقدار یک درهم است واگراین مقدار پیدا نشد، هر مقدارکه پیدا شد، و اگراصلاً کافور پیدا نشد، بدون حنوط دفن کنند. نزدفقهای امامیّه مستحب این است که کافوررا با دست آرد کنند و در مواضع هفت گانه سجده بمالند (پیشانی میّت وهر دو کف دست وهر دو سر زانو وسرانگشتان هر دو پا) و اگراضافه آمد، روی سینه میّت بگذارند، نه درجاهای دیگراز بدن میّت مانند سوراخ گوش، بینی، چشم وامثالش. این حنوط کردن مواضع هفت گانه جایز است که پیش از کفن کردن و یابعد ازکفن کردن ویا درحین کفن کردن باشد؛ ولی اگرپیش ازکفن کردن باشد بهتر است. اما شخص محرم اگرفوت کرده باشد، حنوط کردنش جایز نیست.(1)

اما ابوحنیفه «رحمه الله» می گوید:

کافور را درپیشانی میّت، بینی میّت، دست های میّت، سرزانوهای میّت وپاهای میّت می مالند، و اگراضافه آمد به سرو ریش میّت کشیده می شود؛ زیرا مواضع هفت گانه چون محل سجده

1- . المقنعه/75. المراسم العلويه/47. المبسوط1/ 177. الوسيله الى نيل الفضيله/ 67. السرائر1/ 160-161. المعتبر1/282. تحريرالاحكام1/ 123. البيان/ 26. جامع المقاصد1/293. الروضه البهيه1/ 123. جواهرالكلام 4/ 175-190. تحريرالوسيله1/67 -68. المجموع5/ 198.

هستند، شرافت وکرامت دارند. اما قاضی زفر از اصحاب امام ابی حنیفه می گوید، درحنوط اشکال ندارد غیر ازکافور ازباقی انواع طیب استفاده شود، جزعلف زعفران و ورس اگر میّت مرد است؛ ولی اگرزن باشد اشکال ندارد. علاوه براین مواضع هفت گانه برچشم ها، بینی ودهان میّت نیزکافور بگذارند، زیرا آنها از مواضعی که کافور گذ ا شته می شود، دورند ومقدارکافور را هم تعیین نکرده است.(1)

اما امام شافعی«رحمه الله» درقول دیگرش گفته: هر وقت خواستند میّت را حنوط کنند،کافور را برمواضع هفت گانه سجده وسر وریش میّت بمالند. بعد یک پارچه تمیز بگیرند وکافور را بینش کرده، درسوراخ های بینی وگوش وچشم ودهان ودبر میّت بگذارند.اگردربدن میّت زخم باشد،کافور را درهمان زخم نیز بگذارند؛ بلکه اگر درتمام بدن میّت ولباسی که میّت رابینش می پیچند کافور بپاشند، اشکال ندارد.(2)

مالکی ها می گویند:

دوست داشتنی ترین حنوط نزدما حنوط باکافوراست و اگرکافوربامشک وعنبر مخلوط شود، اشکال ندارد ودر مقدارکافورحرفی نزده اند. اما درمواضع حنوط گفته اند: سنّت دراین است که درمواضع هفت گانه سجده میّت و درجاهایی ازبدن میّت که مو دارد وزیربغل میّت، زیرپاهای میّت وخصیه های میّت اگرمرد است، و درجاهایی که محل تجمع کثافت است، وبینی، دهان، چشم هاو گوش های میّت وباقی بدن میّت وبین کفن میّت، نه روی آن کافور بمالند ودر میّت محرم هم حنوط اشکال ندارد، ولو کسی که حنوط را انجام می دهد غیرمحرم باشد؛ تمام این اعمال رانیز از ابن عمر، عطاء وسعید بن مسیب «رضی الله عنهم » روایت کرده اند.(3)

حنابله می گویند که مستحب است با ذریره که یک نوع ازخوشبوهای آردشده است، درتمام مفاصل میّت ودراعضایی که دربدن میّت دوتایی هستند، مانند زیربغل وگوش وامثالشان بمالند. بعد از این با مشک وکافور مواضع هفت گانه سجده را ازجهت عظمت وشرافتشان حنوط وخوشبو کنند، مانند اینکه عروس را خوشبو می کنند. برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به آنچه ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده اند: «اصنعوا بموتاکم کما تصنعون بعرائسکم؛ هرچه با عروس ها انجام می دهید اززیبا سازی، با مُرده ها انجام دهید.» لکن امام

1- . مبسوط السرخسى2/ 60. تحفه الفقهاء1/ 243. بدايع الصنايع1/ 308.
2- . كتاب الام1/ 303- 321. المجموع5/ 197- 199. مختصر المزنى/36.
3- . المدونه الكبرى1/ 187.مواهب الجليل3/ 32-33.

احمد«رحمه الله» گفته هیچ باکی نمی بینم دراینکه مشک رابرمیت بپاشندیا بمالند، زیرا هردو از ابن عمر«رضی الله عنه» وغیراو روایت شده است. اما مالیدن کافور برچشم میّت مکروه است، زیراکافوربه هرعضوی که مالیده شود،آن را فاسد می کند او را از بین می برد؛ لذا درانسان زنده این کار را انجام نمی دهند و در میّت به جز مواضع هفت گانه سجود، شنیده نشده است وآنچه را که به ابن عمر نسبت داده اند، انکار کرده به شدیدترین وجه انکار. همین طورانکارکرده خوشبوکردن میّت را با زعفران و ورس.(1)

براحدی پوشیده نماندکه همه احکام غسل اموات از وجوب، حرام، مستحب، مکروه ومباح وکیفیّت غسل فرق نمی کنند بین زن ومرد و بزرگ وکوچک وواضح الذکوریه والأنوثیه وخنثی مشکله، واین مسئله متفق علیه است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.

بحث دوم در کفن میّت

اشاره

بحث دوم درکفن میّت واحکام آن است ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی؛ و دراین بحث چند مطلب است.

مطلب اول درتعریف کفن است

درلغت کفن ازماده کفن، یکفن، کفناً به معنای پوشاندن، یا کفّن، یکفّن، تکفیناً؛ وکفّن المیت یعنی پوشاندن میت را کفن؛ وتکّفَّن بکذا، یعنی پنهان کردن با چیزی وپوشاندن با چیزی، و اسمش کفن است و جمعش اکفان یعنی آن چیزهایی که میّت را می پوشانند. بعضی ها گفته اند: تکفین اعم است؛ شامل لباس وعمل، وهیئت پوشاندن کفن برمّیت راکلاً تکفین می گویند. فقها هم برهمین معنای لغوی استعمال کرده اند، لکن بابعضی قیود وشرائط خاص.(2)

مطلب دوم در احکام کفن ازنظرفقهای امامیّه

اشاره

و آن چند امر است:

امراول وجوب کفن است نزد فقهای امامیّه

وجوب کفن از نوع وجوب کفایی است مانند غسل وامثالش، وتعریف وجوب کفایی گذشت وبرای اثبات مدعایشان بعد ازادعای اجماعات محصّل ومنقول وسیره مستمره اززمان آدم«علیه السلام» تا زمان حاضردرتمام ملل واقوام وشهرودیار، استدلال کرده اند به آیه شریفه: «ألم نجعل الأرض کفاتاً أحیاءً و امواتاً؛(3)

آیازمین راقرار ندادم محل جمع کردن زنده هاو مرده های شما؟» کفات (به کسر): محل وموضعی

1- . المغنی2/331.کشاف القناع2/ 125- 126.
2- نهایه ابن الاثیر باب الکاف مع الفاء. المنجد لویس معلوف حرف الکاف والفاء.
3- المرسلات/ 25- 26.

که اشیا را در آن جمع می کنند. همچنین زمین در شکم خود ما را جمع می کند.(1)

همچنین به روایتی که فضل بن شاذان ازامام رضا«علیه السلام» نقل کرده است، استدلال می شود که آن حضرت فرمود: «إنّما أمرأن یُکفن المیت لیلقی ربّه طاهرالجسد ولئلا تبدو عورته لمن یَحمله أو یُدفنه ولئلاینظرَ الناسُ علی بعض حاله وقبح منظره ولئلایقسو القلب بالنظر الی مثل ذلک للعاهه والفساد الخ؛(2)

مردم امر شده اند به غسل وکفن اموات ازجهت اینکه میّت خدایش رابا بدن پاک وعورت مستورملاقات کند، و ازکسانی که جنازه را حمل می کنند و او را دفن می کنند و از دید عامه مردم، عورتش پوشیده بماند.»

مقدار واجب قطعه های سه گانه کفن، همان مسمّای کفن است در عرف؛ ولی کفن نباید جنسش ازاجناس نادره وکمیاب باشد و بعضی فقها مقدار استحباب مئزر یعنی لنگ را از سینه تاساق پاهای میّت و پیراهن را تا قدم میت و سرتاسری را از حیث طول آن مقدارکه ازدو طرف یعنی سرو پای میت گره شود وازجهت عرض مقداری که یک طرفش روی طرف دیگرش گذاشته شود، می دانند.(3)

اما ازحیث ضخامت ونازکی، گفته اند: احتیاط دراین است که هر قطعه زیرش راسترکند؛ یعنی ازروی پارچه زیرش دیده نشود. ولی اقوی این است که از روی هر سه قطعه جمعاً زیرش مشاهده نشود کافی است درساتر بودن.

امردوم کمیّت ومقدارکفن است نزدفقهای امامیّه

تمام فقهای امامیّه اتفاق دارندکه درحال تمکن قطعه های واجبی کفن سه قطعه است (مئزر، قمیص وإزار) واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به روایتی که زراره ازامام باقر «علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «إنّما الکفن المفروض ثلاثه أثواب أوثوب تام لا أقلّ منه؛ واجبی کفن سه قطعه است واگرتمکن ازسه قطعه نبود، اکتفا می شود به هر مقدارکه ممکن باشد ولو یک قطعه.» زیرا ضرورت اجازه می دهد دفن بدون کفن را وبا بعضش به طریق اولی. دیگر اینکه المیسور لایسقط بالمعسور.

اما قطعه های مستحبی کفن، اینکه بیشترکنند برای مرد وزن برد یمنی را به شرطی که طلاکاری یا ابریشمی نباشد، وتکه ای دیگربه نام ران پیچ که طولش سه مترونیم باشد وعرضش یک وجب

1- الحدائق1/ 2. جواهرالکلام4/ 290.کشاف القناع2/ 154.
2- الوسائل باب1از ابواب تکفین ح1.
3- جواهرالکلام4/ 167. جامع المقاصد1/ 381- 383.

یاکمی بیشتراز وجب باشد تا هر دوران میت را باهم بپیچند که سراولش را ازحقوه شروع می کنند و ران های میت با باقی آن محکم پیچیده می شود، اگرمیت زن است، پارچه دیگری اضافه می کنند به نام سینه بند که سینه های زن را با آن می بندند وتکه ای دیگر برای مردها به نام عمامه و برای زن ها به نام مقنعه که به سر میت می بندند.(1)

برای هردو بعد از ادعای اجماع منقول ومستفیض یامتواتر، به روایتی که درباره کفن نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند،استدلال کرده اند: «کفّن فی ثلاثه اثواب بیض سحولیه أی غیرمبرم غزله؛(2) (پیامبر مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله») با سه جامه سفیدکفن شد.» ازطریق امامیّه نیزبه آنچه که زراره ازامام باقر«علیه السلام» نقل کرده است، استدلال می شود که آن حضرت فرموده: «کفّن رسول الله«صلی الله علیه وآله» فی ثلاثه اثواب، ثوبین سحولیین وثوب حبریه یمنیّه عبریه؛ پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» درسه لباس کفن شد: دوجامه سحولیه ویک جامه بُردیمنی.» ازابی مریم انصاری نیزروایت شده که پیامبرمکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» در سه جامه کفن شد.(3)

امرسوم درکیفیّت پوشاندن کفن برمیت نزد فقهای امامیّه

می گویند: اول حبره را پهن می کنند؛ واگرحبره وجود نداشت، آن لفافه ای را که بدل ازحبره هست، پهن می کنند ومقداری ازذریره که یک نوع خوش بوی خردشده است،(4)

رویش می ریزند. بعد روی آن ازار را فرش می کنند و روی آن هم مقداری ازهمان گردطیب می پاشند، بعد پیراهن را روی ازار پهن می کنند و مقداری ازذریره رویش می ریزند. بعد میت را می گذارند بین پیراهن ومقداری پنبه گرفته با ذریره درمخرج میت می گذارند و ران های میت را با آن پارچه به نام ران پیچ که ذکرشد،خوب محکم تا زانوهای میت می پیچند. سپس پارچه ای که نامش را مئزر گذاشتیم ودرفارسی لنگ گفته می شود، ازسرّه یعنی ناف میت می پیچند تا هرجای ساق پاکه رسید، روی پارچه ای که به ران های میت پیچیده شده بود. پس از آن میت

1- [1] المقنعه/74. رسائل المرتضی2 / 50 – 51.النهایه / 31- 32. الوسیله/ 65- 67.الغنیه / 102- 103. السرئر 1/ 164. شرائع الاسلام 1 / 32- 34. الجامع للشرائع / 53- 54.تحریرالاحکام1/ 119- 123. ذکری الشیعه / 46- 47 طق. جامع المقاصد1/ 381-382. الروضه البهیّه 1/ 129- 136.جواهرالکلام4/ 158- 167. تحریرالوسیله1/ 65-67. المستمسک4/ 127- 154.

2- مسند احمد5/ 12 .. سنن نسائی8/ 205 .. سنن الکبری5/ 33 ..

3- وسائل باب 2از ابواب تکفین ح3 و4.

4- . المنجد لویس معلوف حرف ذ؛ ر.

را حنوط می کنند، همان طورکه گفته شد. بعد قمیص یعنی پیراهن را روی اینها می کشند.

مستحب است دو تکه چوب تربه اندازه طول ذراع با پارچه یا پنبه پیچیده به نام جریده اول را بین بدن میت وپیراهن طرف راست میت بگذارند.یک سرچوب نزد گردن میت گذاشته شود، دومی طرف چپ میت بین پیراهن و ازار که همان سرتاسری است که یک سر چوب نزدیک گردن میت گذاشته می شود. سپس اگر میت مرد است، عمامه را دورسرمیت پیچیده، طرف آخر پارچه را روی سینه میت به عنوان تحت الحنک می گذارند.بعد میت را با حبره یا لفافه که بدل حبره هست، می پیچند وطرف چپ لفافه را روی طرف راست لفافه می گذارند ودو طرف لفافه را از جهت سروپای میت گره می زنند. اگرمیت زن باشد، یک تکه پارچه به نام سینه بند می گیرند وپستان های میت را محکم به سینه میت می بندند ودوطرف پارچه را در پشت میت گره می زنند.یک پارچه دیگربه نام مقنعه روی سرمیت می بندند. ازار ومقنعه وعمامه از اجزای کفن گفته نمی شود؛ وبعد ازنقل اجماع از بعضی فقها، برمدعایشان استدلال کرده اند به مرسله یونس ازائمه اهل البیت « علیهم السلام» بعد از تأویل بردن او را به آنچه که موافق شود با مشهور.(1)

امرچهارم، درشرایط کفن ازمنظر فقهای امامیه، وآن چند امرا

اول اینکه کفن، غصبی نباشد. اول ازجهت اجماع فقها برعدم غصبیت کفن. دوم به دلیل نهیی که ازتصرف درمال غیربدون اجازه شده است.(2)

دوم اینکه کفن نجس نباشد، ولو نجاست عرضی حتی همان مقدارکه درنمازمعفوّ عنه است هم در کفن نباشد؛ ازجهت اجماع وازجهت اینکه تطهیرهمان مقدارنجاست بعد ازپوشاندن کفن واجب است وپیش ازپوشاندن به طریق اولی واجب است.(3)

سوم، اینکه، کفن، طلاکاری شده یاحریرخالص نباشد، بلکه از جنس پارچه هایی باشد که نماز مردها درآنها شرعاً جایزاست؛ وفرق نمی کند میت مرد باشد یا زن، از جهت اجماع فقها؛ وازجهت احتیاط وازجهت مرسله سهل که گفته سؤال کردم از آن حضرت که زن ها راچگونه

1- المقنعه /74- 79. والنهايه /31-32 . الوسيله/ 65- 67. السرائر1/ 164. شرائع الاسلام1/ 32- 34. الجامع للشرايع/ 53-54.تحريرالاحكام1/ 119 – 123.وذكرى الشيعه4/ 169طق. جواهرالكلام4/ 167- 168. الوسايل باب 14 از ابواب تكفين ح3.

2- جواهرالكلام4/ 169. ذكرى الشيعه / 64- 67. ط ق.

3- الغنيه /102. المعتبر1/ 281. ذكرى الشيعه / 46- 47. ط ق.الجواهر4/ 169.

کفن می کنند؟ فرمود: همان طورکه مردها راکفن می کنند.(1)

همچنین ازجهت دلالت روایت حسن بن راشد به آن شرط و روایت هم از مقبولات است نزد فقها؛ ودر روایت امام نفی کرده اشکال را ازکفن که پنبه اش بیشتر از ابریشمش باشد. این می رساند که اگرابریشمش بیشترازپنبه اش باشد، کفن کردن میت با آن اشکال دارد. هرچه که گفتیم ازشرایط، درحال اختیار است.(2)

ولی درحال اضطرارعدم جواز بعضی ازشرایط همیشگی است، مانند غصبی نبودن. بعضی ازآن شرایط هم مانند نجس وطلاکاری شده وحریر، درحال اضطرار دارای سه وجه است: اول منع، به دلیل اطلاق دلیل منع. دوم جوازکفن برای اینکه میت برهنه دفن نشود، وستر میت واجب است ولو با سنگ، و پارچه که به طریق اولی. سوم، میت را با پارچه فاقد شرایط درهنگام نماز ستركنند وبعد از اتمام نماز آن را از بدن میت جدا کنند. پس دراین حال بعضی ازآنها مقدم می شوند بربعضی دیگر.مثلاً طلاکاری شده وحریرمقدم است بربعضی دیگر یعنی نجس، زیرا استعمال طلاکاری شده وحریر برای زن ها درحال حیات جایز است وبعد ازمرگ درحال ضرورت جواز اولی است.

امرپنجم در سنن کفن وآداب کفن نزد فقهای امامیه

واین هم چند امر است.

امراول، افضل این است که میت را کفن نکنند مگر بعد ازغسل کردن غاسل، غسل میت را و اگر غسل دهنده غسل نکرده است باید وضو بگیرد وضوی نماز را بعد کفن کنند میت را، دوم اینکه کفن ازجنس پنبه خالص باشد نه مخلوط با غیرش، سوم اینکه بنویسند برسرتاسری وپیراهن ولنگ وعمامه وجریدتین اسم میت را واینکه میت شهادت می دهد، شهادتین را، واقرار به ائمه دوازده گانه « علیهم السلام» را یکی بعد ازدیگری با تربت امام حسین«علیه السلام» واگرتربت یافت نشد، با انگشت ومکروه است که بارنگ سیاه بنویسند .برای مدعایشان استدلال کرده اند اول به روایت که ابی کهمس نقل کرده وگفته: «من درحال فوت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق«علیه السلام» حاضربودم وقتی که جان داد، امام صادق«علیه السلام» چشمانش را بست و سرش را محکم بست و پارچه رویش

انداخت؛ بعد امرکرد به تجهیزش. وقتی ازغسل خلاص شد کفن را طلب کرد و درگوشه کفن نوشت اسماعیل یشهد أن لااله

ص: 102

1- الوسایل باب 2 از ابواب التکفین ح 16.
2- . الکافی3/ 149 ح12. الفقیه 1/ 90 ح415.

إلاالله وأنّ محمداً عبده رسول الله.»

دوم به آنچه که حمیری به امام عصر«عجَّل الله تعالی فرجه الشریف» نوشته: «به ما ازامام صادق«علیه السلام» نقل شده که آن حضرت درگوشه سرتاسری اسماعیل فرزندش نوشته: اسماعیل، یشهد أن لاإله إلاّالله، آیا برای همه ما جایز هست که با تربت امام حسین«علیه السلام» یا غیرش بنویسیم یا خیر؟ آن حضرت در جواب نوشته: بلی جایز است، الحمدلله.»(1)

چهارم اینکه کفن سفید باشد غیرازحبره، و سزاوار در حبره آن است که برد سرخ رنگ باشد یاازلباس باشد که با آن احرام بسته یا نمازخوانده می شود. پنجم اینکه کفن اگرنیازبه دوختن داشت، با نخ ازخودش بدوزند نه نخ غیرازخودش. ششم اینکه چوب جریدتین را ازدرخت سبزخرما، واگر ممکن نبود، از درخت سدر، اگرممکن نبود، ازدرخت مسواک، واگرممکن نبود، ازدرخت انار و اگرممکن نبود، از درخت بید سبز به مقدار استخوان ذراع باشد.(2)

برای اثبات مدعایشان هم به روایت که از نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند، استدلال کرده اند: که آن حضرت درقبرستان بقیع بردو قبرگذرکرد وفرمود: «إنّهما لیعذبان بکثیرثم استدعی بجریده فشقّها نصفین فغرس فی کلّ قبر واحده وقال: إنّهما لتدفعان عنهما العذاب مادامتا رطبتین؛(3) این دو میت بسیار عذاب می شوند. بعد یک چوب تر خواست و آن را دو پارچه کرد و هر پارچه را در یک قبر نشاند و فرمود تا این دو چوب تر هست، صاحبان این دو قبرازعذاب درامان هستند.» همچنین ازطریق أئمه اهل البیت«علیهم السلام» روایت است که زراره نقل کرده است که امام باقر«علیه السلام»گفت:

«أرأیت المیت إذامات لم تجعل معه الجریده؟ فقال: یتجافا عنه العذاب أوالحساب ما دام العود رطباً، إنّما العذاب والحساب کلّه فی یوم واحدو فی ساعه واحده، قدر مایدخل القبر ویرجع القوم، وإنّما جعلت السفعتان لذلک فلایصیبه عذاب وحساب بعدجفوفها إن شاء الله؛

آیا دیده ای میتی را که با او جریده چوب نگذاشته باشند؟ زیرا دور می دارد عذاب یاحساب را از میت تا زمانی که چوب ترهست؛ زیرا عذاب وحساب همه اش دریک روز ویک ساعت به

1- الوسایل باب 29 از ابواب تکفین ح 1؛ 2؛ 3.
2- [2] المقنعه / 74- 79. النهایه / 13- 32. الوسیله / 65 – 67. الغنیه / 102- 103. السرائر1 / 164. شرایع الاسلام1 / 32- 34.الجامع للشرائع/ 53- 54. تحریرالاحکام1 / 119- 123.ذکری الشیعه/ 46- 47. الجواهر4/ 117- 247. تحریرالوسیله1/67. الروضه البهیه1/ 133-134.
3- . جامع الاصول11/ 448 .. سنن الکبری 1 / 104.

اندازه ای که میت را داخل قبرکنند ومردم برگردند، می باشد.» نیزروایتی که حسن بن زیاد صیقل ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «توضع للمیت جریدتان، واحده فی الیمین وأخری فی الأیسر. وقال: الجریده تنفع المؤمن والکافر؛(1)

گذاشته می شود برای میت دو جریده یکی طرف راستش ودیگری طرف چپش. و فرمود: جریده سود دارد به حال مؤمن وکافر.»

امر ششم در مکروهات کفن ازمنظر فقهای امامیه

و آن چندامراست. اول اضافه کردن تعداد قطعات کفن بیشتر ازهفت قطعه. دوم مخلوط بودن کفن به جنس حریر درحال اختیار وهمچنین است مخلوط کردن به جنس کتان. سوم اینکه برای پیراهن از اول آستین بگذارند. چهارم بریدن کفن با وسیله آهنی. پنجم خیس کردن سرنخ که با آن کفن را می دوزند با آب دهان. ششم خوشبوکردن کفن بابوی خوش. هفتم گذاشتن کافور درگوش وچشم ودهان میت. هشتم خردکردن کافور باسنگ. نهم عمامه گذاشتن به سرمیت مانندعرب های بدوی یعنی بدون حنک. واطفال درکفن مانند انسان های با لغند، وولد زنا مانند سایرمردم است، وزن ها مانند مردها هستند، ومُحرم مانند مُحل است وسروپاهایش پوشانده می شود، مگراینکه ازاستعمال کافور دوری شود.(2)

دراینجا لازم است چند فرع بیان شود:

فرع اول اینکه هزینه کفن خانم های شوهردار برعهده شوهر می باشد ولو اینکه زن فوت شده ثروت ازخود داشته باشد، وهمان مقداری واجبی کفن نه مقداری سنتی کفن، اول ازجهت اجماع فقهای امامیّه در این مسئله؛ دوم ازجهت روایت که سکونی از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده که آن حضرت ازپدرانش واز امام علی«علیه السلام»، نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «علی الزوج کفن إمرأته إذا مات؛(3) برذمَّه مرد است کفن خانمش هر وقت که فوت کرد.» فرقی هم نمی کند زوجه کبیره باشد یا صغیره، عاقله باشد یا مجنونه، حره باشند یا امه، دخول صورت گرفته باشد یا نه، دائمی باشد یا غیردائمی، فرمانبردار باشد یا ناشزه؛ بلکه اگر مطلقه باشد به طلاق رجعی نه طلاق بائن. درشوهر، فرق نمی کند کبیر باشد یا صغیر وعاقل

1- الوسایل باب 7از ابواب تکفین ح 1؛ 6.
2- النهایه / 31- 32. الوسیله / 67. السرائر 1/ 164. شرایع الاسلام 1 / 32- 34. الجامع للشرایع / 54. تحریرالاحکام 1 /119- 123. جواهرالکلام4/ 245- 247.
3- الوسایل باب 32 از ابواب تکفین ح2.

باشد یا مجنون. درصغیر ومجنون ولی اش آن کارها را از مال مولّی علیه انجام می دهد. این حکم در صورتی است که شوهر مالی داشته باشد که به همه قطعات واجبی کفن وافی باشد و اگر به همه وافی نبود، همان مقدار که وافی است، از مال شوهر تهیه شود و باقی از مال خود زن تهیه می شود، اگر مال داشته باشد.

فرع دوم اینکه قدر واجبی کفن درغیر زن ها ومملوک از اصل ترکه اخراج می شود و مقدم است بر دین و وصیت و میراث. نه تنها قدر واجبی کفن این حکم را دارد، بلکه تمام مصارف لازم کفن و دفن میت از قبیل هزینه بیمارستان و کرایه حمل و نقل میت با آمبولانس و سدر و کافور و اجرت غسَّال و قیمت زمین قبر و اجرت قبرکن، حتی آنچه که حکومت به عنوان مالیات می گیرد جهت صدور مجوز دفن، یعنی کلّ هزینه واجب دفن میت از اصل ترکه میت اخراج می شود و مقدم است بر همه از دین، وصیت، میراث و غیره.

فرع سوم، مقدار زائد قطعات سنتی کفن بلکه درتمام امور، موقوف است بر اجازه وارث، مگر اینکه میت بر آن قطعات زائد سنتی وصیت کرده باشد و مصرف ثلث را تعیین نکرده باشد، و می شود زاید بر مقدار واجبی کفن را از آن ثلث اخراج کرد.(1)

مطلب سوم در احکام کفن است از منظر فقهای برادران اهل سنت؛

اشاره

در این بحث چند امر بیان

امر اول در بحث کفن واحکام آن از منظر فقهای احناف است

در این بحث به چند مسئله اشاره می شود. مسئله اول در بیان احکام کفن از منظر فقهای احناف است. فقهای احناف کفن کردن میت را واجب می دانند وبرای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به دلیل های سه گانه: نص، اجماع فقها و عقل.

اما نص: عبارت است ازآنچه که ازپیغمبراسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «البسوا هذه الثیاب البیض فإنّها خیر ثیابکم و دفّنوا فیها موتاکم؛ بپوشید این جامه سفید را که بهترین لباس شماست و مرده هایتان را با آن کفن کنید.» در اینجا حضرت امر کرده و امر ظهور در وجوب دارد.(2)

دوم از جهت آنچه که ملائکه بعد از غسل وکفن ودفن آدم«علیه السلام» گفتند که این غسل دادن میت وکفن کردن ودفن کردن او، سنت است برای

1- . تحریر الاحکام 1/ 123. الخلاف1 / 708.المعتبر1 / 279 و307 - 308. ذکری الشیعه/ 50 -51. الجواهر4 / 253- 292. المستمسک4 / 162- 176.تحریر الوسیله 1/ 66.
2- . مسند احمد 1/ 247- 329. سنن ابی داوود 2 / 224. سنن ترمذی 2/ 232 ج4 202. سنن نسائی4 / 24. مستدرک حاکم 1/ 354.

مرده های شما، و لفظ سنت در صورتی که مطلق باشد، دلالت بر وجوب می کند.(1)

اما دلیل اجماع برکفن کردن میت، امری است که واقع شده بین مسلمین و مشهورهم هست بین فقها از زمان حضرت آدم«علیه السلام» تا عصر ما در تمام اعصار و امصار، و مخالفت از احدی هم دیده نشده و این به منزله اجماع است.

اما حکم عقل، عقل حکم می کند که غسل دادن میت واجب است از جهت احترام و بزرگداشت میت و این احترام و بزرگداشت وقتی کامل می شود که میت را کفن هم کنند، لذا کفن واجب شده است. ناگفته نماند که مقصود از این وجوب، وجوب کفایی است نه عینی. مقدار واجبی کفن نزد فقهای احناف- فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن آن مقدار است که بدن میت را ستر کند. اگر کمتر از این باشد، واجب کفایی از ذمّه مسلمین ساقط نمی شود.(2)

مسئله دوم در انواع کفن است نزد فقهای احناف. کفن نزد فقهای احناف سه نوع است، اول کفن السنه، دوم کفن الکفایه، سوم کفن الضروره و هر یک از این سه نوع برای میت مرد است یا برای میت زن.

اما کفن السنه برای مردها، سه قطعه است: ازار که اندازه اش از شاخ سر میت تا آخر قدم میت است و پیراهن که بلندی اش از گردن میت تا قدم میت است و مثل ازار است، ردا از شاخ تا آخر قدم به اندازه ای که از طرف سر و پا گره شود. همین طور با یک نوار از خود پارچه کفن از میانه کمر بسته شود. این هم در صورتی است که خوف بازشدن کفن باشد و ازحیث جنس هرچه که در حال حیات پوشیدنش برای مردها جایز است، جایز است کفن کنند بعد از مردن؛ و هرچه که در حال حیات پوشیدنش برای مردها جایز نیست، کفن کردن میت مرد با آنها مکروه است؛ مانند پارچه حریر و طلاکاری شده و امثالش، مگر از جهت ضرورت که اشکال ندارد.

اما کفن السنه برای زن ها پنج تکه است: اول پیراهن، دوم ازار، سوم لفافه، چهارم خمار، که با آن صورت میت را ستر می کنند، ویک تکه که پستان های میت را می بندند به نام سینه بند. از نظر جنس محدودیت ندارد، حریر باشد و طلاکاری شده باشد و رنگ زرد باشد یا غیرش.

1- . همان /345 وج5/ 545. تحفه الفقها ء 1/ 242- 244.
2- . بدايع الصنايع 1/ 306- 307. اعانه الطالبين2/ 123. كتاب الام1/ 304. مختصر المزنى/ 104. المجموع5/ 188. مغنى المحتاج3/ 3. مختصر خليل/ 44.

مرغوب ترین ودوست داشتنی ترین کفن ها نزد احناف پارچه سفید است؛ فرق نمی کند نو باشد یا مستعمل؛ و استدلال کرده اند بر مدعایشان به روایتی که عبدالله بن مفضل روایت کرده که ایشان وصیت کرده در حین فوتش: «کفّنونی فی قمیصی فإن رسول الله«صلی الله علیه وآله» کفّن فی قمیصه الّذی توفی فیه؛(1)

مرا با پیراهنم کفن کنید، زیرا پیامبر خدا«صلی الله علیه وآله» کفن شده با همان پیراهنی که در حال فوت در بدن مبارکش بود.» فقهای احناف می گویند: درباره کفن نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» از دو طریق دو روایت به ما رسیده؛ یکی از طریق ابن عباس و در این روایت قمیص یعنی پیراهن جزء کفن حضرت بیان شده است. دوم از طریق ام المؤمنین عایشه«رضی الله عنها» و در این روایت قمیص بین اجزای کفن حضرت ذکر نشده است؛ و نزد ما عمل به روایت ابن عباس«رضی الله عنه» ارجح و اولی است از عمل به روایت عایشه«رضی الله عنها». علتش این است که ابن عباس در وقت دفن حضرت حضور داشت و یا مباشر دفن بود و عایشه در وقت دفن اصلاً حضور نداشت وازصدای بیل که خاک روی قبرمطهر حضرت می ریختند، باخبر شد که حضرت را دفن کرده اند.(2) درباره سه پارچه بودن کفن السنه در حق میت مرد استدلال کرده اند به روایتی که درباره کفن نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت را در«بردوحلّه» کفن کرده اند و برد اسم برای یک پارچه لباس است و حلّه اسم دو پارچه لباس است که مجموعاً می شود سه پارچه.(3)

دیگر اینکه در مردها بعد از مرگ همان حالت قبل از مرگ لحاظ می شود و مردها در حال حیات وقتی که بیرون می آیند، عادتاً سه پارچه لباس در بدن دارند: 1. پیراهن، 2. سراویل یعنی تنبان، 3. عمامه. و ازار یعنی سرتاسری بعد از مرگ قائم مقام سراویل می شود، چون بعد از مرگ نیاز به سراویل نیست. برای پنج تکه بودن کفن السنه در زن ها استدلال کرده اند به روایتی که ام عطیه نقل کرده است که پیامبر مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» برای زن هایی که دختر آن حضرت را غسل داده بودند، پارچه های کفن را پارچه وپارچه دادند تا به پنج پارچه رسید و آخر آن پنج پارچه سینه بند بود.(4)

دیگراینکه زن ها درحال حیات اگرازخانه خارج شوند، باپنج تکه لباس خارج می شوند وبعد ازمرگ همین حالت برایشان مراعات شده است.

اماکفن الکفایه برای مردها دوتکه هست: ازار وردا. استدلال کرده اندبر مدعایشان به سخن

ص: 107

1- [1] مستدرک حاکم2/ 578.
2- مسند احمد 6/ 62.
3- همان1 / 232.
4- مسند احمد 6 / 380. سنن ابی داوود2 / 70.

خلیفه اول«رضی الله عنه» که وصیت کرد: «کفّنونی فی ثوبی هذین؛ مراباهمین دولباسم کفن کنید.»(1)

دیگر اینکه مردها درحال حیات کمترین لباسی که می پوشند، دوعدد است ومی شود بادوعدد نمازخواند. پس بادو عدد لباس هم می شود مردها راکفن کرد، بدون اشکال وکراهتی. برای زن ها سه تکه است: ازار وردا وخمار. زیرا ستردرحال حیات باهمین تعداد حاصل می شود. بعد از مرگ هم با همین سه عدد کفن، ستربدن میت حاصل می شود.

اماکفن الضروره یک تکه است، ولوبه مقداری که عورت میت راسترکند. اگر همین مقدارهم پیدانشد، غسل داده می شود وعلف روی میت پهن می کنند ومیت را دفن می کنند ونماز را برقبرمیت می خوانند. اگرزن ها موی بافته شده طولانی دارند، روی سینه میت بین پیراهن وسرتاسری می گذارند. اگرپسرها ودخترها نوجوان شده اند، مانند بزرگسالان هستند درحکم کفن. میت مُحرم مانند مُحل است نزد احناف واین سه قسم کفن که گفته شد، درصورتی است که ترکه میت وافی به آن مقدارباشد، واگرترکه میت وافی نبود یامیت مقروض فوت کرده بود، اکتفا به مقدارکفن کفایه می شود.

مسئله سوم دراوصاف کفن است نزد احناف. بهترین کفن نزد احناف پارچه سفید است ازجهت روایت که جابراز نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «احبُّ الثیاب الی الله تعالی، البیض فیلبسها احیاکم و کفِّنوا فیها موتاکم؛(2)

بهترین لباس نزد خداوند لباس سفید است؛ زنده هایتان بپوشند ومرده هایتان رابا آن کفن کنید.» درروایت دیگرفرموده: «البسوا الثِّیاب البیض فإنّها خیرثیابکم وکفّنوا فیها موتاکم.»(3)

بی پوشید جامه های سفید را، زیرا بهترین لباسهای شما است وکفن کنید به مرده هایتان، وپارچه مستعمل اگر شسته شود، باپارچه نو درکفن کردن یکی است، ازجهت روایت که از ابی بکر « رضی الله عنه» نقل کرده اند که درهنگام وفاتش وصیّت کرد که «اغسلوا ثوبی هذین وکفِّنونی فیهما فإنهما للمهل والصدیل وأنَّ الحی أحوج إلی الجدید من المیّت؛(4)

این دو جامه مرا بشویید و مرا دراین دو کفن کنید، زیرا آن دو برای افراد خانه دار سزاوارترند و زنده ها به لباس نو محتاج ترند از مُرده ها.»

1- سنن ابی داوود 2 / 40. وسنن الکبری 3 / 399.
2- مسند احمد 5 / 12. سنن نسائی 8 / 205. سنن الکبری 5 / 23.
3- مسند احمد 1 / 247. سنن ابن ماجه 2 / 1181. سنن ابی داوود 2 / 224.
4- مسند احمد 6 / 40.

مسئله چهارم درچگونگی کفن است ازمنظرفقهای احناف. فقهای احناف می گویند: سزاوار این است که تکه های کفن را فرد کنند؛ یا یک پارچه یا سه پارچه یا پنج پارچه واضافه برپنج پارچه نشود. این هم از روایتی است که از نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: هروقت میت را کفن کردید، فردکفن کنید، چون خداوند متعال فرد هست وفردرا دوست دارد.(1) اول لفافه را پهن می کنند، بعد ردارا روی آن پهن می کنند. سپس پیراهن را- اگر وجود دارد- بر تن میت می پوشانند. بعد میت را- همان طورکه گذشت- حنوط می کنند. اگرترس ازخارج شدن چیزی ازمنافذ میت دارند، تمام منافذ میت را پنبه می گذارند واگرترس نبود، اشکال ندارد که چیزی نگذارند. سپس ازار را روی پیراهن می کشند ازطرف چپ وطرف راست راروی طرف چپ می کشند. سپس لفافه را روی ازار می کشند همچنین، زیرا درحال حیات همین طورلباس می پوشند. پس بعد از مرگ نیز چنین می باشند. اگرترس از پراکنده شدن کفن وجود داشته باشد، کفن را بایک نوارکه ازجنس کفن گرفته می شود، بسته کنندو وقتی میت رادرقبر گذاشتند، تمام گره ها و بسته های کفن رابازکنند.

کفن زن ها نیز همین طور پوشانده می شود ولفافه را روی خمار می کشند و نواری که کفن رابا آن بسته می کنند، روی پستان های زن ها بسته می شود که عرضش باید آن قدر باشد که روی پستان ها تاناف رابگیرد. موهای زن ها راروی سینه آنها پهن می کنند نه پشت سرشان، زیراپشت سردرحال حیات ازجهت زینت هست ودرحال مرگ زینت نیست. اما کفن زن ها بلکه تمام هزینه کفن ودفن زن ها برعهده شوهراست ازمنظر فقهای احناف.(2)

امردوم درکفن است ازمنظرفقهای شافعیه

دراین امرچند مسئله بیان می شود. مسئله اول درشرایط کفن است نزدفقهای شافعیه. شافعی ها جایز نمی دانند کفن کنند میت رامگر با آن چیزهایی که پوشیدنش برای مردان درحال حیات جایز است. بنائاً میت مردیا خنثی رادرحال اختیار نمی شود با حریر وامثالش کفن کرد؛ ولی درحال ضرورت جایزاست. جایزاست اطفال، دیوانگان وزن ها رابا حریر وپارچه رنگی وزربافت باطلا ونقره کفن کنند؛ ولی مکروه است. نزد فقهای شافعیه بهتر این است که کفن پارچه سفید کهنه وشسته شده باشد،

وواجب است که پاک باشد. اگرقدرت برتهیه کفن پاک نبود، برهنه برمیت نماز بخوانند، آن وقت با پارچه نجس کفن کرده، دفن کنند. همچنین حرام است آیات قرآن برکفن بنویسند، و مکروه است کفن

ص: 109

1- مستدرک الحاکم 1 / 355. سنن الکبری 3 / 405.
2- بدایع الصنایع 1 / 306 – 308. تحفه الفقهاء 1 / 242- 244. مبسوط السرخسی 2 / 60. الفقه علی المذاهب الاربعه 1/ 513- 515.

ازجنس قیمتی باشد. همین طور مکروه است کفن غیرسفید رنگ باشد، ومکروه است برای انسان که درحال حیات کفن برای خود ذخیره کند، مگر اینکه آن پارچه ازآثار صالحین باشد.

مسئله دوم درتعداد پارچه های کفن است نزد فقهای شافعیه. کامل ترین و بهترین کفن ازجهت تعداد تکه ها، دفن میت مرد یا خنثی در سه پارچه است که طوری باشند که تمام بدن میت را ستر کنند؛ و پیراهن و عمامه جزء آن سه پارچه نیستند. اگرمیت مُحرم است، سروصورتش پوشانده نمی شوند. این حکم در صورتی است که میت از خود مال دارد و قرضی که بیشتر از مالش باشد، ندارد و یا وصیت نکرده باشد که دریک پارچه کفنش کنند. اگر میت قرضی فراگیر دارد و یا وصیت کرده که در یک پارچه کفنش کنند، باید دریک پارچه کفن شود. ولی اگر کسانی پیدا شدند که پارچه های بیشتری برای کفن کردن میت به صورت مجانی دادند، جایز است و اشکال ندارد که با بیشترازیک پارچه میت را کفن کنند. اگر میت را از بیت المال مسلمین کفن می کنند ویا ازمالی که وقف شده برای کفن مرده ها، حرام است که میت را ازیک پارچه بیشترکفن کنند، مگر اینکه واقف اجازه بیشتر را داده باشد. دراین صورت اشکال ندارد که با بیشترازیک پارچه کفن کنند. همین طور در صورتی که ازخود مال میت کفن می شود، پیراهن وعمامه برای میت جایز است، به شرطی که بین ورثه میت، صغیر ویا کسی که ممنوع التصرف درمال خود است، نباشد. اگر این دو بود، حرام است که برای میت از مال خودش پیراهن و عمامه به آن سه پارچه اضافه کنند.

اماکفن زن ها نزدفقهای شافعیه. کامل ترین کفن برای زن ها نزد فقهای شافعی پنج پارچه است؛ ازار یعنی سرتاسری، قمیص یعنی پیراهن، خمار یعنی مقنعه، و لفافتان یعنی دو پارچه که هر کدام تمامی بدن میت را ستر کنند.

مسئله سوم درچگونگی پوشاندن کفن است نزد فقهای شافعیه. پهن ترین لفافه را پهن می کنند، سپس مقداری ازحنوط رویش می پاشند وبعد لفافه دوم را روی لفافه اول پهن می کنند ومقداری حنوط رویش می پاشند. سپس اگر لفافه یا قمیص است، پهن می کنند وسپس میت را به پشت روی آن لفافه ها می گذارند و دست هایش را درکنارش یا روی سینه اش طوری که دست راست روی دست چپ باشد، می گذارند.بعد مقداری پنبه گرفته، مقداری حنوط با آن مخلوط کرده، منفذ میت را یعنی دبرمیت را

می بندند. سپس هر دو الیتین یعنی دنبه های میت را با یک پارچه محکم می بندند که آن را ران پیچ می گویند. بعد ازاین کار لفافه ها را یکی پس ازدیگری دور میت می پیچند، طوری که گوش راست روی گوش چپ قرار بگیرد وباقی کفن

ص: 110

را نزد سرمیت وپاهای میت جمع می کنند وگره می زنند ازطرف سرو پا، اگر میت مُحرم نیست.

اگرمیت مُحرم است، صورت وسرش پوشانده نمی شود، و اگر گره زده اند، بعد ازاینکه میت را درقبر گذاشتند، بسته های کفن راباز کنند، به امید اینکه تمام گرفتاری های میت حل شود. اگر میت مُحرم ازدنیا رفته، از نظر فقهای شافعی در غسل، کفن وبدنش کافور وبوی خوش مخلوط ویا مالیده نمی شود. همین طور جایز نیست مُحرم رابا لباس هایی که جایزنیست باآنها احرام ببندند، ازقبیل لباس های دوخته شده وامثالش کفن کنند. اگر میت زن است، موهایش باز می شود وبه پشت سرش انداخته می شود، ازجهت روایت که از ام عطیه نقل شده است.(1)

امرسوم دراحکام کفن است نزد فقهای مالکیه

دراین امرچند مسئله بیان می شود. مسئله اول درواجبات کفن است. واجبی کفن ازمنظر فقهای مالکیّه یک پارچه است که تمام بدن میت را سترکند یا عورت میت را.

مسئله دوم درمندوبات کفن است نزدفقهای مالکیه. اول، مندوب نزد فقهای مالکیه این است که کفن ازیک پارچه بیشترباشد. دوم اینکه تعداد پارچه های کفن فرد باشد نه جفت. سوم اینکه مندوب درمردها این است که تعداد کفن سه پارچه باشد به علت اینکه نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» رادرسه پارچه کفن کرده اند، یا پنج پارچه باشد؛ قمیص دارای آستین، ازار، عمامه دارای دنباله یک ذراع که روی صورت میت انداخته شود، ودو لفافه. ولی اگر ورثه در زیادی کفن بخل ورزند، به مقدار واجبی اکتفا کنند که همان یک پارچه است، مگر اینکه میت وصیت کرده باشد به مقدار زائد. در این صورت از ثلث ترکه، کفن می شود، اگر ثلث وجود داشته باشد.

کفن در زن ها هفت پارچه هست؛ ازار، قمیص، خمار وچهار لفافه، واز این تعداد بیشتر نکنند، مگرهمان پارچه ای که با آن پنبه درمنافذ یعنی مقعد میت گذاشته وبسته می شود که در عرف ران پیچ گفته می شود. بازهم مندوب است که کفن سفید باشد یعنی لباسی که درنماز جمعه می پوشند، ولوکهنه ومستعمل باشد. بهتر وطبق احتیاط نزد فقهای مالکیه این است که مقداری کافور درتمام تکه های کفن ودر پنبه ای که درمنافذ میت می

گذارند، بگذارند واگر میت زن هست، مندوب این است که موهایش راباز کنند وپشت سرش بگذارند. نزدفقهای مالکیه جایزاست کفن کردن میت باپارچه های به رنگ زعفران وامثالش ومکروه است که رنگ کفن

1- کتاب الام 1/ 321. المجموع5/ 188 و 210. الفقه علی المذاهب الاربعه 1/ 513- 514.

زرد وسبز باشد وهر رنگی غیراز سفید، وحریر وخز ونجس، اگر غیر اینها پیدا شود. اگر پیدا نشد، همه جایز است.(1)

امرچهارم دراحکام کفن است ازمنظر فقهای حنابله

اشاره

دراین امرچند مسئله است

مسئله اول درواجبات کفن است نزدفقهای حنابله

واجبی کفن نزد فقهای حنابله فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن، یک پارچه است، به شرطی که تمام بدن میت را سترکند وبشره میت از زیرش نمایان نباشد، وازلباس هایی باشد که در جمعه ها وعیدها پوشیده می شود. مکروه است که جنس کفن ازپارچه هایی باشد که عالی تر ازپارچه هایی است که درجمعه ها وعیدها می پوشند؛ ولو اینکه میت به آنها وصیت کرده باشد. این مقدار واجبی کفن وبقیه مخارج کفن ودفن میت غیر از حنوط و بوی خوش که مستحب است، از اصل ترکه میت اخراج می شود؛ و بر دین ووصیت وحق ورثه مقدم است ازجهت که حق خداوند وحق میت است، ولواینکه وصیت کند که از مال خودش کفن نشود، ساقط نمی شود.

اما سنتی های کفن نزد فقهای حنابله تفاوت پیدا می کند به اختلاف میت از حیث مرد وزن بودن. اگر میت مرد است، سنت این است که میت را در سه پارچه یعنی لفافه سفید که از پنبه بافته شده، کفن کنند؛ و مکروه است که از سه پارچه بیشترکنند. همین طور مکروه است که عمامه برای میت بگذارند. کفن کردن میت در پیراهن ومئزر یعنی لنگ ولفافه، جایزاست نزد فقهای حنابله ومکروه نیست؛ ولی افضل وبهتر روش اول است. همین طور نزد فقهای حنابله جایز است میت را با دو عدد پارچه کفن کنند، ازجهت فرمایش نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» درحق کسی که از راحله خود افتاد و فوت کرد: «اغسلوه بماء و سدر و دفنوه فی ثوبین؛(2) او را با آب و سدر غسل دهید و با دو پارچه دفن کنید.»

مسئله دوم درچگونگی پوشاندن کفن است به میت، از نظر فقهای حنابله

اول لفافه ها را یکی پس ازدیگری روی هم پهن می کنند، بعد بوی خوش دود می شود، ومستحب این است که سه باردود شوند ومقداری حنوط بین لفافه ها پاشیده شود ولفافه ای که روی همه قرار می گیرد ازهمه بزرگ تر و بهتر باشد وبعد دومی و سومی و مقداری پنبه بازشده بین کپل میت در مقعد میت گذاشته شود و با یک پارچه به نام ران پیچ محکم بسته شود. تمام میت را خوب خوشبو کنند، سپس طرف راست لفافه ها را زیر طرف چپ وگوش چپ را روی

1- . الموطأ1/ 223- 224. المدونه الکبری 1 / 187- 188. مختصر خلیل / 44. الفقه علی المذاهب الاربعه 1/ 515- 516.
2- . صحیح بخاری2 / 215- 217.س

طرف راست یکی پس ازدیگری می گذارند و زیادتی لفافه ها را از طرف سر میت و پاهای میت گره می زنند؛ ولی وقتی که میت را در قبر گذاشتند گره ها را باز می کنند. اگر میت زن و یا خنثای بالغه باشد، سنت این است که در پنچ پارچه سفید از جنس پنبه کفن شود و آن پنچ پارچه کفن، ازار، خمار، قمیص، لفافه و پارچه ای است که با آن ران میت را می بندند به نام ران پیچ، وچگونگی پیچیدن آن پارچه روی پنبه ای که بین کپل ومقعد میت گذاشته شده، به گونه ای است که هر دو ران را با هم سفت می بندند و روی آن مئزر یعنی لنگ را می بندند و بعد پیراهن را می پوشانند. سپس خمار را می پوشانند وبعد لفافه ها را دور میت با کیفیتی که گفته شد می پیچانند. سنت دراطفال مرد این است که با یک پارچه کفن شوند واطفال دختر در یک پیراهن و دو لفافه کفن شوند.

مسئله سوم درمکروهات کفن ازمنظر فقهای حنابله

کفن کردن میت در پارچه پشمی، کرکی، ارغوانی، زرد، نقش دار و نازک که اعضای میت از زیرش نمایان شود، مکروه است و اگر پارچه به قدری نازک باشد که بشره یا زیر پارچه معلوم شود، اصلاً کفن کردن با آن مجزی نیست.

مسئله چهارم درمحرمات کفن است ازمنظر فقهای حنابله

کفن کردن میت فرق نمی کند مرد باشد یا زن، درحال اختیار باپارچه هایی ازجنس حریر یا طلا کاری شده ویا نقره کاری شده ویا ازجنس پوست حرام است، مگر درحال اضطرار که جایز است.[(1)]

امر پنجم دراحکام کفن ازمنظر فقهای سلفیه و ظاهریه

کفن واجب ازنظر فقهای ظاهری یک پارچه است که تمام بدن میت را ستر کند، مرد باشد میت یا زن. اما بهتر برای مردها این است که سه پارچه سفید باشد که میت رابین آنها می پیچند وهیچ یک ازآن سه پارچه، پیراهن وعمامه و سراویل یعنی تنبان نیست. پنبه گذاشتن درمقعد میت و بستن او با پارچه ای به نام ران پیچ هم لازم نیست. دراین امراستدلال کرده اندبه حدیث ام المؤمنین عایشه « رضی الله عنها» که گفته نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» با سه پارچه سفید سحولیه کفن شد که هیچ یک ازآنها عمامه و پیراهن نبود. احمدبن حنبل گفته که خداوند متعال برای

پیامبرش بهترین کفن وبهترین حالت را انتخاب کرده است. اما برای زن ها هم همین سه پارچه (لفافه، خرقه، وردا) به علاوه دو پارچه دیگر به نام سینه بند وخمار است.

1- المغنی 2/ 328- 344. کشاف القناع2 / 122- 125. الفقه علی المذاهب الاربعه 1 / 516. [1]

کفن کردن مرد ها درچیزهایی که پوشیدن آنها در حال حیات برای مردها جایزنیست، ازقبیل ابریشم خالص، پارچه طلاکاری شده، نقره کاری شده و رنگارنگ، جایزنیست؛ ولی برای زن ها جایز است کفن شوند با تمام آنها. استدلال کرده اند به فرمایش نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» که فرمود: «إنّهما حرام علی ذکور امتی و حلٌّ لأناثها؛ استعمال آن دو (طلا و ابریشم) حرام است بر مردان امت من و جایز است برای زن ها»؛ و همچنین طلاکاری شده و رنگارنگ.(1)

1- . المحلی5 / 120- 122.

فصل چهارم: نماز بر میت از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

و در این فصل چند مطلب بیان می شود.

مطلب اول در تعریف صلاه است

اشاره

ص: 115

معنای صلاه

اما لغتًا، صلات از ماده صلّی، یصلّی، صلیاً، و اسم فاعلش مصلٍّ، مانند رمی، یرمی، رمیا؛ یا از ماده صلّی، یصلّی، تصلیهً است. گواه بر آن قول خداوند متعال است: «و تصلیه جحیم».(1) ولی صواب صلّی با تشدید و قصر است همان طور که در قرآن تصریح شده است. لکن اختلاف شده در وزن ومعنای لفظ صلات. بعضی ها گفته اند وزن صلات، صَلَوَه بر وزن فعله با حرکت می باشد. همین قول معروف و مشهور است بین علمای لغت. بعضی هم با سکون گفته اند، و بعضی گفته اند در اصل عبری، صَلوتا به فتح صاد وتای فوقانی می باشد. ولی صحیح ترین اقوال و قرائات درلفظ صلوات همان است که عرف عام بر آن است: صَلَوات؛ و بعد از آن صَلواه و صُلواه و بقیه قرائات تحریف و تشبُّث به لغت سریانیّه و عبریّه است و فاقد اعتبار؛ زیرا صلات نزد ما مسلمان ها یا از صَلَوه است وجمعش برصَلوَات می آید مانند قنَوَه وقنَوَات یااز صُلوه است مانند حُجره وحُجُرات؛ اگرچه کم استعمال شده است. اما صِلوات گویا جمع صِلوه مانند رِشوَه ورِشِوات فرض شده، ولی استعمال نشده است.

اما معنای صلات؛ بعضی ها گفته اند دعا است وهمین معنای اصلی لفظ صلات است مثل قول تعالی: «و صلِّ علیهم، ای ادعوا لهم إنّ صلواتک سکن لهم ای دعائک؛(2)

ودرحدیث آمده «إن کان صائماً فلیصلِّ ای فالیدعو بالبرکه والخیر وکلُّ داع مصلٍّ؛(3)

وابن اعرابی گفته: صلات ازطرف خداوند، ثنای نیک و رحمت الهی است وازهمین قبیل است قول خداوند متعال:

«اؤلئک علیهم صلواه من ربِّهم ورحمه».(4)

وازطرف ملائکه، طلب مغفرت و آمرزش است و از همین قبیل است

«صلَّت علیه الملائکه عشراً أی استغفرت».(5)

بعضی ها گفته اند صلات یعنی عبادت که درآن رکوع وسجود است وهیچ دین وشریعتی ازاین عبادت خالی نیست، گرچه درهر شریعت ازنظرکیفیّت

فرق می کند با شریعت دیگر. ولی این عبادت نامگذاری شده کل به اسم اجزایش، یعنی همه آن عبادت دعا نیست، بلکه بعضی

1- سوره الواقعه / 94.
2- سوره توبه/ 103.
3- مسند احمد2/ 279- و489. صحیح مسلم4/ 153.
4- سوره البقره/ 157.
5- مسند احمد1/ 144- 147. سنن الدارمی2/ 470. مواهب الجلیل1/ 25- 26.

اجزایش دعاست وازباب نامگذاری کل به اسم جزئش می باشد. ازهمین قبیل است قول خداوند متعال

«إنّ الصَّلاه کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً؛(1)

نمازبرمؤمنین واجب و دارای وقت معیّن است». از لفظ صلات خصوص صلات واجب قصد شده است. بعضی گفته اند: صلات به معنای تعظیم بزرگداشت می باشد واز همین قبیل است «اللّٰهم صلّ علی محمد وآل محمد» یعنی تعظیم کن در دنیا به بلندداشتن نام و یادش وبه آشکارکردن دعوت وباقی ماندن دین وآیینش و در آخرت به قبول کردن شفاعتش درباره امتش ودوچندان کردن ثواب وپاداشش. بعضی نیزگفته اند: صلات درلغت مشترک است بین تعظیم ودعا ورحمت وبرکت واز همین قبیل است

«اللّٰهم صلّ علی آل ابی أوفی یعنی بارک علیهم یا إرحم علیهم» و مُصَلَّی به فتح لام جای نماز و دعا است.(2)

از همین قبیل است قول خداوند متعال

«إتَّخذوا من مقام ابراهیم مصلًّی».(3)

اما استعمال صلات درنمازمیت، بعضی ها ادعا کرده اند، این استعمال حقیقت لغوی است و مجاز شرعی و همین استعمال مشهور بین فقهاست. (4)

بسا گفته اند که این استعمال مجازی لغوی نیز هست زیرا در لغت برای مطلق دعا وضع شده است ودرنماز میت که استعمال می شود یک نوع دعای مخصوص و در حالات مخصوص وبسا مشتمل برتکبیرات واذکار می باشد، بلکه بعضی ها بسا گفته اند: اینکه استعمال صلات برنماز میت حقیقت شرعیه است، زیرا نماز میت از جمله نمازهای واجبی گفته می شود، وهمین قول ازچند جهت تأیید می شود؛ اول؛ لفظ صلات را از صلات میت نمی شود سلب کرد وگفت نماز میت صلات نیست و این عدم صحّت سلب دلیل براین است که استعمال لفظ صلات بر نماز میت حقیقت است. (5)

دوم

1- سوره النساء / 103.
2- تاج العروس باب الصاد مع اللام للزبیدی. مجمع البحرین باب الصاد مع اللام للطریحی. النهایه باب الصاد مع اللام لابن الاثیر. مفردات الراغب باب الصاد مع اللام للاصبهانی.
3- سوره البقره / 125. مواهب الجلیل1/ 25- 26.
4- بدایع الصنایع1 / 314. تحفه الفقهاء 1 / 113. ریاض المسائل4 / 154.
5- . جواهرالکلام 7/ 9- 10. المجموع 5/ 221- 223 وج3 / 131.

ازجهت دلالت بعضی نصوص براین قول مثل روایت فضل بن شاذان از امام رضا «علیه السلام» که آن حضرت فرموده:

«إنّما جوّزالصّلات علی المیّت بغیروضوء، لإنّه لیس فیها رکوع ولاسجود، إنّما هی دعاء و مسأله وقد یجوز أن تدعو الله و تسأله علی أیِّ حال کنت وإنما یجب الوضوء فی الصّلات الّتی فیها رکوع وسجود؛(1)

لابد تجویز شده است نماز بر میت بدون وضو به دلیل اینکه در آن رکوع و سجود نیست، فقط دعا و سؤال است و گاهی دعا و سؤال ازخداوند به هر حال که باشی، جایز است و وضو در نمازهای دارای رکوع و سجود واجب است.»

مطلب دوم درکسانی است که نماز برآنها خوانده می شود

اشاره

در این مطلب چند بحث است.

بحث اول در کسانی است که واجب است نماز میت برآنها خوانده شود

مشهور ومعروف ومجمع علیه بین مسلمین، نماز میت برکسانی واجب است که اظهارکنند کلمه شهادتین را، وسرنزند ازآن اشخاص عملی که آنان را خارج کند ازجمله مسلمین و داخل کند درجمله کافرین؛ مانند خوارج و غلات و امثال اینها که به ظاهر مسلمانند؛ ولی درحقیقت جزء کافرین هستند، به علت اینکه ضرورت بعضی ازاحکام ضروری اسلام راقبول ندارند؛ یااطفالی باشند که شش سالگی را کامل کرده اند و درحکم اسلامند؛ یا به سبب تولد از مسلمان و یا به سبب اسیربودن در دست مسلمان ویا اینکه مسلمان آنان را پیدا کرده باشد و یا اوصاف وعلایم مسلمان درآنان باشند، اگر این اوصاف وعلائم شرعاً معتبر باشند. فرقی هم نمی کند میت مرد باشد یا زن، آزاد باشد یا بنده؛ از جهت اجماع بین فقهای مسلمین و روایت که از نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «صلّوا علی کل برّ و فاجر؛(2) نماز بخوانید برهر نیکوکار و بدکار.» همچنین «و صلّوا علی من قال لاإله إلّا الله؛ و نماز بخوانید بر هر کس که لاإله إلا الله می گوید.» اگرچه علما، حدیث دوم را از حیث سند ضعیف می دانند.(3)

نیز روایت «و أنّ للمسلم علی المسلم ستّ حقوق» و آن حضرت از جمله شش حق مسلمان بر مسلمان، نماز بر میت مسلمان را بعد از فوتش ذکر کرده است. حضرت از کلمه

ص: 118

1- . الوسائل باب21 از ابواب صلات الاموات ح 3و7.
2- سنن البیهقی4/ 19. الجامع الصغیر2 / 97.
3- سنن دارقطنی2 / 56. مجمع الزواید2 / 67. سنن البیهقی4 / 19.

«علی» استفاده کرده است که دلالت بر وجوب دارد. دیگر ازجهت مواظبت نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» و اصحاب آن حضرت و امت اسلامی از عصر آن حضرت تا الآن. همه اینها دلیل بر وجوب نماز میت می باشند. البته نماز میت فرض کفایی هست نه عینی و اگر کسی حاضر شد و آن را انجام داد، این

فرض از بقیه مسلمین ساقط می شود. این مسئله مورد اتفاق فقهای همه مذاهب اسلامی است.(1)

البته سنَّت بودن نماز میت از بعضی فقهای مالکیه حکایت شده؛ ولی کسی به آن اعتنا نکرده است.(2)

از طریق أئمه أهل البیت»علیهم السلام» نیز هشام بن سالم روایتی از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که از آن حضرت درباره نماز میت بر شارب الخمر، زناکار و دزد سؤال کرده اند که واجب است یا خیر، و در جواب فرموده: «نعم؛ بلی (واجب است).»(3)

همچنین نماز میت برای کسی که از جهت قصاص و یا حد کشته می شود، واجب است.(4)

همین طور نماز میت برای کسی که به سبب اسهال و زخمی شدن و غرق شدن در آب و زیر آوار شدن و سینه پهلو و سوختن می میرد، واجب است.(5) به علاوه بر زن هایی که سر زا می میرند، نماز میت واجب است.(6) روایتی که طلحه بن زید از ابی عبدالله یعنی امام صادق«علیه السلام» نقل کرده است: «صلّ علی من مات من أهل القبله و حسابه علی الله؛(7)

نماز بخوانید بر هر میت از اهل قبله و حسابش را به خدا واگذارید.»

اماحکم نمازبراطفال؛ فقهای امامیه می گویند: نماز میت براطفال مسلمین واجب است زمانی که شش ساله شوند وبالاتراز شش سال، و برای اطفال کمتر از شش سال اگر فوت کنند، نماز میت واجب نیست؛ زیرا نماز میت درحقیقت طلب آمرزش و شفاعت است برای میت و کسی که هنوز به تکلیف نرسیده، نماز وجوباً و ندباً برایش نیست. زیرا معنی ندارد شفاعت و طلب

1- بدایع الصنایع1 / 310. المغنی2/ 419.الشرح الکبیر2/ 309و356. المجموع5 / 211. المدونه الکبری1/ 177. تحفه الفقهاء1 / 247. البحرالرائق2/ 298. المحلی2/ 228. نیل الاوطار4/ 84. سبل السلام2/ 35. اشاره السبق/ 104. النهایه/ 143. الغنیه/ 102. المراسم/ 75. والسرائر1/ 355. الشرائع1/ 104. تذکره الفقهاء2/ 23- 28. الذکری1/ 53. جامع المقاصد1/ 403. الروضه البهیه1/ 136. جواهرالکلام12/ 2- 12. المستمسک4/ 210. تحریرالوسیله1/ 70.

2- المجموع5/ 21.

3- من لایحضره الفقیه1/ 103. تهذیب الاحکام3/ 328. الاستبصار1/ 468.

4- الکافی3/ 214. من لایحضره الفقیه1/ 96.

5- سنن ابی داوود3/ 188. سنن نسائی4/ 14.

6- صحیح بخاری2/ 111. صحیح مسلم2/ 664.

7- الوسائل باب 37 از ابواب صلات الجنازه ح2.

استغفار برای او. دوم از جهت روایتی که در آن از امام صادق«علیه السلام» سؤال شده «متی یصلّی علی الصبی؟ قال: إذا عقل الصلات، قلت: متی تجب علیه؟ قال: إذا کانت ابن ستّ سنین.»(1)

حکم کسانی که سنشان از شش سال کمتر باشد، در ضمن بحث از کسانی که نماز میت بر آنها مستحب است، می آید.

فقهای احناف، مالکیه، زیدیه، حسن بصری، ابراهیم، حماد و اوزاعی می گویند: اگر صبی درحین ولادت استهلال کرد، یعنی صدایی که دلالت برزنده بودنش می کند ازاو صادرشد وبعد فوت کرد، نماز میت بر آن صبی واجب است؛ و اگر مرده به دنیا آمد، نماز براو واجب نیست؛ ازجهت روایتی که ازنبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله» روایت شده که: «الطفل لایصلّی علیه ولایورِّث ولایورث حتی یستهل؛(2)

براطفال نماز خوانده نمی شود و ارث برده نمی شود ازآنها وارث داده نمی شود به آنها مگر اینکه در حین ولادت استهلال کرده باشند.» استهلال علامت حیات و زندگی است وکسی که استهلال نکند، معلوم نیست که زنده باشد و روح در او حلول کرده باشد، و موتش هم دانسته نمی شود؛ زیرا میت در عرف به کسی گفته می شود، که حیاتش زایل شده باشد.(3)

اما فقهای حنابله می گویند: اگر صبی درشکم مادرچهارماهگی را کامل کرده و با عنوان سقط ولو مرده به دنیا بیاید، واجب است براو نماز میت خوانده شود. همین قول حنابله راسعید بن مسیب، ابن سیرین واسحاق نیز قائل شده اند.(4)

امام شافعی«رحمه الله» نظر هر دو مذهب یعنی حنابله واحناف را تأیید کرده است؛(5)

از جهت قول نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله»: «السقط یصلّی علیه؛ (6)

سقط برایش نماز خوانده می شود.»

اگر جنازه ای پیدا شد که کفریت و مسلمان بودنش دانسته نمی شود، چکار کنند؟ اگرجنازه در بلاد مسلمین پیدا شد، حکم مسلمان را دارد در

غسل وکفن و دفن؛ واگر دربلاد کفارپیدا شد، حکم کافر را دارد. این مسئله متفق علیه بین فقهای تمام مذاهب اسلامی است. اگرجنازه کسانی

1- الکافی3/ 206. من لایحضره الفقیه1/ 104. تهذیب الاحکام3/ 189.
2- سنن الترمذی3/ 350.
3- تحفه الفقهاء1/ 247- 248. بدایع الصنایع1/ 310. البحرالرائق2/ 329. المغنی2/ 393. نیل الاوطار4/ 83. المدونه الکبری1/ 179. القوانین الفقهیه/93. بدایه المجتهد ونهایه المقتصد1/ 240. المجموع5/ 258.
4- المغنی2/ 393. الشرح الکبیر2/ 333. عمده القاری8/ 176. المجموع5/ 258.
5- المجموع5/ 255. فتح العزیز5/ 146. کفایه الاخیار1/ 101.
6- مسنداحمد 4/ 249. سنن ابی داوود3/ 205. سنن بیهقی4/ 8.

که برآنها نمازخوانده می شود، با آنهایی که بر آنها نماز خوانده نمی شود اشتباه شود، فقهای تمام مذاهب اسلامی از امامیه وغیرامامیه، به جزفقهای احناف، می گویند: برهمه نماز بخوانند به قصد و نیت برای مسلمین به خصوص. یا اینکه برتک تک آنها نماز بخوانند به قصد و نیت که اگر تو مسلمان هستی؛ زیرا امکان نماز بر مسلمین با این دو روش بدون تحمّل ضرر وجود دارد، پس واجب است.(1)

اما فقهای احناف می گویند: اگر بین جنازه هایی که اشتباه شده اند مسلمان اکثریت دارد، واجب است برایشان نمازخواند با همان روشی که گذشت؛ زیرا اعتبار با اکثریت است و اگر مسلمان اکثریت ندارد، جایز نیست نماز میت خوانده شود.(2)

ولی بعضی فقها از این قول جواب داده وگفته اند که درمثل این موارد اصل و قاعده برعکس است و اعتبار به اقلیّت است نه اکثریت. زیرا اگر خواهر انسان مشتبه شود بین اجنبیَّات متعدده ویا گوشت میته مشتبه شودبه گوشت های تزکیَّه شده متعدده، حکم به اقل تعلق می گیرد ومراعات اقل می شود که اجتناب باشد نه اکثریت که جواز باشد.(3)

فرع دراینجا دربیان حکم اعضای قطع شده انسان یا بعض انسان است. فقهای امامیه می گویند: اگرآن عضو مشتمل برصدرو قلب یا خود صدر است، واجب است نماز میت برآن خوانده شود؛ زیرا نمازی که در شرع ثابت شده است، برای احترام به نفس انسان است و قلب هم محل علم و دانش است و تمام خونی که در رگ ها درجریان است، توسط قلب به تمام بدن فرستاده می شود، وقلب درحکم سلطان بدن است. دوم ازجهت روایتی که از امام موسی کاظم«علیه السلام» روایت شده درباره کسی که او را حیوانات درنده خورده اند وجز استخوان باقی نمانده است: «یغسل ویکفن ویصلّی علیه ویدفن؛(4)

غسل داده می شود وکفن می شود و نماز بر او خوانده ودفن می شود.»

اگر جنازه میت دو نصف شود ازحیث طول، باید درکدام قسمت نماز خوانده شود؟ فقهای امامیه می گویند درهمان نصف که قلب درآن است، نمازخوانده می شود؛ ازجهت روایت که از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «إذا وجد الرجل قتیلاً، فإن وجد له

1- كشاف القناع2/ 146. كتاب الام1/ 269. الغنيه/ 103- 105. تذكره الفقهاء2/ 21- 24. الذكرى/ 54. جامع المقاصد1/ 407- 408. الشرح الكبير2/ 358. المجموع5/ 258. المغنى2/ 404.

2- مبسوط سرخسى2/ 54.

3- المصادرالسابقه.

4- [4] الكافى3/ 212. من لايحضره الفقيه 1/ 96. تهذيب الاحكام1/ 236.

عضو من اعضائه تام، صلّی علی ذلک العضو ودفن؛ فإن لم یوجد له عضو تام، لم یصلّ علیه ودفن.»(1)

عضو تام که در روایات است، حمل شده بر صدر به علت مشتمل بودن صدر بر چیزی که بقیه اعضا مشتمل برآن نیستند که همان قلب باشد. اگر انسان ازکمر به دو نصف قطع شود، نماز بر آن نصف که سر در همان نصف است خوانده می شود و اگر از طول دو نصف شد به طور مساوی، و قلب هم دو نصف شد، بر هیچ یک نماز خوانده نمی شود؛ و بین سروبقیه اعضا نزد فقهای امامیه هیچ تفاوتی نیست. اگر صدر بعد از دفن میت پیدا شد، غسل داده می شود، و برآن نماز خوانده ودفن می شود درکنار قبریا گوشه قبر را می شکافند وصدر را همان جا دفن می کنند، بدون اینکه میت را کشف کنند؛ زیرا ضررکشف میت بزرگ تر است از ضرر جدایی بین اعضای میت.(2)

اما فقهای احناف ومالکی ها اهتمام به سرانسان می دهند ولذا گفته اند: «لایصلّی علی عضو من اعضاء الآدمی إذا وجد کالید والرّجل ولم یغسل، لکنّه یدفن؛ بر هیچ عضوی از اعضای انسان نه نماز خوانده می شود و نه هم غسل داده می شود، ولکن دفن می شود.» علّتش را چنین بیان کرده اند: اولاً نماز تشریع شده بر میت و آن عبارت از تمام بدن است نه عضوی از اعضای بدن. ثانیاً اگر نماز بر عضو جایز باشد، احتمال دارد که صاحب عضو زنده باشد و نماز میت بر زنده جایز نیست. ثالثاً اگر نماز بر عضو جایز باشد، ناگزیریم که هر عضوی پیدا شد، بر آن نماز بخوانیم و لازم می آید که بر یک نفر چندین نماز خوانده شود. این تعدد نماز بر یک نفر غیرمشروع است نزد ما. بنائاً اگر نصف میت پیدا شود، نماز خوانده نمی شود تا اینکه نصف دیگر پیدا شود و هر دو به هم ضمیمه شوند، آن وقت یک نماز خوانده می شود. بلی، اگر بیشتر پیدا شود و یا نصفی که سر میت با آن هست پیدا شود، می توانند نماز بخوانند و آن مقدار کمتر و یا بدون سر اگر پیدا شود، لازم نیست بر آن نماز بخوانند.(3)

اما فقهای شافعیه وحنابله می گویند: اعضای انسان فرق نمی کند کم باشد یا زیاد، واجب است بر آنها نماز خواند؛ زیرا نماز یک سنت مسلمین است و احترام به انسان؛ و حرمت قلیل وکثیر اعضای انسان درنماز یکسان است. دیگر ازجهت عمل ابی ایوب انصاری وابی موسی اشعری که برپاهای مقطوعه انسان نماز خوانده اند وابی عبیده جراح که برسرهای بریده انسان نماز خوانده

1- همان 3 / 212.
2- تذكره الفقهاء2/ 33- 36. ذكرى الشيعه/ 53- 54. جامع المقاصد 1/ 407- 408. شرايع الاسلام1/ 37. جواهرالكلام4/ 100- 104. المستمسك4/ 215. تحريرالوسيله1/ 70.
3- . مبسوط السرخسى2/ 54. بدايع الصنايع1/ 302. المدونه الكبرى1/ 180.

است واهل مکه بر دست بریده طلحه نماز خوانده اند. اگر عضوی بعد از دفن میت پیدا شد، غسل داده وکفن می شود ونماز برآن خوانده می شود ودرکنار قبریا درگوشه قبردفن می شود ونیاز به کشف جنازه نیست؛ زیرا ضرر کشف جنازه شرعاً بزرگ تر است از ضرر فاصله و تفرقه بین اعضا. (1)

اما فقهای ظاهریه می گویند: اگر عضوی از اعضای میت مسلمان پیدا شود، واجب است برآن نماز خواند؛ ولو یک سرانگشت و یا یک تار موی و بیشتر باشد. اگر غیراز اینها عضو دیگری پیدا شد، بر آن نیز نماز خوانده می شود و هکذا؛ و نماز برآن اعضارا به قصد و نیت همه اعضا و جسد و روح آن میت می خوانند؛ و استدلال کرده اند بر مدعایشان به عمل ابی ایوب انصاری و ابی موسی اشعری که آن دوبرپای قطع شده انسان نماز خواندند و ابی عبیده جراح که بر سر قطع شده انسان نماز خواند.

بحث دوم در شرایط نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق نظر دارند برشرط حضورجنازه عیناً یاحکماً نزد نمازگزار. بنائاً جایز نمی دانند نماز را بر میت غایب مطلقاً یعنی از شهر وبلاد غائب باشد و در شهر وبلاد دیگر باشد یا ازمکان نمازگزار غایب باشد، زیرا قراردادن میت پیش روی نمازگزار در طرف قبله در حال نماز، شرط صحت نماز است نزد فقهای امامیه. درصورت غایب بودن میت شرط منتفی است وانتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است. دوم اگر نماز بر میت غایب جایز بود، تمام مسلمانان بلاد اسلامی از قبیل مکه و امثالش بر جنازه نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» و بزرگان صحابه وعلما وصلحا نماز می خواندند. اگر این عمل انجام می شد، یقیناً مشروعیتش اشتهار پیدا می کرد و سر زبان ها می افتاد و به ما می رسید. از اینکه به ما نرسیده و متواتر نشده است، پس آن عمل اصلاً واقع نشده است؛ و از اینکه واقع نشده، معلوم است که مشروعیت نداشته است. اما قضیه فوت نجاشی امپراتور حبشه و خارج شدن نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» از منزل وجمع شدن در مسجد همراه مسلمانان و نمازخواندن بر او درهمان روز فوتش، حمل شده بر طی الأرض که به قدرت الهی جنازه نجاشی به حضور آن حضرت آورده شده و حضرت او را با چشم مشاهده کرده و براو نماز خوانده است. یا نماز آن حضرت بر نجاشی حمل شده بر دعای آن حضرت همراه مسلمین برای نجاشی در روز فوتش. برای تأیید این حمل دوم روایتی از زراره و محمدبن مسلم از امام محمد

1- كتاب الام1/ 306- 307. المجموع5/ 254. المغنى2/ 405. الشرح الكبير2/ 357- 358.

باقر«علیه السلام» نقل کرده اند که از آن حضرت درباره نمازخواندن نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» بر نجاشی سؤال شد که آیا برای نجاشی نماز میت خوانده است؟ «فقال: لا، بل دعا له؛(1) فرمود: خیر، بلکه دعا کرد برای او.»

از ائمه چهارگانه امام ابی حنیفه و مالک«رحمهماالله» و پیروانشان هم همین شرط را قبول کرده اند و چنین استدلال کرده اند.(2)

اما امام شافعی واحمد بن حنبل«رحمهماالله» و پیروانشان حضورجنازه را نزد نمازگزار شرط نمی دانند. بنائاً نماز برجنازه غایب را جایز می دانند مطلقاً، ولو آن شهر که جنازه در آنجا است، بر خلاف جهت قبله باشد و نمازگزار رو به طرف قبله ایستاده شود، کافی است. فقهای ظاهریه هم همین قول را قبول کرده اند، و آنها استدلال کرده اند به همان قضیه نجاشی که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» در روز وفات نجاشی در مدینه منوره همراه مسلمین بر نجاشی نماز میت خواند و چهار تکبیر گفت. آنها می گویند: عمل پیامبر اسلام«صلی الله علیه وآله» صحیح است و حجت؛ احدی نمی تواند براو اشکال کند و آنچه که برای توجیه عمل پیامبر مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» ذکر کرده اند، نیست جز خیالات واهی.(3)

شرط دوم، نماز میت باید بعد ازغسل، کفن وحنوط باشد. بنائاً اگر میت را پیش از اینکه غسل دهند وکفن کنند، برایش نماز بخوانند، این نماز باطل است. ظاهراً این شرط متفق علیه بین فقهای تمام مذاهب اسلامی است، زیرا تطهیر میت وترتیب بین اعمال طهارت شرط است برای جواز خواندن نماز بر میت.(4) بنائاَ اگر میت رابعد ازغسل وکفن بدون نماز دفن کنند، باید برقبر نماز بخوانند و نبش قبر برای بیرون آوردن میت جهت نماز حرام است. ولی فقها اختلاف کرده اند در مدت جواز صلات بر قبر.

اکثر فقهای مذاهب اسلامی مدت جواز را سه روز می دانند و بعد از گذشت سه روز از دفن

1- التهذیب3/ 202- 473. الاستبصار1/ 483- 1873.

2- مبسوط السرخسى2/ 67. المجموع5/ 253. فتح العزيز5/ 191. المغنى2/386. الموطأ1/ 226. سبل السلام2/ 101. تذكره الفقهاء2/ 27. الذكرى/55. جامع المقاصد1/ 407- 408. السرائر1/ 355- 361. جواهرالكلام12/ 55- 59. البحرالرائق2/ 314.

3- المجموع5/ 253. المغنى2/ 386. الشرح الكبير2/ 354/ المحلى5/ 139. صحيح البخارى2/ 71-91. شنن ابى داوود 2/ 80- 81. صحيح مسلم3/ 54.

4- شرائع الاسلام1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 47. جواهرالكلام12/ 70. المجموع5/ 249- 250. كشاف القناع2/ 139. بدايع الصنايع1/ 315.

میت جایز نمی دانند نمازخواندن بر قبر میتی را که بدون نماز دفن شده است، وگفته اند: میت به سبب دفن ازعالم دنیا خارج شده و در شمار مدفونین ومعدومین است ودر مدت سه روز ازتحت حکم عموم معدومین با اجماع فقها خارج شده است وبعد از سه روز داخل در حکم معدومین است که عدم جواز باشد. دیگر اینکه نماز تشریع شده بر بدن میت و بعد از سه روز بدن سالم نمی ماند، زیرا پوسیده و متلاشی می شود.(1)

دلیل دیگراز أئمه اهل البیت«علیهم السلام» و از امام کاظم«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «لاتصلّ علی المدفون؛(2)

بر دفن شده ها نماز نخوان.» بعضی از فقهای امامیه قائل شده اند به اینکه نماز بر میتی که بدون نماز دفن شده، یک شب وروزجایز است وبعد ازگذشت یک شب و روز دیگر نمازخواندن بر قبرجایز نیست.(3)

بنائاً اگر کسی از مسلمان ها فوت کند وبعضی مؤمنین فرصت نماز براو را قبل از دفن درک نکنند، تمام فقها غیر از امام ابی حنیفه اتفاق دارند که می توانند در فرصتی که گذشت، برقبرش نماز بخوانند بدون استثنا؛ ولی ابی حنیفه می گوید: فقط ولی میت اگر در وقت نماز غایب بود، می تواند بر قبر آن میت نماز بخواند نه عموم مؤمنین. استدلال کرده اند بر جواز به روایتی که نقل کرده اند نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نماز خواند بر قبر یک زن مسلمان که در شب بدون اینکه آن حضرت را خبر کنند دفن کرده بودند.(4)

همچنین مردی که بود وباشش درمسجد بود و فوت کرد، مسلمین بدون اینکه آن حضرت را خبر کنند، در شب غسل وکفن ودفنش کردند. حضرت برقبرش نمازخواند.(5) ابن عمر هم برقبر برادرش عاصم وام المؤمنین عایشه«رضی الله عنها» برقبربرادرش نمازخواندند.(6)

بعضی فقهای امامیه این جواز را یک شب و روز می دانند.(7)

اما احمد بن حنبل و پیروانش، فقهای زیدیه، ظاهریه و امام شافعی در یکی از وجوهش، جواز نماز بر قبر میت را تا یک ماه می دانند و استدلال کرده اند به عمل نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» که آن حضرت بر قبر براء بن معرور بعد از یک ماه نماز خواند وبرقبر

1- الخلاف1/ 726. المراسيم/80. بدايع الصنايع1/ 311- 315. الهدايه1/ 92. شرح العنايه2/ 84. المجموع5/ 249.
2- التهذيب3/ 471.
3- شرائع الاسلام1/ 107. الروضه البهيه1/ 136- 144. جواهرالكلام12/ 126.
4- سنن النسائى4/ 96. سنن البيهقى4/ 48.
5- صحيح بخارى2/ 112- 113. سنن البيهقى4/ 47.
6- كتاب الام1/ 309- 310. الشرح الكبير2/ 353. المغنى2/ 385. نيل الاوطار4/ 89- 91. المحلى5/ 139- 142.
7- المقنعه/227- 232. اشارهالسبق/105. الوسيله/120. النهايه/ 143—147. الغنيه/ 105. السرائر1/ 355- 361. تذكره الفقهاء2/ 31. الذكرى/54- 56.

مادر سعد بن عباده بعد از یک ماه نماز خواند؛ اما بیشتر از یک ماه نقل نشده است.(1)

اما شافعی ها در وجه دیگر گفته اند: نماز بر قبر میت مادامی که بدنش جزء خاک نشده، جایز است.(2)

ولی اکثر فقهای امامیه، مالکیه واحناف جواز را به مدت سه شب و روز می دانند با همان استدلال که گذشت.(3)

بحث سوم درکسانی که نمازبرآنها جایز نیست از منظر فقهای مذاهب اسلامی

کسانی که ممنوع الصلات هستند، دوصنفند: صنف اول کفارند به تمام اصنافشان؛ و مرتد، ملّی باشد یا فطری و قبل ازتوبه فوت کرده باشد. این صنف متفق علیه است بین تمام مسلمین(4)

که به آیه شریفه «لاتصلّ علی احدٍ منهم مات ابداً؛(5) نماز نخوان بر هیچ یک از آنها» استدلال کرده اند. اولاد کفار و مشرکین در این حکم به والدینشان ملحق می شوند، مگر اینکه یکی از والدینشان مسلمان شده باشد یا به تنهایی اسیر مسلمین شده باشند. در این صورت حکم مسلمان را دارند و بر آنان نماز میت خوانده می شود؛ و اگر با یکی از والدین کافرشان اسیر شوند، در حکم والدینشان هستند نه درحکم مسلمان اسیرکننده. این حکم مورد اتفاق همه مسلمین است جزاحمد بن حنبل که درفرد اخیر مخالفت کرده وگفته تابع اسیرکننده مسلمان است واگر فوت کند، بر او نماز خوانده می شود و تابع والدینش نیست و این صورت در حکم با آن صورت که به تنهایی اسیر می شود، هیچ فرقی ندارد.(6)

صنف دوم ازکسانی که ممنوع الصلات هستند، کسانی هستند که به ظاهر مسلمان ولی چیزی را که از ضروریات دین مقدس اسلام است، منکرند. مانند طایفه خوارج، غلات، نواصب، سبئیّه که پیروان عبدالله بن سبأ یهودی هستند،(7)

خطابیّه که پیروان ابی الخطابند(8)

وغیر اینها. این حکم

1- سنن البيهقى4/ 49. أسدالغابه1/ 174. كتاب الام1/ 309- 310. الشرح الكبير2/ 353. نيل الاوطار4/ 89- 91. كشاف القناع2/ 142- 143. المحلى5/ 139- 142.

2- المجموع5/ 246- 250. سبل السلام2/ 100.

3- بدايع الصنايع1/ 311- 315. الهدايه1/ 92. شرح العنايه2/ 84. الخلاف1/ 726. المراسيم/78- 80.

4- [4] المدونه الكبرى1/ 180. المغنى2/ 420. الشرح الكبير2/ 357. كشاف القناع2/ 139. البحرالرائق2/ 314. كتاب الام1/ 180. تحفه الفقهاء1/ 248.بدايع الصنايع1/ 316. الوسيله/ 118- 120. تذكره الفقهاء2/ 21- 24. ذكرى الشيعه/ 54. جامع المقاصد1/ 403- 406. الروضه البهيه1/ 136. جواهرالكلام12/ 2. المستمسک4/ 211. تحريرالوسيله1/ 211. السرائر1/ 355- 361.

5- سوره توبه/ 81.

6- المغنى2/ 419. تذكره الفقهاء2/ 24- 27. الشرح الكبير2/ 356.

7- كتاب عبدالله بن سبأ /22. الملل والنحل القسم الاول/ 155.

8- التبصره فى الدين/ 126.

اتفاقی است بین فقهای امامیّه.(1) همچنین بغات یعنی کسانی که درمقابل دولت قانونی قیام مسلحانه کرده اند، قطاع الطریق یعنی راهزنان، «من قتل علی متاع یأخذه» یعنی کسانی که قصد غارت مال را دارند، ولی صاحب مال آنها را می کشد، «المکاثرون فی المصر بالسلاح» یعنی کسانی که در شهرها با کشیدن اسلحه زورگیری می کنند و مانند اینها نزد ابی حنیفه وابی یوسف، اگر فوت کردند، برآنها نماز میت نمی خوانند و برای اثبات مدعایشان ادعای اجماع صحابه را کرده اند.(2)

همچنین مانند جهمیّه که یک طایفه ازمسلمین هستند، و رافضه، واقفیه و اهل بدعت نزد احمد بن حنبل و مالک، جایز نیست برجنازه آنها نماز میت خوانده شود.(3)

بحث چهارم استحباب نماز بر کسانی از منظر فقهای اسلامی

اطفال مسلمین اگر زنده به دنیا بیایند وقبل از اینکه شش ساله شوند از دنیا بروند، فقهای امامیه غیراز ابن جنید اسکافی اتفاق دارند براستحباب نماز میت بر آنها؛(4)

و اگر مرده به دنیا بیایند، ولو اینکه قبلاً روح درآنها حلول کرده باشد، نماز میت برآنها جایز نیست.(5)

ولی ابن جنید نماز را بر هر طفلی که زنده به دنیا بیاید و بعد بمیرد، واجب می داند.(6)

اما رأی فقهای مذاهب چهارگانه؛ ابن منذر اجماع فقهای خلف وسلف را بر وجوب نماز میت براطفال مسلمین نقل کرده است؛ ودر این مورد استدلال کرده اند به عموم امرنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» به صلات برهمه مسلمانان و گفته اند نمازبر اطفال مسلمین داخل درعموم امر به صلات است واستثنا نشده است.(7)

دلیل دیگرروایتی است که مغیره بن شعبه ازنبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «الطفل یصلّی علیه؛(8) براطفال نماز خوانده می شود.»

1- الوسیله/ 118- 120. تذکره الفقهاء2/ 24- 27. الذکری/ 54. جامع المقاصد1/ 403- 406.
2- بدایع الصنایع1/ 312. تحفه الفقهاء 2/ 248- 249.
3- المغنی2/ 419. الشرح الکبیر2/ 356. المدونه الکبری1/ 182.
4- المقنعه/227- 232. النهایه/ 143- 147. المراسیم/78- 80. الوسیله/118. السرائر1/ 355. شرایع الاسلام1/ 104- 107. تذکره الفقهاء2/ 27- 38. ذکری الشیعه/54. جامع المقاصد1/ 403- 406. جواهرالکلام12/ 2- 10.
5- الوسائل باب 14 و15 از ابواب صلات الجنائزح.
6- الذکری/ 54.
7- المجموع5/ 256. المدونه الکبری1/ 179.القوانین الفقهیه/ 93. بدایه المجتهد1/240. المغنی2/ 393. عمده القاری8/ 176. المحلی5/ 159. تحفه الفقهاء1/ 247.
8- مسند احمد4/ 247. سنن الترمذی2/ 248. سنن النسائی4/ 56.

فقهای حنابله، سعید بن مسیب، ابن سیرین واسحاق، نمازمیت را برطفل سقط شده هم واجب می دانند، به شرطی که در شکم مادر چهارماهگی را تکمیل کرده باشد. استدلالشان به حدیثی است که از نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «السقط یصلّی علیه؛(1) برسقط شده ها نماز خوانده می شود.»

بحث پنجم در کسانی که در نماز برآنها پنج تکبیر گفته می شود

اشاره

فقهای امامیه اتفاق دارند براینکه کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب«علیه السلام» و یازده فرزند او مقر هستند، اگر فوت کنند، در نماز بر آنها واجب است پنج تکبیر گفته شود و بین آن پنج تکبیر چهار دعا خوانده شود.(2)

از فقهای جمهور ابن ابی لیلی، زید بن ارقم، ابن مسعود، حذیفه بن یمان، اصحاب معاذ بن جبل وصحابه ای مقیم شام بوده اند، فقهای امامیه را در این قول موافقت کرده اند.(3)

زید بن ارقم زمانی برمیت نماز خواند و پنج تکبیر گفت. از او سؤال کردند: چرا پنج تکبیر گفتی؟ در جواب گفت: کان رسول الله «صلّی الله علیه وآله» یکبّرها.(4)

از حذیفه بن یمان نیز روایت شده که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» در نماز میت همین کار را کرد وپنج تکبیرگفت.(5)

امام علی«علیه السلام» هم برجنازه سهل بن حنیف پنج تکبیر گفت.(6) از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» سخن امام باقر «علیه السلام» است که فرمود: «کان رسول الله «صلّی الله علیه وآله» یکبّر خمساً.»(7) ازامام صادق«علیه السلام» درباره تکبیر درنماز میت سؤال شد، آن حضرت فرمود: «کان خمساً».(8)

شیخ صدوق روایت کرده که علت پنج تکبیر در نماز میت این است که خداوند متعال در شب و روز برای بندگانش پنج بار نماز واجب کرده و

برای میت از هر نماز یک تکبیر جعل کرده است. در روایت دیگری آمده است که خداوند متعال جلّ جلاله پنج فریضه بر زنده ها جعل

1- نفس المصدر. سنن ابی داوود 3/ 205. سنن بیهقی4/ 8.
2- النهایه/ 143- 147. الغنیه/ 103- 105. المراسیم/ 78- 80. الوسیله/ 118. السرائر1/ 355- 361. المقنعه/ 227. ناصریات/ 268- 280. اشارهالسبق/ 104. شرایع الاسلام1/ 104- 107. تذکرهالفقهاء2/ 67- 72. ذکری الشیعه/58- 59. جامع المقاصد3/ 339- 343. الروضه البهیه1/ 136- 144. جواهرالکلام12/ 31- 32.
3- المجموع5/ 225- 231. مصنف ابن ابی شیبه3/ 303. سنن البیهقی4/ 37. المحلی5/ 125- 126.
4- [4] صحیح مسلم2/ 659. سنن الترمذی3/ 343. سنن ابن ماجه1/ 482. سنن ابی داوود3/ 210.
5- مصنف ابن ابی شیبه3/ 303. سنن الدارقطنی2/ 73.
6- المغنی2/ 387. الشرح الکبیر2/ 349.الجوهرالنقی4/ 36.
7- التهذیب3/ 315. الاستبصار1/ 474.
8- الکافی3/ 184. التهذیب3/ 191.

کرده است: صلات، زکات، صوم، حج و ولایت. پس برای مرده ها از هر فریضه یک تکبیر قرار داده است.(1)

از پنج تکبیر بیشتر هم جایز نیست، زیرا تکبیر عبادت است ومتوقف است بر اذن شرع و بیش از پنج تکبیر اجازه از طرف شارع مقدس وارد نشده است.

اماروایتی که می گوید نبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله» برحمزه سیدالشهدا دراحد هفتاد تکبیرگفت یاهفت تکبیر یا شش تکبیر درغیرحمزه گفت و ازامام علی«علیه السلام» نقل شده که برجنازه سهل بن حنیف بیست وپنج تکبیر گفت، درنمازهای متعدد بود نه دریک نماز. مثلاً جنازه حمزه را پیش روی آن حضرت قرار داده بودند وجنازه شهدا را دسته دسته می آوردند وکنارجنازه حمزه می گذاشتند وحضرت برآنها نماز می خواند. سپس جنازه های دیگر را بلند می کردند وجنازه های دیگر را می آوردند ونماز برجنازه حمزه تکرار می شد. برجنازه سهل بن حنیف هم وقتی نماز خواندند و به طرف قبرستان حرکت دادند، دسته هایی از مسلمان ها می آمدند و می گفتند یا علی ما برجنازه سهل نماز نخوانده ایم. جنازه را بر زمین می گذاشتند و به امامت آن حضرت نماز می خواندند و این حالت پنج بار تکرار شد و در مجموع بیست و پنج تکبیر شد در پنج نماز نه یک نماز.(2)

تکبیر در نماز میت نزد فقهای مذاهب چهارگانه

فقهای مذاهب چهارگانه، ثوری، اوزاعی، داوود و ابوالثور قائلند که تکبیر در نماز میت چهارتاست، نه زیاد و نه کم. این قول را از حسن بن علی«علیهماالسلام» و برادرش محمد بن حنفیه، عمر، ابن عمر، زید بن ثابت، جابر، ابی هریره، براء بن عازب، عتبه بن عامر وعطاء بن ابی رباح«رضی الله عنهم» نقل کرده اند؛(3) و استدلال کرده اند اول به فعل نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» که آن حضرت وقتی برنجاشی نماز خواند، چهار تکبیر گفت.(4)

ولی بعضی از فقها از این استدلال جواب داده و گفته اند: آن نماز میت نبود، بلکه دعا و طلب مغفرت برای نجاشی بود.(5)

دوم به روایتی که ابن منذر از سعید بن مسیب و بیهقی از ابی وائل نقل کرده اند، که میان صحابه اختلاف شد در عمل پیامبر مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» درنماز

1- علل الشرایع/302 باب244و303. جواهرالکلام12/ 18- 31.
2- الکافی3/ 186. التهذیب3/ 197. الفقیه1/ 101.
3- المجموع5/ 230. المبسوط السرخسی2/ 63. المغنی2/ 384- 389. بلغه السالک1/ 197.بدایه المجتهد1/ 234. سبل السلام2/558. تحفه الفقهاء1/249.
4- صحیح بخاری2/ 92. صحیح مسلم2/ 656. سنن الترمذی3/ 342.
5- بدایع الصنایع1/ 311. تذکره الفقهاء2/ 27- 28. [5]

میت. بعضی از صحابه چهار تکبیر، بعضی پنج تکبیر، برخی شش تکبیر، تعدادی هفت تکبیر، گروهی هشت تکبیر، بعضی نه تکبیر وبیشتر روایت کردند واصحاب در عصر آن حضرت در نماز میت از چهار تکبیر تا هفت تکبیر می گفتند. در عصر خلیفه دوم، صحابه را جمع کردند و درباره تعداد تکبیر در نماز میت مشورت کردند. صحابه هم هر کدام همان را که از آن حضرت دیده بود صحبت کرد. خلیفه دوم«رضی الله عنه» گفت: الان چند سال از فوت نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نمی گذرد واین قدر اختلاف شده است. اگر نسل های بعد از شما بیایند خدا می داند که اختلاف چند برابر می شود. پس ببینید بین شما کسی هست که آخرین نمازی را که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» برجنازه خوانده، به یاد آورد؟ کسی حاضر شد وگفت: بلی من در خاطر دارم که آن حضرت آخرین بار بر جنازه فلان زن نماز میت خواند وچهارتکبیرگفت. خلیفه دوم همین قول را گرفت وگفت بیشترین فرائض ازچهار رکعت بیشتر نیست وبرای هر رکعت یک تکبیر کافی است وجایز نیست تکبیرات ازاین کمتر وبیشتر شود. بعد ازسعمل خلیفه دوم فقهای چهارگانه و پیروانشان این عمل را حمل براجماع صحابه کرده وگفته اند: این اجماع حجت است شرعاً.(1)

اما فقهای ظاهریَّه وسلفیّه به شدّت انتقاد کرده اند به این اجماع و آن را از چند جهت رد کرده اند. اول از جهت ضعف خبر وگفته اند: خبر قابل اعتماد نیست. دوم ازجهت عدم مناسبت با شأن خلیفه دوم که نعوذبالله مشاوره کند با صحابه در احداث فریضه برخلاف آنچه که رسول مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» انجام داده است و یا منع کند بعضی اعمالی را که آن حضرت انجام داده و فوت کرده در حالی که حلال وجایز بوده، و خلیفه دوم آن را بعد از آن حضرت حرام کرده باشد؛ وهیچ جاهلی نسبت دادن این عمل را به خلیفه قبول نمی کند، تا چه رسد به عالم؛ واین نسبت به خلیفه دوم نیست مگر طعن بر سلف صالح. سوم اینکه گفته اند: أف برهراجماع صحابه که مانند علی بن أبی طالب «علیه السلام»، عبدالله بن مسعود، انس بن مالک، ابن عباس، صحابه وتابعین شام، ابن سیرین و جابر بن زید « رضوان الله تعالی علیهم» از آن خارج باشند و مخفی مانده باشد علم اوبر آن بزرگان و فقهای صحابه، ومخالفت کرده اند با آن حکم؛ اما ابوحنیفه، مالک، شافعی، احمد بن حنبل واصحابشان آن را شناخته باشند و به آن عمل کنند. پناه می بریم به خدا از این چنین اجماعی و امثال آن.(2)

1- المغنى2/ 292- 294. سبل السلام2/ 103. كشاف القناع2/ 139. بدايع الصنايع1/ 312.
2- المحلى5/ 124- 128.

بحث ششم در کسانی که در نماز میت برآنها چهار تکبیر گفته می شود

اکثر فقهای امامیه قائلند که هر کس به ولایت علی بن ابی طالب«علیه السلام» و یازده فرزند او قائل نیست یا قائل به ولایت هست، ولی منحرف از راه حق است و یا مستضعف است و هنوز راه حق و غیرحق را نتوانسته تشخیص دهد، اگر فوت کند، درنمازبرجنازه اش بایدچهار تکبیر بگویند.(1)

برای اثبات مدعایشان نیز استدلال کرده اند به روایت هشام بن سالم که از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «کان رسول الله«صلی الله علیه وآله» یکبِّر علی قوم خمساً و علی قوم اربعاً، فإذا کبَّر علی رجل أربعاً، اتَّهم یعنی المیت فی دینه؛ نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» در نماز میت بر بعضی ها پنج تکبیر می گفت و بر بعضی ها چهار تکبیر می گفت و بر هر کس که چهار تکبیر می گفت، آن کس متهم به عقیده اش می بود.» همچنین است روایت اسماعیل بن سعید اشعری از امام رضا «علیه السلام» که آن حضرت فرمود: «امّا المؤمنین فخمس تکبیرات و اما المنافق فأربع؛(2)

برای مؤمنین پنج تکبیر و برای منافقین چهار تکبیر است.»

بحث هفتم در حکم ادعیه بین تکبیرات است از نظر فقهای مذاهب اسلامی

اقرب به واقع وجوب دعاست بین تکبیرات در نماز میت، زیرا قصد از دعا بین تکبیرات در نماز میت، دعا برای میت است و نماز میت هم دعا و طلب مغفرت برای میت است؛ و اگر دعای بین تکبیرات واجب نباشد، پس نمازبر میت هم واجب نیست، حال آنکه نمازبر میت واجب است. پس دعای بین تکبیرات نیز واجب است. دلیل دیگر اقتدا به نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» است، زیرا آن حضرت این کار را همیشه انجام داده ودرهیچ نمازی که آن حضرت بر میت خوانده، دعا را ترک نکرده است. ازاین اهمیت دادن آن حضرت به دعای بین تکبیرات، وجوب استفاده می شود.(3) نیز از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» امام موسی کاظم«علیه السلام» از پدر بزرگوارش امام صادق«علیه السلام» روایت کرده که آن حضرت فرمود: «صلّی رسول الله«صلّی الله علیه وآله» علی جنازه خمساً و صلّی علی أخری فکبَّر أربعاً فالّتی کبّر علیها خمساً حمدالله و مجَّده فی الأولی و دعا فی الثانیه للنبی«صلّی الله علیه وآله» و فی

الثالثه للمؤمنين والمؤمنات و فى الرَّابعه للميت وانصرف فى الخامسه، والّتى كبّر عليها أربعاً

ص: 131

1- [1] الوسيله/ 118- 120. النقنعه/227- 232. شرايع الاسلام1/ 104- 105. الذكرى/58- 79. الروضه البهيه1/ 136- 144. جامع المقاصد3/ 339- 343. جواهرالكلام12/ 47- 51.

2- الكافى3/ 181. التهذيب3/ 197. الاستبصار1/ 475.

3- صحيح مسلم2/ 662. سنن ابى داوود3/ 211. سنن ترمذى3/ 343- 345.

کبّرالله و مجَّده و حمدالله و دعا فی الثانیه لفنسه و اهله و دعا للمؤمنین والمؤمنات فی الثالثه وانصرف فی الرَّابعه و لم یدع له، لأنّه کان منافقاً.»(1)

فقهای جمهور در اصل وجوب دعا با فقهای امامیَّه موافقند؛ ولی در مقدار، کیفیّت، محل و جای دعا مخالفت کرده اند.(2) همچنین فقهای جمهور بین خودشان درکمیَّت، کیفیَّت و محل دعا اختلاف دارند.

فقهای مالکیه می گویند: دعا پشت هرتکبیر واجب است، حتی تکبیر چهارم؛ و کمترینش این است که بگویند: «اللّهمَّ اغفر له»، و مانند این از جملات دعائیه؛ و بهترین آن این است که دعا کنند به دعای ابی هریره و آن این است که بعد از حمد بر خدا و درود بر خاتم انبیا«صلی الله علیه وآله» بگویند: «اللّٰهمَّ انّه عبدک وابن عبدک وابن أمتک...».

فقهای احناف می گویند: دعا بعد از تکبیر سوم واجب است، ولی نه با صیغه خاص وجملات مخصوصه؛ بلکه دعا دراموراخروی باشد، هرچه که باشد؛ و بهتر این است که از دعاهایی که درکتاب های دعا وارد شده است، مخصوصاً آنچه در حدیث عوف بن مالک وارد شده است، باشد و آن این است که «اللّٰهمَّ اغفر له وارحمها...» استفاده شود.

فقهای شافعیه می گویند: شرط دعا این است که بعد ازتکبیر سوم باشد و طلب خیر و مغفرت برای میت باشد. اگر دعا برای مؤمنین باشد نه مخصوص میت، کافی نیست، مگر اینکه میت طفل باشد. آن گاه دعا برای میت و والدینش کافی است. دیگر اینکه مقصود از دعا طلب خیر و مغفرت اخروی برای میت باشد. البته نمازگزار مقید نیست که دعا را با صیغه و جملات مخصوصه بخواند؛ ولی بهتر این است که دعای معروف ومشهور را بخواند و آن این است «اللّٰهمَّ هذا عبدک و ابن عبدک، خرج من روح الدنیا و سعتها...».

فقهای حنابله می گویند: جای دعا بعد ازتکبیر سوم است وبعد ازتکبیر چهارم نیزجایز است و پس ازغیر این دو تکبیر دعا خواندن صحیح نیست. کمترین دعای واجب این است که نمازگزار در نماز میت کبیر بگوید: «اللّٰهمَّ اغفر له» و امثال آن، و درباره میت صغیر بگوید: «اللّٰهمَّ اغفر لوالدیه بسببه» و مانند آن؛ و سنت این است که دعایی که در کتاب های معروفه

1- التهذيب3/ 317. الاستبصار1/ 475. [1]
2- المقنعه/ 227. اشارهالسبق/ 104. النهايه/ 143- 147. المراسيم/78. الوسيله/ 118- 120. السرائر1/ 355- 361. تذكره الفقهاء2/ 67- 72. ذكرى الشيعه/ 55- 59. جامع المقاصد3/ 339- 343. الجواهر12/ 88- 97. الروضه البهيه1/ 136- 144. المستمسک العروه4/ 235- 242.

دعا در این موارد وارد شده خوانده شود.(1)

ولی بعضی فقهای امامیه قائلند که دعا بعد از تکبیرات ندب است نه واجب.(2)

اما دعایی به لفظ خاص، فقهای تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که تعیین نشده است ومراد ومقصود از روایاتی که درباره دعا در نماز میت وارد شده است، همان دعا هایی است که درکتاب های معروف ومشهور وارد شده است، زیرا ابن مسعود«رضی الله عنه» گفته: «ما وقَّت رسول الله«صلی الله علیه وآله» فی الأدعیه قولاً و لا قرائه و قال: فکبِّر ما کبَّر الامام واختر من طیب القول ما شئت؛(3) نبی مکرم

اسلام«صلّی الله علیه وآله» دعایی مخصوص در نماز میت تعیین نکرده است، بلکه فرموده: همان دعایی را که دوست دارید بخوانید.» همچنین ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» سخن امام باقر«علیه السلام» را نقل کرده اند که آن حضرت فرموده: «لیس فی الصلات علی المیت قرائه ولا دعاء مؤقت إلا أن تدعو بما بدا لک؛(4) در نماز میت قرائت و دعایی تعیین نشده است. هر دعایی را که دوست دارید، بخوانید.» درهمین باره امام صادق«علیه السلام» نیزفرموده: «کان رسول الله«صلّی الله علیه وآله» إذا صلّی علی میت کبَّر و تشهَّد ثم کبَّر و صلّی علی الانبیاء و دعا للمؤمنین ثم کبَّر الرابعه و دعا للمیت ثم کبَّر وانصرف؛(5) هر وقت بر میت نماز می خواند، تکبیر می گفت و بعد شهادت را، سپس تکبیر می گفت و بعد درود بر انبیا و دعا برای مؤمنین را و بعد تکبیر چهارم و دعا برای میت را و بعد تکبیر گفته، منصرف می شد.»

بحث هشتم در حکم قرائت سوره فاتحه است در نماز میت از منظر فقهای اسلامی

فقها در جواز قرائت سوره فاتحه در نماز میت دچار اختلاف شده اند. فقهای امامیه اجماع دارند برعدم جواز وهمچنین از ائمه چهارگانه امام ابی حنیفه و مالک وازفقهای مستقل ثوری و اوزاعی«رحمهم الله» قائلند به عدم جواز؛ ازجهت روایتی که از ابن مسعود نقل کرده اند: «قال

1- الموطأ1/ 229. المدونه الكبرى1/ 174- 176. رساله ابن ابى زيد القروانى/ 278- 287. حاشيه الدسوقى1/ 412. تحفه الفقهاأ1/ 249. بدايع الصنايع1/ 313. الجوهرالنقى4/ 39- 49. البحرالرائق1/ 493. كتاب الام1/ 308- 309. المجموع5/ 236- 237. المغنى2/ 371. الشرح الكبير2/ 347- 348. كشاف القناع2/ 133. المحلى5/ 130- 131. نيل الاوطار4/ 101- 104. سبل السلام2/ 103- 105.

2- شرايع الاسلام1/ 104- 107.

3- سبل السلام2 / 560. المغنى2/ 366.

4- الكافى3/ 185. التهذيب3/ 193. الاستبصار1/ 476.

5- الكافى3/ 181.الفقيه1/ 100. التهذيب3/ 189- 190.

النبی«صلّی الله علیه وآله»: لم یؤقت فیها قول ولا قرائه؛(1)

درنماز میت نه قرائت تعیین شده است و نه دعای مخصوص.» از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نیز ازامام باقر«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «لیس فی الصلاه علی المیت قرائه ولا دعاء مؤقت الاَّ ان تدعو بما بدا لک؛(2)

درنمازمیت نه قرائت تعیین شده است و نه دعای مخصوص و هر دعایی که دوست داری، بخوان.» دلیل دیگر اینکه هرچه که در آن رکوع نیست، قرائت هم نیست؛ مانند سجده های واجب قرآن.(3)

اما فقهای شافعیه، حنابله، اسحاق و داوود قائلند به وجوب قرائت سوره فاتحه درنمازمیت بعد از تکبیر اول. ظاهر عبارت اکثر این فقها این است که وجوب بنا برشرطیت است؛ وجوب برشرطیت را نیز از ابن عباس، ابن مسعود، ابن زبیر و حسن بصری روایت کرده اند. دلیل دیگر از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام «صلی الله علیه وآله» است که آن حضرت در نماز میت بعد ازتکبیر اول سوره فاتحه را قرائت می کرد.(4)

دیگر ازجهت اینکه در نماز میت قیام واجب است، پس قرائت هم واجب است مانند نمازهای دیگر؛ همچنین از جهت استعمال نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» لفظ صلات را برنماز میت آنجا که فرموده: «صلّوا علی صاحبکم؛ نماز بخو انید بر همراهتان»، و در جای دیگر فرموده: «لا صلاه لمن لم یقرأ بأم القرآن؛(5) نمازی نیست برای آن کسی که سوره حمد را در نمازش نخواند.»

عده ای ازفقها از این استدلال جواب داده وگفته اند: فرق است بین هر دو صلات یعنی صلات میت وصلات یومیه؛ زیرا درصلات یومیه طهارت نمازگزار شرط است درصحت نمازبرخلاف صلات میت که طهارت نمازگزار شرط نیست در صحت آن، چون که درنماز میت قصد، دعا وطلب مغفرت برای میت است نه عبادت مخصوصه و همین تفاوت باعث سقوط قرائت و عدم اشتراط طهارت شده است در آن؛ مانند سقوط رکوع وسجود. دیگر ازجهت روایت ابن مسعود «ما وقت لنا رسول الله«صلّی الله علیه وآله» فی صلاه الجنازه قولاً و لا قرائه، بل قال:

1- سبل السلام2/560.المغنى2/ 366.
2- الكافى3/ 185. التهذيب3/ 193. الاستبصار1/ 476.
3- [3] بدايه المجتهد1/ 235. المبسوط2/ 64للسرخسى. شرح فتح القدير2/ 85. المجموع5/ 222. المغنى2/ 366. الشرح الكبير2/ 344.المقنعه/ 227. الوسيله الى نيل الفضيله/ 120. السرائر/355- 361. تذكره الفقهاء2/ 72-74. الذكرى/ 60- 61. جامع المقاصد3/ 339- 343. كتاب الموطاء1/ 228. المدونه الكبرى1/174. بدايع الصنايع1/ 313.
4- سنن ابن ماجه1/ 479. سنن بيهقى4/ 39.
5- كتاب الام1/ 308- 309. المجموع5/ 232- 233. مختصر المزنى1/38. المغنى2/ 366. الشرح الكبير2/ 343. المحلى5/ 129- 132. نيل الاوطار4/ 101.

كبّر ما كبّر الامام و إختر من أطيب الكلام ما شئت.» بلى، كسانى كه قائل به عدم جواز قرائت سوره فاتحه در نماز ميت هستند، مى گويند: اگر نمازگزار فاتحه الكتاب را در نماز ميت به قصد دعا بخواند، جايز است؛ ولى مكروه.(1)

بحث نهم در حكم صلوات بر نبى مكرم اسلام«ص» در نماز ميت از منظر فقهاى اسلام

اشاره

فقهاى اماميه اتفاق دارند بر وجوب آن بعد از تكبير دوم؛ و كمترين آن اين است كه بگويند: «اللّهمَّ صلّ على محمد وآل محمد»؛ وبهترين آن اين است كه بگويند: «اللّهمَّ صلّ على محمد وآل محمد وبارك على محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد كما صلّيت وباركت وترحّمت على ابراهيم وآل ابراهيم إنّك حميد مجيد وصلّ اللّهمَّ على جميع الانبياء والمرسلين والشهداء والصّدّيقين؛ پروردگارا، درود بفرست بر محمد وآل محمد، مبارك گردان بر محمد وآل محمد و رحمت كن محمد وآل محمد را همان گونه كه درود فرستادى ومبارك گردانيدى ورحمت فرستادى بر ابراهيم وآل ابراهيم؛ وتو پسنديده بزرگى هستى و درود بفرست بر تمام پيامبران و فرستادگان الهى و شهدا و راستگويان.»

اما فقهاى شافعيه وحنابله صلوات بر نبى مكرم اسلام«صلَّى الله عليه وآله» را درنماز ميت علاوه بر اينكه واجب مى دانند، ركنى از اركان نماز ميت هم مى دانند.

امافقهاى احناف صلوات برنبى مكرم اسلام«صلَّى الله عليه وآله» را سنت مى دانند بعد از تكبير دوم، نه واجب و نه ركن. ولى فقهاى مالكى صلوات بر نبى مكرم اسلام«صلَّى الله عليه وآله» و خاندانش را پشت سر همه تكبيرات قبل از شروع به دعا ندب مى دانند نه واجب.(2)

دراينجا چند فرع بيان مى شود.

اول دركيفيت صلوات است

بزرگان از فقهای اسلام اتفاق دارند که صلوات برنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» و خاندان مطهّرش، همچنین دعاهای درنماز میت باید به صورت اخفات باشد. حتی کسانی که قرائت را در نماز میت واجب می دانند،

1- الخلاف1/723. تذکره الفقهاء2/ 72-74. بدایع الصنایع1/ 313. المنتقی2/ 16. بدایه المجتهد1/235. المجموع5/ 242. الموطأ1/ 228. شرح فتح القدیر2/85. البحر الرائق2/ 320.
2- . کتاب الام1/ 308- 309. المجموع5/ 234. المغنی2/ 374. الشرح الکبیر2/345- 346. المدونه الکبری1/ 174. رساله ابن ابی زید القروانی/277. مختصرخلیل/45. سبل السلام2/103. البحرالرائق2/ 320. بدایع الصنایع1/ 313. تحفه الفقهاء1/ 249. المقنعه/227. اشارهالسبق/104- 105. النهایه/ 143- 147. الغنیه/ 103. المراسم/ 78. الوسیله/ 118- 120. السرائر/355- 361. تذکرهالفقهاء2/ 72- 74. الذکری/58- 59. الروضه البهیه1/ 136- 144. الجواهر12/ 34- 47.

می گویند: قرائت با صدای آهسته باشد؛ زیرا انتظار قبولی در پیشگاه الهی در سرّ وخفا بیشتر و قریب تر است از اینکه جهر وآشکار بخوانند؛ ازجهت دوربودن از ریا وسمعه.(1)

دیگر از جهت روایتی که از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» ابوهمام از امام رضا«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «دعوه العبد سرّاً دعوه واحده تعدل سبعین دعوه علانیّه؛(2)

یک دعای پنهانی مؤمن در پیشگاه خداوند، برابر است با هفتاد دعای آشکار و علنی.»

دوم در حکم سلام در نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق دارند بر سقوط سلام در نماز میت و استدلال کرده اند، اول به اجماع فقهایشان. دوم به روایتی که از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» حلبی ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده است: «لیس فی الصلاه علی المیت تسلیم؛ درنمازبرمیت سلام نیست.» به علاوه اسماعیل بن سعید اشعری از امام رضا«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «لا سلام فیها؛ (3)

سلام در آن نیست.» دیگر اینکه نماز میت نزد فقها آن احترامی را که نمازهای یومیه دارند، ندارد؛ زیرا در نماز میت طهارت نمازگزار شرط نیست و قرائت هم نیست، پس تسلیم هم نیست.(4)

اما فقهای شافعی می گویند: تردید وخلاف نیست در اینکه سلام در نماز میت رکن است و واجب و بدون سلام نماز میت اصلاً صحیح نیست. آنها استدلال کرده اند به عمل ابن ابی اوفی که در نمازی که برای دختر متوفای خود خواند، بعد از تکبیر چهارم اندکی مکث کرد، سپس به طرف راست و بعد به طرف چپ سلام کرد ومنصرف شد وگفت: نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» اینچنین بر میت نماز می خواند وحدیث را حاکم وبیهقی هردو نقل کرده اند.(5) درکیفیّت تسلیم دوقول عبارت از امام شافعی«رحمه الله» نقل شده که در یکی ازآنها یک سلام و در دیگری دو سلام بیان شده است.(6)

1- . تذکرهالفقهاء2/74- 76. الذکری/61- 63. المجموع5/ 234. عمدهالقاری8/ 140.
2- المغنی2/ 366. المجموع5/ 234. حلیه العلماء2/ 295. تذکرهالفقهاء2/ 74- 76. الذکری/61-63.
3- الکافی3/ 185. التهذیب3/ 192. الاستصار1/ 477.
4- اشارهالسبق/104. الغنیه/ 103- 105. السرائر/355-361. تذکرهالفقهاء2/ 74- 76. الذکری/ 60- 76. الروضه البهیه1/ 136-144.
5- سنن البیهقی/ 43. المستدرک1/ 360.
6- کتاب الام1/ 309- 310. المجموع5/ 239- 240.

اما فقهای مالکی وحنابله سلام را درنماز میت واجب می دانند؛ ولی یک سلام نه دو سلام.(1)

آنها استدلال کرده اند به روایتی که عطاء بن سائب نقل کرده است که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» بر میت نماز خواند ویک سلام داد و این روایت را جوزجانی با سندش در کتاب خود ذکر کرده است.

اما فقهای احناف قائل به وجوب دو سلام شده اند؛ یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ وگفته اند: هرنمازتحریم دارد که با تکبیر شروع می شود و تحلیل دارد که با سلام می شود و استدلال کرده اند به اجماع فقها. (2)

سوم درحکم بلندکردن دست هاست در تکبیرات نماز میت از منظر فقهای اسلام

فقهای تمامی مذاهب اسلامی اتفاق دارند که مستحب است نمازگزار هر دو دستش را تا مقابل صورتش درتکبیر اول بلند کند؛ اما در بقیه تکبیرات اختلاف شده است بین فقها. معظم فقهای امامیه، احناف، مالکیه، ظاهریه و زیدیه قائلند که غیر ازتکبیر اول در باقی تکبیرات جایز نیست بلندکردن دست ها در تکبیرات نماز میت؛ زیرا برای این کار ازناحیه نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» و ائمه اهل البیت«علیهم السلام» کدام مجوز قابل اعتماد به ما نرسیده است و اقوال و افعال صحابه برای ما حجیّت ندارند. پس سزاوار است در بلندکردن دست ها در تکبیرات نماز میت به همان تکبیر اول که تکبیرهالاحرام است، اکتفا شود نه غیر آن.(3) از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هم فرموده امام صادق«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «کان علی«علیه السلام» یرفع یدیه فی اول تکبیره ثم لایعود حتی ینصرف؛(4)

امام علی«علیه السلام» در تکبیر اول دست هایش را بلند می کرد نه در همه تکبیرات.»

ولی درطرف مقابل عده ای کثیر ازفقهای مذاهب اسلامی قائلند به استحباب بلندکردن نمازگزار دست هایش را در همه تکبیرات نماز میت و از آن فقها هستند شافعی ها، حنابله، ابن عمر، سالم، عمر بن عبدالعزیز، زهری، عطاء، اسحاق، اوزاعی و غیره«رحمهم الله» وازفقهای امامیه

1- المغنى2/ 373- 374. الشرح الكبير2/ 348. المدونه الكبرى1/ 189.
2- تحفه الفقهاء1/ 249. بدايع الصنايع1/ 313.
3- المقنعه/ 227. الناصريات/ 268. النهايه/ 143- 147. الغنيه/ 103- 105. الوسيله/ 118- 120. السرائر/ 355- 361. الكافى فى الفقه/ 157. المهذب1/ 130. المنتقى2/ 12. القوانين الفقهيه/93. بدايع الصنايع1/ 314. تحفه الفقهاء1/ 249. المدونه الكبرى1/ 176. المحلى5/124. نيل الاوطار4/ 104.
4- التهذيب3/ 194. الاستبصار1/ 478.

محقق حلّی، علاّمه حلّی، شهیدین، صاحب جواهر وغیره«رضوان الله تعالی علیهم». (1)

اینان استدلال کرده اند به روایتی که ابن عمر«رضی الله عنه» از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده است که «کان رسول الله«صلّی الله علیه وآله» یرفع یدیه فی کل تکبیره؛ (2)

پیامبر گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله» دست هایش را در همه تکبیرات بلند می کرد. دیگر از جهت اینکه باقی تکبیرات در حال استقرار شبیه هستند به تکبیر اول. از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» روایت شده است که عبدالله بن خالد و عبدالرحمن عزرمی از فعل امام صادق«علیه السلام» نقل کرده اند که ما پشت سر آن حضرت بر جنازه نماز خواندیم و آن حضرت پنج تکبیر گفت ودرهمه تکبیرات دست های خود را تا مقابل صورت بلند کرد. (3)

مطلب سوم در حکم نمازخوان بر میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

در اینجا چند بحث است:

بحث اول درباره کسانی است که از همه مردم اولی و سزاوارتر هستند برای نمازخواندن بر میت

فقهای امامیه اتفاق دارند که سزاوارترین مردم برای نماز برمیت وسایر احکام تجهیزات میت، سزاوارترین کس به میراث میت است که همان اولیای میت می باشند وبا وجود آنها هیچ کس حق تقدم برآنها را ندارد، مگر اینکه آنها اجازه دهند. زیرا اولیای میت همان اولواالارحام هستند که در قرآن کریم بر همه مقدم داشته شده اند: «اولواالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله إنّ الله بکلّ شیئ علیم؛ (4)

خویشاوندان درکتاب خدا بعضیشان مقدم شده اند بر بعضی دیگر، زیرا خدا برهمه چیز داناست.» ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هم سخن امام صادق «علیه السلام» است که آن حضرت فرموده: «یصلّی علی الجنازه اولی الناس بها أو من یأمره الولی؛ (5)

سزاوارترین مردم به جنازه براو نمازمی خواند یا کسی که اولیای میت اجازه دهند.» این حکم در صورتی است که اولیای میت عالم به احکام نماز وسایر تجهیزات میت باشند و واجد کامل شرایط امامت باشند. اگر اولیای میت واجد شرایط امامت نیستند، غیر ازاولیا هرکه واجد

1- کتاب الام1/ 309. المجموع5/ 231- 232. المغنی2/ 373. الشرح الکبیر2/ 349. شرایع الاسلام1/ 104- 107. تذکرهالفقهاء2/ 76- 78. الذکری/ 61- 63. الجامع للشرایع/ 121. الروضه البهیه 1/ 136- 144. جواهرالکلام12/ 85- 88.

2- سنن دارقطنی2/ 75فی هامش مصنف ابن ابی شیبه3/296. سنن البیهقی4/ 44.

3- التهذیب3/ 194. الاستبصار1/ 478.

4- سوره انفال/75.

5- الکافی3/ 177ح1و5. التهذیب3/ 204ح483.

شرایط هست، مقدم است بر ولی برای نمازخواندن برمیت. بلکه جایز است در صورتی که اولیای میت واجد شرایط امامت هستند، غیر ازخودشان را برای نماز برمیت مقدم بدارند، ازجهت قاعده اصل که در این مورد وجود دارد؛ و دیگر مطلق بودن نصوص وعباراتی که از بزرگان دین دراین مورد وارد شده است واقتضای تخییر را دارند که ولی مخیّر است خود بر میت نماز بخواند یا کسان دیگر را اجازه دهد.(1)

اگراولیای میت فراوان هستند، درصورتی که پدر وجود داشته باشد، مقدم است بر پسر وپسرِ پسر هرچه که پایین روند، وبر پدر پدر هرچه که بالا روند، و برادر وغیره؛ این مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. زیرا پدر شفقت ورقّتش بیشتر است بر میت از پسر ومهربان تر است برمیت ازپسر ودعای پدر برای پسر نزدیک تر است به قبول درپیشگاه خداوند ازدعای پسر برای پدر؛ و جدّ پدری مقدم است از برادر آبوینی در نماز وسایر تجهیزات میت.(2)

ازفقهای مذاهب چهارگانه، شافعی ها، حنابله وقاضی ابی یوسف ازفقهای احناف قائل به این قول می باشند؛ ومالکی ها می گویند: پسرمقدم است ازپدر در نمازخواندن وسایرتجهیزات میت، زیرا عصبیّت پسرقوی تراست ازپدر درارث؛ و برادر نزدیک تراست به میت ازجد؛ زیرا برادر قربش به واسطه پسریِ پدر میت است وجد قربش به واسطه پدری برپدر میت است، وپسری نزد آنها اولی وسزاوارتراست ازابوّت.(3) اما نزد فقهای امامیّه پسر هرچه که پایین رود، مقدم است برجد؛ گرچه ابی تنها باشد؛ زیراپسر اولی است ازجد به میراث؛ وازفقهای مذاهب چهارگانه مالکی ها قائل به این قول می باشند.(4)

اما شافعی ها وحنابله می گویند: جد اولی است از پسر درنماز وسایر تجهیزات میت، ازجهت اینکه پدرارفق واشفق است برای پسر، ازپسر به پدر ودعای پدر برای پسر نزدیک تر است به قبول در پیشگاه خداوند متعال.(5)

اما طبقه دوم اولی به ارث؛ برادر پدری ومادری مقدم است بر برادر پدری و یا مادری تنها وبرادر پدری تنها مقدم است بر برادر مادری تنها؛ از جهت اینکه مادر حق ولایت بر اولاد را

1- المقنعه/ 232. النهايه/ 143. اشارهالسبق/ 104. الغنيه/ 103- 105. المراسيم/ 80. الوسيله/ 118- 120. السرائر1/ 355-361. شرايع الاسلام1/ 104 107. تذكرهالفقهاء2/ 38- 41. الذكرى/ 56- 57. جامع المقاصد1/ 408- 410. الجواهر12/ 10- 12.

2- نفس المصادر.

3- [3] المدوّنهالكبرى1/ 188. المجموع5/ 221. الشرح الكبير2/ 309.

4- المدونه الكبرى1/ 188. المنتقى2/ 19. تذكره الفقهاء2/ 42- 43. جواهرالكلام12/ 12- 18.

5- كتاب الام1/275. فتح العزيز5/ 159. المغنى2/ 364. الشرح الكبير2/ 309.

ندارد، برخلاف پدر که حق ولایت بر اولاد را دارد. پس فرع این دو هم همان گونه است. وازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هم برید کنّاسی از امام باقر«علیه السلام» روایتی صحیح درباره غسل میت نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «أخوک لأبیک وأمّک أولی بک من أخیک لأبیک وأخوک لأبیک أولی بک من أخیک لأمک؛(1)

برادر پدری ومادری شما سزاوارتر است برای شما از برادر پدری تنها و برادر پدری تنها سزاوارتر است از برادر مادری تنها. طبق دلالت صحیحه برادر پدری ومادری مقدم است بر برادر پدری و یا مادری تنها، پس اولادشان هم همین طور می باشند.(2)

فقهای حنابله درتقدیم برادر پدری ومادری بر برادر پدری تنها ویا تساوی آنها دو وجه بیان کرده اند که مبتنی است بر دو روایت درباره ولایت نکاح نزد آنها؛ وحکم عموها و اولاد آنها و اولاد برادر آنها همان حکم خودشان می باشد.(3)

فقهای شافعی درمقدم داشتن برادر پدری ومادری و عموی پدری ومادری بر برادر وعموی پدری تنها یا تساوی آنها دوطریق بیان کرده اند که صحیح ترین آن دو طریق نزد امام شافعی«رحمه الله» که دراکثر کتاب های منسوب به شافعی ها به آن تصریح شده است، تقدیم برادر وعموی پدری ومادری است بر برادر وعموی پدری تنها، همان طورکه درارث می باشند. فرزندان آن دونیز همین طور می باشند. درطریق دوم دو قول بیان شده است؛ اول تساوی است بین برادر وعموی پدری ومادری با برادر وعموی پدری تنها. قول دوم مانند طریق اول تقدیم برادر و عموی پدری ومادری است بر برادر وعموی پدری تنها.(4)

اگرمیت زن باشد، فقهای امامیه اجماع دارند که شوهر ازهمه سزاوارتر است برای نماز وسایرتجهیزات او. ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هم ابی بصیر روایتی از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «الزوج أحقّ من الأب والابن والأخ؛ شوهر سزاوارتر است درتجهیزات خانمش از پدر، پسرو برادر او.ازفقهای شافعی، صاحب عدّه قائل به این قول شده است و گفته: زیرا میراث شوهر بیشتر است از میراث پدر و برادر.

اما سخن خلیفه دوم«رضی الله عنه» که برای اولیای زوجه اش گفت: شما از همه سزاوارتر هستید

1- الوسائل باب 1از ابواب موجبات الارث ح2.
2- المبسوط1/ 183. شرایع الاسلام1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 42- 43. جواهرالكلام12/ 12- 18.
3- الشرح الكبير2/ 311. المغنى2/ 368.
4- [4] كتاب الام1/ 313- 314. المجموع5/ 213- 219.

برای نماز وتجهیز میت، حجیّت ندارد. به علاوه احتمال دارد که سخن خلیفه برای اولیای زوجه اش از باب ایثار ازجانب خلیفه باشد نه حقیّت.(1)

ازائمه مذاهب چهارگانه ابی حنیفه«رحمه الله» قائل به این قول شده است، یعنی سزاواربودن شوهر به تجهیز زوجه. احمد بن حنبل بنا بر یک روایت ازجهت حدیث ابی بکره که ایشان برجنازه زوجه اش نمازخواند، بدون آنکه ازبرادر زوجه اش که حاضربود، اجازه بگیرد، قائل به همین قول است. همین روایت را از ابن عباس، شعبی، عطاء، عمربن عبدالعزیز واسحاق نیزنقل کرده اند. دیگربه علت اینکه احقیّت وسزاواربودن شوهر برای غسل دادن زوجه اش اتفاقی است، پس تقدم نمازخواندن شوهر برجنازه زوجه اش از دیگران از باب حمل مورد اختلاف است بر مورد اتفاق. دیگر اجهت اطلاع وآگاه بودن شوهر برعورت زوجه برخلاف محارم زوجه که اطلاعی ندارند بر عورت او.(2)

وازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام»، ازامام صادق«علیه السلام» سؤال شده است: «ألمرأه تموت من أحقَّ الصلاه علیها؟ قال: زوجها. قلت: الزوج أحقّ من الأب والولد والاخ؟ قال: نعم؛(3)

خانم فوت می کند، چه کس سزاوارتر است برای نماز بر او؟ آن حضرت می فرماید: شوهرش. عرض کردم: شوهر سزاوارتر است ازپدر، پسر وبرادرش؟ فرمود: بلی.» ازفقهای مذاهب چهارگانه امام مالک، شافعی و احمد بن حنبل در یک روایت دیگر، وسعید بن مسیب و زهری می گویند: عصبات زن احق و سزاوارتر هستند برای نماز براو ازشوهرش، واستدلال کرده اند به سخن خلیفه دوم«رضی الله عنه» که به خانواده زوجه اش گفت: شما سزاوارتر هستید برای نماز بر او ازمن. دیگر اینکه زوجیت با مرگ زائل شده است وزوج به زوجه اجنبی شده است، برخلاف قرابت که زایل شدنی نیست. لذا اقربا مقدمند برای نماز وسایر تجهیزات.(4)

بحث دوم در تقدم ولی میت است برای نماز ازموصی الیه، از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اگر کسی در حین مرگ وصیّت کند که فلانی برجنازه ام نماز بخواند، آیا ولی مقدم است برای

1- النهایه/143. اشاره السبق/ 104. الوسیله/ 118- 120. السرائر1/ 355- 361. شرایع الاسلام1/ 104- 107. تذکره الفقهاء2/ 43. الذکری/ 57- 58. جامع المقاصد1/ 408- 410. جواهرالکلام12/ 12- 18. الروضه البهیه1/ 122. المجموع5/ 220.

2- المغنی2/ 368. تحفه الفقهاء1/ 247. الشرح الکبیر2/310. سنن البیهقی3/ 397.

3- الکافی3/ 177.

4- المدونه الکبری1/ 188. المجموع5/ 220. المغنی2/ 368. الشرح الکبیر2/ 311. بدایع الصنایع1/ 317. شرح فتح القدیر2/ 83. مبسوط سرخسی2/63. تحفه الفقهاء1/ 252.

نمازخواندن برآن میت یا موصی الیه؟ فقهای امامیه اتفاق دارند براینکه ولی میت مقدم است برای نماز خواندن برمیت ازموصی الیه ازدو جهت؛ اول اینکه ولی احق است به میراث میت ازموصی الیه واین احقیّت با آیه شریفه ثابت شده است: «أولوا الارحام بعضهم أولی ببعض؛(1)

بعضی خویشاوندان مقدمند بربعضی دیگر». اما دوم ازجهت روایتی است که ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» ازامام صادق«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «یصلّ علی الجنازه أولی الناس بها؛ (2) برجنازه سزاوارترین مردم به اونماز می خواند.» ازفقهای مذاهب چهارگانه، احناف، مالکی ها، شافعی ها وسفیان ثوری قائل به این قول شده اند، ازجهت آیه شریفه که فرموده: «أولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله؛(3)

برخی خویشاوندان مقدم شده اند بربعضی دیگردرکتاب خدا.» دیگر اینکه نمازخواندن برمیت یک نوع ولایت است برمیت؛ و دراین ولایت ترتیب و درجه بندی است بین عصبات میت. بنائاً ولی سزاوارتر است از موصی الیه مانند ولایت بر نکاح.(4)

فقهای حنابله می گویند: موصی الیه مقدم است برای نمازخواندن برمیت از ولی، زیرا فرض درنمازمیت دعا وشفاعت است درپیشگاه خداوند متعال ومیت برای این کار کسی را که ظاهرالصلاح است، انتخاب کرده است و احتمال اجابت دعایش قریب است به حسب ظاهر. دیگراینکه این انتخاب حق میت است، زیرا طلب شفاعت برای اوست، پس وصیّت مقدم است برحق ولایت، مانند وصیّت بر ثلث که مقدم است برحق ورثه. انس بن مالک، زید بن ارقم، ام سلمه، ابن سیرین و اسحاق، واز فقهای امامیه ابوعلی اسکافی مشهور به ابن جنید همین قول را انتخاب کرده اند واستدلال کرده اند، اول به اطلاق ادلّه وجوب وفای به وصیّت.(5) دوم به عمل خلیفه اول که ایشان وصیّت کرد خلیفه دوم بر او نماز بخواند؛ وخلیفه دوم وصیّت کرد که صهیب رومی بر اونماز بخواند؛ وام المؤمنین ام سلمه وصیّت کرد که سعید بن زید بر او نمازبخواند؛ وابوبکره وصیّت کرد که ابوبرزه بر او نماز بخواند؛ و ام المؤمنین عایشه وصیت

1- سوره انفال/75.

2- الكافى2/ 177ح1-5. التهذيب3/ 204م483. المقنعه/232. اشارهالسبق/ 104. النهايه/143.الغنيه/ 103- 105. المراسيم/ 80. الوسيله/ 118- 120. السرائر/355- 361. شرايع الاسلام1/ 104- 107. تذكرهالفقهاء2/ 38- 41. الذكرى/57- 58. جامع المقاصد1/408- 410. جواهرالكلام12/ 118- 31.
3- سوره الانفال/75.
4- تحفه الفقهاء1/252. بدايع الصنايع1/ 317. المجموع5/ 220- 221. فتح العزيز5/ 160.المغنى2/ 366. اقرب المسالک/ 36. بلغه السالک1/ 198. الشرح الصغير1/ 198.
5- المختلف1/120طبع قديم.

کرد که ابوهریره براونماز بخواند؛ وابن مسعود وصیت کرد که زبیر بر او نماز بخواند؛ وابوسریحه وصیت کرد که زیدبن ارقم بر او نماز بخواند. عمروبن حریث والی کوفه آمد که بر او نماز بخواند، پسرش گفت: پدرم وصیت کرده که زیدبن ارقم بر او نماز بخواند. سپس زید را مقدم داشت که نماز را بخواند. اینها قضایایی بودند که بین مردم واقع شدند ومنتشر شدند و احدی بر آنها اعتراض واشکال نکرده است. پس این حکم متفق علیه است. بلی اگر موصی له فاسق باشد و یا بدعت گذار، وصیت باطل است، همان طور که اگر ذمی باشد.(1)

ولی ازآن قضایا جواب داده اند به اینکه آنها افعال صحابه بودند وافعال صحابه بدون مستند شرعی حجت نیست. به علاوه احتمال می دهند افعال آنها با اجازه اولیای میت صورت گرفته باشند و آن نه اینکه اشکال ندارد، بلکه خوب هم هست.(2)

بحث سوم در تقدیم امام بر ولی میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اجماع دارند که در زمان حضور امام معصوم«علیه السلام»، امام ازهمه اولی و سزاوارتر است برای نماز برمیت، زیرا امام معصوم جانشین نبی مکرّم اسلام«صلّی الله علیه وآله» است ونبی مکرّم اسلام اولی بالنفوس است، پس امام معصوم هم همان طوراست. دوم ازطریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام » ، طلحه بن زید روایتی از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: « إذا حضر الامام الجنازه فهو أحقّ الناس بالصلاه علیها؛(3)

در هر جنازه که امام حاضر شود، از همه اولی و سزاوارتر است برای نماز بر میت.» ظاهر روایات وکلمات فقها نیز دلالت می کند که امام معصوم برای نماز نیاز به اجازه اولیای میت ندارد.

بر اولیای میت مستحب است که اگر هاشمی واجد شرایط امامت درجنازه حاضر شود، او را مقدم بدارند برای نماز بر میت، از جهت فرموده رسول مکرّم اسلام«صلی الله علیه وآله»: «قدّموا قریشاً ولاتقدّموها؛(4)

برهاشمی واجد شرایط امامت پیشی نگیرید برای نماز برمیت.» وجایز نیست بدون اجازه اولیای میت کسی اقدام کند برای نماز برمیت، ولو اینکه اولیای میت واجد شرایط امامت نباشند؛ زیرا ولایت حق اولیای میت

است وکسی حق مزاحمت ندارد. فقهای امامیه در این مسئله اجماع دارند. (5)

1- المغنی2/ 366- 367. الشرح الکبیر2/309.
2- تذکره الفقهاء2/ 38- 41. الذکری/57- 58.
3- الکافی3/ 177ح3. التهذیب3/ 206ح489.
4- الجامع الکبیر1/605 ..الجامع الصغیر2/ 253.
5- المقنعه/232. اشاره السبق/104. النهایه/143. الوسیله/118- 120. شرایع الاسلام1/ 104- 107. السرائر1/ 355-361. تذکره الفقهاء2/43- 46. ذکری/56- 57. جامع المقاصد1/ 411- 413. الجواهر12/ 11- 13.

فقهای امامیه اتفاق دارند برتقدم ولی میت برای نماز بر والی. اول از جهت آیه شریفه «أولواالارحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله».(1)

دوم ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام»، قول امام صادق«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: «یصلّی علی الجنازه أولی الناس بها؛(2) بر جنازه سزاوارترین مردم به او نماز می خوانند.» سوم از جهت اینکه صلات بر میت یک نوع ولایت است که درآن ترتیب عصبات میت اعتبار شده است و بنائاً ولی مقدم است بر والی، مانند ولایت نکاح. از ائمه مذاهب چهارگانه امام شافعی«رحمه الله» در قول جدیدش قائل به این قول شده است.(3)

اما فقهای احناف، مالکی، حنابله، شافعی درقول قدیمش و ابن جنید از فقهای امامیه، می گویند: اگرسلطان درجنازه حاضرشود، مقدم است برای نماز خواندن برمیت از دیگران و اگر سلطان حاضر نبود، امیر وحاکم شهر اولی و سزاوار است برای نماز بر میت از دیگران و اگر حاکم حاضر نبود، امام جماعت مسجد ناحیه و محلّه اولی است برای نماز بر میت، و اگر امام جماعت مسجد محلّه هم حاضر نبود، پس یک نفر از اقربای میت نماز بخواند. زیرا با حضور سلطان او از همه اولی و سزاوارتر است برای نمازخواندن برمیت؛ چون او رهبر ملّت است و درعدم حضور او قاضی و حاکم شهر اولی و سزاوارند برای نماز برمیت، چون نایب سلطان هستند در حقیقت، و در عدم حضور قاضی وحاکم، امام جماعت مسجد محل و ناحیه اولی و سزاوار است برای نماز بر میت، زیرا میت در حال حیات رضایت داشته به امامت او واین کشف می کند که بعد ازمرگ نیز راضی به امامت اوهست. ازهمین جهت است که اگر میت درحال حیات وصیّت کند بعداز فوت فلانی نمازش را بخواند، موصی الیه مقدم است بر ولی در نمازخواندن بر او.(4)

دلیل دیگرازجهت روایتی که ازنبی مکرّم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت

1- [1] سوره الانفال/75.

2- الكافى3/ 177. التهذيب3/ 204- 205.
3- كتاب الام1/ 313. المجموع5/ 213- 218. النهايه/ 143. المراسيم / 80. السرائر1/ 355- 361. شرايع الاسلام1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/38- 41. ذكرى الشيعه/ 56- 57. جامع المقاصد1/ 411- 413. جواهرالكلام12/ 18- 21.
4- بدايع الصنايع1/317. تحفه الفقهاء1/ 250 المدونه الكبرى1/188. المنتقى2/9. مبسوط سرخسى2/ 62. المغنى2/ 367- 368. الشرح الكبير2/ 310. مختلف الشيعه/120 طبع قديم.

فرموده: «لایؤم الرجل فی سلطانه؛(1) امامت نکن سلطان را در زمان قدرتش.» همین قول را از امام علی بن أبی طالب«علیه السلام» وعده ای از تابعین«رحمهم الله» نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «إذا حضر السلطان الجنازه فهو أحق بالصلاه علیها من ولیها؛(2)

اگر سلطان برجنازه حاضر شود، سزاوارتر است برای نماز برآن جنازه از ولی جنازه.» دیگر اینکه مقدم داشتن سلطان بر ولی میت به صلاح میت ودفع ضرر از ولی میت است و سزاوار است که هر دو مراعات شود.(3)

بحث پنجم درحکم امامت زن هاست درنمازمیت برای زن ها از منظر فقهای مذاهب اسلامی

بحث پنجم درحکم امامت زن هاست درنمازمیت برای زن ها از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اتفاق دارند که اگر مرد وجود نداشت، زن ها می توانند نماز بر میت را بخوانند و بر زن ها امامت کنند، به شرطی که امام از صف زن های مأموم جلوتر ایستاده نشود وبعضی ازفقها ادعای اجماع کرده اند(4).

ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز زراره بن اعین ازامام باقر«علیه السلام» روایتی صحیحه نقل کرده است که از آن حضرت سؤال شده: «ألمرأه تؤم النساء؟ قال: لا إلاّ علی المیت إذا لم یکن أحد أولی منها. تقوم وسطهنّ معهنّ فی الصّف فتکبّر و یکبّرن؛ آیا زن ها می توانند امام جماعت زن ها شوند؟ آن حضرت فرمود: نه، نمی توانند؛ مگر درنماز میت درصورتی که مرد وجود نداشته باشد؛ به شرطی که دروسط صف زن ها ایستاده شود نه جلوتر ازآنها.» در روایت دیگری که جابر از آن حضرت نقل کرده است، آن حضرت فرموده: «إذا لم یحضر الرجل تقدّمت إمرأه وسطهنّ وقامت النساء عن یمینها وشمالها وهی وسطهنّ. تکبّر حتّی تفرغ من الصلاه؛(5) اگرمرد پیدا نشد، زن ها می توانند نماز میت را بخوانند ودر وسط زن ها درصف ایستاده شوند ونماز را بخوانند.»

از فقهای مذاهب چهارگانه، احناف وحنابله قائل به این قول شده اند و گفته اند: زن ها ازاهل جماعت هستند، پس می توانند مانند مردها جماعت بخوانند. همان طور که زوجات نبی مکرّم اسلام«صلّی الله علیه وآله» بر سعد بن ابی وقّاص نماز میت خواند ند(6)

که اصحاب صحاح وسنن

1- صحيح مسلم1/ 465. سنن الترمذى1/ 458- 459. سنن النسّائى2/ 76.
2- التهذيب3/ 306.
3- تذكره الفقهاء2/ 38- 41. الذكرى/ 56- 57.
4- النهايه/ 143- 147. شرايع الاسلام1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 38- 41. الجواهر12/ 18-31.
5- [5] وسايل باب 25 ازابواب صلات جنازه ح1-4 .
6- المغنى2/ 369. الشرح الكبير2/ 311. تحفه الفقهاء2/ 252. بدايع الصنايع1/ 314. كشّاف القنّاع2/ 147.

حدیث آن را نقل کرده اند.(1) اما فقهای شافعی ومالکی ها می گویند: نمازخواندن زن ها بر میت بهتر است فرادا باشد نه درجماعت، واگردرجماعت خواندند، طوری ایستاده شوند که امام در وسط صف قرار گیرد نه مقدم برصف. دراین صورت اشکال ندارد.(2)

بعضی فقها ازاین قول جواب داده اند وگفته اند: این یک نوع تحکّم و زورگویی بدون دلیل است. ممکن نیست مگر اینکه نصّ یا اجماع وجود داشته باشد وهر دوی آنها منتفی است.(3)

فرع: اگرزن ها همراه مردها درجماعت برمیت نماز بخوانند، باید طوری ایستاده شوند که صف زن ها پشت سر مردها واقع شود؛ برای اینکه از چشم مردها پوشیده بمانند. ولی بعضی فقها این قول واستدلال را رد کرده وگفته اند: حکم زن ها فرق دارد با حکم مردها در موضع ایستاده شدن برای سایر نمازها، پس جایز است که در نماز میت هم فرق داشته باشد. (4)

برای اثبات این مدعا به روایتی از ائمه اهل البیت«علیهم السلام» استدلال کرده اند؛ سکونی ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «قال رسول الله«صلّی الله علیه وآله»: خیرالصفوف فی الصلاه المقدم وخیرالصفوف فی الجنائز المؤخر؛ قیل یا رسول الله: ولم؟ قال: صار ستره للنساء؛(5)

بهترین صف ها درنماز جماعت صف اول است و درنماز جنازه صف بعدی است. عرض شد: برای چه یارسول الله؟ فرمود: برای اینکه یک نوع ستر وپوشش است برای زن ها ازچشم مردها.»

اگر میت مملوک باشد، مولا ومالکش احق و سزاوارتر است از اقربایش برای نمازبراو، همان طور که مولا وصاحب درحال حیاتش مقدم برذوی الارحامش است. دیگر اینکه مملوک ارث ندارد که اولی به ارثش مقدم باشد در نماز بر او.(6)

اگر جنازه های فراوان جمع شوند و اولیای آنها اختلاف کنند درتقدم وتأخر برای نماز برآنها، باید مقدم بدارند ازبین اولیا کسی را که از همه اولی و سزاوارتر است برای امامت جماعت درنمازهای واجبی؛ به دلیل فرمایش رسول گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «یؤمّ القوم أقرئهم

1- صحیح مسلم2/ 668. سنن البیهقی4/ 51.
2- کتاب الام1/ 313- 314. المجموع5/ 213- 218. المدونه الکبری1/ 188.- 189. مختصرخلیل/ 47.
3- المغنی2/ 369.
4- تذکره الفقهاء2/ 66. المغنی2/ 394. الشرح الکبیر2/ 344.
5- الوسائل باب29از ابواب صلواه الجنائزح1.
6- جواهرالکلام12/ 12- 15. بدایع الصنایع1/ 317.

لکتاب الله؛(1)

باید امامت کنند ملت را آگاه ترین آنها به کتاب خدا وند.» بعضی گفته اند: احتمال تقدم ولی اولین جنازه برای نماز نیز وجود دارد، زیرا او مستحق اول بوده برای نماز و همان استحقاقش را استصحاب کنند. ولی اگر ولی هر جنازه بخواهد برای جنازه اش به تنهایی نماز بخواند، جایز است. در این مسئله فقهای امامیه، شافعیه وحنابله اتفاق دارند.(2)

مطلب چهارم در کیفیّت نماز میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

در این مطلب چند مسئله بیان می شود:

مسئله اول در واجبات نماز میت است

و آن چند امر است: اول، نیّت. جمع فراوانی از بزرگان فقهای امامیه قائلند به وجوب نیّت که عبارت است از قصد انجام عمل بروجهش ازباب تقرُّب جستن به خدای عزّوجل. زیرا نماز میت یک عمل عبادی است و داخل است تحت آیه شریفه «وماأمروا إلاَّ لیعبدوا الله مخلصین له

الدّین حنفاء؛(3)

امر نشده اند مگر برای عبادت خالصانه خداوند که ازجانب اوست دین معتدل ومیانه»؛ ودیگر «وانّما الاعمال بالنیات؛(4)

عملی نیست مگر به قصد». همچنین ازامام علی«علیه السلام» روایت شده: «لاعمل إلا بالنیّه؛(5)

عملی نیست مگر به قصد.» زیرا امکان دارد اعمال و افعال انسان ازجهات متعدده واقع شوند که بعضی آن جهات مراد ومقصود شارع مقدس نباشند. پس امتیاز وجدایی حاصل نمی شود مگر با قصد ونیّت فاعل وانجام دهنده عمل؛ والا ترجیح بلامرجح لازم می آید.

در نیت شرط است که مقارن باشد با اولین تکبیر که شروع در نماز است و در باقی تکبیرات و دعاها قصد ادامه حکمی کافی است.(6)

اما فقهای مذاهب چهارگانه اجماع دارند بر وجوب نیت در نماز میت، لکن اختلاف دارند درکیفیّت نیت. فقهای مالکیه وشافعیه نیت را رکنی از ارکان نماز میت می دانند؛ ولی فقهای

1- صحیح مسلم1/ 465. سنن الترمذی1/ 458.
2- تذکره الفقهاء2/ 47. الذکری/57- 58. جامع المقاصد1/ 413. کتاب الام1/ 314. المغنی2/ 369. الشرح الکبیر2/ 311.
3- سوره بیّنه /5.
4- الوسایل باب5از ابواب وجوب النیه درعبادات واجبه ح7و6و10.
5- مستدرک الوسایل 1/ ص90/ ح7.
6- الوسیله/ 118- 120. شرایع الاسلام1/ 104- 107. ذکری الشیعه/ 57- 58. الروضه البهیه1/ 136- 144. جواهرالکلام12/ 51- 55.

احناف وحنابله نیت را شرطی از شروط نماز میت می دانند. درهر دو صورت ناگزیریم از نیت درنماز میت مانند نمازهای واجبی دیگر. از باب توضیح عین عبارت فقها بیان می شود:

عبارت احناف: «یکفی أن ینوی فی نفسه صلاه الجنازه وقال بعضهم: لابدّ من أن ینوی الصلاه علی رجل أو انثی أو صبی أو صبیّه. ومن لم یعرف یقول: نویت أن أصلّی الصّلاه علی المیت الّذی یصلّی علیه الامام وذلک لأنّ المیت سبب الصّلاه ولابدّ من تعیین السبب وهذا هو الاحوط ؛(1) نمازگزار کافی است در قلب خود نیت نماز میت کند. بعضی ها گفته اند: نمازگزار ناگزیر است که نیت نماز بر مرد کند، اگر میت مرد است؛ یا زن اگر میت زن است، یا پسربچه و یا دختربچه، اگر میت طفل است؛ و اگر میت را شخصاً نمی شناسد، نیت کند که نماز می خوانم بر میتی که امام بر او نماز می خواند، زیرا میت سبب نماز است و احتیاط اقتضای تعیین سبب را دارد.»

عبارت مالکی ها: «یکفی فی النیّه أن یقصد الصلاه علی هذا المیت ولایضر عدم معرفت کونه ذکراً أو انثی ولو اعتقد أنّها ذکر فبانت انثی أو بالعکس فإنّه لایضر ولایلزم أن ینوی الفریضه؛(2) نمازگزار کافی است قصد کند در نماز بر میت، میت پیش رو را وندانستن مرد یا زن بودن میت ضرر ندارد بر صحت نماز. حتی اگر نیت مرد کند، بعد معلوم شود که زن بوده یا برعکس، اشکال ندارد و لازم نیست قصد فریضه کند در نماز بر میت.»

عبارت شافعی ها: «لابدّ فی النیّه من أن یقصد صلاه الجنازه ویقصد أداء فرض صلاتها وإن لم یصرّح بفرض الکفایه ولایشترط تعیین المیت الحاضر فإن عیّنه وظهر غیره لم تصح؛(3)

نمازگزار ناگزیر است که قصد کند در نماز جنازه ادای فرض را، گرچه کفایی بودنش را به زبان نیاورد وتعیین میت حاضر را شرط نیست؛ ولی اگر مشخص کرد وبعد کشف خلاف شد، مثلاً نمازگزار به قصد احمد نماز خواند، بعد معلوم شد که احمد نبوده و تقی بوده، نماز باطل است.»

عبارت حنابله: «صفه النیّه هاهنا هی أن ینوی الصلاه علی هذا المیت أو هؤلاء الموتی إن کانوا جماعه سواء عرف عددهم أولاً؛(4) چگونگی نیت در نماز میت این است که نمازگزار قصد کند

1- بدايع الصنايع1/ 315. البحرالرائق1/ 484- 493. ج2/315. هامش الفقه على مذاهب الابعه1/ 518.
2- مختصرخليل/ 43. وهامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 518.
3- المجموع5/ 225- 231. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 518.
4- الشرح الكبير2/ 350. وكشّاف القنّاع2/133. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 518.

نماز بر این جنازه حاضر را یا چند جنازه را، و فرق نمی کند تعدادشان را به طور معیّن می داند یا خیر.»

در نیت لازم نیست نمازگزار اشاره به کفایی بودن فرض نماز کند، بلکه صرف نیت فرض کافی است، چون تمییز به همین مقدارحاصل می شود؛ ولی مأمومین باید نیت اقتدا به امام را کنند، پس بنائاَ اصل وجوب نیت درنمازمیت اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی وکیفیّتش اختلافی شده بین فقهای مذاهب اسلامی.(1)

دوم ازواجبات نمازمیت، قیام است که نمازگزار درصورت امکان باید ایستاده نمازبخواند. این مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی؛(2)

ازجهت تأسی به نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» وائمه اهل البیت«علیهم السلام» وصحابه کرام«رضی الله عنهم» وتابعین«رحمهم الله» که همه آن بزرگواران درنماز میت ایستاده می شدند. تأسی درخصوص نمازهم واجب است، ازجهت فرموده رسول مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «صلُّوا کما رأیتمونی أصلّ؛(3)

نمازبخوانید همان طور که من نماز می خوانم.» دیگرازجهت اینکه اشتغال ذمّه یقینی، برائت ذمّه یقینی می خواهد ونمازخوان یقین به برائت ذمّه اش پیدا نمی کند، مگر اینکه نماز را ایستاده بخواند. اگرکسی برای نمازی که قدرت بر ایستاده شدن دارد وجود نداشت، هر طور که ممکن هست وقدرت دارند، نماز رابخوانند، مانند باقی نمازهای واجب یومیّه.(4)

اگر بدون عذرنمازمیت را نشسته یا درحال سواری برچیزی بخوانند، باطل است؛ به علت خللی که در یکی از ارکان نماز واقع شده است، یعنی قیام.

سوم ازواجبات نماز میت، استقبال به قبله است که نمازخوان باید رو به قبله ایستاده شود. ظاهراً مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی، زیرا کیفیّت عبادت توقیفی است وباید ازطرف شارع مقدس بیان شود. آنچه که از نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» وائمه اهل البیت «علیهم السلام» وصحابه و تابعین «رضی الله عنهم» نقل شده است، نماز با استقبال به

1- ذكرى الشيعه/ 58- 59. الروضه البهيه1/136- 144. بدايع الصنايع1/ 315. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 518.
2- تذكره الفقهاء2/ 59- 60. ذكرى الشيعه/ 58- 59. الروضه البهيه1/ 136- 144. جواهرالكلام12/ 51- 55. كتاب الام1/ 309- 310. المجموع5/ 221-223. تحفه الفقهاء1/ 252. بدايع الصنايع1/ 315. المغنى2/ 374. الشرح الكبير2/ 350. فتح العزيز5/ 174. كفايه الاخبار1/ 103. السّراج الوهّاج/107. مغنى المحتاج1/ 342.
3- فتح البارى2/ 336ابن حجر ..صحيح بخارى1/162-163. سنن الدارمى1/ 286. مسند احمد5/ 53.
4- تذكره الفقهاء2/ 59- 60. ذكرى الشيعه/ 58- 59.

قبله نقل شده است، پس خواندن نماز برخلاف جهت قبله تشریع است و حرام.(1)

چهارم ازواجبات نمازمیت، ایستاده شدن نمازخوان است پشت جنازه و نزدیک به آن، نه خیلی دور از جنازه؛ وجایز نیست ایستادن نمازخوان پیش از جنازه از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» که آن حضرت همیشه پشت جنازه ایستاده می شد.(2)

فقهای امامیه دراین مسئله اجماع دارند.(3)

اکثر فقهای مذاهب چهارگانه قائل به همین قول می باشند، مگر عده ای از فقهای مالکی که تقدم جنازه را برنمازخوان مندوب می دانند نه واجب، و ایستاده شدن نمازخوان را در طرف راست و چپ جنازه جایز می دانند، قیاساً به جنازه غایب.(4)

پنجم از واجبات نماز میت، ستر عورت نمازخوان است. فقهای تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند که نمازخوان درصورت امکان، واجب است که ساتر عورت داشته باشد؛ زیرا نماز جنازه درحکم ملحق است به باقی نمازهای واجب و دیگر از جهت تأسی به نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» که آن حضرت هر وقت نماز بر جنازه ای می خواند، با ساتر عورت بود. درصورت تعذر ازستر عورت، واجب ساقط می شود؛ ولی نمازخوان باید در وسط صف ایستاده شود نه جلوی صف، زیرا در این حال نزدیک تر به ستر است.(5)

ششم ازواجبات نماز میت، پاک بودن بدن میت است؛ زیرا پاک بودن بدن میت شرط صحت نماز برمیت است. این مسئله هم اتفاقی بین تمام فقهای مذاهب اسلامی است، زیرا جنازه به منزله امام است و باید پاک باشد. اگر برجنازه قبل از غسل و کفن نماز بخوانند، نماز باطل است و باید اعاده شود.(6)

هفتم از واجبات نماز میت، طهارت نمازخوان است. آیا طهارت نمازخوان از حدث وخبث

1- شرايع الاسلام1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 62-66. ذكرى الشيعه/ 60 – 61. الروضه البهيه 1/ 136- 144. جامع المقاصد1/334- 343. جواهرالكلام12/ 51- 55. كتاب الام1/ 309- 310. بدايع الصنايع 1/ 315. المغنى2/ 374. الشرح الكبير2/ 350. كشّاف القنّاع2/ 138. الفقه على المذاهب الاربعه1/522.

2- سنن ابن ماجه1/ 479 و1493 و1494.

3- شرايع الاسلام1/ 104- 107. النهايه/143- 147. اشارهالسبق/ 104- 105. الغنيه/ 103- 105. الوسيله/ 118- 120. تذكره الفقهاء2/ 66. ذكرى الشيعه/ 61. جامع المقاصد3/ 339- 343. الروضه البهيه1/ 136. جواهرالكلام12/ 55- 59.

4- المجموع5/ 228. البحرالرائق2/ 214- 115. كشّاف القنّاع2/ 138- 139. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 522.

5- النهايه/ 147. السرائر/361. الذكرى/ 58- 59. الكشّاف القنّاع2/ 138. بدايع الصنايع1/ 316. المغنى2/ 374. الشرح الكبير2/ 350.الفقه على المذاهب الاربعه1/ 522.

6- شرايع الاسلام/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 59- 60. الجواهر12/ 66- 70. المجموع5/ 221- 223. الكشّاف القنّاع2/ 128. البحرالرائق2/ 298. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 522.

درصحت نماز میت شرط است یا خیر؟ فقهای امامیه اجماع دارند که طهارت نمازخوان ازحدث وخبث، شرط صحت نماز میت نیست؛ اول از جهت اینکه مورد محل اجرای اصل عدم شرطیّت است. دوم ازجهت وجود اجماعات منقوله بلکه محصّله برعدم اشتراط طهارت ازحدث وخبث. سوم ازجهت اخباری که از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نقل شده اند که تجویز کرده اند با وجود آب و خاک و تمکن بر طهارت، نمازخواندن محدث و جنب و حائض را بر میت با احتمال خالی نبودن محدث وجنب وحائض درغالب اوقات ازنجاست. دیگر ازجهت ارشاد تعلیل خبر یونس بن یعقوب به این عدم اشتراط طهارت؛ زمانی که سؤال شد از امام صادق«علیه السلام» از جنازه: «أیصلّی علیها علی غیرالوضوء؟ فقال: نعم إنّما هو تکبیر وتسبیح وتحمید وتهلیل، کما تکبّر وتسبّح فی بیتک علی غیر وضوء؛(1)

آیا بدون وضو نماز بر میت جایز است؟ آن حضرت فرمود: بلی که جایز است، زیرا نماز همان تکبیرگفتن ومنزّه دانستن خداوند وستایش خداوند و اقرار به الوهیّت خداوند است وهمین ها را مگر درخانه خود بدون وضو انجام نمی دهی؟» از فقهای پیرو مذاهب چهارگانه، شعبی ومحمد بن جریر طبری قائل به این قول شده وگفته اند: قصد ازنماز برمیت دعا وطلب استغفار برای میت است ودعا که نیاز به طهارت ندارد.(2)

البته فقهای امامیه طهارت نمازخوان را ولو طهارت ترابی باشد با وجود آب، مستحب می دانند؛(3)

طبق روایتی که عبدالحمید از امام موسی کاظم«علیه السلام» نقل کرده است که از آن حضرت سؤال شد: «أیجزینی أن أصلّ علی المیت وأنا علی غیر الوضوء؟ فقال: تکون علی طهر أحب إلیّ؛(4)

آیا جایز است برایم بدون وضو بر میت نماز بخوانم؟ فرمود: نزد من بهتر این است که باوضو باشی.»

اما فقهای مذاهب چهارگانه اتفاق دارند براشتراط طهارت برای نمازخوان و می گویند: اگر امام بدون طهارت نماز میت را بخواند، ولو مأمومین باطهارت باشند، باید نماز را اعاده کنند؛ زیرا بطلان نماز امام مستلزم بطلان نماز مأمومین هست. برخلاف عکس، یعنی امام باطهارت بوده

1- الوسائل باب21از ابواب صلاه الجنازه ح 3.
2- المجموع5/ 223. بدايه المجتهد ونهايه المقتصد1/ 243.
3- النهايه/ 147. الغنيه/ 103- 105. المراسم/ 78- 80. الوسيله/ 120. السرائر1/ 355- 361. المقنعه/227- 232. تذكره الفقهاء2/ 60- 62. الذكرى/ 60- 62. جامع المقاصد3/ 339- 343. الروضه البهيه1/ 136- 143. الجواهر12/ 43-66.
4- الكافى3/ 178. التهذيب3/ 203.

ومأمومین بدون طهارت، نماز مأمومین باطل است واعاده لازم نیست، زیرا نماز امام جای همه را می گیرد؛ و استدلال کرده اند براشتراط طهارت نمازخوان در نماز میت به آیه شریفه «ولاتصلّ علی أحد منهم مات أبدا؛(1)

هیچ وقت بر مرده هیچ یک ازکفّار نماز نخوان». در آیه شریفه خداوند متعال لفظ صلات را بر نماز میت استعمال کرده است؛ و استعمال علامت حقیقت است، پس نماز میت حقیقتاً نماز است و در نماز حقیقی طهارت شرط است. پس در نماز میت طهارت شرط است. همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت فرموده: «صلّوا علی صاحبکم؛(2) برهمراهتان نماز بخوانید»؛ و احادیث دیگر. در آیه شریفه دیگر هم آمده: «إذا قمتم الی الصلاه... فتیمّموا صعیداً طیّباً؛(3)

هروقت اراده نماز کردید، وضو بگیرید و اگر آب وجود نداشت، تیمّم کنید.» آیه شریفه عمومیت دارد و نماز بر میت را نیز شامل می شود و اختصاصش به نماز غیرمیت اثبات نشده است. پس مراد از طیّب یعنی طهارت برای همه نمازها شرط است.(4)

هشتم ازواجبات نماز میت، ترک کردن نمازخوان است هرچه را که در نمازهای واجب دارای رکوع ترک می کنند. فقهای امامیه اتفاق دارند بر اینکه بهتر است در نماز میت ترک کنند هرچه را که در نماز دارای رکوع ترک می کرده اند، و باطل می شود نماز میت با هرچه که نماز دارای رکوع را باطل می کند، به غیر از طهارت حدثیّه وخبثیّه که تعلّق به نمازخوان دارد.

اما فقهای حنابله وشافعیه می گویند: «تبطل صلاه الجنازه بما تبطل به صلاه ذات الرکوع؛ نماز جنازه راباطل می کند هرچه که نماز دارای رکوع راباطل می کند.» ولی طهارت نمازخوان را شرط می دانند در صحت نماز میت و می گویند: «یشترط فیها مایشترط فی ذات الرکوع خلا الوقت والرکوع والسجود، لأنّها إستثنت بدلیل خاص؛ و شرط است در صحّت نماز میت هرچه که شرط است در صحّت نماز دارای رکوع غیر از وقت، رکوع و سجده که به دلیل خاصی استثنا شده اند.(5)

1- سوره التوبه/ 84.
2- مسنداحمد 1/101وج4/7،14،50. سنن الدارمی2/ 262.صحیح البخاری2/89 وج3/ 56.
3- سوره نساء/ 43.
4- بدایع الصنایع1/ 225. المجموع5/ 221- 223. کتاب الام1/ 313- 314. المغنی2/ 374. الشرح الکبیر2/ 350. البحرالرائق2/ 314- 315. کشّاف القنّاع2/ 138- 139.
5- ذکری الشیعه/ 61. جامع المقاصد3/ 339- 343. الجواهر12/ 34- 66. کتاب الام1/ 308- 318. المجموع3/ 131،ج4/ 171- 172،ج5/ 21- 213وص/221- 223. کشّاف القنّاع2/ 137- 139. المغنی2/ 373- 374.بدایع الصنایع1/ 315.

اما فقهای احناف می گویند: هرچه که درصحّت سایر نمازها اعتبار شده است، از طهارت حقیقی وحکمی واستقبال قبله وستر عورت و نیت، در صحت نماز میت اعتبار شده است؛ همچنین درركنیت. ولی فقهای احناف اشاره ای به مبطلات نماز میت نكرده اند.(1)

مسئله دوم در سنن نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

و آن چند امر استامراول، فراوان بودن جمعیت نمازگزار است به امید آنكه شاید بین آنها مستجاب الدعوه وجود داشته باشد. زیرا در روایات صحیحه كه از نبی مكرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل شده اند، آمده است كه آن حضرت فرموده: «ما من مسلمٍ یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلاً لایشركون بالله شیئاً إلاّ شفّعهم الله؛(2)

هر مسلمان كه فوت كند وبه تعداد چهل نفرازكسانی كه درعمر خود شریک برای خدا قائل نشده اند، برجنازه اوحاضر شوند و ازپیشگاه خداوند برای او طلب بخشش كنند، خداوند شفاعت آنها را درباره او قبول می كند.» عمر بن یزید هم از امام صادق«علیه السلام» روایت كرده است: «إذا مات المؤمن فحضر جنازته أربعون رجلاً من المؤمنین فقالوا: اللّهم إنّا لانعلم منه إلاّ خیراً وأنت أعلم به منّا قال الله تعالی: قدأخبرت شهادتكم و غفرت له ماعلمت ممّا لاتعلمون؛(3)هر

وقت مؤمن فوت كند و چهل نفر مرد مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و شهادت دهند كه ما از او جز نیكی و خوبی ندیده ایم، خدایا خودت ازهمه آگاه تری به حال او؛ خدا وند متعال می فرماید: دانستم شهادت شما را و بخشیدم گناهان او را هرچه را كه می دانستم و شما نمی دانستید.»

تعداد نمازگزار هرچه بیشتر شود، بهتر است. اگر به صد نفر برسند، قبولی دعا وشفاعتشان رساتر و سزاوارتر می باشد در پیشگاه خداوند، از جهت روایت صحیحه ای كه از نبی مكرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت شده است كه آن حضرت فرموده: «ما من میت مؤمن یصلّی علیه أمه من المسلمین یبلغون مأه، كلّهم یشفعون له إلاّ شفّعوا فیه؛(4)

نیست میت مؤمنی كه نمازگزارانش به صد نفر برسند و همه برای او طلب شفاعت و آمرزش كنند، مگر اینكه خداوند شفاعت آنان را درباره او قبول می كند.» كمترین عدد از حیث فضیلت دو نفر است از جهت حدیث

صحیح که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «أیّما مؤمن شهد له أربعه بخیر أدخله الله الجنّه. قلنا: وثلاثه؟ قال: وثلاثه. قلنا: وإثنان؟

1- بدایع الصنایع1/ 315.
2- [2] مستدرک الوسایل2/ 292،471. سنن الکبری3/ 180- 181.
3- روضه الواعظین/487. الوسایل باب9من ابواب شهادت اربعین للمؤمن بالخیرح1. مسنداحمد1/ 277.
4- صحیح مسلم3/ 53. سنن الکبری4/ 30.

قال: وإثنان. ثم لم نسئله عن الواحد؛(1) هر میت مؤمن که چهار نفر به خوبی او شهادت دهند، وارد بهشت می شود. عرض کردیم: اگر سه نفر شهادت دهند؟ فرمود: بلی، این هم درست است. عرض کردیم: اگر دو نفر شهادت دهند؟ فرمود: بلی، درست است. ولی از شهادت یک نفر سؤال نکردیم.» از نظر فقهای امامیه این مسئله اتفاقی است.(2)

فقهای شافعی می گویند: طبق مقتضای روایات صحیحه که به ما رسیده اند، مانند اعلان نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» مرگ نجاشی را به اصحابش در مدینه در روز فوت او؛ و اعلان شهادت سه نفر از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ مؤته (جعفر بن أبی طالب، عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه«رضوان الله تعالی علیهم») در مدینه، اگر قصد از این کار بیشتر جمع شدن مسلمین برای نماز وطلب استغفار برای میت باشد، این کارمستحب است و اگر قصد ذکر مفاخر و مآثر میت و گردش بین مردم باشد، عمل دوران جاهلیت است ومکروه.(3)

همچنین فقهای حنابله و مالکیه وامام سحنون ازفقهای مالکی روایتی نقل کرده اند ازانس بن عیاض واز اسماعیل بن رافع مدنی که از مردی نقل کرده اند که از ابراهیم نخعی شنیدم که می گفت: ابن مسعود هر وقت برجنازه حاضر می شد، رو به حاضرین کرده، می گفت: من از رسول خدا «صلّی الله علیه و آله» شنیدم که می فرمود: «کلّما مأه أمه ولن تجتمع مأه لمیت فیجتهدوا له بالدعاء إلاّ وهب الله عزّوجل ذنوبه لهم وأنّکم جئتم شفعاء لأخیکم فاجتهدوا له فی الدعاء؛(4) هر زمان صد نفر از ملت مسلمان- هرگز به صد نفر نمی رسند- بر میت جمع شوند و کوشش کنند به دعا و استغفار برای او، نیست مگر اینکه خداوند بزرگ گناهان او را به خاطر آنها می بخشد. پس شمایی که بر این جنازه جهت شفاعت جمع شده اید، کوشش کنید در دعا و طلب رحمت برای او.»

امر دوم از مستحبات نماز میت این است که نماز میت به جماعت خوانده شود؛ ولی به جماعت خواندن شرط قبولی نیست. این مسئله اجماعی است بین فقهای مذاهب اسلامی؛ زیرا از عصر نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» تا الآن خواندن نماز میت به جماعت انجام می شده است؛ ولی خواندن تنها هم جایز و بی اشکال است، زیرا صحابه«رضی الله عنهم» بر نبی مکرم

1- [1]مسنداحمد1/ 22-30 ..صحيح بخارى2/ 101. ج3/149. سنن الكبرى4/ 75.

2- . تذكره الفقهاء2/ 60- 62. ذكرى الشيعه/ 61. الروضه البهيه1/ 136- 144. الجواهر12/ 97- 100.

3- . المجموع5/ 213- 218. كتاب الموطأ1/ 226- 227. المدونه الكبرى1/ 175. المغنى2/ 374. الشرح الكبير2/ 350. سبل السلام2/ 101.

4- .الموطأ1/226- 227. المدونه الكبرى1/ 175.

اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرادا نماز خواند ند و قاعده اصل در این مورد هم اقتضای عدم وجوب جماعت را دارد.(1)

امرسوم ازمستحبات نمازمیت، تصفیّه صفوف از نظر جایگاه نمازگزاران است، مانند نمازهای واجب دیگر که به جماعت خوانده می شوند؛ و کمتر ازحیث فضیلت سه صف است. هرچه صفوف بیشتر شوند، فضیلت نماز بیشتر می شود؛ ازجهت روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل شده است: «من صلّی علیه ثلاثه صفوف فقد اوجب له الجنّه؛ (2)

میتی که برای نمازش سه صف ازمؤمنین تشکیل شود، بهشت برایش واجب می شود.» بهترین صف ها ازنظر جایگاه درنماز میت ایستاده شدن درصف آخرهست، برعکس نمازهای واجب دیگر؛ ازجهت فرمایش امام صادق«علیه السلام»: «قال رسول الله«صلّی الله علیه وآله»: خیرالصفوف فی الصلاه المقدم وفی الجنائز المؤخّر؛(3) رسول گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرموده: بهترین صف ها که نمازگزار درنماز میت ایستاده می شود، صف آخر است.» این مسئله ظاهراً بین فقهای اسلام مخالف ندارد جز عطاء.(4)

امرچهارم ازمستحبات نماز میت از نظر فقهای امامیّه این است که نمازگزار خیل دور ازجنازه ایستاده نشود. فرق نمی کند نمازگزار امام باشد یا مأموم، یا فرادا غیرازصفوف نمازگزاران ویاجنازه هایی که جمع شده اند، فاصله اندک باشد و ملاک تشخیص عرف است. همین طور است پستی و بلندی بین میت و نمازگزار.(5)

ازفقهای مذاهب چهارگانه، فقهای احناف هم قائل به این قول می باشند مطلقاً وحنابله، مالکی ها وشافعی ها در صورت که جنازه حاضر باشد؛ زیرا جنازه به منزله امام جماعت است و باید فاصله نداشته باشد.(6)

1- السرائر1/ 355- 361. تذکره الفقهاء2/ 47. الذکری/61. جواهرالکلام12/ 97- 100. کتاب الام1/ 313- 314. المجموع5/ 211- 212، 213، 218. کشّاف القنّاع2/ 129.تحفه الفقهاء1/ 252. بدایع الصنایع1/ 315. المغنی2/ 367. الشرح الکبیر2/ 344. المحلی5/ 123.

2- سنن الترمذى3/ 347. سنن ابن ماجه1/ 478.
3- الكافى3/ 176. التهذيب3/ 319- 320.
4- المغنى2/ 375. الشرح الكبير2/350. تذكره الفقهاء2/ 66. الذكرى/ 61-63. كشّاف القنّاع2/ 131.
5- تذكره الفقهاء2/ 66. الذكرى/ 61-63. الجواهر12/ 66- 70. النهايه للطوسى/ 143- 147. السرائر/ 355-361. الشرايع1/ 104- 107.
6- تحفه الفقهاء1/ 250. بدايع الصنايع1/ 312. البحرالرائق2/ 298. كشّاف القنّاع2/ 130- 139.

امرپنجم ازمستحبات نمازمیت این است که نمازگزار کفش هایش را در حال نماز از پاهایش بیرون کند، مگر اینکه در پای نمازگزار چکمه باشد که اشکال ندارد درحال نماز، ازجهت اینکه در برهنه بودن پاها یک نوع حالت وعظ وخشوع هست. دیگر روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده اند: «من أغبرت قدماه فی سبیل الله حرّمها الله علی النار؛ (1) کسی که پاهایش را در راه خداوند غبارآلود کند،خداوند آن پاها رابه آتش جهنم حرام می کند. ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نیز سیف بن عمیره ازامام صادق«علیه السلام» روایت کرده است: «لایصلّی علی الجنازه بحذاء ولابأس بالخف؛ (2) نماز برجنازه با کفش خوانده نمی شود و با چکمه اشکال ندارد.» ظاهراً مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی. (3)

امرششم ازمستحبات نماز میت؛ معظم فقهای امامیه قائلند نمازگزار فرق نمی کند امام جماعت باشد یا منفرد، نزدیک وسط جنازه مرد وصدرجنازه زن ایستاده شود؛ ازجهت روایتی که ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده اند: «قال أمیرالمؤمنین«علیه السلام»: من صلّی علی إمرأه فلایَقم فی وسطها ویکون ممایلی صدرها وإذا صلّی علی الرّجل فلیقم علی وسطه؛ (4) کسی که بر زن نماز می خواند، در وسط جنازه ایستاده نشود؛ بلکه طرف سینه میت ایستاده شود و اگر بر مرد نماز می خواند، در وسط جنازه ایستاده شود.» از جهت اینکه کنار سینه دورتر است از محل حرمت زن ها و سزاوارتر است برای ایستاده شدن نمازگزار. (5)

از فقهای مذاهب چهارگانه مالکی ها قائل به این قول شده اند و در زن ها به جای صدر میت، منکب میت گفته اند. (6)

از فقهای شافعی ابوعلی طبری، امام الحرمین جوینی، ابوحامد غزالی وسرخسی قائل به این قول شده اند؛ ولی صیدلانی گفته است این قول مختار ائمه ماست و باقی فقهای شافعی قائلند که نمازگزار در میت مرد درکنار سر میت و در میت زن و خنثی درکنار عجز آن ایستاده شود. (7)

1- [1] صحیح بخاری2/ 9ج4/ 25. سنن الترمذی4/170. سنن النسّائی6/ 14.

2- الكافى3/ 176. تهذيب الاحكام3/ 206. الوسايل باب 26از ابواب كراهيت صلات الجنازه بالحذاءح1.
3- اشاره السبق/ 104- 105. النهايه/ 143- 147. الغنيه/ 103- 105. السرائر1/ 355- 361. الشرايع1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 66. الذكرى/ 61- 63. الجواهر12/ 84.
4- الكافى3/ 176. التهذيب3/ 190. الاستبصار1/ 470- 471.
5- المقنعه/ 227.اشارهالسبق/ 104. النهايه/ 143. الغنيه/ 103. السرائر1/ 355- 361. الشرايع1/ 104- 107. تذكره الفقهاء2/ 66. الذكرى/ 61- 63. الروضه البهيه1/ 136- 144. الجواهر12/ 73- 83. سبل السلام2/ 102.
6- المدونه الكبرى1/ 175. رساله ابن ابى زيد القروانى/279. مختصر خليل/ 45. هامش الفقه على المذاهب الاربعه5/ 523.
7- المجموع5/ 224- 225. هامش الفقه على المذاهب الاربعه 5/ 523.

امام احمد«رحمه الله» در یک روایت قول فقهای امامیه را قبول کرده است[(1)]

و در روایت دیگر گفته است اگر میت مرد است، نمازگزار درکنار صدر او و اگر زن است، دروسط جنازه ایستاده شود؛[(2)]و

استدلال کرده است به روایت سمره بن جندب:«قال: صلّیت خلف رسول الله «صلّی الله علیه وآله» یوم صلّی علی ام کعب فوقف عند وسطها؛[(3)]

پشت سر پیامبر گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله» بر مادرکعب نمازجنازه خواندیم. آن حضرت دروسط جنازه ایستاده شد.» ازفقهای احناف حسن و ابی لیلی قائل به قول فقهای امامیه شده اند.[(4)]

ابویوسف و محمد ازفقهای احناف و شیخ طوسی از فقهای امامیه می گویند: نمازگزار باید در میت مرد درکنار سر میت و در میت زن در وسط جنازه ایستاده شود.[(5)]

استدلال آنان به عمل انس بن مالک خادم رسول الله«صلّی الله علیه وآله» است که برجنازه مردی نماز خواند و در برابر سر او ایستاد و برجنازه زن نماز خواند، در برابرکمراو ایستاد. علاء بن زیاد از او سؤال کرد: آیا دیده ای که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» چنین نماز خوانده باشد؟ گفت: بلی همین روش نماز را به خاطر بسپارید وحفظ کنید. ترمذی هم حدیث را تصحیح کرده است.[(6)] دیگر از جهت اینکه زن ها فرق دارند با مردها درجای ایستاده شدن در نمازها، پس جایز است در اینجا هم فرق داشته باشند. به علاوه ایستاده شدن نمازگزار در وسط جنازه جهت محفوظ بودن و مستورماندن جنازه است، لذا سزاوار است. ولی بعضی فقها از این قول جواب داده وگفته اند قول وفعل صحابی اگر مستند به تأیید نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نباشد، حجّیت ندارد.[(7)]

اکثر فقهای احناف می گویند: نمازگزار باید درکنار صدر میت ایستاده شود. فرق نمی کند میت مرد باشد یا زن، صغیر باشد یا کبیر؛ ازجهت اینکه زن و مرد مساوی هستند در سنن و مستحبات نماز؛ و ازجهت اینکه سر و پاهای میت جزء اطراف گفته می شوند و اعتبار ندارند؛ پس باقی می ماند بدن میت از عجیزه (کپل) تا گردن. پس صدر میت می شود وسط بدن میت وایستادن در برابر وسط میت اولی و سزاوار است تا هر دو طرف میت برابر شود در استفاده و

1- نفس المصدر5/ 225.
2- [2] المجموع5/ 224- 225. المغنى2/ 394- 395. هامش الفقه على المذاهب الاربعه5/ 523.
3- صحيح مسلم2/ 662. سنن النسّائى1/ 195. صحيح بخارى1/ 90.
4- بدايع الصنايع1/ 312.
5- الشرح الكبير2/ 344. المغنى2/ 395. عمده القارى8/ 136. المجموع5/ 224- 225. بدايه المجتهد1/ 236. الخلاف1/ 731. كشّاف القنّاع2/ 131. المحلّى5/ 123.
6- سنن ابن ماجه1/ 479.سنن البيهقى4/ 33.
7- تذكره الفقهاء 2/ 66.

بهره از نماز. دیگر ازجهت اینکه قلب درصدر است وقلب معدن علم، حکمت واعتقادات میت است وشرافت دارد بر سایر اعضا و سزاوار است که نمازگزار در مقابل آن ایستاده شود.(1)

امر هفتم از مستحبات نماز میت این است که نماز میت را در همان جاهایی که برای نماز تعیین شده اند، بخوانند؛ ازجهت تبرّک آن مواضع به علت فراوان خوانده شدن نماز ودعا وطلب استغفار مؤمنین در آن مواضع و دیگر ازجهت اینکه هرکس اطلاع پیدا کند ازفوت کسی ازاهالی قریه و محل، همان جا حاضر می شود. اگر نماز میت را در مساجد بخوانند، جایز است؛ گرچه بعضی فقها مکروه می دانند. برای جواز استدلال کرده اند اول به قاعده اصل که اصاله الاباحه است در این مورد، اقتضای جواز را دارد. دوم به روایتی که نقل کرده اند که نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» بر ابن بیضاء در مسجد نماز خواند. صحابه «رضی الله عنهم» هم در مسجد بر خلیفه اول و دوم «رضی الله عنهما» نماز خواند ند. از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» هم بقباق خبری از امام صادق«علیه السلام» روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شده است: «هل یصلّی علی المیت فی المساجد؟ قال: نعم؛(2) آیا در مساجد جایز است نمازخواندن بر میت؟ آن حضرت فرمود: بلی، جایز است.»

امر هشتم از مستحبات نماز میت این است که نمازخوان از جای خود حرکت نکند تا اینکه مردم میت را از جایش بلند کنند؛ از جهت روایتی که حفص بن غیاث از ابی جعفر امام باقر «علیه السلام» از پدرانش، از امیر مؤمنان علی «علیه السلام» نقل کرده است: «أنّه کان إذا صلّی علی جنازه لم یبرح من مکانه حتّی یراها علی أیدی الرّجال؛(3)

آن حضرت زمانی که بر جنازه نماز می خواند، از جایش حرکت نمی کرد تا وقتی که مردم آن جنازه را حرکت می دا دند.» ظاهراً این مسئله مورد اتفاق همه فقهای مذاهب اسلامی است.(4)

مسئله سوم در اوقات نماز میت

فقهای امامیه اتفاق دارند بر جواز نماز میت در تمام اوقات پنج گانه، از جهت روایتی که از

1- 3تحفه الفقهاء1/ 250. بدایع الصنایع 1/ 312. مبسوط السرخسی2/ 65. الهدایه1/ 92. شرح العنایه2/ 89. عمده القاری8/ 136.

2- الوسایل باب30 از ابواب صلاه الجنازه ح1.

3- همان، باب11ح1.

4- المقنعه/ 227. النهایه/ 143- 147. الغنیه/ 103-105. السرائر1/ 355. الشرایع1/ 106- 107. تذکره الفقهاء2/76-78. الذکری/ 63- 64. الجواهر12/ 97- 100. کتاب الموطأ1/ 229. المدونه الکبری1/ 177. المجموع5/ 213.المغنی2/ 375. کشّاف القنّاع2/ 136.

امام باقر«علیه السلام» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «یصلّی علی الجنازه فی کلّ ساعه؛(1)

نماز خوانده می شود بر میت در تمام ساعات شب و روز.» دیگر اینکه نماز میت دارای رکوع و سجود نیست تا به وقت دون وقت اختصاص پیدا کند، زیرا نماز میت یک عبادت واجب است مانند نمازهای یومیه. زمانی که وقتش رسید، امتثالش واجب می شود وکراهتی در کار نیست. وقت و سبب نماز میت هم حضور جنازه است که هر زمان این سبب حاضر شد، فرق نمی کند در شب حاضر شود یا روز، خواندن نماز بر آن واجب می شود. علاوه برآن نماز میت دعای محض است وکراهت ندارد؛ مانند دعاهای دیگر اختصاص به زمان خاصی ندارد.(2)

اما ازفقهای مذاهب چهارگانه نیز شافعی ها واحمد بن حنبل دریک روایت قائل به این قول شده اند وگفته اند: «یصلّی علی الجنازه أیّ ساعه شاء من لیلٍ أو نهارٍوکذلک یدفن فی أیّ ساعه شاء من لیل أونهار وقد دفنت فی عهد رسول الله « صلّی الله علیه وآله» مسکینه لیلاً فلم ینکر؛ و دفن ابوبکر«رضی الله عنه» لیلاً ودفن المسلمون بعد لیلاً؛ لما روی الشافعی قال: أخبرنا الثقه من أهل المدینه أنّه صلّی علی عقیل بن أبی طالب والشمس مصفره قبل المغیب قلیلاً و لم ینتظر به مغیب الشمس؛(3)

نماز خوانده می شود بر جنازه در هر ساعت از روز وشب؛ و همین طور دفن می شود میت در هرساعت از روز وشب و اختصاص به وقتی دون وقت ندارد. این عمل درعصرنبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» صورت گرفته؛ زنی فوت می کند درمدینه ومسلمانان او رادرشب دفن می کنند وآن حضرت اعتراضی نکرده است. همین طور خلیفه اول«رضی الله عنه» در شب دفن شده است وبعد از آن مسلمین این کار را انجام می داده اند. دیگر ازجهت روایتی که امام شافعی روایت کرده است وگفته: یک نفر مورد اعتمادم ازاهل مدینه به من خبر داد که برجنازه عقیل بن أبی طالب«رضی الله عنهما» نمازخواند ند ودفنش کردند، درحالی که آفتاب زرد شده بود وچند دقیقه بیشتر به غروب نمانده بود. اصلاً کسی انتظار غروب را نکشید.» ابن منذر گفته است مسلمین اجماع دارند برجواز نماز جنازه بعد از صبح تا طلوع خورشید و بعد از عصر تا مایل شدن شمس به غروب.

اما قائلین به قول دیگر می گویند: نماز میت ودفن میت در سه وقت جایز نیست ومکروه است.

ص: 159

1- [1] الکافی3/ 180. التهذیب3/ 321/ 998. الاستبصار1/ 470./1814.

2- المقنعه/ 227- 232. النهایه/ 143- 147. المراسیم/ 80. السرائر1/ 355- 361. الشرایع1/ 106- 107. تذکره الفقهاء2/ 80- 82. الذکری/ 61-63. الجواهر12/ 105- 126.

3- کتاب الام1/ 318. المجموع5/ 171- 172. بدایه المجتهد1/ 242. عمده القاری8/ 124. المغنی2/ 749. سنن البیهقی4/ 32.

آن سه وقت: اول زمان طلوع خورشید تا هنگامی که بالا آمده، قرارگیرد. دو هنگامی که جرم خورشید به دایره نصف النهار رسیده، ولی هنوز به طرف مغرب عبور نکرده است (یعنی سر ظهر). سه هنگام غروب. آنان به حدیث عقبه بن عامراستدلال کرده اند؛ همین قول ازمالک بن انس، نخعی، ثوری، احمد بن حنبل در روایتی دیگر، اسحاق، عبدالله بن عمر، عطاء واصحاب رأی نیز نقل شده است ازجهت همین روایت. عقبه بن عامر گفته است: «ثلاث ساعات کان رسول الله « صلی الله علیه وآله» ینهانا عن الصلاه فیهنّ وأن نقبر فیهنّ موتانا؛(1)

سه وقت را نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» منع کرده است ما را از نمازخواندن برمیت در همان اوقات و ازدفن میت درهمان اوقات.» دیگر ازجهت اینکه نماز میت غیر از نمازهای واجب یومیه است وشبیه نمازهای نوافل است وخواندن نوافل درآن او قات سه گانه مکروه است، پس خواندن نماز میت درآن اوقات نیز مکروه است. اما اینکه جایز شده خواندن نماز میت بعد ازصبح و عصر، ازجهت طولانی بودن مدت آن دو است زیرا صبرکردن در آن مدت باعث واردشدن ضرر برمیت می شود؛ برخلاف اوقات سه گانه که مدتش کم و زودگذراست وصبر درآن مدت باعث واردشدن کدام ضرری بر میت نمی شود.(2)

مسئله چهارم در مکروهات نماز میت از منظر فقهای مذاهب اسلامی

اکثر فقهای امامیه تکرار نماز را از یک نمازخوان، فرق نمی کند امام باشد یا منفرد برمیت عادی، مکروه می دانند؛ بلکه بعضی هایشان ادعای اجماع کرده اند از جهت روایتی که از وهب بن وهب از امام صادق«علیه السلام» وآن حضرت از پدران خود نقل کرده اند:

«إنّ رسول الله«صلّی الله علیه وآله» صلّی علی جنازه؛ فلمّا فرغ جاء قوم فقالوا: یا رسول الله، لم ندرک الصّلاه. فقال: لایصلّٰی علی جنازه مرّتین ولکن أدعوا لها؛(3)

نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» بر جنازه ای نماز خواند. بعد از ختم نماز عده ای آمدند و عرض کردند: یا رسول الله، ما نماز را درک نکردیم. آن حضرت فرمود: بریک جنازه دو بارنماز خوانده نمی شود؛ ولی برایش دعا کنید.» ولی همان فقها تقویت کرده اند عدم کراهت تکرار نماز را

برمیت صاحب فضیلت وشرف اخروی. وعدم کراهت ظاهر وآشکارتر می شود از

ص: 160

1- سنن ابن ماجه1/ 486- 487/ ح1519. سنن البیهقی4/ 32.
2- المغنی2/ 416- 417. الشرح الکبیر1/ 799. المدونه الکبری1/ 190. المنتقی2/ 17. بدایه المجتهد1/ 242. بدایع الصنایع1/ 316- 317.
3- الوسایل باب 6 از ابواب صلاه الجنازه ح13،23،24.

روایات وعباراتی که درباره تکرار نماز صحابه«رضی الله عنهم» بر نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»، همچنین نماز برحمزه سیدالشهداء،سهل بن حنیف وفاطمه بنت اسد«رضی الله عنهم» وارد شده است. اما کراهت درغیر اینها سر جای خود باقی است.(1)

اما ازفقهای مذاهب چهارگانه، امام شافعی«رحمه الله» گفته: محبوب ترین نماز نزد من یک نماز است برمیت وهمین را مشاهده کردم از مردم؛ وقتی بر جنازه نماز می خواندند، دیگرمنتظر نمی ماندند برای کسانی که نماز را درک نکرده اند. بلی، اگر ولی میت نماز را درک نکرده است وانتظار باعث ایجاد خطر برای جنازه نمی شود، باکی نیست صبرکنند تا ولی میت نماز بخواند؛ و اگر انتظار موجب ایجاد خطر برای جنازه می شود، میت را دفن کنند وکسانی که نماز بر میت نخوانده اند، بعد از دفن بر قبر نماز بخوانند.(2)

اما فقهای احناف ومالکی ها می گویند: تکرار نماز برمیت جایز نیست، نه جماعت و نه فرادا، بلکه مکروه است. مگر اینکه نماز اول را بدون اجازه اولیای میت خوانده باشند، بعد ولی میت حاضر شده است ومی خواهند نماز بخوانند یا اینکه نماز اول فرادا بوده وتکرار درجماعت است. در این صورت ندب است تکرار نماز.(3)

اما حنابله می گویند: برای کسانی که اول بار نماز خوانده اند بر میت، تکرار نماز جایز نیست وکسانی که نماز اول را درک نکرده اند، تا وقت دفن می توانند نماز بر میت را تکرار کنند. اگر تا وقت دفن نتوانستند نماز بخوانند، بعد از دفن تا یک ماه می توانند نماز را برقبر بخوانند. این نظر اهل علم از صحابه می باشد و از ابوموسی اشعری، عبدالله بن عمر، ام المؤمنین عایشه واوزاعی«رضی الله عنهم» روایت شده است.(4)

1- النهایه/ 143- 147. الغنیه/ 105. السرائر1/ 355- 361. تذکره الفقهاء2/ 79- 80. الذکری/ 56- 57. الجواهر12/ 100- 104.
2- کتاب الام1/ 313- 314. المجموع5/ 244- 245. کشّاف القنّاع2/ 144. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 527.
3- المدونه الکبری1/ 181- 182. بدایع الصنایع1/313. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 527.

4- المغنى2/ 391. الشرح الكبير2/ 353- 354. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 527.

فصل پنجم: در احکام دفن میت

اشاره

ص: 162

فصل پنجم در احکام دفن میت است از منظر فقهای مذاهب اسلامی و در این فصل چند مطلب بیان می شود.

مطلب اول در تعریف دفن است

کلمه دفن در لغت مصدر متعدی از باب دفن یدفن دفناً می باشد. گفته می شود: دفنت الشیئ ای سترته یعنی پنهان کردم شیء را و دفنت المیت یعنی به خاک سپردم جنازه را، فهو مدفون ای مستور یعنی شیء پنهان شده. دفن ودفین به معنای مدفون و پنهان شده می باشند. جمع دفن برادفان ودُفناء می آید. دفن میت یعنی پنهان کردن جنازه در خاک، و أَدفن الشیئ به معنای افتعل ای ستر و پنهان کردن آمده است، و داء دفین یعنی درد پنهان ودانسته نشده. التدافن یعنی تکاتم وپنهان کردن؛ و سخن بزرگان است: أدفنوا کلامه تحت أقدامکم یعنی پنهان کنید سخن او را زیر قدم هایتان وآشکار نکنید. درحدیث شریف آمده: «قم عن الشمس فإنّها تظهر الدّاء الدّفین؛ زیر آفتاب ننشینید، زیرا مرض های پنهانی را آشکار می کند.» در اصطلاح، فقها کلمه دفن را به همان معنای لغوی اش استعمال کرده اند، لکن با یک سلسله قیود و شرایط خاص.(1)

مطلب دوم درمقدمات دفن میت است

اشاره

مطلب دوم درمقدمات دفن میت است؛ وآن چند امر مستحب و سنتی است که پیش از دفن و در حین دفن و بعد از دفن انجام می شوند؛ اما پیش از دفن: اول تشییع میت و جنازه است و در تشییع چند امر بیان می شود.

اول تعریف تشییع

اشاره

تشییع مصدر متعدی از باب شیَّع یشیِّع تشیِیعاً یا شایع یشایع شیاعاً ومشایعه می باشد. شیعه اسم مصدر است وشیعه به مردمی گفته می شود که بر امری اجتماع کرده باشند؛ واستعمال می شود به یک لفظ ومعنای واحد برمفرد، تثنیه، جمع، مذکر ومؤنّث. جمعش بر شِیَع وأشیاع

می آید. دراصل شیعه ازمشایعه گرفته شده است ومشایعه یعنی متابعت ومطاوعت: دنباله روی و پیروی. گفته می شود: شایع ٍشیاعاً وشیَّعه یعنی پیروی کرد او را. ابواسحاق گفته: معنای شیَّعت فلاناً یعنی پیروی کردم فلانی را در رأی واندیشه اش؛ وشایعه کلاهما یعنی تقویت کرد وپیروی کرد او را هریک این دو. از این قبیل است معنای حدیث شریف صفوان؛ «إنّی لأری موضع الشهاده لو تشایعنی نفسی؛ من جایگاه شهادتم را می بینم، اگر نفسم مرا پیروی کند.» این در صورتی است که یای کلمه «شیِع» کسره داده شود واگر به فتحه خوانده شود، «شیَع» به

1- فرهنگ معین حرف (د). صحاح اللغه ماده (دفن). لسان العرب ماده (دفن). مجمع البحرین ماده (دفن). نهایه ابن اثیر(دفن).

کسی گفته می شود که دیگران او را همراهی می کنند.

فقهادر اصطلاح آن را به همان معنای لغوی اش استعمال کرده اند وگفته اند: «ینبغی لمن شیّع جنازه أن یمشی خلفها وبین جنبیها ولایمشی أمامها فإنَّ الجنازه متبوعه ولیست تابعه؛(1)

برای کسی که تشییع می کند جنازه را سزاوار است ازپشت جنازه یا از دو طرف جنازه راه رود نه ازجلوی جنازه؛ زیرا جنازه دنبال شده است نه دنبال رونده.» ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» روایتی ازامام صادق«علیه السلام» ذکر شده است: «أنّ المؤمن إذا دخل قبره، ینادی: ألا إنّ أوّل حبائک الجنّه وأوّل حباء من تبعک المغفره؛(2) مؤمن هرزمان که داخل قبرش گذاشته شود، ندایی ازطرف خداوند می رسد که آگاه باش اولین بخشش ازطرف خداوند برای تو بهشت وبرای کسانی که تو را تشییع کرده اند، مغفرت می باشد.»

«قال«علیه السلام»: إتّبعوا الجنازه ولاتتبعکم فإنّه من عمل المجوس؛(3)

آن حضرت فرمود: شما دنبال جنازه روید نه اینکه جنازه را پشت سرشما نقل دهند، زیرا این کار ازکردار مجوسی هاست.» ازامام علی«علیه السلام» روایت شده که آن حضرت فرمود: «فضل الماشی خلف الجنازه علی الماشی أمامها کفضل المکتوبه علی التطوُّع، سمعته عن رسول الله«صلّی الله علیه وآله»؛(4) برتری کسی که پشت سر جنازه راه می رود، برکسی که پیش روی جنازه راه می رود، مانند برتری عمل واجب بر عمل ندبی است.» این بود نظر فقهای امامیه. اما فقهای مذاهب چهارگانه در اصل استحباب تشییع جنازه موافقند با فقهای امامیه و همین طور ثوری و اوزاعی وغیر آنها ادعای اجماع کرده اند برآن؛ ولی مخالفت کرده اند با فقهای امامیه درکیفیّت تشییع که در ضمن مسائل آینده بیان می شود.(5)

امر دوم در احکام تشییع از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای تمامی مذاهب اسلامی اتفاق دارند بر استحباب تشییع جنازه میت مؤمن وتصریح کرده اند:

1- لسان العرب ماده (شيع) .. صحاح اللغه باب الشين مع الياء .. نهايه ابن الاثيرباب الشين مع الياء ..
2- الفقيه1/ 99/7. الكافى3/ 172/ 1.
3- المقنع/ 19.
4- [4] كنزالعمال15/ 722/ 42879. العلل المتناهيه2/ 899/ 1502.
5- تذكره الفقهاء2/ 51- 52. المجموع5/ 270و216.المواهب الجليل 3/ 34. المبسوط السرخسى2/ 56- 57. تحفه الفقهاء1/ 244. بدايع الصنايع1/ 309. الجوهرالنقى4/ 24- 25. البحرالرائق2/336. المغنى2/ 361- 362. الشرح الكبير2/ 360- 361. كشّاف القنّاع2/149. المحلى5/ 164- 165. بدايه المجتهد 1/ 187. سبل السلام2/ 107- 108. نيل الاوطار4/ 115- 116.

«ینبغی أن یؤذن المؤمنون بموت المؤمن إذا لم یعلموا؛ لیتوفّروا علی تشییعه وإتباع جنازته ویصلّون علیه ویستغفرون له فیکتب لهم الأجر وللمیت الإستغفار؛

سزاوار است که از فوت مؤمن مؤمنین خبرشوند تا جمع شوند برای تشییع جنازه، نماز وطلب مغفرت برای او، وخداوند عزوجل واجب می کند اجر وثواب را برای مؤمنین ومغفرت را برای میت.»

لکن اختلاف کرده اند در«نداء ونعی» یعنی اعلان فوت و اطلاع رسانی. فقهای امامیه، احناف، حنابله ومالکیه می گویند: در«نداء ونعی» اشکالی نیست اگر مشتمل بر دروغ وفخر وایثار دوران جاهلیت نباشد؛ زیرا «نداء ونعی» باخبرکردن مؤمنین است ازفوت مؤمن، تا جمع شوند برای تشییع او ونماز وطلب مغفرت برای او وخداوند هم طبق وعده ای که داده است، مغفرت می کند میت را واجر وثواب می نویسد برای تشییع کننده ها.(1)

همچنین ازجهت روایتی که ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت شده است که آن حضرت فرموده:

«لایموت منکم أحد إلّا أذیتمونی؛(2)

هیچ مرده تان را بدون اطلاع من دفن نمی کنید.» از عبدالله عمر«رضی الله عنهما» نیزنقل کرده اند که وقتی خبر فوت رافع بن خدیج را به او دادند، روکرد به اولیای میت وگفت: چه تصمیم دارید؟ گفتند: جنازه رانگاه می داریم وبه اطراف مدینه، قباء، قریه ها وروستاها اطلاع رسانی می کنیم تا مؤمنین جمع شوند، بعد دفن می کنیم. عبدالله گفت: بلی، کار خوبی است.(3) از طریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نیزحسن بن محبوب وعبدالله بن سنان روایتی ازامام صادق «علیه السلام» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «ینبغی لاولیاء المیت أن یؤذنوا إخوان المیت بموته فیشهدون جنازته ویصلّون علیه ویستغفرون له فیکتب لهم الاجر وللمیت الاستغفار ویکتسب هو الاجر بما اکتسب لهم؛(4) سزاوار است که اولیای میت برادران مؤمن میت راخبر

1- فقه الرضا / 170. المقنعه / 79. النهايه / 37. الغنيه/ 105. المعتبر1/ 262. تذكره الفقهاء2/ 50- 51. الدروس الشرعيه1/ 111. جامع المقاصد1/ 414. مدارک الاحكام2/ 122. كشف اللثام2/ 325. رياض المسائل2/ 100. جواهرالكلام4/ 263. المستمسک4/ 207. كتاب الطهاره8/251- 253. مسند زيد بن على/ 174. كتاب الام1/ 307. كتاب الموطأ1/ 225- 226.مبسوط سرخسى2/ 56- 67. تحفه الفقهاء1/ 244. بدايع الصنايع 1/ 309. الجوهرالنقى4/ 24-25. المغنى2/ 360- 361. الشرح الكبير2/ 432- 433. نيل الاوطار4/ 96- 97. المجموع5/ 277.
2- مسند احمد4/ 388.
3- الشرح الكبير2/ 432- 433.
4- الكافى3/ 166/ ح1. التهذيب1/ 452ح1470.

دهند از فوت او تا آنها حاضر شوند برجنازه ونمازبخوانند برآن وطلب استغفار وبخشش کنند برای او، ونوشته شود ازجانب خداوند اجر و ثواب برای آنها و مغفرت و رحمت برای میت.» دیگر ازجهت روایتی که نقل شده است نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» در روز فوت نجاشی فوت او را برای صحابه اعلام کرد و همه را جمع کرد در مصلَّی و برای او نماز خواند. همین طورخبرشهادت جعفر بن أبی طالب، زید بن حارثه وعبدالله بن رواحه سه تن از فرماندهان لشکر اسلام درجنگ مؤته را به اهالی مدینه اعلام کرد.(1)

اما فقهای شافعی «نداء ونعی» را ولو مشتمل بر حرام نباشد، مکروه می دانند و خبرکردن اهل وعیال میت ودوستان وبستگان میت اشکال ندارد.(2)برای کراهت نعی استدلال کرده اند به روایتی که ترمذی ازحذیفه نقل کرده است که ایشان در وقت فوتش وصیت کرد: «إذا متّ فلاتؤذنوا بی احداً إنّی أخاف أن یکون نعیاً فإنّی سمعت رسول الله «صلی الله علیه وآله» ینهی عن النعی؛(3) زمانی که فوت کردم، احدی را خبر نکنید، زیرا می ترسم از نعی؛ چون ازپیامبراسلام «صلّی الله علیه وآله» شنیدم که منع می کرد از نعی.»

امر سوم در چگونگی تشییع میت از منظر فقهای تمام مذاهب اسلامی

فقهای امامیه، زیدیه وظاهریه وازفقهای مستقل اوزاعی واسحاق اتفاق دارند که درحال اختیار راه رفتن مشیِّع پشت جنازه یا از راست و چپ جنازه افضل است ازراه رفتن پیش ازجنازه. ازفقهای مذاهب چهارگانه فقهای احناف نیز قائل به همین قول هستند، به شرط اینکه در پشت جنازه اختلاط بین زن و مرد حاصل نشود و یا نوحه سرایی نکنند؛ واگر یکی از این دو عمل صورت بگیرد، راه رفتن پیش از جنازه افضل است. استدلال شده برای افضلیت راه رفتن مشیِّع پشت جنازه به روایتی که عمربن حریث از امام علی«علیه السلام» روایت کرده است که من به امام عرض کردم: چه می فرمایید درباره راه رفتن مشیِّع پیش ازجنازه؟ آن حضرت فرمود:

«المشی خلفها افضل من المشی أمامها کفضل المکتوبه علی التطوُّع. قلت: فإنّی رأیت أبابکر وعمر«رضی الله عنهما» یمشیان أمامها. قال: إنّهما یکرهان أن یحرجا الناس؛(4)

راه رفتن مشیع پشت جنازه افضل است از راه رفتن مشیع پیش از جنازه مانند فضیلت امر واجب

1- المجموع5/ 215- 216.
2- همان
3- الشرح الکبیر2/ 432.
4- کنزالعمال15/ 722/ 42879. العلل المتناهی2/ 899/ 1502. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 532.

برمستحب. گفتم: من ابابکر وعمر را دیدم که پیش ازجنازه راه می رفتند. فرمود: راه رفتن آن دو پشت جنازه باعث ایجاد عسروحرج برای مشیِّعین می شد؛ لذا دوست نداشتند که مردم را به عسروحرج اندازند و برای پرهیز ازاین کار پیش ازجنازه راه می رفتند.» ولی آثار و روایاتی که درباره راه رفتن مشیِّعین پیش ازجنازه وارد شده اند، با کثرتی که دارند، درهیچ یک از آنها به افضلیت راه رفتن مشیِّعین پیش از جنازه تصریح نشده است. لذا همه آنها حمل بر اباحه وجواز شده است نه افضلیّت. همچنین حمل شده برجواز فعل نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» وصحابه«رضی الله عنهم» وتابعین«رحمهم الله» درجاهایی که پیش ازجنازه راه رفته اند. (1) دیگر اینکه راه رفتن پشت جنازه نزدیک تر است برای پندگرفتن و اندرزپذیری مشیِّعین از راه رفتن پیش از جنازه، زیرا مشیِّعین جنازه را با چشم می بینند و به خود می آیند وخود را برای این روز آماده می کنند؛ لذا بهتر است.

امافقهای شافعیه، حنابله ومالکیه می گویند: راه رفتن مشیِّعین پیش از جنازه افضل است ازراه رفتن مشیّعین پشت جنازه؛ واستدلال کرده اند به روایت عبد الله عمر«رضی الله عنهما» که من نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» وابابکر وعمر را دیدم که پیش ازجنازه راه می رفتند.(2) دیگراینکه مشیِّعین به منزله شفیع هستند برای میت وشفیع مقدم است برمشفوع له؛ ومشیِّعین باید نزدیک باشند به جنازه، هرچه نزدیک تر باشند، فضیلتشان بیشتر است.(3)

امرچهارم در اموری که از منظر فقهای مذاهب اسلامی انجام آنها در تشییع مستحب و مندوب است

و آن چند امر است. امراول، مشیِّعین هر وقت که چشمشان به جنازه افتاد، بگویند:

1- الجوهرالنقی4/ 24- 35. البحرالرائق2/ 336. مبسوط السرخسی2/ 56. بدایع الصنایع2/ 309.المحلی5/ 165- 166. نیل الاوطار4/ 114- 115. المقنعه/ 79. النهایه/ 36- 37. المهذب1/ 62. الغنیه/ 105. السرائر1/ 164. المعتبر1/ 293. تذکره الفقهاء2/ 51- 52. الدروس1/

111. جامع المقاصد1/ 415.مدارک الاحکام2/ 122. الریاض2/ 212.جواهرالکلام4/ 267. المستمسک4/ 208. تحریر الوسیله1/ 69. کتاب الطهاره8/ 451- 452.

2- سنن ابی داوود3/ 205/ 3179. سنن الترمذی3/329 -3/ 321/ 1007- 1010. سنن النسّائی4/ 56.

3- المجموع5/ 278- 279. فتح العزیز5/ 142. مختصرالمزنی/37. کتاب الموطأ1/ 225- 226. مواهب الجلیل3/ 341. المغنی2/ 361- 362. الشرح الکبیر2/ 360- 362.

«إنّا لله و إنّا إليه راجعون و الله أكبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله. اللّهمَّ زدنا إيماناً و تسليماً. الحمد لله الّذی تعزَّز بالقدره و قهّر العباد بالموت والحمد لله الّذی لم يجعلنی من السّواد المخترم؛(1)

هستی ما ازخدا وند است وبرگشت ما هم به سوی اوست وخداوند بزرگ است و اين مردن وعده الهی و رسول اوست که هر دو راست گفته اند. پروردگارا، اعتقاد ما را به خودت و تسليم بودن ما را در مقابل قضا وقدرت بيفزای. حمد وستايش مخصوص خداست که معزّز ومحترم است به علت قدرت وغلبه برسرنوشت بندگانش به سبب مرگ؛ وحمد وستايش مر خدای را که مرا جزء بی سوادان کوردل قرار نداده است.»(2)

ظاهراً اين امرمورد اتفاق همه مسلمين است.

امردوم، حمل جنازه است توسط مشيعين واين مسئله نيز مورد اتفاق بين مسلمين است. زيراحمل جنازه نه يک عمل زشت وپست است ونه باعث ازبين رفتن مروّت می شود؛ بلکه يک عمل نيکو واحترام به ميت است و نبی مکرم اسلام«صلّی الله عليه وآله» وصحابه«رضوان الله تعالی عليهم» وتابعين«رحمهم الله» در صدراسلام اين کار رامی کردند. لکن فقها اختلاف کرده اند درکيفيّت وچگونگی حمل جنازه وبرايش دو روش را نقل کرده اند.

اول، تثليث يعنی حمل سه نفره ومعنايش اين است که يک نفر هر دو عمود بلند چوبی جلوی تابوت را روی شانه های خود بگذارد وچوبی را که در عرض تابوت بين آن دو نصب است، روی کتف خود بگذارد. دنبال تابوت را هم دو نفر، يکی طرف راست وديگری طرف چپ تابوت را حمل کنند. کسانی که می خواهند تبرّک به حمل جنازه ازچهارطرفش بجويند، بايد شروع کنند از دنباله تابوت با حمل دسته چپ تابوت روی شانه راستشان؛ بعد رهايش کنند برای ديگری وازهمان دنباله تابوت دسته راست آن را روی شانه چپ حمل کنند؛ بعد رهايش کنند برای ديگری وپيش روی جنازه آمده، دسته راست تابوت را بگيرند وروی شانه چپ خود حمل کنند؛ سپس رهايش کنند ودسته چپ جلوی تابوت راگرفته، روی شانه راست حمل

1- . الوسايل باب9 از ابواب دفن الميت ح1،2،3.

2- . المهذب1/ 62. شرايع الاسلام1/ 34. تذكره الفقهاء2/ 59. الدروس1/ 111. جامع المقاصد1/216. مدارک الاحکام2/ 128. جواهرالکلام4/ 279-280. المستمسک4/ 208. کتاب الطهاره8/ 452. المجموع5/ 281. المغنی2/ 363. الشرح الکبیر2/ 364.

کنند. اکثر فقهای شافعی قائل به افضلیت این روش هستند.(1)

دوم روش تربیع است که تفصیلش می آید.

فقهای امامیه درحمل جنازه دو روش را نقل کرده اند: اول روش تثلیث که کیفیتش گذشت.

دوم روش تربیع است واین روش نزد فقهای امامیه، زیدیه و ظاهریه از روش اول افضل است؛ با این کیفیَّت که دو نفر طرف مقدم تابوت را حمل می کنند؛ یکی عمود راست جلوی تابوت را روی شانه چپ خود می گذارد ودیگری عمود چپ جلوی تابوت را روی شانه راست خود می گذارد. همچنین دو نفر که طرف مؤخر تابوت را حمل می کنند، یکی عمود طرف راست مؤخر تابوت را روی شانه چپ و دیگری عمود چپ مؤخر تابوت را روی شانه راست خود می گذارد و با این هیئت جنازه را چهارنفره حمل می کنند. این روش از ابن مسعود نقل شده است.(2)

این روش در تمام اعصار وامصار ازصدراسلام تا عصرحاضر بین مسلمین معروف و مشهور بوده وهست وآسان ترین روشی هست برای کسانی که جنازه راحمل می کنند وبعیدتر است از شبیه شدن حمل جنازه به حمل اجناس ثقیله.

ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز علاء بن سیّابه روایتی از امام صادق «علیه السلام» روایت کرده که آن حضرت فرموده: «یبدأ فی حمل الجنازه من جانب الأیمن ثم یمرّ علیها من خلفها إلی جانب الآخر حتّی یرجع إلی المقدَّم کذلک دور الرحاء؛(3)

درحمل جنازه ازطرف راست جلوی تابوت شروع کنند، بعد دور بزنند از پشت، طرف چپ جنازه تا جلوی جنازه مانند دورزدن آسیاب.» کسانی که می خواهند سنت را کامل کنند، از هرگوشه ده قدم جنازه را حمل کنند تا چهل قدم کامل شود؛ ازجهت روایتی که فرموده: «من حمل الجنازه اربعین خطوه، کفَّرت له الاربعون کبیره؛(4) کسی که جنازه را چهل قدم حمل کند، خداوند چهل گناه کبیره اش را می بخشد.»

فقهای مالکی وازفقهای مستقل اوزاعی می گویند: برای حمل جنازه حدی تعیین نشده است

1- كتاب الام1/ 370. مختصرالمزنى/ 37. فتح العزيز5/ 139- 141. المجموع5/ 269. كشّاف القنّاع24/ 149.
2- سنن البيهقى4/ 20. مصنف ابن ابى شيبه3/ 283.
3- التهذيب1/453ح1474. الكافى3/ 169ح4.
4- فقه الرضاء/ 169- 170.الخلاف1/ 717. المعتبر1/294. مختلف الشيعه2/ 318. الدروس1/ 111. جامع المقاصد1/415- 416.مدارک الاحكام2/ 125. كشف اللثام2/ 327- 328. الرياض2/ 100.الجواهر4/ 273- 274. المستمسک4/ 208- 209. كتاب الطهاره 8/ 453. المحلى5/ 168. نيل الاوطار4/ 113.

وجایز است چهار نفر یا سه نفر یا دو نفر جنازه را حمل کنند و اینکه ازکدام گوشه تابوت شروع کنند، تعیین نشده است. ازهرگوشه که می خواهند شروع کنند وکسانی که ادعای تعیین می کنند، بدعت است؛ وندب است حمل جنازه اطفال بدون تابوت و حمل با تابوت مکروه است از جهت تفاخر؛ و ندب است ستر تابوت جنازه زن ها؛ ولی فرش کردن حریر زیر تابوت مکروه است؛ اما ستر روی تابوت با حریر اشکال ندارد، به شرط اینکه رنگی نباشد و الاّ مکروه است.(1)

اما عده دیگری از فقهای شافعی می گویند: برای حمل جنازه دو روش در نظر گرفته شده است و به هرکدام که حمل کنند، نیکوست. روش اول تثلیث است، یعنی جنازه را سه نفرحمل کنند. نفر اول جلوی تابوت را حمل می کند یعنی دو قائمه جلوی تابوت را روی هر دو شانه خود می گذارد، طوری که سر او بین هر دو قائمه قرار گیرد؛ و دو نفر دیگر مؤخر تابوت را حمل می کنند و هر کدام یک گوشه تابوت را روی گردن خود می گذارند. این روش افضل است از روش دوم که تربیع باشد، یعنی چهارنفرازچهار گوش تابوت می گیرند. دو نفر دو گوش مقدم تابوت را ودو نفر دیگر دوگوش مؤخر تابوت را روی شانه هایشان حمل می کنند. دو نفرطرف راست تابوت را روی شانه های چپشان ودو نفر طرف چپ تابوت را روی شانه های راستشان جنازه را حمل می کنند؛ و واجب است که نحوه حمل طوری باشد که موجب توهین وتحقیر به میت نشود؛ و الّا حرام است؛ و سنت است که روی تابوت زن ها ستر شود واگر پارچه ساترحریر باشد، اشکال ندارد. ولی در تابوت مردها ستربا حریر جایز نیست و این روش را از فعل عثمان، سعد بن مالک، ابن عمر، أبی هریره، ابن زبیر، ابوالثور و ابن المنذر«رضی الله عنهم» نقل کرده اند وآنها عملشان را به فعل نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» درتشییع جنازه سعد بن معاذ «رضی الله عنه» مستند کرده اند.(2)

فقهای احناف می گویند: اصل سنت حمل جنازه با چهار نفرازچهار گوش تابوت به طور تناوب وتعاقب هر کدام ده قدم حاصل می شود؛ واگر بخواهند سنت به طورکامل مراعات شود، افضل این است که مشیع شروع کند به حمل ازطرف راست جلوی تابوت وآن را ده قدم روی شانه راست خود حمل کند. بعد منتقل شود به طرف راست پشت تابوت وآن را نیز ده قدم روی

1- المدونه الكبرى1/ 176. الشرح الكبير2/ 359. المجموع5/ 290. خلاف الشيخ الطوسى1/ 717. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 531.

2- كتاب الام1/ 370. مختصرالمزنى/ 37. فتح العزيز5/ 139- 141. المجموع5/ 269. كشّاف القنّاع2/ 149. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/531.

شانه راست خود حمل کند. بعد منتقل شود به طرف جلوی چپ تابوت وآن را ده قدم روی شانه چپ خود حمل کند. بعد منتقل شود به طرف چپ پشت تابوت وآن را ده قدم روی شانه چپ خود حمل کند. حمل دونفری جنازه هم مکروه است، همین طور حمل جنازه با وسیله نقلیه مکروه است، مگر ازجهت ضرورت؛ ومستحب است به حمل جنازه سرعت ببخشند، نه خیلی شدید که موجب لرزش جنازه درتابوت شود. همچنین مستحب است جنازه زن ها را ستر کنند، همان طور که روی قبرش را در هنگام گذاشتن جنازه در لحد ستر می کنند.

کیفیّت حمل جنازه اطفال؛ یک نفر به طور متناوب روی هر دو دست حمل کند واگر انسان سوار روی دست خود حمل کند، اشکال ندارد. برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند به روایتی که از ابن مسعود نقل کرده اند که او گفته: «إذا إتبع أحدکم جنازه فلیأخذ بجوانب السریر الأربعه ثم لیقطع بعد أولیذر فإنّه السنّه؛(1)

هر زمان که جنازه را تشییع کردید، سنت است که شروع کنید از اطراف چهارگانه تابوتش بعد می خواهید ادامه دهید یا رها کنید.» دیگر اینکه این روش معروف و مشهور است بین مسلمین درتمام اعصار و امصار از صدر اسلام تا هنوز و آسان تر است برای حمل جنازه ودورتر است از شباهت داشتن حمل جنازه به حمل اجناس دیگر.(2)

فقهای حنابله می گویند: سنت این است که جنازه را چهار نفر حمل کنند؛ هرکدام یک گوشه تابوت را بگیرند. فرد اول ابتدا از گوشه چپ مقدم تابوت شروع کند وگوشه چپ را روی شانه راست خود حمل کند. سپس برای غیرش رها کند وگوشه چپ مؤخر تابوت را نیز با شانه راست خود حمل کند. پس ازآن برای غیرش رها کند وگوشه راست مقدم تابوت را با شانه چپ خود حمل کند. بعد آن را برای غیرخود رها کند وگوشه راست مؤخر تابوت را با شانه چپ خود حمل کند. حمل تابوت بین قائمتین اشکال ندارد وهمین طور حمل جنازه با وسیله نقلیه از جهت ضرورت اشکال ندارد؛ همین طورحمل جنازه اطفال بدون تابوت؛ و سنت است که روی تابوت جنازه زن ها ستر شود.(3)

امرسوم ازمستحبات تشییع این است که حمل کنندگان جنازه بگویند: «بسم الله وبالله وعلی ملّه

1- سنن البیهقی4/ 20. مصنف ابن ابی شیبه3/ 283.
2- مبسوط السرخسی2/ 561. تحفه الفقهاء السمرقندی1/ 244. بدایع الصنایع ابی بکرالکاسانی1/ 309. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 530.
3- المغنی2/ 365. الشرح الکبیر2/ 359. کشّاف القنّاع2/ 149. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 531.

رسول الله «صلّی الله علیه وآله ». أللّهمَّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات .» ظاهراً این مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.(1)

امرچهارم ازمستحبات تشییع این است که مشیِّعین درحالت خشوع و پندگرفتن ازمرگ وتفکر درباره جایگاه انسان بعدازمرگ باشند واز خبرهای دنیایی، خنده، شوخی ولهو ولعب پرهیزکنند؛ ازجهت روایتی که عجلان ابوصالح روایت کرده است: «قال الصادق«علیه السلام»: یا اباصالح إذا أنت حملت جنازه فاذکر کأنّک المحمول. ثم قال: عجیب لقومٍ حبس أولهم عن آخرهم ثم نودی فیهم بالرَّحیل وهم یلعبون؛(2)

گفت: امام صادق«علیه السلام» به من فرمود:هروقت جنازه ای حمل کردی، به یاد بیاورکه تو گویا همان جنازه حمل شده هستی. بعد فرمود: تعجّب می کنم ازقومی که حساب اول وآخر دنیایشان بسته شده است وبرایشان اعلان مرگ شده؛ ولی هنوز درحال بازی با اموردنیایی هستند.» ظاهراً مسئله مورد توافق همه فقهای مذاهب اسلامی است ومخالفی دیده نمی شود.(3)

امر پنجم در مکروهات تشییع ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

وآن چند امر است که به مهم ترین آنها اشاره می شود.

امراول، روشن کردن آتش است پشت سرجنازه ویا بردن مجمره آتش پشت سرجنازه؛ بنابر روایتی که هشام بن عروه ازاسماء بنت ابی بکر«رضی الله عنها» نقل کرده است که به اهل بیتش وصیت کرد: «لاتتبعونی بنار؛ دنبال جنازه من آتش نیاورید.» همین طورازابی هریره وغیراونقل شده است. ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» نیز روایتی ازامام صادق«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «أنّ النَّبی«صلّی الله علیه وآله» نهی أن تتبع الجنازه بمجمره؛(4) نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» منع کرد ازدنبال کردن جنازه با ظرف آتش بخور.» ظاهراً مسئله اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی.(5)

1- فقه الرضاء/ 180. تذکره الفقهاء2/ 54. جواهرالکلام4/ 180. المستمسک4/ 208. المغنی2/ 363. الشرح الکبیر2/ 364.
2- الوسایل باب 59 از ابواب دفن میت ح1.
3- تذکره الفقهاء2/ 54. الذکری/52. مدارک الاحکام 2/ 124. جواهرالکلام4/ 270. المستمسک4/ 208- 209. الشرح الکبیر2/ 361. المغنی2/ 361. کشّاف القنّاع 2/ 153. البحرالرائق2/ 336. بدایع الصنایع1/ 310.
4- الکافی3/ 147ح4. التهذیب1/ 295ح864. الاستبصار1/ 209ح736.
5- تذکره الفقهاء2/ 54. المستمسک4/209. الشرح الکبیر2/ 364. المغنی2/ 364. مصنف ابن ابی شیبه3/ 271. نیل الاوطار4/ 118. مبسوط السرخسی2/61. کشّاف القنّاع2/ 152. بدایع الصنایع1/310. المدونه الکبری1/ 180.رسالت ابن ابی زید القروانی/273.

امردوم، سواربودن مشیِّعین درحال تشییع است؛ ازجهت روایتی که ثوبان روایت کرده: «وخرجنا مع النبی«صلّی الله علیه وآله» فی جنازه فرأی ناساً راکباً فقال:

ألاتستحیون إنّ ملائکه الله علی اقدامهم وأنتم علی ظهور الدّواب؟(1)

با نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» درتشییع جنازه حاضرشدیم وچشم آن حضرت به عده ای افتاد که سواره بودند. فرمود: خجالت نمی کشید ملائکه الهی پیاده هستند وشما سواره؟» همین طورازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» سخنی ازامام صادق «علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرموده: « خرج رسول الله « صلّی الله علیه وآله» فی جنازه یمشی فقال له بعض أصحابه: ألاترکب؟ فقال: إنّی أکره أن أرکب و الملائکه یمشون؛(2)

پیا مبر اسلام«صلّی الله علیه وآله» در تشییع جنازه پیاده راه می رفت. بعضی اصحاب عرض کردند: یارسول الله آیا دوست ندارید که سوار شوید؟ فرمود: دوست ندارم که من سوار باشم، ولی ملائکه الهی پیاده باشند.» این کراهت درصورت است که مشیِّع احتیاج به سوارشدن نداشته باشد، واگر به وسیله سواری احتیاج پیدا کرد، کراهت زایل می شود. ظاهراً مسئله اجماعی است بین فقهای مذاهب اسلامی. دیگر اینکه کراهت درحال تشییع است ودرحال برگشت به طرف خانه سواربودن اشکال ندارد؛ ازجهت روایت که از امام باقر«علیه السلام» نقل شده است که «امام علی«علیه السلام» سواربودن مشیعین رابدون عذر درحال تشییع کراهت داشت؛ اما درحال برگشت می فرمود: سواربودن اشکال ندارد.»(3)

مسئله اتفاقی است بین فقهای اسلامی.(4)

امرسوم از مکروهات تشییع، سروصدا راه انداختن وبلندکردن صدا پشت سر جنازه است؛ مثل اینکه با صدای بلند بگویند: «استغفروا له؛ طلب مغفرت کنید از خداوند برای میت»، «وسلّموا له یرحمکم الله؛ درود بفرستید برای میت. خداوند شما را رحمت کند»، «وإرفقوا به؛ با میت مدارا کنید»، «وترحّموا علیه؛ طلب رحمت کنید ازخداوند برای میت». یا اینکه با دست هایشان بر سر و صورت و سینه وران هایشان بزنند ونوحه سرایی کنند. اگر مشیِّعین هریک از این اعمال را انجام دهند، علاوه بر اینکه مکروه است، اجر و ثواب تشییعشان باطل می شود. این مسئله

1- [1] سنن ابن ماجه1/ 475/ 1480. سنن الترمذی3/ 333/ 1012. مستدرک الحاکم1/ 356.

2- الکافی3/ 170- 171ح2. الفقه1/ 122/ 588. التهذیب1/ 312/ 906.

3- التهذیب1/ 646/1518.

4- المعتبر1/294.تذکره الفقهاء2/ 53. الدروس1/ 111. الجواهر4/ 265. المستمسک4/208. المغنی2/ 362. الشرح الکبیر2/ 362. نیل الاوطار4/117. کشّاف القنّاع2/ 152. المجموع5/ 278. بدایع الصنایع1/ 310.

بین فقهای مذاهب اسلامی اتفاقی است،(1) ازجهت نهی نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» از سروصدای بلند دراطراف جنازه.(2)

امرچهارم، آوردن ظرف پرازآتش به دنبال جنازه است. این مسئله مورد اتفاق بین فقهای امامیه، احناف، شافعیه ومالکیه است. پخش بخارو به خصوص بوی خوش رادرهنگام غسل دادن میت، فقهای امامیه مکروه می دانند، واستدلال کرده اند به حدیثی که ازامام باقر«علیه السلام» نقل کرده اند: «لاتقربوا موتاکم الناریعنی الدخنه؛(3)

نزدیک مرده هایتان دودوآتش روشن نکنید.» ولی فقهای مذاهب چهارگانه پخش دود وبه خصوص بوی خوش را درهنگام غسل دادن میت مستحب می دانند؛ بلکه شافعی ها واجب می دانند.(4)

امرپنجم ازمکروهات تشییع

سرعت بخشیدن به نحوه حمل جنازه است به حدی که خلاف مدارا با میت باشد؛ مانند دویدن وامثال آن، واین درصورت است که خوف وترس برای میت ازناحیه ای پیش نیاید. اگر احتمال خوف و ترس برای میت ازناحیه ای وجود داشته باشد، سرعت بخشیدن به نحوه حمل جنازه بلکه دفن میت جایز است، بلاخلاف ازمنظر فقهای امامیه.(5)

اما فقهای بقیه مذاهب اسلامی اتفاق دارند براستحباب سرعت درتشییع و حمل جنازه؛ ازجهت روایت که ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده اند که آن حضرت فرموده: «أسرعوا بالجنازه فإن تکن صالحه فخیرا تقدِّمها إلیه وإن تکن شرًّا فشرًّا تضعونه عن رقابکم؛(6)

سرعت ببخشید به تشییع جنازه، زیرا جنازه اگر ازصلحا وسعادتمندان است وخیر وسعادت درانتظارش هست، پس زودتر اورا به سعادت می رسانید واگر شریر وشقاوتمند است وعذاب وعقاب درکمینش هست، پس یک شر را از گردن هایتان کنارگذاشته اید.» اما درحد واندازه سرعت

1- المعتبر1/ 294. تذکره الفقهاء2/ 54. الدروس1/ 111. الجواهر4/ 370 - 371. المستمسک4/209. المغنی2/ 363. الشرح الکبیر2/363. بدایع الصنایع1/ 310. الجوهرالنقی3/ 394.

2- [2] سنن ابی داوود3/ 203/ 3171. مصنف ابن ابی شیبه3/ 274. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 533.

3- الوسائل باب6از ابواب کفن ح12.

4- کتاب الام1/ 302- 303. المدونه الکبری1/ 181. المغنی2/ 318- 320. المعتبر1/274. الخلاف/697- 698. تذکره الفقهاء1/ 390- 391. ذکری الشیعه1/ 348- 352.

5- الخلاف1/ 718.المختلف2 / 310. تذکره الفقهاء2/ 49- 50. الذکری/52-53. الجواهر4/273. المستمسک4/ 209.

6- صحیح بخاری2/ 108. صحیح مسلم2/ 652/ 944. سنن ابی داوود 3/ 205/ 2181. سنن الترمذی3/ 335/ 1015. سنن نسّائی4/ 42. سنن ابن ماجه1/ 474/ 1477.

اختلاف کرده اند. فقهای شافعیه، زیدیه، حنابله ومالکیه می گویند: سرعت به حدی باشد که از راه رفتن عادی تندتر واز دویدن (خبب) یعنی هروله کندترباشد؛ و استدلال کرده اند به روایت ابن مسعود که گفته: ازنبی مکرم اسلام « صلی الله علیه وآله» از نحوه حمل جنازه سؤال کردیم. آن حضرت فرمود: «مادون الخبب؛(1)

بالاتر از راه رفتن عادی و پایین تر ازهروله باشد.»

احناف واصحاب رأی می گویند: حمل جنازه درحد «یخب ویرمل» باشد، یعنی دویدن وهروله به حدی باشد که میت داخل تابوت به لرزه نیفتد؛ واستناد کرده اند به قول عبدالرحمن که گفته: ما درتشییع جنازه عثمان بن ابی العاص بودیم وآهسته آهسته حرکت می کردیم که ابوبکره به مارسید ونحوه راه رفتن ما را که مشاهده کرد، تازیانه اش را بلند کرد وشروع کرد به زدن وگفت: ما با نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» درتشییع جنازه بودیم، «نرمّل رملاً؛(2)

یعنی هروله می کردیم و می دویدیم».

امرپنجم شرکت زننها درتشییع جنازه ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه وشافعیه وحنابله می گویند: اگر شرکت زن ها درتشییع جنازه موجب خوف وقوع درفتنه وفساد نمی شود، جایز است ومکروه واگرخوف وقوع درفتنه وفساد وجود داشته باشد، جایز نیست وشرکت حرام است؛ ازجهت روایت که از نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» نقل کرده اند: آن حضرت در تشییع جنازه حاضر شد وزن هایی رامشاهده کردکه نشسته اند. حضرت سؤال کرد: برای چه نشسته اید؟ عرض کردند: به خاطرجنازه. فرمود: برای غسل دادن جنازه؟ عرض کردند: نه، بلکه برای تشییعش. فرمود: برگردید به خانه هایتان « مأزورات غیر مأجورات؛(3) با باری ازگناه بدون اجروثواب.» دیگر اینکه حضور زن ها درتشییع جنازه منافی است با دستور اسلام درباره آنها که خفا ومستوربودن آنها باشد. علاوه برآن ازجهت سخن ام عطیه که گفته: نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» زن ها را از شرکت در تشییع منع کرده است.(4)

مگر اینکه ابودرداء، زهری وربیعه ازفقهای مستقل شرکت زن ها را درتشییع جنازه جایز

1- سنن الترمذى3/ 332/ 1011. سنن ابى داوود3/ 206/ 31- 84. الترغيب والترهيب4/ 345/ 3. مسند زيد بن على/174. نيل الاوطار4/ 114. مختصرالمزنى/ 37. فتح العزيز5/ 139. المجموع5/ 271. مبسوط سرخسى2/56. المغنى2/ 360. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 532.
2- سنن ابى داوود3/ 205/ 3182. سنن نسّائى4/ 43. الترغيب والترهيب 4/ 345/ 2. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 531
3- سنن البيهقى4/ كتاب الجنائز/ 77. سنن ابن ماجه1/ 502/ 1578.
4- صحيح بخارى2/ 99. سنن ابن ماجه1/ 502/ 1577. صحيح مسلم2/ 646/ 938.

می دانند بدون کراهت.(1)

امافقهای مالکیه زن هارا ازجهت شرکت درتشییع جنازه به سه دسته تقسیم کرده اند: «المتجالّه» یعنی زن های سن گذشته؛ جایزاست برای آنها شرکت در تشییع جنازه پشت سر مردها. فرق نمی کند جنازه اجنبی باشد یا ازاقاربشان. «الشّابّه» زن های جوان که حضورشان درتشییع موجب خوف وقوع درفتنه وفساد نمی شود. جایز است درتشییع جنازه اقاربشان مانند پدر، مادر، پسر، برادر، خواهر و شوهرشان شرکت کنند ودر راه رفتن پشت سر مردها باشند. «الرّائعه» زن های جوان که حضورشان درتشییع جنازه موجب خوف وقوع درفتنه وفساد می شود. جایز نیست حضورشان درتشییع مطلقاً.(2)

اما فقهای احناف شرکت زن ها را درتشییع جنازه کراهت تحریمی می دانند مطلقاً، چه خوف وقوع درفتنه وفساد باشد یا نباشد.(3) اما فقهای ظاهریه وسلفیه شرکت زن ها را در تشییع جنازه جایز می دانند بدون کراهت مطلقاً.(4)

امرششم انتقال جنازه است

ازشهر محل فوتش به شهردیگرجهت دفن. مسئله ظاهراً اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی ازجهت فرموده رسول گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «عجِّلوهم الی مضاجعهم؛(5)

سرعت ببخشید مردگان را به سوی آرامگاه ابدیشان.» ظاهر فرموده پیامبراسلام این است که میت را هرچه زودتر درمکان های محل فوتش که برای دفن اموات تعیین شده است، دفن کنند؛ مگراینکه فقهای مذاهب اسلامی چند مورد را استثنا کرده اند. بعضی ها انتقال به آن موارد را مستحب و ندب و بعضی ها مباح و جایز می دانند.

فقهای امامیه انتقال میت را از محل فوتش جهت دفن به مشاهد مشرفه و عتبات مقدّسه مانند مکّه، مدینه منوّره، بیت المقدس، کربلا ونجف اشرف وامثال آن مستحب می دانند واستدلال کرده اند به سیره مستمره عملی ازعصرائمه معصومین«علیهم السلام» الی الآن بین طائفه شان

1- المعتبر1/ 334. تذكره الفقهاء2/ 46- 47. الذكرى/ 53. الجواهر4/ 27. المستمسک4/ 209. البحرالرائق2/ 337. المغنى2/ 346. الشرح الكبير2/ 364- 365.

2- مواهب الجليل3/ 46. المجموع5/ 277- 278. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 532.

3- البحرالرائق2/ 337. هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 533.

4- المحلى5/ 190.

5- مجمع الزوائد3/ 43. كنزالعمَّال4/ 428/ 11249.

وهیچ یک از ائمه در عصر خود این عمل را منع نکرده است.(1)

فقهای مالکی می گویند: انتقال میت ازمحل فوتش جهت دفن به مکان دیگر، قبل ازدفن وبعدازدفن جایز است به سه شرط: اول خوف متلاشی شدن جنازه مطرح نباشد. دوم نقل وانتقال سبب توهین وتحقیر میت نشود. سوم این نقل و انتقال جهت غرض صحیح وعقلایی باشد؛ مثل اینکه ماندن میت دراینجا سبب ازبین رفتن میت می شود یا مکان دوم صاحب شرافت ومزیت مذهبی واخروی می باشد یا نزدیک خانواده میت است که هروقت بخواهند، دسترسی به زیارتش دارند. اگر یکی از این شرایط منتفی شود، انتقال میت ازمحل فوتش حرام است.(2)

فقهای احناف می گویند: دفن میت درشهری که فوت کرده، مستحب است؛ اما انتقالش به شهردیگرجهت دفن، پیش ازدفن اشکال ندارد؛ به شرط اینکه جنازه متعفن نشده باشد واخراج ازقبروانتقال بعدازدفن حرام است، مگر اینکه محل دفن غصبی باشد که در این صورت اشکال ندارد. (3)

فقهای شافعی می گویند: انتقال میت برای دفن درمکان دیگر پیش از غسل، کفن ونماز درمحل فوت، حرام است مطلقاً؛ وبعد ازغسل، کفن ونماز در محل فوت نیزحرام است، مگر اینکه سیره عملی بین آن مردم برانتقال جنازه باشد یا آن مکان دیگر صاحب شرافت ومزیت باشد، مانند مکه، مدینه منوره وبیت المقدس و یا محل دفن صلحا ومؤمنین باشد. دراین صورت انتقال جنازه مستحب است، به شرط اینکه خوف ازمتعفّن شدن جنازه نباشد؛ والا حرام است. همین طور اخراج و انتقال بعد از دفن حرام است، مگر ازجهت ضرورت که اشکال ندارد.(4)

فقهای حنابله می گویند: انتقال جنازه ازمحل فوتش به مکان دیگرجهت دفن چه قبل ازدفن وچه بعد ازآن اشکال ندارد، به دو شرط: اول جنازه متعفّن نشده باشد. دوم این انتقال ازجهت یک غرض صحیح وعقلایی باشد، مثل اینکه مکان دوم صاحب شرافت ومزیت اخروی باشد یا محل دفن صلحا ومؤمنین باشد.(5)

دوم ازمقدمات دفن میت

اگرجنازه مرد باشد، مستحب است به فاصله دو یا سه ذراع یا بیشتر

1- النهایه / 44 لشیخ الطوسی. المعتبر1/ 307. تذکره الفقهاء2/ 102. الذکری/ 64. الجواهر4/ 243.

2- کشّاف القنّاع 2/ 165. المجموع5 / 283. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 537.

3- البحرالرائق2/ 342. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 537.

4- المجموع5/ 283. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 537.

5- هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 537.

ازطرف پایین پای قبر، آهسته به زمین بگذارند. بعد دومرتبه اززمین بلند کنند ونزدیک تر بگذارند. درمرتبه سوم با سرداخل قبرکنند، همان طورکه انسان با سرازشکم مادر به دنیا می آید. اگر جنازه زن هست، درطرف قبله قبربه زمین بگذارند. دوباره حرکت دهند وبه زمین بگذارند. درمرتبه سوم با عرضش وارد قبرکنند. طبق روایت که محمد بن عجلان ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است: «لایقدح بقبره ولکن ضعه دون قبره بذراعین أوثلاثه ودعه حتّی یتأهَّب للقبر؛ فوراً داخل قبرنکنند میت را، بلکه دویا سه ذراع نزدیک به پایین قبرش به زمین بگذارند تا آماده شود برای گذاشتن درقبر. درخبر دیگری ازآن حضرت نقل شده است: «لاتقدح میِّتک بالقبر ولکن ضعه أسفل منه بذراعین أو ثلاثه ودعه حتّی یأخذ أهبّه؛(1) میّت را فوراً داخل قبرنکن، بلکه دو یاسه ذراع پایین تر ازقبر به زمین بگذارتا آماده شود برای گذاشتن درقبر.» ازاحادیث و روایاتی که درموضوع قبر وارد شده است، فهمیده می شود که هرچیزی دروازه ای دارد و دروازه قبرهم پایین پایش می باشد.(2) مسئله اجمالاً مورد توافق اکثر فقهای اسلامی است.(3)

اما عبدالله بن عمر وعبدالله بن عباس«رضی الله عنهما» درباره دفن پیامبر مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اند که «سلّ النبیّ«صلّی الله علیه وآله» من قبل رأسه سلاًّ؛(4) داخل قبرکردند نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» را ازجانب بالای قبر.» مگراینکه فقهای احناف می گویند: سنت این است که میت را درجانب قبله قبربه زمین بگذارند وبلند کنند وازهمان جهت داخل قبر بگذارند. استدلال آنها به روایتی ازابراهیم نخعی است که گفته نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» از جانب قبله قبرش داخل قبرگذاشته شده است. این حدیث از ابن عمر وابن عباس نیز روایت شده که درآن تصریح شده است میت را باید ازجهت قبله قبر داخل قبر گذاشت، زیراجهت قبله عظمت وشرافت دارد برسایرجوانب. مگرنمی بینیدکه انسان درحال اختیاردرزندگی خودرو به قبله می نشیند؟ زیرانبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله»

1- الوسایل باب 16از ابواب دفن میت ح1- 6.
2- الکافی3/ 193ح5. التهذیب1/ 316/ 918.
3- المقنعه/ 79. النهایه/ 37. المهذب1/ 62/ الغنیه/ 105. السرائر1/ 164. اشاره السبق/78. شرایع الاسلام1/ 34. تذکره الفقهاء2/ 91.

الذکری/ 65. جامع المقاصد1/ 236. الروضه البهیه1/ 438. الریاض2/ 100. المدارک2/ 129. جواهرالکلام4/ 281. المستمسک4/ 254. کتاب الطهاره9/194.مسند زید بن علی2/ 17. کتاب الام1/ 315. مختصرالمزنی/ 39.فتح العزیز/200. المجموع5/ 292. مواهب الجلیل3/ 43. المغنی2/ 377. الشرح الکبیر2/ 377. کشّاف القنّاع2/ 154. سبل السلام2/ 109. نیل الاوطار4/ 128.
4- المغنی2/ 377. الشرح الکبیر2/ 377.

فرموده: «خیرالمجالس ما استقبلت به القبله؛ بهترین نشستن ها نشستن رو به قبله هست.» پس همین طور بعدازمرگ گذاشتن میت داخل قبرازجانب قبله قبرش، انتخاب می شود.(1)

اما فقهای ظاهری وسلفی می گویند: داخل کردن میت درقبرجهت معین ندارد. ازهرجانبی که باشد اشکال ندارد، چون هیچ نصّ قابل اعتمادی درتعیین جوانب قبر به ما نرسیده است.(2)

فقهای جمهور دراین مسئله فرقی بین جنازه مرد وزن نگذاشته اند؛ ولی فقهای امامیه بین جنازه مرد و زن فرق گذاشته اند.

سوم ازمقدمات دفن میت

فقهای امامیه وزیدیه مستحب می دانند افراد جهت گذاشتن میت داخل لحد، داخل قبر شوند، درحالی که گره های رداهایشان بازوسر وپا هایشان برهنه باشند. اگرمیت مرد است، مکروه است که آن افراد از اقربای میت باشند واگرمیت زن است، بایدآن افرادازمحارم میت باشند، وشوهرش ازهمه سزاوارتراست. اگرشوهر نداشت، باید محارمش کسانی باشند که درحیاتش با اورفت وآمد داشته اند؛ ازجهت روایت که ابو یعفور ازطریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام» ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است: « لاینبغی لأحدٍ أن یدخل القبر فی نعلین ولاخفین ولاعمامه ولارداء ولاقلنسوه؛ سزاوار نیست برای هیچ کس که با کفش، موزه، عمامه، کلاه وردا، داخل قبرشود. همچنین است خبر حضرمی ازآن حضرت: «لاتنزل فی القبر وعلیک العمامه ولا القلنسوه ولارداء ولاحذاء وحلِّل إزارک. قال: قلت: فالخف؟ قال: لابأس بالخف وقت الضروره ولیجتهد فی ذلک جهده؛ درحالی که عمامه وکلاه برسر دارید و ردا وکمربند در تن دارید، قبر را داخل نشوید وبندهای بالاپوشتان را بازکنید. عرض کردم: پوشیدن موزه چیست حکمش؟ فرمود در وقت ضرورت اشکال ندارد وتمام تلاشت را در این باره انجام بده.» خبر علی بن یقطین نیز مانند این است.(3)

واینکه در جنازه زن باید اقاربش باشند، طبق روایت است که اسحاق بن عمار ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است: «الزوج أحق بامرأته حتی یضعها فی قبرها؛(4)

شوهر ازهمه سزاوارتر است به خانمش تا بگذارد او را در قبرش.» اگر شوهر ومحرم وجود نداشت، باید

ص: 179

1- مبسوط السرخسی2/ 61. بدایع الصنایع1/ 318. البحرالرائق2/ 338.
2- المحلی5/177.
3- الوسایل باب18 از ابواب دفن میت ح1و3و4.
4- الوسایل باب 26از ابواب دفن میت ح1و2.

زن ها این کار را انجام دهند واگر زن وجود نداشت، مردهای صالح اجنبی این کار را انجام دهند وپیرمردها بهترند ازغیرشان. افرادی که وارد قبر می شوند، باید به حد نیاز باشند. اگر دو نفر نیاز است، دو نفر وارد قبر شوند؛ اگر سه نفر نیاز است، باید سه نفر وارد قبر شوند وهکذا.(1)

اما فقهای شافعی می گویند: مستحب است افرادی که وارد قبر می شوند، وتر باشند (یعنی یک، سه یا پنج نفر و...) و درنبود شوهر درجنازه زن ها ورود زن ها درقبر مقدم است از محارم مرد.(2)

اما فقهای احناف، مالکیه وحنابله همان قول شافعی ها را می گویند درعدد افرادی که داخل قبر می شوند وتقدم زن ها بر مردهای محارم درجنازه زن ها نه در باقی احکام.(3)

چهارم ازمقدمات دفن

مستحب است وقتی که چشم مشیِّعون به قبر آماده شده برای میت افتاد، بگویند: «اللّهم إجعلها روضه من ریاض الجنّه ولاتجعلها حفره من حفر النیران؛ پروردگارا! قرار ده آن قبر را برای این میت باغی از باغ های بهشت نه گودی ازگودی های آتش جهنّم.» افرادی هم که وارد قبرمی شوند، مستحب است زمانی که میت را گرفتند، بگویند: «بسم الله وبالله وفی سبیل الله و علی ملّه رسول الله«صلّی الله علیه وآله»؛ به نام خدا وبه یاد خدا ودر راه خدا وبر طریقه رسول خدا که درود خداوند برآن رسول وخاندان مطهرش باد. اللّهم إیماناً بک وتصدیقاً بکتابک. هذا ما وعدناالله ورسوله وصدق الله ورسوله. أللّهم زدنا إیماناً وتسلیماً؛ پروردگارا! ایمان داریم به تو وتصدیق کرده ایم کتاب تو را واین مردن چیزی است که خدا ورسول راستگویش به ما وعده داده اند. پروردگارا! به ایمان ما وتسلیم ما درمقابل اراده ات بیفزای.» زمانی که میت راداخل لحدش گذاشتند، بگویند: «بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملّه رسول الله«صلّی الله علیه وآله»؛ به نام خدا ودر راه خدا وبرطریقه رسول خدا که درود خداوند برآن رسول وخاندان پاکش باد. أللّهم عبدک وابن عبدک وأمتک وأنت خیر منزولٌ به؛ پروردگارا! این بنده تو و فرزند بنده وکنیز توبه تو وارد شده است وتو بهترین واردشده ها هستی. أللّهم إفسح له فی قبره وألحقه بنبیه؛

1- المقنعه/80. النهايه/37. المهذب1/ 621. الغنيه/ 105. السرائر1/ 164. المعتبر1/ 296. التذكره2/ 91- 94. الدروس/115. جامع المقاصد1/237. الروضه البهيه1/ 239. الرياض2/ 100. مدارک الاحکام2/ 131. الجواهر4/284. المستمسک4/ 255. کتاب الطهاره9/ 195.مسند زيد بن على/172.

2- کتاالام1/315. مختصرالمزنى/38. فتح العزيز5/ 200. المجموع5/ 288.

3- مواهب الجليل3/ 44. المغنى2/ 382. الشرح الكبير2/ 382. كشّاف القنّاع2/154. بدايع الصنايع1/ 320. البحرالرائق2/ 339.

پروردگارا! قبرش را وسعت بخش وبه پیامرش ملحق کن. أللّهم إنّا لانعلم منه إلّا خیراً وأنت أعلم به منّا. وإن کان محسناً فزد فی حسناته وإن کان مسیئاً فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه؛ پروردگارا! ما جز خیر چیزی ازاو نمی دانیم وتو داناتر هستی ازما به او. اگر جزء محسنین است، به احسانش بیفزا واگرازگناهکاران است، ببخش وازگناهانش بگذر ومشمول عفو و رحمت واسعه خود قرار ده.» این دعا را بعد ازقرائت سوره های حمد، اخلاص، معوّذتین وآیه الکرسی می خوانند؛ بنا برخبر محمدبن عجلان از امام صادق«علیه السلام» که قبلاً گذشت.

پنجم ازمقدمات دفن، تلقین میت

فقهای امامیه می گویند: بعداز گذاشتن میت درلحد وپیش ازپوشاندن لحد، مستحب است میت را تلقین دهند، با این کیفیّت که یک نفر دست راست خود را روی شانه راست میت و دست چپ خود راروی شانه چپ میت بگذارد ودهان خود رانزدیک گوش میت برده، دست های خود راحرکت دهد وسه مرتبه بگوید: إسمع وإفهم یا فلان بن فلان، و به جای فلان بن فلان اسم میت وپدرش را ذکرکند. سپس بگوید: «هل أنت علی العهد الّذی فارقتنا علیه من شهاده أن لاإله إلاّالله وحده لاشریک له وأنّ محمداً « صلّی الله علیه وآله» عبده ورسوله، سیّدالنبیّین وخاتم المرسلین وأنّ علیاً « علیه السلام» أمیرالمؤمنین وسیّدالوصیّین وإمام إفترض الله طاعته علی العالمین، وأنّ الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجه بن الحسن القائم المهدی المنتظر« صلواه الله علیهم أجمعین» أئمه المؤمنین وحجج الله علی الخلق أجمعین، أئمتک أئمه هدی أبرار. یا فلان بن فلان (به جای فلان بن فلان اسم میت وپدرش راذکرکند) إذا أتاک الملکان المقربان رسولین من عندالله تبارک وتعالی وسئلاک عن ربّک وعن نبیّک وعن دینک وعن کتابک وعن قبلتک وعن أئمتک فلاتخف ولاتحزن وقل فی جوابهما: الله جلّ جلاله ربّی، ومحمد « صلّی الله علیه وآله» نبیّی، والاسلام دینی، والقرآن کتابی، والکعبه قبلتی، وأمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب « علیه السلام» إمامی، والحسن بن علی المجتبی إمامی، والحسین بن علی الشهید بکربلا إمامی، وعلی زین العابدین إمامی؛ ومحمدالباقر إمامی؛ وجعفرالصادق إمامی؛ وموسی الکاظم إمامی؛ وعلی الرضا إمامی؛ و محمدالجواد إمامی؛ وعلی الهادی إمامی؛ والحسن العسکری إمامی؛ والحجَّه القائم المنتظر إمامی؛ هؤلاء «صلواه الله علیهم أجمعین» أئمتی وسادتی وقادتی و شفعائی. بهم أتولّی

ومن أعدائهم أتبرّأ فی الدنیا والآخره. ثم إعلم یا فلان بن فلان (به جای فلان بن فلان اسم میت وپدرش را ذکر کند) إنّ الله تبارک وتعالی نعم الرَّب وأنّ ما جاء به محمد«صلّی الله علیه وآله» حقٌّ؛ وأنّ الموت حقٌّ؛ وسؤال

ص: 181

منکر ونکیر فی القبر حقٌّ؛ والبعث حقٌّ؛ والنشور حقٌّ؛ والصراط حقٌّ؛ والمیزان حقٌّ؛ وتطائر الکتب حقٌّ؛ وأنّ الجنّه حقٌّ؛ والنار حقٌّ؛ وأنّ السّاعه آتیه لاریب فیها وأنّ الله یبعث من فی القبور وإلیه النشور. سپس بگوید: أفهمت یا فلان بن فلان؟ (و به جای فلان بن فلان اسم میت وپدرش را ذکر کند) ثبَّتک الله بالقول الثابت لدیه و هداک الله إلی صراط مستقیم؛ و عرَّف الله بینک و بین أولیائک فی مستقرّ من رحمته. أللّهمَّ جاف الأرض عن جنبیه وأصعد بروحه إلیک ولقِّه منک برهاناً. أللّهمَّ عفوک عفوک.» بهتر است به زبان عربی باشد و به زبان میت نیز جایز است، اگر غیرعربی است و ضمیرهای تذکیر وتأنیث را در این تلقین برطبق جنسیت میت مراعات کند. (1)

فقهای مذاهب چهارگانه توافق دارند دراصل دعا؛ ولکن اختلاف دارند در کمیت وکیفیت دعا.ابوحنیفه«رحمه الله» گفته است: کسی که میت را درلحد می گذارد، بگوید: «بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملّه رسول الله«صلّی الله علیه وآله»؛ به نام خدا ودر راه خدا وبر دین رسول خدا که درود خداوند برآن رسول وخاندان پاک ومطهرش.» زیراعبدالله بن عمر«رضی الله عنهما» این دعا را از نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» روایت کرده است.(2)

مالک«رحمه الله» گفته است: زمانی که میت درلحد به پهلوی راستش قرار داده شد ورویش خشت نصب شد، بگویند: «أللّهمّ إنّ صاحبنا قدنزل بک وخلّف الدنیا وراء ظهره وافتقر إلی ماعندک؛ پروردگارا! این رفیق ما در حالی که پشت سر گذاشت دنیا وآنچه را که در دنیا هست، وارد شد به شما ومحتاج است به آنچه که نزد شما است. أللّهمّ ثبّت عند المسئله منطقه ولاتبتله فی قبره بما لاطاقه له به وألحقه بنبیّه محمد«صلّی الله علیه وآله»؛ پروردگارا! ثابت ودرست بدارسخنانش را در وقت سؤال وجواب ومبتلا نکن او را درقبر به چیزهایی که توانش را ندارد واو را به پیامبرش محمد بن عبدالله«صلی الله علیه وآله» ملحق فرما.» عبدالرحمن جزیری به مالکی ها نسبت داده که ندب می دانند برای کسی که میت را درقبر می گذارد، بعد ازآنکه درقبرگذاشت، دست راستش راروی میت گذاشته، بگوید: «أللّهمّ تقبّله بأحسن قبول؛(3)

1- المقنعه/80. النهايه/ 38. الغنيه/ 106. السرائر1/ 165. المعتبر1/ 299. تذكره الفقهاء2/ 94. الدروس1/ 116. جامع المقاصد1/ 441. الرياض2/ 219. مدارک الاحکام2/ 132. الجواهر4/ 289و305. المستمسک4/ 255. کتاب الطهاره9/ 195.

2- المقنعه/80. النهايه/ 38. الغنيه/ 106. السرائر1/ 165. المعتبر1/ 299. تذكره الفقهاء2/ 94. الدروس1/ 116. جامع المقاصد1/ 441. الرياض2/ 219. مدارک الاحکام2/ 132. الجواهر4/ 289و305. المستمسک4/ 255. کتاب الطهاره9/ 195.

3- رساله ابن ابى زيد القروانى/ 273. مواهب الجليل1/ 384.الفقه على المذاهب الاربعه1/ 535.

پروردگارا! او را به بهترین وجه قبول بفرما.»

امام شافعی«رحمه الله» گفته است: کسی که میت را درقبر می گذارد، سنت است بگوید: «بسم الله الرحمن الرحیم وعلی ملّه رسول الله«صلّی الله علیه وآله»؛ من دوست دارم که بگوید: أللّهمّ أسلمه إلیک الأشحاء من ولده وأهله وقرابته وإخوانه وفارق من کان یحب قربه وخرج من سعه الدار والحیاه إلی ظلمه القبر وضیقه ونزل بک وأنت خیرمنزول به إن عاقبته فعاقبه بذنبه وإن عفوته فأنت أهل العفو. أللّهمّ أنت غنی عن عذابه وهو فقیر إلی رحمتک. أللّهم أشکر حسنته وتجاوز عن سیّئاته وشفِّع جماعتنا فیه واغفرذنبه وافسح له فی قبره وأعذه من عذاب القبر وأدخل علیه الأمان والرّوح فی قبره؛ پروردگارا! فرزندان واهل وعیال وخاندان وبرادرانش به سختی او رابه شما تسلیم کرده اند، و اوکسانی را مفارقت کرده که دوست داشت نزدیکی آنان را، و ازخانه وکاشانه وسیع و روشن به طرف قبر تاریک وتنگ خارج شده، و وارد شده به شما وشما بهترین میزبان هستید. اگر مجازات کردید، به علت گناهانش مجازات می کنید؛ اگربخشیدید، شما بهترین وسزاوارترین بخشنده هستید. پروردگارا! شما بی نیازهستید ازعذاب وعقاب آن شخص و اومحتاج وفقیر است به رحمت شما. پروردگارا! قبول کن خوبی های او را وبگذر ازبدی های او و شفاعت ما را درباره او قبول بفرما وگناهانش را بیامرز وقبرش را وسیع گردان و از عذاب قبرمحفوظش دار وامنیت و راحتی را شامل حالش گردان.»

بعضی فقهای شافعی این جملات رااضافه کرده اند: « أللّهمّ إجعل له برحمتک ألأمن من عذابک وأکفه کل هول دون الجنّه. أللّهمّ فأخلفه فی ترکته فی الغابرین وارفعه فی علّیّین وعد علیه بفضل رحمتک یا أرحم الراحمین. اللّهمَّ إفتح أبواب السماء لروحه وأکرم نزله و وسّع مدخله و وسّع له فی قبره؛(1)

پروردگارا! به سبب رحمت واسعه ات قرار ده برای او امنیت ازعذابت را وباز بدار ازاو همه ترس وهراس راغیر ازبهشت. پروردگارا! جایگزین شو درباقیمانده او درآینده وبالا ببر روح اورا وبرگردان بر او رحمت واسعه ات را وباز کن به روی روحش دروازه های آسمان را واکرام کن منزلتش را و توسعه بده قبرش را.»

فقهای حنابله می گویند: کسی که میت را داخل قبر می گذارد، دعایی را که ابن عمر«رضی الله عنه» ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»

روایت کرده است، بخواند وآن این است: «بسم الله وعلی ملّه رسول الله» و بعضی ها به جای ملت، «سنّه رسول الله» گفته اند؛ وبعضی ها گفته اند زمانی که شروع کرد به نصب خشت درلحد، بگوید: «أللّهمّ أجرها من الشیطان ومن عذاب القبر وأللّهمّ

1- کتاب الام1/ 317. مختصرالمزنی/ 39.فتح العزیز5/ 209. المجموع5/ 292. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 534.

جاف الأرض عن جنبیها وصعِّد روحها ولقّها منک رضواناً؛ پروردگارا! اورا ازشر شیطان وعذاب قبر درپناهت حفظ کن وپروردگارا! زمین را گشاد کن ازدو طرفش و بالا ببر روحش را به بهشت رضوانت.» ازعمر«رضی الله عنه» روایت شده است که می گفت: «أللّهمّ أسلم إلیک الأهل والمال والعشیره، وذنبه عظیم فاغفر له؛(1)

پروردگارا! تحویل تو داده است اهل وعیال وخانواده اش را، وگناهانش بزرگ است وببخش برای او.»

مطلب سوم دراحکام خاکسپاری میت ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

احکام خاکسپاری سه قسمند: واجبات، سنن ومکروهات.

اما واجبات چند امر هستند.

اول، پنهان کردن میت

درحال قدرت واختیار درزمین به اندازه ای که جثه میت ازحیوانات درنده محفوظ بماند وازنشربوی تعفنش بین مردم جلوگیری شود؛ زیرا فایده دفن کامل نمی شود مگربا حصول همین دو وصف وهر یک ازاین دو وصف که حاصل شود، مستلزم دیگری اش است؛ واستدلال کرده اند: اول به سنت مستمره ازعصرآدم ابوالبشر « علیه السلام » و را هنمایی خداوندمتعال به پسراوقابیل زمانی که برادرش هابیل راکشت، با فرستادن مرغی که آن مرغ زمین را گود کرد ونشان داد که چگونه جنازه برادرش را در زمین دفن کند.

دوم به آیات شریفه: «ألم نجعل الأرض کفاتاً أحیاءً وأمواتاً؛(2)

آیا زمین را محل جمع شدن زنده ها ومرده های شما قرارندادیم؟» یعنی جمع کننده است زنده ها را روی خود ازحیث مسکن ومرده ها را درشکم خود به سبب دفن وخاکسپاری. و آیه دیگر: «ثم أماته فأقبره؛(3)

سپس می میراند وبعد دفنش می کند.» ابن عباس گفته: معنایش این است که آن گاه که می میراند، پس با دفنش احترامش کن. آیه دیگر:

«منها خلقناکم وفیها نعیدکم؛(4) شما را ازخاک آفریدیم وبا دفن به همان خاک برمی گردانیم.»

سوم به امرنبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» وفعل آن حضرت و صحابه «رضی الله عنهم»

ص: 184

1- المغنی2/ 380. الشرح الکبیر2/ 380. کشّا ف القنّاع2/ 157. نیل الاوطار4/ 126.
2- سوره المرسلات / 25و26.
3- سوره عبس / 21.
4- سوره طه / 55.

وتابعین«رحمهم الله» ازعصر آن حضرت درتمام اعصارو امصارالی زمان حاضر.(1)

چهارم به آنچه که درعلل الشرایع، فضل بن شاذان ازامام رضا«علیه السلام» روایت کرده که فرموده: «إنّه یدفن المیت لئلا یظهرالناس علی فساد جسده و قبح منظره وتغیّر ریحه ولایتأذّی به الأحیاء بریحه وبما یدخل علیه من الآفه والدّنس والفساد ولیکون مستوراً عن الأولیاء والأعداء فلایشمت عدو ولایحزن صدیق؛(2)

ناگزیر میت دفن می شود تا مردم نبینند فاسدشدن جثّه، زشت شدن منظره و متعفّن شدن بوی اورا؛ وزنده ها اذیت نشوند ازبوی او وبه سبب آنچه که وارد می شود براو از آفت ها وپوسیده شدن جثه ومتلاشی شدن او. بایدپنهان بماند ازچشم دوست ودشمن تاجلوگیری شود ازخوشحالی دشمن وغم واندوه دوست.» مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی ونقل خلاف یافت نشده است ازکسی بین همه کسانی که متدین به دین ابراهیمی هستند.(3)

امر دوم از واجبات دفن، گذاشتن میت است به پهلوی راستش رو به جانب قبله داخل قبر؛ ازجهت تأسّی به نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» که آن حضرت را به پهلوی راستش داخل قبرگذاشتند. همین گذاشتن میت داخل قبربه پهلوی راستش سیره مستمره عملی بوده بین اصحاب « رضی الله عنهم » وتابعین « رحمهم الله» از عصر پیامبر اسلام«صلّی الله علیه وآله» الی زمان حاضر(4) ودرهیچ حدیث وخبری منع ازآن وارد نشده است. پس دانسته می شود همین کیفیتی که شرع مقدس اسلام دردفن میت اعتبارکرده است، همان کیفیت معموله بین متدیّنین وعقلای متقدمین است. به علاوه روایت معاویه بن عمارازامام صادق « علیه السلام» برهمین کیفیت دلالت می کند: «کان البراء بن معرور الانصاری بالمدینه ورسول الله «صلّی الله علیه وآله» بالمکه وکان رسول الله «صلّی الله علیه وآله» والمسلمون یصلّون الی بیت المقدس فأوصی البراء حین حضره الموت بثلث ماله لرسول الله «صلّی الله علیه وآله» وأن یجعل وجهه الی رسول الله«صلّی الله علیه وآله» و الی الکعبه فی القبر فأمضی الشارع المقدّس وصیّته فنزل بها

1- سنن ابى داوود3 / 214. 3215.
2- علل الشرايع1/268. الوسايل باب 1از ابواب دفن ح1.
3- شرايع الاسلام1/ 35. المعتبر1/ 295. تذكره الفقهاء2/ 88. الدروس1/ 115. الذكرى/ 64. جامع المقاصد 1/ 435. الروضه البهيه1/ 438. مدارک الاحكام2/ 133. الرياض2/ 208. الجواهر4/ 298. المستمسک4/ 250. كتاب الطهاره9/ 159. كشّاف القنّاع2/ 154. المجموع5/ 281. فتح العزيز5/ 199. كتاب الام1/ 315. نيل الاوطار4/ 124. بدايع الصنايع1/ 318.
4- سنن ابن ماجه1/ 495/ 1554. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 535.

الکتاب وجرت بها السنّه وصارت معمول بها بین المسلمین؛(1)

براء بن معرورانصاری در زمانی که پیامبر اسلام «صلّی الله علیه وآله» درمکه با مسلمین به طرف بیت المقدس نماز می خواند. او درهنگام فوتش ثلث مالش را برای پیامبر اسلام«صلّی الله علیه وآله» وصیت کرد واینکه درقبر صورتش را به سمت پیامبر اسلام وکعبه قراردهند. شارع مقدس اسلام وصیتش را امضا کرد وآیه شریفه «فولّوا وجوهکم شطره»(2)

نازل شد وسنت معموله بین مسلمین قرارگرفت.» مسئله اتفاقی است بین فقهای اسلامی.(3)

مگر اینکه جزیری به احناف، حنابله وشافعی ها نسبت داده که تنها استقبال به قبله را واجب می دانند وگذاشتن به پهلوی راست را سنت می دانند نه واجب.(4)

فقهای مالکی، ظاهری، سلفی، قاضی ابوالطیّب ازفقهای شافعی وابن حمزه طوسی ازفقهای امامیه می گویند: استقبال به قبله واجب نیست، بلکه مستحب است واگر نتوانستند میت را روبه قبله دفن کنند، اشکال ندارد؛(5) از جهت آیه شریفه «أینما تولّوا فثمَّ وجه الله؛(6) به هرطرف رو بگردانید، همان طرف خدا هست» و از جهت روایت جابرکه گفته: از شعبی سؤال کردم آیا میت درقبر رو به قبله گذاشته می شود؟ گفت: اگرخواستی رو به قبله بگذار واگر نخواستی نه؛ لکن از جهت تأسّی به قبر پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» قبررا رو به قبله قرار بده.(7)

البته فقها استثنا کرده اند ازوجوب استقبال به قبله، جنازه زن غیرمسلمان را که حامله از مرد مسلمان فوت کرده باشد وگفته اند پشت به قبله به پهلوی چپش درقبرگذاشته می شود تا طفل مسلمان درشکم او به پهلوی راستش روبه قبله قرار گیرد. مسئله اتفاقی است بین فقهای اسلامی.(8)

دومسئله فرعی: اول، اگراستقبال به قبله متعذرشد، مثل اینکه قبله اشتباه شودویا کسی درچاه

1- [1] الوسایل باب 61 از ابواب دفن ح1.
2- سوره بقره / 144.
3- المقنعه/ 80. النهایه/38. المهذب1/ 63. الغنیه/ 105. إشارهالسبق/ 78. شرایع الاسلام1/ 35. تذکره الفقهاء2/ 88. الذکری/ 64. جامع المقاصد1/ 435. مدارک الاحکام2/ 136. الریاض2/ 208. الجواهر4/ 296. المستمسک4/ 251. کتاب الطهاره9/ 163. المجموع5/ 299. فتح العزیز5/ 215. الشرح الکبیر2/ 381. المغنی2/ 379. بدایع الصنایع1/ 319. البحرالرائق2/ 339. رساله ابن ابی زید القروانی/273. کشّاف القنّاع2/ 160. کتاب الام1/ 315. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.
4- فتح العزیز5/ 218. المجموع5/ 293. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.
5- المحلی5/173. المجموع5/ 293. الوسیله الی نیل الفضیله /68. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.
6- سوره البقره/ 115.
7- المحلی5/173.
8- التهذیب1/ 334-335/ 980. النهایه/ 42. شرایع الاسلام1/ 35. تذکره الفقهاء2/109. الدروس1/ 115. جامع المقاصد1/ 448. ریاض المسائل2/ 210. جواهرالکلام4/ 297.المجموع5/ 285. المغنی2/ 423. المحلی5/ 142. فتح العزیز5/ 216.

فوت کند که خارج کردنش ممکن نیست، مگراینکه قطعه قطعه اش کنند، وجوب استقبال به قبله ساقط می شود؛ چون درآوردنش بدون قطعه قطعه کردن امکان و قطعه قطعه کردن میت جایز نیست، ازجهت فرموده نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله»: «حرمه مرأ المسلم میتاً کحرمته وهو حی سواء؛(1) احترام مسلمان در مردگی و زندگی اش یکسان است.» در این حالت سرچاه بسته می شود وآن چاه قبراوست. ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» سخن امام صادق«علیه السلام» است که فرموده: «تجعل قبراً؛(2)

آن چاه قبرآن میت قرار داده می شود.» مسئله اتفاقی است بین فقهای اسلامی و هیچ خلافی ازکسی نقل نشده است.(3)

دوم، حکم انسانی که درآب فوت می کند- درکشتی یا غیرکشتی- و امکان رساندنش به خشکی برای دفن وجود ندارد، این است که میت را غسل دهند، حنوط وکفن کنند ونماز براوخوانده، شیئی سنگین براو بسته، روبه قبله به آب اندازند تا درقعر آب رود. یا دربشکه وامثالش بگذارند، درآن را بسته، درآب اندازند. زیرا غرض ازدفن پنهان کردن جنازه است وبا همین کارحاصل می شود.(4) براین حکم به روایتی که ازامام صادق«علیه السلام» نقل شده است، استدلال کرده اند: «یغسل ویکفن ویصلی علیه ویثقَّل ویرمی فی البحر؛(5) غسل دهند، کفن کنند، برجنازه نماز بخوانند وشیئی سنگین برجنازه بسته، درآب اندازند.» درروایت دیگری ازن حضرت آمده: «یوضع فی خابیه ویوکی رأسها ویطرح فی الماء؛(6) جنازه داخل بشکه گذاشته شود ودربشکه رابسته، درآب اندازند.» فقهای امامیه وحنابله اتفاق دارند که جنازه را روبه قبله درآب اندازند؛ مگر اینکه احمد بن حنبل«رحمه الله» می گوید: در صورتی که خوف فاسد شدن جنازه نباشد، این کار را بعد از یک شبانه روز یا دو شبانه روز صبر انجام دهند، و الاّ فوراً انجام دهند.(7)

فقهای شافعی می گویند: جنازه را به تخته چوب بسته، درآب رها کنند تا موج آب او را در

1- سنن ابن ماجه1/ 485/ 1515. سنن البیهقی4/ 14. مسنداحمد1/ 24. سنن ابی داوود3/ 195/ 1334.

2- التهذيب1/ 419/ 1324.
3- المعتبر1/ 337. تذكره الفقهاء2/ 110. المستمسک4/ 252- 253. كشّاف القنّاع2/ 155.
4- الفقه على المذاهب الاربعه1/ 534.
5- الكافى3/ 214/ 2. التهذيب1/ 339/ 993. الاستبصار1/ 215/ 759.
6- من لايحضره الفقيه1/ 96/ 442. التهذيب1/ 340/ 996 .. الاستبصار1/215/ 216/ 762. [6]
7- النهايه/ 44. السرائر1/ 169. تذكره الفقهاء2/ 109. الذكرى/ 64. جامع المقاصد1/ 447. رياض المسائل2/ 210. مدارک الاحكام2/ 134. جواهرالكلام4/ 292. المستمسک4/ 251. كتاب الطهاره9/ 165. المغنى2/ 381. الشرح الكبير2/ 381. كشُاف القنّاع2/ 155.

ساحل ببرد؛ شاید کسی او را دفن کند. این در صورتی هست که ساکنین ساحل مسلمان باشند. اگرساکنین ساحل مسلمان نیستند، این کارجایز نیست.(1)

ولی این گفته شافعی ها رابعضی فقهای اسلامی رد کرده وگفته اند: این کار درمعرض هتک آشکار قراردادن میت است به علت یک امر موهوم وجایز نیست، بلکه حرام است.(2)

امرسوم از واجبات دفن مباح بودن زمین قبر است و یا اجازه تصرف داشتن از مالک زمین وخالی بودن زمین ازجنازه دیگر؛ زیرا نبش قبر مسلمان حرام است. پس دفن درمکان های غصبی حرام است وهمین طور در زمین های وقفی که برای غرض های دیگر غیراز دفن اموات وقف شده باشند؛ مانند زمین های مساجدو مدارس وامثال اینها. همین طورجایز نیست دفن درمکان هایی که موجب توهین به میت شود، مانند مزبله ها، بالوعه خانه ها وامثال آنها؛ مسئله متسالم علیه بین مسلمین است و اختلافی از کسی نقل نشده است.(3)

مستحبات قبرازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

فقهای امامیه اجماع دارند برمستحب بودن عمق قبر تا گردن ویا قد انسان متوسط الخلقه؛ زیرا غرض ازدفن باهمین مقدارحاصل می شود وبیشتراز آن زحمت است ومکروه؛(4)

بنا برفرموده امام صادق«علیه السلام»: «حد القبر الی الترقوه؛(5) اندازه گودی قبرتا گردن است.»

امام شافعی واحمد بن حنبل«رحمهماالله» فرموده اند: واجبی قبرازجهت عمق، اندازه ای باشد که ازانتشار بوی تعفنش ونبش حیوانات درنده جلوگیری شود.» احمد بن حنبل در یک روایت گفته: گودی قبرازنظر سنت حد معین ندارد. شافعی نیزگفته: سنت است به اندازه یک قامت انسان متوسط الخلقه که دست ها یش را به طرف آسمان بسط داده، باشد واین مقدار را به چهار ذراع ونصف تخمین زده است.(6)

استدلالش بر مدعایش به روایتی است که از نبی مکرم

1- المجموع5/ 285. کتاب الام1/ 266.
2- الشرح الکبیر2/ 381. المغنی2/ 380. ذکری الشیعه/64. مدارک الاحکام2/ 134.
3- المهذب1/ 65. المعتبر1/ 306. تذکره الفقهاء2/ 103. الدروس1/ 115. جامع المقاصد1/ 436. الجواهر4/ 342. المستمسک4/ 253. کتاب الطهاره9/ 178. البحرالرائق2/ 341. المغنی2/ 391. الشرح الکبیر2/ 391. کشّاف القنّاع2/ 167- 169. کتاب الام1/ 316. فتح العزیز5/ 200-201و246. المجموع5/ 283-284. مواهب الجلیل3/ 53.
4- النهایه/ 44. المهذب1/ 63. الغنیه/ 106. السرائر1/ 170. شرایع الاسلام1/ 35. تذکره الفقهاء2/ 88. الذکری/ 65. المهذب البارع1/ 182. الروضه البهیه1/ 437. مدارک الاحکام2/ 137. جواهرالکلام4/ 299.
5- الکافی3/ 165/ 1. من لایحضره الفقیه1/ 107/ 498.
6- هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 534.

اسلام « صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت دردفن شهدای اُحد فرمود: «إحفروا و أوسعوا وأعمِقوا؛(1) هرچه می توانید حفرکنید وتوسعه دهید.» همچنین به آنچه که از عمر«رضی الله عنه» نقل کرده اند که هنگام فوتش وصیت کرد: «أن یعمق قبره قدر قامه وبسطه؛(2) قبرش را به اندازه قامت انسان و وسعت دست هایش گود کنند.» بعضی فقهای اسلامی این قول را رد کرده اند وگفته اند: حدیث شریف نبوی دلالت برمدعایشان ندارد، زیرا فرموده آن حضرت درباره قبر دسته جمعی شهدای اُحد است، نه فردی وگفته خلیفه دوم حجیت ندارد.(3)

ابن حنبل در روایت دیگر واز فقهای مستقل حسن بصری وابن سیرین گفته اند: گودی قبر تا سینه انسان باشد و زن و مرد در این حکم یکسان هستند.(4)

امام مالک«رحمه الله» گفته است: گودی قبرحد معین ندارد، بلکه واجب است مقداری گود شود که ازنشر بوی جنازه و نبش حیوانات درنده جلوگیری شود وبیشتر از آن مکروه است.(5)

احناف گفته اند: اقل گودی قبر باید تا نصف قامت انسان متوسط باشد و اگر بیشتر ازآن شد، افضل است.(6) عمربن عبدالعزیز خلیفه اموی گفته است: گودی قبر تا حد کمرانسان باشد نه بیشتر، زیرا روی زمین بهتر است از زیر زمین.(7)

امردوم ازمستحبات وسنت قبر این است که برای قبر لحد قرار دهند. لحد درزمین های سخت وسفت این است که درانتهای قبردرسمت قبله به اندازه ای

که میت جا شود، ازدیوار قبرحفر می کنند واین افضل است ازشق کردن زمین مانند جوی درانتهای قبردرزمین های نرم وسُست.استدلال براین حکم به قول ابن عباس « رضی الله عنه» است که گفته: نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرموده: «اللَّحد لنا والشقُّ لغیرنا؛(8)

لحدبرای ماست وشق کردن زمین برای غیرما.» ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هم قول امام صادق«علیه السلام» است که آن

1- سنن ابن ماجه1/ 497/ 1560. سنن ابى داوود3/ 214/ 3216.
2- مصنف ابن ابى شيبه3/ 326. كتاب الام1/ 276. المجموع5/ 287. فتح العزيز5/ 199.الشرح الكبير2/ 377. الوجيز1/ 77. فتح الوهّاج1/98.
3- تذكرهالفقهاء2/ 88. الشرح الكبير2/ 377.
4- المغنى2/ 377. الشرخ الكبير2/ 377.
5- المنتقى2/ 22. المجموع5/ 287.هامش الفقه على المذاهب الاربعه1/ 534.
6- هامش همان.
7- المجموع5/ 288. الشرح الكبير2/ 378.
8- سنن ابن ماجه1/ 496/ 1554. سنن الترمذى3/ 363/ 1045. سنن النسّائى4/ 108. سنن البيهقى3/ 408.

حضرت فرموده: «أنّ رسول الله«صلّی الله علیه وآله» لُحِّد له أبو طلحه الانصاری؛(1)

برای پیامبر مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» ابوطلحه انصاری لحد کنده است.»

اما درزمین های نرم که خوف ریزش خاک وجود دارد، شق افضل است از لحد. مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای اسلامی ونقل خلاف ازکسی نشده است.(2)

امرسوم ازمستحبات وسنت قبر این است که یک عدد خشت و یا به اندازه آن ازخاک قبرجمع کنند و سر میت را روی آن بگذارند؛ همان گونه که انسان زنده در وقت خواب زیر سرش بالش می گذارد، ومیت را از طرف صورت نزدیک دیوار قبر گذارند تا میت با صورت نیفتد وازطرف پشت میت هم خشتی یا مقداری خاک بگذارند تا میت به پشت برنگردد. سزاوار نیست بالشی از پارچه وامثالش زیر سر میت گذاشته شود، زیرا دراین کارعلاوه براینکه اتلاف مال است، دلیلی برآن از ناحیه شرع مقدس وارد نشده است. روایتی هم که نقل شده است که زیر سر مبارک پیامبر اسلام«صلّی الله علیه وآله» یک پارچه سرخ رنگ گذاشته اند، تصحیح نشده وکسی ازفقها به آن عمل نکرده است.(3)

فقهای امامیه، احناف وشافعیه دراین مسئله اتفاق دارند. عبدالرحمن جزیری گفته است علاوه برسرمیت، زیر پاهای میت نیز خشت یا مقداری خاک گذارند.(4) درکتاب های فقهی حنابله ومالکی هایی که دسترسی داشتم، کدام تصریحی برخلاف آن دیده نشده است .

امرچهارم ازمستحبات دفن، بازکردن تمام گره های کفن است بعد از گذاشتن میت درقبر؛ زیرا غرض ازگره زدن جلوگیری ازپراکنده شدن پارچه های کفن وعریان شدن بدن میت است که حاصل شد. دیگر گذاشتن صورت میت روی خاک قبراست. مسئله اتفاقی است بین فقهای

1- الکافی3/ 166/ 3. التهذیب1/ 451/ 1467.

2- النهایه/44. الغنیه/ 106. السرائر1/ 164. المعتبر1/ 296. تذکره الفقهاء2/ 89. الدروس1/ 115. جامع المقاصد1/ 439. ریاض المسائل2/ 218. مدارک الاحکام2/ 138. جواهرالکلام4/ 303. المستمسک4/ 254. المغنی2/379. کشّاف القنّاع2/ 156. الشرح الکبیر2/ 379. مبسوط سرخسی2/ 61. بحرالرائق2/ 338. کتاب الام1/ 315. فتح العزیز5/ 200. المجموع5/ 286. کتاب الموطأ 1/ 231. رساله ابن ابی زید القروانی/ 275. نیل الاوطار4/ 124.الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 534.

3- من لایحضره الفقیه1/ 108/ 500. صحیح مسلم2/ 665/ 967. سنن نسّائی4/ 81. مسند احمد1/ 328.

4- المعتبر1/ 296. تذکره الفقهاء2/ 90.الدروس1/ 116. جامع المقاصد1/ 440. المستمسک4/ 256. المغنی2/ 379. الشرح الکبیر2/ 381. کشّاف القنّاع2/ 160. کتاب الام1/ 315. فتح العزیز5/ 213. االمجموع5/ 291. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.

امامیه، احناف،حنابله و شافعی ها.(1)و(2)

امرپنجم از مستحبات دفن، محکم بستن در لحد با خشت است تا از ریزش خاک روی میت جلوگیری شود. بهتراست این کار را ازجانب سر میت شروع کنند وخوب است فاصله خشت ها رابا گل محکم کنند. مستحب است کسی که خشت ها را می گذارد، این دعا رابگوید: «أللّهمّ صل وحدته وآنس وحشته وارحم غربته واسکن إلیه من رحمتک رحمه یستغنی بها عن رحمه من سواک واحشره مع من کان یتولّاه؛ پروردگارا! تنهابودنش راچاره کن وترسش را برطرف کن و بیگانه بودنش را مهربان کن و آرامشی ببخش او را طوری که از آرامش غیر تو بی نیاز شود و او را با کسانی که دوستش دارند، محشور کن»؛ و بعد از پایان بستن در لحد، از پایین پای میت از قبر خارج شود؛ زیرا پایین پای میت در حکم دروازه قبر است، ازجهت روایت که ازامام باقر«علیه السلام» نقل شده است که آن حضرت فرمود: «من دخل القبر فلایخرج منه إلاّ من قِبَلِ الرّجلین؛(3)

کسی که وارد قبر می شود، خارج نشود مگراز پایین پای قبر.» مسئله اتفاقی است بین فقهای امامیه.(4)

اما فقهای احناف، شافعی ها وحنابله قائل به این قول هستند فی الجمله نه بالجمله، مگر اینکه حنابله برای بستن درلحد به جای خشت، قصب (یعنی نی) را بهتر می دانند، ازباب تأسّی به قبرپیامبراسلام«صلی الله علیه وآله»: «حیث قال الشعبی: جعل علی لحد النبی«صلّی الله علیه وآله» طنّ من القصب؛(5)

برای بستن در لحد نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» یک طن نی مصرف شد.»

امرششم ازمستحبات قبرشروع به ریختن خاک برقبربا پشت دست است وگفتن کلمه استرجاع (إنّاالله وإنّا إلیه راجعون) زیرا امام موسی کاظم«علیه السلام» همین کاررا انجام داده است.(6)

امام صادق«علیه السلام» فرموده: «إذا حثّوا التراب علی المیت فقل: أللّهمّ إیماناً بک وتصدیقاً بکتابک؛

1- المقنعه/ 80. النهايه/ 38. الغنيه/ 106. السرائر1/ 165. المعتبر1/ 300. تذكره الفقهاء2/ 94. الدروس1/ 116. جامع المقاصد1/ 439. رياض المسائل2/ 225. جواهرالكلام4/ 303. المستمسک4/ 256. المغنى2/ 391. کشّاف القنّاع2/ 156. بدايع الصنايع1/ 319. فتح العزيز5/ 213. كتاب الام1/ 315. المجموع5/ 293.

2- جواهرالكلام4/ 34. رياض المسائل2/ 238. مدارک الاحكام2/ 150. جامع المقاصد1/ 450. ذكرى الشيعه/ 69.

3- التهذيب1/ 316/ 917.الكافى3/ 193/ 4.

4- المقنعه/80. النهايه/ 38. السرائر1/ 165. شرايع الاسلام1/ 35. تذكره الفقهاء2/ 95. الذكرى/ 66.

5- الشرح الكبير2/ 381. المغنى2/ 379. کشّاف القنّاع2/ 157. بدايع الصنايع1/ 318. مبسوط سرخسى2/ 62. بحرالرائق2/ 339.

6- التهذيب1/ 318/ 925/.

هذا ماوعدنا الله ورسوله و صدق الله ورسوله.»(1)

مکروه است ذوی الارحام میت برمیت ذی رحم خودخاک بریزند، ازجهت روایت که عبید بن زراره نقل کرده است: امام صادق«علیه السلام» شخصی را دیدکه روی جنازه فرزندش خاک می ریزد.حضرت دستش را گرفت و فرمود: «لاتطرح علیه التراب ومن کان منه ذارحم فلایطرح علیه التراب. ثم قال: أنهاکم أن تطرحوا التراب علی ذوی الارحام فإنّ ذلک یورث القسوه فی القلب ومن قسی قلبه بَعُدَ من ربّه؛(2)

خاک نریز وهر کس را که ذی رحم میت است، از ریختن خاک برآن منع می کنم، چون این کارموجب قساوت قلب می شود وقسی القلب از رحمت خداوند دوراست.» مسئله بین فقهای امامیه اتفاقی است.(3)

فقهای حنابله نیز قائل به این قول هستند، بنا بر روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نقل کرده اند که آن حضرت برجنازه ای نمازخواند وبعد ازبسته شدن درلحد به طرف سرقبر آمد وسه مرتبه با پشت دست برقبر خاک ریخت.(4) اما فقهای احناف وشافعی ها فی الجمله قائل به این قول شده اند نه بالجمله؛ ولی عبدالرحمن جزیری مستحب دانسته است برای کسانی که حاضرند، بعد ازبستن درلحد باهردو دستشان سه مرتبه خاک را ازطرف سرمیت داخل قبربریزند. در مرتبه اول بگویند: «منها خلقناکم»، در مرتبه دوم بگویند: «وفیها نعیدکم» ودر مرتبه سوم بگویند: «ومنها نخرجکم تاره أُخری». بعد همه خاک را بریزند وقبر را پرکنند. مالکیه و حنابله می گویند: درهنگام ریختن خاک نباید چیزی از قرآن قرائت کنند.(5)

امرهفتم ازمستحبات قبر ریختن خاک خود قبر است درقبر نه خاک دیگر غیرازخاک قبر؛به علت روایتی ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» که نقل کرده اند آن حضرت نهی کرده است ازاضافه کردن خاک دیگر برخاک قبر: «و قال: لایجعل فی القبرمن التراب أکثر مما خرج منه؛(6) درقبر خاکی بیشترازخاک خودش اضافه نشود.» ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام»

1- الکافی3/ 198/ 2. التهذیب1/ 319/ 926.

2- الکافی3/ 199/ 5. التهذیب1/ 319/ 928. علل الشرایع/ 304 باب 247.
3- المقنعه/ 80- 81. النهایه/ 39. المهذب/ 63. شرایع الاسلام1/ 35. تذکره الفقهاء2/ 96. الذکری/ 66. جامع المقاصد1/ 442. الریاض2/ 230. الروضه البهیه1/ 440. مدارک الاحکام2/ 142. جواهرالکلم4/ 310. المستمسک4/ 259. کتاب الطهاره 9/ 200.
4- المغنی2/379. الشرح الکبیر2/ 382. کشّاف القنّاع2/ 161.
5- البحرالرائق2/ 340. کتاب الام1/ 315. فتح العزیز5/ 213. المجموع5/ 291. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.
6- سنن البیهقی3/ 410.

نیزفرمایش امام صادق «علیه السلام» است که فرموده: «لاتطینوا القبر من غیرطینه؛(1)

قبر را ازخاک غیرخودش پرنکنید.» مسئله بین همه فقهای مذاهب اسلامی اتفاقی است و ازعلما، کسی که به حرفش اعتماد شود، نقل خلاف نشده است.(2)

امرهشتم ازمستحبات دفن بلندکردن قبر به اندازه چهار انگشت از زمین و چهارگوش کردن قبر است تا فهمیده شود که قبر انسان است واحترامش کنند و برای صاحبش فاتحه بخوانند وبرای آن طلب مغفرت کنند؛ برای تأسّی به قبر نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» که به اندازه یک وجب اززمین بلندتراست.(3)

همچنین ازجهت فرموده آن حضرت به امام علی«علیه السلام»: «یا علی لاتدع تمثالاً إلّا طمسته ولاقبراًمشرفا إلّا سوّیته؛(4)

یا علی، مجسمه ای نگذار، مگراینکه پاکش کنی وقبری بلند نگذار، مگراینکه با زمین یکسانش کنی.» ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» محمدبن مسلم ازامام باقریا امام صادق«علیهماالسلام» روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: «ویلزق الارض بالقبر إلّا قدر أربع أصابع مفرّجات؛(5)

قبرچسپیده به زمین ساخته شود، فقط به اندازه چهار انگشت بازبلندتر از زمین باشد.» مسئله اتفاقی است بین فقهای تمام مذاهب اسلامی.(6)

لکن فقها درمسطح بودن قبر ومسنَّم (شبیه کوهان شتر) بودن آن اختلاف کرده اند. فقهای احناف، مالکی، حنابله وثوری می گویند: سنت مسنّمه بودن قبر است. اول برای تأسّی به قبر نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»، زیرا ابراهیم نخعی گفته است: کسانی که قبرنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» وخلیفه اول و دوم«رضی الله عنهما» رامشاهده کرده اند، به من گفتند که قبورآنها مسنّمه بودند. دوم ازجهت اینکه تسطیح شبیه ساختمان اهل دنیاست. سوم زیرا تسطیح شعار و علامت اهل بدعت ورافضی هاست، لذا مکروه است. پسرابی هریره گفته است: در این زمان بهتراین است که عدول کنیم ازمسطح بودن قبربه مسنّمه بودن آن، زیرا تسطیح قبر دراین زمان شعار رافضی هاست. پس سزاوار است با آنها مخالفت کنیم. همان طورکه سنت جهربه

1- الکافی3/ 1/201. التهذیب1/ 460/ 1499.
2- المقنعه/ 81. النهایه/39. السرائر1/ 165. المعتبر1/ 301. تذکره الفقهاء2/ 96. الذکری/ 67.الریاض2/ 232. المغنی2/ 384. الشرح الکبیر2/383. بدایع الصنایع1/ 320. بحرالرائق2/ 340. کتاب الام1/ 316. فتح العزیز5/ 224. المجموع5/ 296.
3- فتح العزیز5/ 224. سنن البیهقی3/ 410- 411.الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.
4- صحیح مسلم2/ 666/ 969. سنن ابی داوود3/ 215/ 3218. سنن بیهقی4/ 3. سنن ترمذی3/ 366/1049.
5- الکافی3/ 195/ 3. التهذیب1/315/ 916.
6- الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.

بسم الله درنمازهای واجب یومیه است. وقتی که جهرخواندن بسم الله در نمازها شعار رافضی ها شد، به علت مخالفت با آنها مستحب است مخفی خواندن بسم الله درنمازهای یومیه.(1)

اما فقهای امامیه، زیدیه و شافعی ها می گویند: مسطح ساختن قبرافضل است ازمسنّمه ساختن آن به دلیل فعل نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» زیراآن حضرت قبرفرزندش ابراهیم را مسطح درست کرد. دوم ازجهت روایت قاسم بن محمد بن ابی بکر«رضی الله عنهم» که گفته: من قبر پیامبر اسلام«صلّی الله علیه وآله»، ابی بکر وعمر«رضی الله عنهما» را با چشم خود دیدم؛مسطحه وفرش شده باریگ های سرخ رنگ بودند.(2) ازطریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام» روایت محمد بن مسلم است از امام باقر یا امام صادق « علیهما السلام »: «و سطّح قبره؛(3)

وقبر آن حضرت را مسطح درست کرد.» سوم مسطح بود ن قبرهای مهاجرین وانصار درمدینه منوره دلالت می کند که تسطیح قبر سنت معموله بوده ازعصر نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» تا به حال.(4)

بعضی فقهای اسلامی به خصوص شافعی ها قول پسرابی هریره وکسانی را که قائل به مقوله اوهستند، رد کرده وگفته اند: اگر موافقت رافضی ها با ما درحکمی از احکام دین مقدس اسلام سبب شود که ما آن حکم را تغییر دهیم، پس باید خیلی ازاحکام واجب ومستحب اسلامی را تغییر دهیم؛ زیرا رافضی ها در اکثر احکام با ما موافق هستند وتعجب می کنیم ازکسانی که خود رامعتقد به اسلام می دانند، ولی ملتزم به این قول هستند. ازجهت پریزازموافقت با اهل بدعت ادعایی، بدعت حقیقی و یقینی را مرتکب می شوند.(5)

امرنهم ازمستحبات قبر پاشیدن آب روی قبر ازچهار جانب آن است، با این کیفیّت که روبه قبله ازجانب سرقبر شروع کنند به پاشیدن آب و اطراف قبر را دور بزنند وبه همان جایی که شروع کرده بودند، ختم کنند واضافه آب را در وسط قبر بریزند.(6)

ظاهراً مسئله اتفاقی است بین

1- مبسوط سرخسى2/ 62. بدايع الصنايع1/ 320.بحرالرائق2/ 34. مواهب الجليل3/ 59. المغنى2/ 385. الشرح الكبير2/ 383. كشّاف القنّاع2/ 162. الهدايه1/ 94. اللباب1/ 132. المنتقى2/ 22. الكفايه2/ 101. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 535.
2- سنن ابى داوود3/ 215/ 3220. مستدرک حاکم1/ 369. الفقه على المذاهب الاربعه1/ 535.
3- الكافى3/ 165/ 3. التهذيب1/ 258/ 1494.
4- المقنعه/81. النهايه/ 39. الغنيه/ 106. السرائر1/165. المعتبر1/ 301. تذكره الفقهاء2/ 97. الذكرى/ 67. جامع المقاصد1/ 433. الروضه البهيه1/ 440. الرياض2/ 232. مدارک الاحكام2/ 143. جواهرالكلام4/ 312. المستمسک4/ 259. كتاب الطهاره9/ 200. مسند زيد بن على173. كتاب الام1/ 273. المجموع5/ 296. فتح العزيز5/ 229.
5- فتح العزيز5/ 229. المجموع5/ 296. تذكره الفقهاء2/ 97.
6- التهذيب1/ 320/ 931.

فقهای اسلامی واز میان فقها کسانی که به قولشان اعتماد شود، نقل خلاف نشده است.(1)

امردهم ازمستحبات قبر، علامت گذاری قبر است با گذاشتن قطعه سنگی و یا چوبی روی قبر تا معلوم باشد برای خانواده اش وبرایش فاتحه بخوانند وطلب آمرزش کنند؛ ازجهت عمل پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» با عثمان بن مظعون در وقت فوتش که قطعه سنگی درطرف سرقبر گذاشت و فرمود: تا قبرش دانسته شود وکسانی که ازخانواده اش فوت کنند، درکنارش دفن شوند.(2) ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» روایت یونس بن یعقوب است که گفته: زمانی که امام موسی کاظم«علیه السلام» از بغداد به مدینه برگشت، دختری از ایشان فوت کرد و بعد از دفن به بعضی از دوستدارانشان فرمود: اسم میت را برلوحه ای نوشته، روی قبرش بگذارند.(3)

مسئله اتفاقی است بین فقهای امامیه وشافعیه.(4) عبدالرحمن جزیری حرمت گذاشتن سنگ ویا چوب یا غیرآن را روی قبر درصورتی که غرض ازآن تفاخر وخودنمایی باشد، به فقهای احناف، حنابله ومالکیه نسبت داده است؛ ولی اگر برای شناسایی وعلامت باشد، اشکال ندارد. اما نوشتن روی قبر، اگر قرآن باشد، نزد مالکیه حرام است؛ واگراسم وتاریخ تولد وفوت میت باشد، مکروه است. نزد احناف نوشتن برقبرکراهت تحریمی دارد مطلقاً، هرچه که باشد، فقط برای حفظ آثارقبر اشکال ندارد.(5)

نزد شافعیه کتابت برقبور مکروه است، فرق نمی کند قرآن باشد یاغیرقرآن؛ مگراینکه قبراز اولیا، صلحا وعلما باشد که نوشتن اسم وچیزهایی که موجب شناسایی اوشود، ندب است. نزدحنابله کتابت درقبور مطلقاً مکروه است؛ قبرعالم باشد یا غیرعالم.(6)

امریازدهم ازمستحبات وسنّت های قبرگذاشتن حاضرین است بعد ازختم پاشیدن آب دست هایشان را با انگشت های باز روی قبر وگفتن: «بسم الله ختمتک من الشیطان أن یدخلک.» پس ازآن هفت بار بگویند «إنّا أنزلناه...» را وبعد ازآن بگویند: «أللّهمّ جاف الأرض عن جنبیه

1- المقنعه/ 81. النهايه/30. الغنيه/ 106. السرائر1/ 165. المعتبر1/ 302. تذكره الفقهاء2/ 98. الدروس1/ 116. المهذب2/ 182. جامع القاصد1/ 433. مدارک الاحکام2/ 144. جواهرالکلام4/ 316. المستمسک4/ 259. بدایع الصنایع1/ 320. الشرح الکبیر2/ 384. المغنی2/ 384. المجموع5/295. فتح العزیز5/ 271.

2- سنن ابی داوود3/ 212/ 3206. سنن البیهقی3/ 412.

3- الکافی3/ 202/ 3. التهذیب1/ 461. / 1501. الاستبصار1/ 217. 768.

4- النهایه/ 39. تذکره الفقهاء2/ 100. ذکری/ 67. المستمسک4/ 259. المغنی2/ 385. المجموع5/ 296. کشّاف القنّاع2/ 162. فتح العزیز5/ 228. هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 536.

5- بدایع الصنایع1/ 320. بحرالرائق2/ 340- 341.

6- هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535- 536.

وأصعد إلیک روحه ولقِّه منک رضواناً واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمه من سواک.» این مورد اتفاقی است بین فقهای امامیه، وفقهای مذاهب چهارگانه موافقت کرده اند اجمالاً نه تفصیلاً.(1)

امردوازدهم ازمستحبات وسنن دفن، تلقین آخر است برای میت. ولی میت یا کسی که ازطرف ولی اجازه دارد، بعد ازاینکه حاضرین پراکنده شدند، درجانب سرمیت دست هایش را روی خاک قبرگذاشته، روبه قبله با صدای بلند بگوید: یا فلان بن فلان ویا فلانه بنت فلان هل أنت علی العهد الّذی فارقتنا علیه؛ همان تلقینی راکه قبلاً گذشت، بگوید. زیرا این تلقین سبب می شود نکیر ومنکر با یکدیگر بگویند: منصرف شویم ازنزد کسی که براوحجّتش تلقین شده است. مسئله بین فقهای امامیه اتفاقی است.(2)

دراین باره به روایتی از طریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» استدلال کرده است که امام صادق«علیه السلام» فرمود: «ما علی أهل المیت منکم أن یدرؤا عن میتهم لقاء منکر ونکیر؟ قلت: کیف یصنع؟ قال: إذا أفرد المیت فلیتخلَّف عنده أولی الناس به فالیضع فمه عند رأسه ثم ینادی بأعلی صوته یا فلان بن فلان ویا فلانه بنت فلان هل أنت علی العهد الّذی فارقتنا علیه... (تا آخر آنچه که گذشت ازتلقین) فیقول منکرلنکیر: إنصرف بنا عن هذا فقد لقّن حجته؛(3)

چیست براهل میت شما که دفع نمی کنند سؤال منکرونکیر را از میتشان؟ عرض کردم: چگونه دفع کنند؟ فرمود: وقتی حاضرین پراکنده شدند، سزاوارترین فرد به میت بماند و در طرف سرمیت روی قبر با صدای بلند تلقین بخواند. دراین وقت منکربه نکیر می گوید: منصرف شویم ازنزد کسی که حجَّتش بر او تلقین شده است.» فقهای مذاهب چهارگانه دراصل تلقین با فقهای امامیه موافق هستند؛ لکن درکمیّت وکیفیّت آن مخالفت کرده اند وبرای اثبات مدعایشان به حدیث ابی امامه ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» استدلال کرده اند که آن حضرت فرمود: «إذا مات أحدکم فسوّیتم علیه التراب فلیقم أحدکم عندرأس قبره. ثم لیقل: یا فلان بن فلان. فإنّه یسمع ولایجیب. ثم لیقل: یا فلان بن فلانه ثانیه. فیستوی قاعداً. ثم لیقل: یا فلان بن فلانه. فإنّه یقول: أرشدنا یرحمک الله ولکن لاتسمعون. فلیقل: أذکر ما خرجت علیه من الدنیا، شهاده أن لاإله إلاّ الله وأنّ محمداً عبده ورسوله وأنّ

1- النهایه/ 39. السرائر1/ 165. شرایع الاسلام1/ 63.تذکره الفقهاء2/ 98. الدروس1/ 116. جامع المقاصد1/ 444. الروضه البهیه1/ 441. مدارک الاحکام2/ 145. ریاض المسائل2/ 233. جواهرالکلام4/ 318. المستمسک4/ 259. المغنی2/ 385. فتح العزیز5/ 239. الشرح الکبیر2/ 385. کشّاف القنّاع2/ 158.

2- المقنعه/ 82. النهایه/ 39. المهذب1/ 64. السرائر1/ 106. المعتبر1/ 303. تذکره الفقهاء2/ 98. الذکری/ 68. جامع المقاصد1/ 444. الروضه البهیه1/ 442. مدارک الاحکام2/ 145.

3- الکافی3/ 201/ 11. الفقیه1/ 109/ 501. التهذیب1/ 321/ 935.

الجنّه حقّ وأنّ النار حقّ وأنّ البعث حقّ وأنّ السّاعه آتيه لاريب فيها وأنّ الله يبعث من فی القبور وأنّک رضيت بالله ربّاً وبالإسلام ديناً وبمحمد«صلّی الله عليه وآله» نبيًّا وبالقرآن إماماً وبالکعبه قبلةً وبالمؤمنين إخواناً» وبعضی ها «ربِّی الله لاإله إلّا هو عليه توکّلت وهو ربُّ العرش العظيم» را اضافه کرده اند. دراين حال نکير ومنکر دست همديگر را گرفته، منصرف می شوند ومی گو يند: ما را با کسی که حجّتش تلقين شده است، کاری نيست. فقها گفته اند: اگر تلقين دهنده اسم مادر ميت را نمی داند، به مادربشرحضرت حوّاء«سلام الله عليها» نسبت دهد وبگويد: يا فلان بن حوّاء.(1) اين تلقين را اکثر فقهای مذاهب چهارگانه ذکر کرده اند.(2)

امرسيزدهم ازمستحبات وسنن دفن، دفن ميت است درقبرستان های مسلمين. دفن درقبرستان های مسلمين ازدفن ميت درمنازل وامثال آن افضل است؛ زيرا دفن درمقابر مسلمين ازحيث ضرر بر زنده های ورثه کمتر است. ديگر آنکه قبرستان مسلمين اشبه است به جايگاه آخرت از منازل وامثالش وبيشتر است ازحيث دعا وطلب مغفرت برای ميت ازمنازل ومانند آن. سوم برای اقتدا وتأسی به صحابه«رضی الله عنهم» وپس ازآنها تابعين«رحمهم الله» که هميشه مرده هايشان را دربيابان دفن می کردند. نبی مکرم اسلام«صلّی الله عليه وآله» نيز بيابان را برای مرده های اصحاب اختيار کرده بود؛ لذا مرده ها را در بيرون مدينه در بقيع الغرقد دفن می کردند. بنائاً مستحب است بهترين مکان ها وشريف ترين مکان ها را برای دفن اموات انتخاب کنند؛ واگر امکان داشت، قبرستان مکه يا مدينه بقيع يا مشاهد مشرفه ائمه معصومين«عليهم السلام» ويا قبرستان هايی را که علما، صلحا، شهدا و مؤمنين بسياری درآنجا دفن هستند، انتخاب کنند تا مشمول برکت آنها شوند. همين طور افضل است بقاع شريفه ومتبرکه را برای دفن انتخاب کنند؛ لذا حضرت موسی کليم الله«عليه السلام» وقتی اجلش رسيد، از خداوند جلَّ وعلی خواهش کرد که او را نزديک کند به سرزمين مقدس که قدس شريف است، ولو به اندازه پرتاب يک سنگ باشد. غيرازشهيد که سزاوار است در همان جايی که به شهادت رسيده است، دفن شود؛ بنا برفرموده نبی مکرم اسلام«صلّی الله عليه وآله»: «إدفنوا القتلی فی مصارعهم؛(3)

شهدا را درمحل شهادتشان دفن کنيد.»

اما دفن نبی مکرم اسلام«صلّی الله عليه وآله» درمنزلش چند توجيه دارد. اول اينکه برخی گفته اند:

1- مجمع الزوائد2/ 324.
2- المجموع5/ 303. فتح العزيز5/ 242. سبل السلام2/ 113. مواهب الجليل3/ 23. الشرح الكبير2/ 385. كشّاف القنّاع2/ 158. نيل الاوطار4/ 139. المغنى2/ 385.
3- سنن ابن ماجه1/ 486/ 1516. موارد الظمأن/196/ 774و775.

«شرافه المکان بالمکین؛ شرافت بقعه ها ازکسی است که این مکان ها به او منتسب است و منزل نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» منتسب به آن حضرت است. همان گونه که خود حضرت افضل مخلوقات است، پس منزلش بهترین بقاع روی زمین است وحضرت دربهترین بقاع دفن شده است.(1) دوم، بعضی ها گفته اند: انبیا مانند شهدا مکان دفنشان همان مکان فوتشان تعیین شده است.(2)

سوم، انبیا درمنازلشان دفن می شوند تا فرق باشد بین انبیا وغیرشان. مسئله متسالم علیها بین ملت اسلامی است و ازکسی تصریح برخلافش دیده نشده است.(3)

مکروهات دفن میت ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

امراول، دفن دویا چند میت ابتدائاً بدون ضرورت دریک قبر است؛ و اگر ضرورت بود، اشکال ندارد و سزاوار است حائلی بین جنازه ها قرار دهند. (4)

امردوم، فرش کردن قبر است با پارچه ویا غیرپارچه مثل صندوق وامثال آن به دلیل اتلاف مال بدون غرض صحیح عقلایی. مگر از جهت حاجت و ضرورت مانند رطوبت زمین وشل بودن آن که در این صورت اشکال ندارد. دلیل آن روایت محمدبن محمد ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» است «قال: کتب علی بن بلال أنّه ربّما مات عندنا میت فتکون الأرض ندیه فنفرش القبر بالساج أونطبق علیه. فهل یجوز؟ فکتب«علیه السلام»: ذلک جایز؛(5)

علی بن بلال به امام صادق « علیه السلام» نوشت: کسی فوت کرده وزمین قبرمرطوب است. می توانیم قبر را با تخته سنگ ویا چوب وامثالش فرش کنیم؟ آن حضرت درجواب نوشت: اشکال ندارد، جایز است.» مسئله اتفاقی است بین تمام فقهای مذاهب اسلامی.(6)

امرسوم ازمکروهات دفن، تجصیص قبر (سیمان کاری) یا تطیین (کاهگل کردن) آن است بدون ضرورت ونیاز به آن، ازجهت روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت شده

1- دلایل النبوّه7/ 259. طبقات ابن سعد2/ 293. الخصائص الکبری2/ 278.
2- سنن ابن ماجه1/ 521 ذیل ح1628. سنن الترمذی3/ 338/ 1018. الموطأ1/ 231/ 27. طبقات ابن سعد2/ 292.
3- النهایه/ 44. المهذب1/ 65. المعتبر1/ 307. تذکره الفقهاء2/ 100. الذکری/ 64. جامع المقاصد1/ 450. ریاض المسائل2/ 241. جواهرالکلام4/ 342. کتاب الطهاره9/ 215. فتح العزیز5/ 200- 201. المجموع5/ 281. البحرالرائق2/ 342. المغنی2/ 388- 389. الشرح الکبیر2/ 389. کشّاف القنّاع2165- 166. کتاب الأم1/ 315.
4- همان والسرائر1/ 170. شرایع الاسلام1/ 36. الدروس1/ 115. مواهب الجلیل3/ 48. مبسوط سرخسی2/65. تحفه الفقهاء 1/ 256. بدایع الصنایع1/ 319. نیل الاطار4/ 124.
5- التهذیب1/ 456/ 1488.
6- نفس مصا درشماره/ 4 باآندک تغییردرصفحات. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 535.

است که آن حضرت نهی کرده است از تجصیص قبور.(1)

ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هم فرمایش امام موسی کاظم«علیه السلام» است: «لایصلح البناء علیه ولا الجلوس ولا تجصیصه ولا تطیینه ولأنّه من زینه الدنیاء فلاحاجه للمیت إلیه؛(2)

شایسته نیست ساختن قبر، نشستن روی قبر، سیمان کاری قبریا کاهگل کردن قبر، زیرا اینها از وسایل زینتی دنیا هستند ومیت نیاز به آنها ندارد.» مسئله متسالم علیهاست بین فقها، مگر تطیین قبرکه بعضی فقها از ابتدا تجویز کرده اند.(3)

امرچهارم ازمکروهات دفن، تازه کردن وساختن قبراست بعدازکهنه و مندرس شدن ومسجد قراردادن آن وبودوباش درمقبره است؛ ازجهت نهی نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» ازتجصیص قبور وساختن روی آنها ونوشتن بر آنها،(4)

زیرا آنها وسایل زینت دنیایی هستند ومیت به آنها نیاز ندارد. همچنین ازجهت فرموده امام علی«علیه السلام»: «من جدّد قبراً أو مثّل مثالاً فقدخرج من الاسلام؛(5)

کسی که قبرکهنه را تازه کند یا مجسّمه ای را درست کند، به یقین از اسلام خارج شده است.» علاوه بر روایتی که از امام موسی کاظم«علیه السلام» قبلاً گذشت که آن حضرت فرموده بود: «لایصلح البناء علیه...»؛ و ازجهت روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» ذکر شده است که آن حضرت فرمود: «قاتل الله الیهود والنصاری لمّا إتَّخذوا قبورأنبیائهم مساجد. لایبقی دینان بأرض العرب؛ خداوند یهود ونصارا را زمانی که قبور انبیایشان را مسجد قرار دادند، هلاک کرد؛ و دو طریقه در سرزمین عرب ها باقی نمی ماند.» این مسئله اتفاقی است بین فقهای مذاهب اسلامی؛ واین در صورتی است که آن کارها برای فخر ومباهات نباشد وزمین قبر اختصاص به قبرستان نیافته باشد ویا وقف قبرستان نشده باشد. اگر این دو حالت را داشته باشد، تعمیر وساختن بنا وغیرذلک حرام است ازنظرفقهای احناف،

1- صحيح مسلم2/ 667/ 970. سنن ابن ماجه1/ 948/ 1562. سنن الترمذى3/ 368/ 1052. سنن نسّائى4/ 98.
2- التهذيب 1/ 461/ 1503. الاستبصار1/ 217/ 767.
3- النهايه/ 44. المهذب/ 65. المعتبر1/ 304. تذكره الفقهاء2/ 105. الذكرى/ 69. جامع المقاصد1/ 449. مدارک الاحکام2/ 149. جواهرالكلام4/ 334. المستمسک4/ 264. كتاب الام1/ 316. فتح العزيز5/ 223. المجموع5/ 298. رساله ابن ابى زيد القروانى/275. مواهب الجليل 3/ 59. مبسوط سرخسى2/ 62. بدايع الصنايع1/ 32. بحرالرائق2/ 340. المغنى2/ 387. الشرح الكبير2/ 386- 387. كشّاف القنّاع2/ 162.
4- النهايه/ 44. المهذب1/ 65. السرائر1/ 170. شرايع الاسلام1/ 36. المعتبر1/ 305. تذكره الفقهاء2/ 104. الدروس1/ 115.رياض المسائل2/ 293. جواهرالكلام4/ 341. المستمسک4/ 264. كتاب الام1/ 315- 316. فتح العزيز5/ 243- 246. المجموع5/ 284. مواهب الجليل3/ 48. مبسوط سرخسى2/ 65. تحفه الفقهاء1/ 256. بدايع الصنايع1/ 319. البحرالرائق2/ 341. الشرح الكبير2/ 396- 406. كشّاف القنّاع2/ 167. نيل الاوطار4/124.
5- من لايحضره الفقيه1/ 120/ 579.التهذيب1/ 459. المحاسن/ 612/ 33.

شافعی ها ومالکی ها.(1)

البته فقهای امامیه قبورانبیا«علیهم السلام» واوصیای آنها را وقبورعلما، شهدا وصلحا را ازحکم مذکوراستثنا کرده اند وگفته اند:جایزاست تجدید قبورآنها وساختن ورفت وآمد درآن قبور برای زیارت، نماز، دعا وعبادت خداوند متعال؛ بلکه آن کارها برای تعظیم شعایراسلامی وبه دست آوردن مصالح فراوان دینی واخروی مستحب است؛ همچنین توافق داشتن ملت برتجدید، تعمیر وساخت قبور آنان بدون منع و انکار عقلای آنان، اززمان آدم ابوالبشر تاعصر حاضرمثل ساختن قبرابراهیم خلیل«علیه السلام» درشهرالخلیل وقبربقیه انبیای بنی اسرائیل «علیهم السلام» وغیرآنها این استحباب را نشان می دهد؛ به علاوه روایات مستفیضه دراین زمینه که تشویق وترغیب می کنند به همین کارها که در باب تعمیر قبور مفصلاً بیان خواهد شد، ان شاءالله.

به پایان رسید بخش اول کتاب به یاری خداوند متعال در 11 ذی قعده 1395 هجری قمری.

ص: 200

1- کتاب الام1/ 316. فتح العزیز5/ 226. المجموع5/ 298. رساله ابن ابی زید/273. بدایع الصنایع1/22. البحرالرائق2/ 34. المغنی2/ 387. الشرح الکبیر2/ 387. کشّاف القنّاع2/ 162- 165. النهایه/ 44. المعتبر1/ 304. مختلف الشیعه2/315. تذکره الفقهاء2/ 105. الذکری/ 68. جامع المقاصد1/ 449. مدارک الاحکام2/ 149. ریاض المسائل2/ 237. جواهرالکلام4/ 335. الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 536.

بخش دوم: ملحقات یعنی سنن ومندوبات که به نحوی از انحاء ارتباطی به اموات دارند، ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی

اشاره

ص: 201

بخش دوم کتاب در بیان ملحقات یعنی سنن ومندوبات است که به نحوی از انحاء ارتباطی به اموات دارند، ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی.

تعزیه و تسلیت

امراول درحکم تعزیه وتسلیت گفتن است به اولیای میت ازمنظرفقهای مذاهب اسلامی. دراین امرچند بحث است. بحث اول درتعریف تعزیه است:

تعزیه لغتا مصدراست ازباب عزّا، یعزّی، تعزیه به معنای طلب صبر. تسلّی یعنی طلب صبرازصاحب مصیبت ونسبت دادن امروحادثه را به مشیّت وحکمت الهی وبیان آنچه راکه خداوند به صابران وعده داده است ودعا وطلب مغفرت و آمرزش برای میت تازه گذشته.

بحث دوم درحکم تعزیه است. تعزیه وتسلیت گفتن به صاحبان مصیبت مستحب است ومندوب؛ پیش ازدفن میت باشد ویا بعدازدفن؛ ولی اگر بعد ازدفن باشد، بهتراست. برای تعزیه گفتن ظاهراً الفاظی خاص درشرع مقدس اسلام وارد نشده است، مگراینکه فقهای احناف می گویند: مستحب این است که به صاحب مصیبت گفته شود: «غفرالله تعالی لمیتک وتجاوزعنه وتغمَّده برحمته ورزقک الصبرعلی مصیبته وآجرک علی موته؛ خداوندمتعال میت شما رابیامرزد وازگناهان اوبگذرد ومشمول رحمت واسعه الهی قرارگیرد وصبربرمصیبت اورا رزق شما گرداند وبرمصیبت اوبه شمااجردهد»؛ وگفته اند: بهتراست جملات پیامبراسلام « صلّی الله علیه وآله» به آن اضافه شود: «إنَّ لله ما أخذ، وله ما أعطی، وکلُّ شیئ عنده بأجل مسمی؛(1)ازبرای

خداونداست هرچه که گرفته ودراختیار اوست هرچه که می بخشد و همه چیز نزد او وقت معیَّن دارد.»

مرجع تعزیه وتسلیت، عرف وسنّت جاری بین مردم است. بهتراست اهل مصیبت رابه انبیای گذشته وائمه معصومین«علیهم السلام» تسلیت دهند که آنها درقبال حوادث چگونه ازخودشان صبر، تحمل وبردباری نشان می دادند؛ به یاد بیاورندبرای صاحبان مصیبت اجروثواب صبر برمصیبت را واینکه شما هم به میت ملحق می شوید.

فقهای امامیه اتفاق دارند براستحباب تعزیه وتسلیت به اهل میت با همان کیفیت که گذشت؛ جزاینکه بعضی ازفقهای امامیه مستحب دانسته اند که آنچه را امام صادق«علیه السلام» ازپدرانش روایت کرده است بگویند: «قال: لما توفی رسول الله«صلّی الله علیه وآله» وجائت التعزیه، سمعوا

1- هامش الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 539.

قائلاً یقول: إنَّ الله عزاء من کل مصیبه وخلف من کل هالک ودرک من کل فائت فبالله فثقوا وإیاه فارجوا فإنَّ المصاب من حرم الثواب؛(1)

فرمود: زمانی که پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» فوت کرد وتعزیه دهندگان حاضرشدند، شنیدند که گوینده ای می گفت: خداوند تعزیه دهنده است هرصاحب مصیبت را وجانشین است هرهلاک شده را وتدارک کننده است هر ازبین رفته راو به خدا اعتماد کنیدوبه رحمت وپاداش اوامیدوارباشید،زیرا مصیبت زده کسی است که ازاجرو پا داش الهی محروم است.» همچنین امام صادق « علیه السلام» قوم صاحب مصیبت راچنین تسلیت گفت: «جبَّرالله وهنکم وأحسن عزائکم ورحم متوفَّاکم. ثم انصرف؛(2) خداوند ضعف شما راجبران کند ومصیبت شما رانیکوبگرداند ومیت شما رامشمول رحمت ومغفرت خود قرار دهد. بعد خداحافظی کرد و رفت.»

دراین باره استدلال به روایتی شده که از امام صادق«علیه السلام» نقل شده است که «آن حضرت شخصی را که پسرش فوت کرده بود، تعزیه گفت وفرمود: خداوند بهتراست برای پسرت ازتو؛ واجروثواب خداوندی برایت بهتر است از پسرت. بعداً گریه وناله وفغان آن مردراشنید ودوباره آمد وفرمود: پیامبرخدا « صلّی الله علیه وآله» فوت کرد؛ اهل بیتش صبرکردند وتو ازآنها چیزی یاد نگرفتی؟ آن مرد عرض کرد: پسرم نوجوان بود. حضرت درجوابش فرمود:

پیش روی پسرت سه خصال گذاشته شده است: اول، شهادت ان لااله الاّالله. دوم، رحمهالله تعالی. سوم، شفاعت رسول الله«صلّی الله علیه وآله»؛ واگریکی آنها نصیبش شود، به سعادت نائل شده است.»(3)

مقدار تعزیت

بحث سوم درحد ومقدار زمان تعزیه است وکمترین چیزی که درتحصیل ثواب تعزیه کفایت می کند، نشان دادن خودبه صاحبان مصیبت است؛ بنابر فرمایش امام صادق«علیه السلام»:

«کفاک من التعزیه أن یراک صاحب المصیبه؛(4)

درتعزیه همان قدر کافی است که صاحب مصیبت شما را ببیند.»

1- ترتيب مسند امام شافعى1/ 216/ 600.
2- من لايحضره الفقيه1/ 110/ ح527.
3- الكافى3/ 204/ ح7. من لايحضره الفقيه1/ 110/ ح508. التهذيب1/ 468/ ح1537. ثواب الاعمال/ 235- 236.
4- من لايحضره الفقيه1/ 110/ ح505.

ازنظرزمان حدی برای تعزیه تعیین نشده است؛ گرچه فقهای مذاهب چهارگانه به مدت سه روز از زمان فوت می دانند وبعد ازآن را مکروه دانسته اند؛ مگراینکه تعزیه دهنده یاصاحبان مصیبت غایب باشندکه در این صورت تعزیه گفتن بعد ازسه روزکراهت ندارد.(1)

ولی درحقیقت اگراقامه تعزیه به قصد ختم قرآن و طلب رحمت ومغفرت برای میت باشد، بعید نیست که ادامه تعزیه رجحان داشته باشد؛ واگرقصد ازادامه تعزیه تازه کردن غم واندوه فراموش شده باشد، ترکش افضل واولی است. ثوری ازفقهای مستقل گفته است: اقامه تعزیه بعد ازدفن استحباب ندارد که هیچ، بلکه معنا ندارد؛ زیرادفن پایان کارمیت است.(2)

مسئله با همین اختلاف درجزئیاتش موردتوافق فقهاست؛ازجهت فرمایش نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله»: «من عزَّی مصاباً فله مثل أجره؛ (3) کسی که به صاحب مصیبت تسلیت بگوید، اجرش مانند صاحب مصیبت است.»

دراین موضوع همچنین فرمایش نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» نیز هست که فرمود: «من عزَّی حزیناً کسی فی الوقت حلّه یحبربها؛(4) کسی که غم رسیده را تعزیت بگوید، فورا حلّه ای پوشانده می شود که باعث نجاتش ازجهنم شود.» همچنین فرمایش دیگرآن حضرت: «ما من مؤمن یعزَّی أخاه بمصیبه إلّا کساه الله من حلل الکرامه یوم القیامه؛(5)

مؤمنی نیست که برادرمؤمنش رادر مصیبت تعزیت بگوید، مگراینکه خداوندعزَّوجل درروز قیامت ازلباس های بزرگواری به او می پوشاند.» این دو فرمایش رسول گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله» عمومیت دارندوپیش ازدفن وبعدازدفن راشامل می شوند. وازطریق ائمه اهل البیت « علیهم السلام» هشام بن حکم روایتی ازامام موسی کاظم«علیه السلام» نقل کرده است: «رأیت الکاظم «علیه السلام» یعزّی قبل الدفن وبعده؛(6)

امام کاظم « علیه السلام» را دیدم پیش ازدفن وبعدازدفن تعزیه می گفت.»

اهل تعزیت

بحث چهارم درباره کسانی است که به آنها تعزیه گفته می شود. مستحب است تعزیه گفتن به

1- الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 539.
2- المجموع5/ 307. المغنی2/ 427. الشرح الکبیر2/ 427.
3- سنن الترمذی3/ 385/ 1073. سنن ابن ماجه1/ 511/ 1602.
4- الکافی3/ 205/ ح1. ثواب الاعمال/ 235/ح2.
5- سنن ابن ماجه1/ 511/ 1601.الجامع الصغیر2/ 522/ 8092.
6- الکافی3/ 205/ ح9. من لایحضره الفقیه1/ 503. تهذیب الاحکام1/ 463/ 1516.

تمامی اهل مصیبت ازکوچک وبزرگ ومرد وزن، مخصوصاً کسانی که تحمل مصیبت برایشان سنگین است؛ طبق روایتی که ازنبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت شده است که آن حضرت فرمود: «من عزَّی ثکلی، کسی برداً فی الجنَّه؛(1)

کسی که پسرمرده را تعزیت بگوید، خداوند او را حلّه بهشتی می پوشاند.» اما تسلیت گفتن مردان به خانم های جوان مکروه است ازجهت خوف وقوع درفتنه.(2)

امردوم ازاموری که ارتباط با اموات دارند، حکم گریه ونوحه سرایی برای اموات است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی. دراین امرنیزچند بحث است. اول از منظر فقهای امامیّه.

فقهای امامیه برجواز گریه براموات قبل ازخروج روح ازبدن میت باشد یا بعد ازخروج روح از بدن، اجماع دارند؛ به شرط اینکه فعل حرام با گریه ضمیمه نشود؛ مانند سیلی زدن برسروصورت وبقیه اعضای بدن، خراش دادن صورت، کندن موی سروصورت، پاره کردن لباس، گفتن سخنان خلاف شرع وامثال اینها واستدلال کرده اند؛ اول، به قاعده اصالهالاباحه که درمحل جاری است. دوم به اخبار وروایات که ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» وارد شده است. البته به حدتواتر لفظی نمی رسند؛ اما ازتواترمعنوی کمترنیستند. ازجمله فرمایش امام صادق « علیه السلام» است دراین باره: «إنَّ النبی« صلّی الله علیه وآله» حین جائته وفات جعفربن أبی طالب وزیدبن حارثه کان إذا دخل بیته، کثربکائه علیهما جدّاً وقال: کانا یحدثانی ویؤنسانی فذهبا جمیعاً؛(3)

پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» زمانی که خبر شهادت جعفربن أبی طالب وزیدبن حارثه درجنگ موته به اورسید، هروقت وارد خانه اش می شد، برای آنها فراوان گریه می کرد ومی فرمود: هردومونس وهم صحبت من بودندکه رفتند.»

همچنین حدیث حارث بن یعلی که ازپدرش واو ازجدش نقل کرده است:

«قبض رسول الله«صلّی الله علیه وآله» فستربثوب وعلی«علیه السلام» اخذ طرف الثوب قدوضع خدّه علی أخیه والناس فی المسجد یتنحون ویبکون؛(4)

وقتی نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» فوت کرد، پارچه ای روی آن حضرت انداختند وامام علی«علیه السلام» گوشه پارچه را گرفت وصورت خود را روی بدن آن حضرت گذاشته، گریه ونوحه می کرد؛ درحالی که مسجد مملو

1- مسکن الفؤاد/ 116. سنن الترمذی2/ 269/ ح 1082.
2- الفقه علی المذاهب الاربعه1/ 539.
3- من لایحضره الفقیه1/ 112/ ح 527.
4- بحارالانوار22/ 541/ح 53.

ازمردمی بود که درحال گریه ونوحه بودند.»

نیزروایتی که محمد بن حسن واسطی ازامام صادق«علیه السلام» نقل کرده است: «و قال: إنّ ابراهیم خلیل الرحمن«علیه السلام» سأل ربَّه أن یرزقه إبنه تبکیه بعدموته؛[(1)]

ابراهیم خلیل«علیه السلام» ازخداوندخواست به اودختری دهد که بعداز فوتش برایش گریه کند.» ازدرخواست پیامبرالهی جوازگریه براموات استفاده می شود.» دیگراینکه درگریه یک نوع کاستن ازغم وآرامش ازسوزش قلب است، و اصل جواز است.

گریه بر میت

بحث دوم درحکم گریه برمیت است ازمنظر فقهای مذاهب چهارگانه. حنابله مانند فقهای امامیه قائل به جوازگریه براموات شده اند وگفته اند: گریه به تنهایی درهیچ حالت ازحالات برای اموات کراهت ندارد. استدلالشان برمدعایشان به روایتی است که انس بن مالک خادم رسول الله«صلی الله علیه وآله» روایت کرده است: «شهدنا فاطمه بنت رسول الله«صلی علیه وآله» علی جنازه اختها ورسول الله جالس علی القبرفرأیت عیناها تدمعان؛ فاطمه«سلام الله علیها» رابرجنازه خواهرش مشاهده کردیم که درحضورپیامبراسلام«صلی الله علیه وآله» اشک می ریخت؛ ومشاهده کردیم پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» عثمان بن مظعون را بعدازفوتش می بوسید، در حالی که چشم های مبارک پرازاشک بود.»[(2)]

ام المؤمنین عایشه«رضی الله عنها» هم گفته است: ابوبکر«رضی الله عنه» بعدازفوت نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» وارد منزل آن حضرت شد وپارچه را از صورت آن حضرت برداشت وبوسه کرد، سپس گریه کرد.[(3)]

همه اینها احادیث صحیحه هستند که دلالت می کنند برجوازگریه براموات. درروایت دیگرآمده است که پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» برای عیادت وارد بر سعد بن عباده انصاری شد ودید که درحال بیهوشی است. ازمشاهده این حال، آن حضرت گریه کرد وازگریه آن حضرت همه اصحاب حاضردرمکان گریه کردند. سپس فرمود: «ألاتسمعون إنَّ الله لایعذّب بدمع العین ولا بحزن القلب ولکن یعذّب بهذا (اشاره به زبان کرد) أویرحم؛[(4)]

مگرنمی شنویدکه خداوند کسی را به دلیل اشک چشم واندوه قلب عذاب نمی کند، بلکه عذاب به سبب زبان است.» ظاهراً مسئله

1- الوسائل باب 70 از ابواب دفن ح1.
2- سنن ابن ماجه1/ 468/ 1456. سنن الترمذی3/ 314/ 968. سنن البیهقی3/ 407. مستدرک الحاکم1/ 361.
3- . مسند احمد6/117.
4- [4]من لایحضره الفقیه1/ 113/ ح 527. التاج الجامع للأصول1/ کتاب الصلاه/ 346.

اتفاقی است.

جابر روایت کرده است که نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» فرزندش ابراهیم را درحین فوتش دربغل گرفت وگریه کرد. عبدالرحمن بن عوف به عنوان اعتراض عرض کرد: آیا شما هم گریه می کنید ای فرستاده خدا؟ مگرمنع نشده اید ازگریه؟ فرمود: خیر.(1)

بلکه منع شده ام ازدو صدای احمق وفاجرکه عبارت است ازکشیدن صدا درهنگام واردشدن مصیبت وخراش دادن سروصورت وپاره کردن گریبان ولباس، وناله شیطانی. فقهای حنابله گفته اند: این روایات دلالت می کند که ازمطلق گریه براموات منع نشده است، بلکه منع ازگریه ای شده است که موصوف به آن صفات گذشته باشد.(2) فقهای زیدیه نیزقائل به همان قول فقهای امامیه شده اند.(3)

اماامام شافعی«رحمه الله» گفته است:

گریه براموات پیش ازفوت هیچ اشکالی نداردوجایزاست؛ ولی بعدازفوت مکروه است. استدلالش به روایت عبدالله بن عتیک است که گفته است: نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» برای عیادت عبدالله بن ثابت وارد منزل آن شد ودیدکه فوت کرده است. صدا زد، ولی جواب نشنید. پس کلمه استرجاع را بر زبان جاری کرده، فرمود: «غلبنا علیک یا أباالرَّبیع؛ مغلوب شدیم ما به سبب تو ای اباربیع.» درهمین حال صدای زن ها به گریه بلند شد وابن عتیک شروع کرد به آرام کردن زن ها. حضرت به ابن عتیک فرمود: «دعهنَّ فإذا أوجب فلاتبکینَّ باکیه یعنی إذا مات؛(4)

وقتی کسی فوت کرد، بعدازفوتش گریه نمی کنند.» اما فقها گریه ای راکه در لسان روایات نهی شده است، حمل کرده اند بر گریه با صدای بلند ومشتمل برندبه ونوحه وامثال آنها.(5)

اما فقهای احناف ومالکیّه مانند فقهای حنابله قائلند واستدلال کرده اند به فعل نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» درفوت فرزندش ابراهیم: «وبکی علی ابنه ابراهیم وقال: العین تدمع والقلب یخشع ولانقول مایسخط الربّ وإنَّا علیک یا ابراهیم لمحزونون؛(6)

آن حضرت برفوت فرزندش ابراهیم گریه کرد وفرمود: چشم اشک می ریزد وقلب ناله می کند وچیزی نمی گوییم که موجب غضب پروردگار شود؛

ولی ما به سبب درگذشتت ای ابراهیم غمگین واندوهناک

ص: 207

1- مصنف ابن ابی شیبه3/ 393. سنن الترمذی3/ 328/ 1005.
2- الشرح الکبیر2/ 429. کشّاف القنّاع2/ 188.المحرر فی الفقه1/ 207. المغنی 2 / 410.
3- نیل الاوطار4/ 149.
4- سنن نسَّائی4/ 13.
5- کتاب الام1/ 318. المجموع5/ 307. الشرح الکبیر2/ 429.
6- مواهب الجلیل3/ 47. بدایع الصنایع1/ 310. الجوهرالنقی4/ 68. البحرالرائق2/ 337.

هستیم.»

اما ندب عبارت است ازشمردن خوبی های میت؛ ونیاحه عبارت است از گفتن خوبی های میت به لفظ ندبه، مانند وارجلاه: ای یگانه مرد روزگارم؛ واجبلاه: ای یگانه تکیه گاه روزگارم؛ وا انقطع ظهراه: آه کمرم شکست وامیدم قطع شد و امثال اینها.(1)

فقهای امامیه برجواز شمردن فضایل وخوبی های میت اتفاق دارند، به شرط اینکه مشتمل بردروغ، مظلوم نمایی، خشم ونفرت پراکنی نباشد. دلیلشان برجواز، روایتی است که نوحه سرایی فاطمه زهرا«سلام الله علیها» رابرفوت نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» حکایت کرده است: «یا أبتاه من ربّه ما أدناه. یا أبتاه إلی جبریل أنعاه. یا أبتاه أجاب ربّاً دعاه؛(2) ای پدر بزرگوار چه زود نزد خدایت شتافتی. ای پدر بزرگواربه جبرئیل گویم این را.

ای پدربزرگوارچه زوداجابت کردی دعوت پروردگارت را.» نیز روایت شده که آن علیا مخدَّره مشتی ازخاک قبر مبارک را برداشت وبرچشمانش کشید وفرمود: «ماذا علی المشتمِّ من تربه أحمد؛ أن لایشمَّ مدی الزَّمان غوالیا؛ صبَّت علیَّ مصائب لوأنَّها؛ صبَّت علی الأیَّام صرن لیالیاً؛(3) چیست آنچه براستشمام کنندگان تربت احمد است؟ اینکه دچارنمی شود درروزگاربه مصیبتی، درحالی که برمن مصیبت هایی وارد شدند که اگر برروزگار وارد می شدند شب می گردید.» روایت شده است که واثله بن اسقع واباوائل هردونوحه سرایی آن علیا مخدره را گوش می دادند وگریه می کردند؛ وازهیچ یک از صحابه « رضی الله عنهم» نقل نشده است که این دو صحابی جلیل القدرانکارکرده باشند واشکال گرفته باشند برعمل فاطمه زهرا«سلام الله علیها».(4)

همچنین روایت شده است که وقتی نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» از جنگ احد به مدینه منوّره برگشت؛ دید ازتمام خانه هایی که شهید داده اند، صدای گریه ونوحه شنیده می شود، جزازخانه عمّ بزرگوارش حمزه سیدالشهدا. فرمود: «لکن حمزه لا بواکی له». پس از این فرمایش پیامبر اسلام«صلّی الله علیه وآله» اهل مدینه درهر مصیبتی اول درخانه حمزه سیدالشهدا جمع می شدند وبراوگریه و نوحه سرایی می کردند، بعدبرای شهدای خودشان.(5)

همچنین ازطریق

1- سنن نسَّائی4/ 13. سنن ابن ماجه1/ 522/ 1630.
2- بحارالانوار79/ 106. الشرح الکبیر2/ 430.
3- المعتبر1/ 344. الشرح الکبیر2/ 430.
4- من لایحضره الفقیه1/ 116/ 553. بحارالانوار79/ کتاب الطهاره ح26.
5- الوسایل باب71/ از ابواب دفن ح 1-2.

ائمه اهل البیت «علیهم السلام»، روایت ابوحمزه ازامام باقر«علیه السلام» است که آن حضرت فرموده است: پسرمغیره پسرعم ام المؤمنین ام سلمه«رضی الله عنها» فوت کرد و ام سلمه از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» اجازه خواست که درمجلس گریه و نوحه سرایی اوشرکت کند. حضرت نیز اجازه داد وام سلمه درمحضر آن حضرت برای پسرعموی خود ندبه کرد وگفت: «أنعی الولید بن الولید أخاالولید؛ فتی العشیره؛ حامی الحقیقه؛ ماجداً یسموا إلی طلب الوتیره؛ قدکان غیثاً للسِّنین و جعفراً غدقاً ومیره.» نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» براین ندبه ام سلمه نه عیب گرفت و نه چیزی به او گفت. پس معلوم می شود که جایز است.(1)

یونس بن یعقوب ازامام صادق«علیه السلام» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پدرم امام باقر«علیه السلام» به من فرمود: ازمال خودم فلان و فلان چیز را وقف کن برای کسانی که به مدت ده سال درمنی درموسم حج برایم نوحه سرایی کنند.»(2)

فقهای امامیه با توجه به ورود این همه روایات ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» مبنی براباحه ندب ونوحه، آن گونه نوحه سرایی را که تنها مشتمل باشد برذکرفضایل وخوبی های میت حقیقتاً واز روی صداقت وراستی، وحکایت کننده تأثروتألّم عمیق نوحه کننده ازفقدان شخص متوفّی باشد، تجویز کرده اند؛ نه آن گونه نوحه سرایی را که مشتمل باشدبرفریاد وناله وخشم وسخنان باطل ودروغ.

حرب ازامام احمد بن حنبل«رحمه الله»، خلّال، واثله بن اسقع و ابووائل، اباحه نوح وندب راکه بردروغ، مظلوم نمایی وخشم مشتمل نباشد، نقل کرده است: «وقالوا: إذا ذکرت المرأه مثل ما حکی عن فاطمه الزهراء«سلام الله علیها» فی مثل الدعاء لابأس به؛(3)

آنها گفته اند: اگر زن ها مثل آنچه که فاطمه زهرا«سلام الله علیها» درباره پیامبرمکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرموده است، بگویند،هیچ اشکالی ندارد.»

اما جمهورفقهای مذاهب چهارگانه تصریح کرده اند برتحریم ندب ونوحه. البته دربعضی عبارات برخی ازآنها ازجمله امام شافعی«رحمه الله» درکتاب ام، لفظ کراهت ذکر شده است، لکن برکراهت تحریمی حمل شده

است. آنان برای اثبات مدعایشان استدلال کرده اند: اول به اجماع. ثانیاً به قول خداوند متعال: «ولایعصینَّک فی معروف.»(4)

امام احمد«رحمه الله» گفته است:

1- همان باب 83/ از ابواب دفن ح 1.
2- همان باب 71/ از ابواب ما یکتسب به ح 1-2.
3- الشرح الکبیر2/ 430. المغنی2/ 411 .. کشّاف القنّاع2/ 189.
4- سوره الممتحنه/ 12.

مراد ازمعروف نوحه است. ثالثاً به حدیث جابراز نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» درفوت فرزندش: «قال: یاابراهیم إنّاّلانغنی عنک من الله شیئاً، ثم ذرفت عیناه. فقال عبد الرحمن بن عوف: یا رسول الله أتبکی أولم تنه عن البکاء؟ قال: لا ولکن نهیت عن النوح؛(1)

فرمود: ای ابراهیم، بدون اذن الهی چیزی ازدست ما ساخته نیست وچشم های مبارکش پر ازاشک شد. عبدالرحمن بن عوف با دیدن این حال گفت: گریه می کنی یا رسول الله؟ مگرازگریه براموات منع نشده ای؟ حضرت فرمود: خیر، ازگریه منع نشده ام؛ بلکه از نوحه سرایی منع شده ام.» رابعاً ازجهت لعن نبی مکرم اسلام«صلی الله علیه وآله» بر نائحه ومستمعه.(2)

فقهای امامیه نیز قائل به همین قول می باشند، درصورتی که ندب ونیاحه مشتمل برجزع، مظلوم نمایی، خشم، کینه وسخنان باطل باشد؛ وبرحرمت آن ادعای اجماع کرده اند.(3)

دیگرازجهت روایتی که نقل شده است: «أنَّ أهل المیت إذا دعوا بالویل والثبور وقف ملک الموت فی عتبه الباب و قال: إن کانت صیحتکم علیَّ فإنِّی مأمورٌ وإن کانت علی میِّتکم فإنَّه مقبور وإن کانت علی ربِّکم فالویل لکم والثبور وإنَّ لی فیکم عودات ثم عودات؛(4)

اگراهل میت شروع به ناله و داد و فریاد وناراحتی کنند، ملک الموت بردراتاق ایستاده می شود و رو به اهل میت کرده، می گوید: این ناله وسروصدای شما برای چیست؟ اگربرضد من است، که من مأمورم (المأمور معذور)؛ اگر به خاطر میتتان است که او«مقبور» (ازدست رفته است)؛ واگر علیه پروردگارتان هست، پس خودتان راهلاک کنید؛ من بازخواهم آمد وبازخواهم آمد.»

اما ناله و بی تابی با صدای بلند، لطمه زدن به سروصورت وسینه، کندن موی سر و پاره کردن گریبان و لباس، ازنظر فقهای تمام مذاهب اسلامی حرام است، بنا برقول خداوند متعال: «ولایعصینک فی معروف»؛(5) ومعروف تفسیر شده است به پاره نکردن لباس ونزدن لطمه به سروصورت و ناله و فریادنکردن برای مرده ها. دلیل دیگر وصیت نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» به دخترش فاطمه زهرا «سلام الله علیها» است: «إذا متُّ فلاتخمشی علیَّ وجهاً... فلا

1- مصنف ابن ابی شیبه3/ 393. سنن الترمذی3/ 328.
2- سنن ابی داوود2/ 65/ 3128.
3- السرائر1/173. المعتبر1/344- 345. تذکره الفقهاء2/ 118- 121. الذکری/ 72. جواهرالکلام4/ 346. المستمسک4/ 267. کتاب الطهاره9/ 229.
4- المغنی2/ 411.
5- سوره الممتحنه/ 12.

تنادی بالویل؛(1)

زمانی که از دنیا رفتم، صورتت را خراش نده وصدایت به ناله وجزع وفریاد بلند نشود.» علاوه بر آن، فرمایش پیامبر گرامی اسلام «صلّی الله علیه وآله» به فاطمه زهرا« سلام الله علیها» درشهادت جعف بن أبی طالب«رضی الله عنهما» نیزهست: «لاتدعی بذلٍّ ولانکل...؛(2)

نگویید چیزی که موجب ذلت و خواری و یا عذاب و عقاب الهی شود.» همچنین ازجهت لعن نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» دربعضی روایات بر کسانی که اهل میت را وادار می کنند به ویل و ثبور یعنی جزع و ناله، مانند روایت ابی امامه که نبی گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «لعن الخامشه وجهها والشّاقه جیبها والدّاعیه بالویل والثبور؛(3)پیامبراسلام«صلَّی الله علیه وآله»

لعن کرده است کسانی را که به صورتشان لطمه می زنند و گریبانشان را پاره می کنند و با فریاد و ناله سخن می گویند.»

این مسئله بین تمام فقهای اسلام اتفاقی است؛(4)

جز اینکه عدّه ای از فقهای امامیه پاره کردن لباس را برای فوت پدر و برادر، بدون فرق بین زن و مرد، از حکم مذکور استثنا کرده اند و قائل شده اند به جواز آن و استدلال کرده اند بر مدعایشان به عمل امام حسن عسکری«علیه السلام» در فوت امام علی الهادی«علیه السلام» و عمل فاطمیّات بر شهادت امام حسین«علیه السلام»؛ نیز به روایت احمدبن داود از خالدبن سدیر از امام صادق «علیه السلام»: «سأله عن شقِّ الرّجل ثوبه علی أبیه وأمه وأخیه وعلی قریب له؟ فقال: لابأس بشقِّ الجیوب فقد شقَّ موسی بن عمران علی أخیه هارون ولایشقّ الوالد علی ولده ولاالزَّوج علی إمرأته و شقّ المرأه علی زوجها؛(5)

از آن حضرت سؤال شد از پاره کردن لباس برای فوت پدر و مادر و برادر یا یکی از نزدیکان؟ درجواب فرمود: درپاره کردن لباس باکی نیست زیرا حضرت موسی بن عمران «علیه السلام» درفوت برادرش هارون لباسش را پاره کرده است؛ ولی جایز نیست برای پدر پاره کردن لباس درفوت پسرونه شوهردرفوت خانمش. بلی، برای خانم جایز است لباسش را درفوت شوهر پاره کند.»

1- الوسایل باب 83از ابواب دفن ح5.
2- همان ح4.
3- [3] مستدرک الوسایل باب 71از ابواب احکام دفن ح13.
4- نیل الاوطار4/ 155. سبل السلام2/ 115. کشّاف القنّاع2/ 189. الشرح الکبیر2/ 430. فتح العزیز5/ 259. المجموع5/ 307. مواهب الجلیل3/ 48. مسند زید بن علی/ 175. السرائر1/ 173. المعتبر1/ 345. تذکره الفقهاء2/ 120. الذکری/ 72. جواهرالکلام4/ 367. المستمسک4/ 267. کتاب الطهاره9/ 231.
5- الذکری/72. نهایه الاحکام1/ 290. مدارک الاحکام2/ 155. جواهرالکلام4/ 367. المستمسک4/ 267. کتاب الطهاره9/ 234.

اماروایت که دراکثر صحاح ومسانید ازخلیفه دوم عمربن الخطاب وپسرش عبدالله«رضی الله عنهما» نقل شده است: «المیت لیعذَّب فی القبر ببکاء أهله علیه؛(1)

میت درقبر به علت گریه اهلش برای اوعذاب می شود»؛ فقهای مذاهب اسلامی این روایت را ردکرده اند، به دلایلی: اول، ازجهت ضعف سندش، زیرا غیرازخلیفه دوم و پسرش هیچ یک ازصحابه این حدیث را روایت نکرده اند. دوم، ازجهت مخالفتش با عقل، زیراعقلاً ازعدالت الهی بعید است که کسی را به علت ارتکاب فعل حرام از شخص دیگر عذاب وعقاب کند؛ ولواینکه آن فعل ازاعظم محرمات الهی باشد. ابویعلی هم از ابی هریره روایت کرده است که ابی هریره به خدا قسم خورد وگفت: ازعدل الهی بعید است که یک مجاهد فی سبیل الله شهید شود وخانمش ازروی جهل ونادانی ویا سهواً برای اوگریه کند وخداوند عزَّوجل آن شهید را به سبب گریه این خانم عذاب وعقاب کند.(2)

سوم، ازام المؤمنین عایشه «رضی الله عنها» نقل شده است که وقتی به او خبر دادند که عبدالله بن عمر«رضی الله عنهما» می گوید: «المیت لیعذّب ببکاء الحی؛ میت درقبر به سبب گریه زنده ها براو عذاب می شود»، گفت: «خدا ابی عبدالرحمن را رحمت کند. ایشان دروغ نمی گوید، بلکه حدیث را فراموش کرده یا در نقل حدیث اشتباه کرده؛ زیراحدیث ازاین قراراست که رسول گرامی اسلام «صلی الله علیه وآله» گذرش به قبرزن یهودی تازه ازدنیارفته افتاد ودید که بازماندگانش برای اوگریه می کنند. حضرت روبه اصحاب کرده، فرمود: اینها برای اوگریه می کنند درحالی که او در قبر عذاب می شود به دلیل اعمالش در دنیا.»

چهارم، ازجهت مخالفت صریح روایت باکتاب الله العزیز: «لاتزر وازره وزر أخری؛(3)

گناه هیچ کسی ازکس دیگر سؤال نمی شود.» روایت هم عذاب را با عمل دیگران برای کسی که مرتکب گناه نشده است، اثبات می کند. پس باید به علت مخالفتش با قرآن دور انداخته شود.

پنجم، بعضی ازفقها روایت را توجیه کرده اند. اول، گفته اند: مقصود از روایت کسی است که وصیت کرده است به اهل وعیالش که بعداز مرگش برایش گریه و نوحه سرایی کنند. اهل وعیالش هم وصیت او را عملی کرده اند. چنین وصیتی در عصرجاهلیت بین مردم بسیار رایج

1- صحیح البخاری1/ 195. صحیح مسلم1/ 344.
2- نیل الاوطار4/ 155- 156. جواهرالکلام 4/ 365. المستمسک 4/ 266. کتاب الطهاره9/ 228. المجموع5/ 308. سبل السلام2/ 116.
3- سوره الاعراف /164.

وعملی بود؛ ومیت درقبر به دلیل این گریه که حسب وصیت برایش انجام شده است، عذاب می شود. اما اگراهالی میت بدون وصیت برای میت گریه کنند، خداوند میت رابه علت این گریه عذاب وعقاب نمی کند، ازجهت قول خداوند متعال: «لاتزر وازره وزرأخری».(1)

دوم، توجیه شده که مقصود از روایت کسانی هستند که در نوحه وندبه برای میت اوصاف و فضائلی می شمارند که درعقیده شان میت واجد آن اوصاف وفضائل هست؛ حال آنکه در حقیقت آن اوصاف وشمائل، شرعاً اوصاف قبیحه ومذمومه هستند. مانند: «یا مرمِّل النسوان ومؤیتم الولدان ومخرِّب العمران ومفرِّق الأخوان؛ ای بیوه کننده زن ها ویتیم کننده اولادها وتخریب کننده آبادی ها وپراکنده کننده اجتماع ها» که درنظر بعضی ها شجاعت وفخر است؛ ولی درحقیقت کارخلاف شرع است وملائکه موکّل میت او راعذاب می کنند ومی گویند: آیا تو اینچنین بودی؟ سوم، توجیه شده روایت که همان طور که میت عذاب می شود ازگریه و ناله و فغان اهلش درحال حیاتش؛ عذاب ورنج می کشد ازگریه وفغان اهلش بعد ازمرگش؛ نه اینکه ازجانب خداوند عذاب شود به سبب گریه اهلش برای او.(2)

امرسوم حکم زیارت قبور اموات از منظر فقهای مذاهب اسلامی

نزد تمام فقهای مذاهب اسلامی زیارت قبور انبیا، اولیا، ائمه معصومین، شهدا، علما ومؤمنین«رضوان الله تعالی علیهم اجمعین» مستحب است فی نفسه وبا آن مخالفت دیده نمی شود. خصوصاً این استحباب تأکید شده است در روز دوشنبه، عصر پنج شنبه وصبح روزشنبه برای مردها ازجهت فرمایش نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله»: «کنت نهیتکم عن زیاره القبور. ألا فزوِّروها فإنَّها تذکّرکم الموت؛(3)

شما را از زیارت اهل قبور نهی کرده بودم. آگاه باشید و زیارت کنید آنها را، زیرا زیارت اموات شما را به یاد مرگ می اندازند.»

همچنین ابی هریره ازرسول گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده: «زاررسول الله«صلّی الله علیه وآله» قبرامه فبکی وأبکی من حوله، ثم قال: إنّی إستأذنت ربّی عزَّوجل أن أستغفر لها فلم یأذن لی وإستأذنته فی أن أزور قبرها فأذن لی فزوّروا القبور فإنّها تذکّرکم الموت؛(4) گفت: پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» قبر مادرش را زیارت کرد

گریه کرد. اطرافیان آن حضرت نیزگریه کردند. بعد فرمود: ازخداوند خواستم اجازه دهد برای مادرم از

1- همان

2- همان یعنی = نفس مصادرقبلی.

3- صحیح مسلم2/ 672/ 977. سنن ابی داوود3/ 2335؛ 218. سنن الترمذی3/ 370/ 1054. مستدرک الحاکم1/ 375.

4- سنن ابن ماجه1/ 501/ 1572. سنن النسّائی4/ 90.

پیشگاهش طلب رحمت و مغفرت کنم، اجازه نداد. خواستم اجازه دهد قبرش را زیارت کنم، اجازه داد. پس زیارت کنید قبور را زیرا که زیارت قبور شما را به یاد مرگ می اندازد.»

دیگرازجهت عمل ائمه معصومین « علیهم السلام» ازعصر پیامبر اسلام « صلّی الله علیه وآله» تا زمان حاضر در تمام شهرها و دیارها.

وازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» نیزفرمایش امام رضا«علیه السلام» است: «من اتی اخیه المؤمن من ایّ ناحیه یضع یده؛ وقرأ إنّا أنزلناه سبع مرات؛ أمن من الفزع الاکبر؛(1)

کسی به زیارت قبر برادرمؤمنش آید ودستش را روی قبر گذاشته، هفت مرتبه سوره إنّا أنزلناه را بخواند، امنیت می یابد از ترس و بیم بزرگ.»

ولی فقها درحکم زیارت قبور درباره خانم ها اختلاف کرده اند. اکثر فقهای امامیه، زیدیه واحناف، ورویانی از فقهای شافعی، قائلند که رخصت وجواز برای مردو زن بدون کراهت ثابت است، به شرط اینکه خوف وقوع در فتنه وجود نداشته باشد؛ بنا بر روایت ابن ابی ملیکه که ازام المؤمنین عایشه«رضی الله عنها» پرسید از کجا آمده اید واوپاسخ داد: «قالت: من قبرأخی عبدالرحمن. قلت: قد نهی رسول الله « صلّی الله علیه وآله» عن زیاره القبور. قالت: نعم ثم أمر به زیارتها والنساء داخلات فی الرُّخصه؛(2)

درجوابم گفت: اززیارت قبربرادرم عبدالرحمن آمده ام. گفتم: مگر رسول گرامی اسلام«صلّی الله علیه وآله» از زیارت قبور منع نکرده است؟ گفت: بلی، منع کرده بود؛ ولی بعداً اجازه داد و اجازه اش شامل زن و مرد می شود.»

همچنین ازطریق ائمه اهل البیت«علیهم السلام» هشام بن سالم روایتی از امام صادق«علیه السلام» نقل کرده است که آن حضرت فرموده: «عاشت فاطمه « علیها السلام » بعدفوت أبیها خمس وسبعین یوماً؛ لم ترکاشره ولاضاحکه؛ تأتی قبور الشهداء فی کلّ غداه السّبت فتأتی قبرحمزه فترحَّم علیه وتستغفر له؛ فاطمه زهرا«سلام الله علیها» بعدازفوت نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» هفتاد وپنج روز زندگی کرد ودراین مدت خندان وسرحال دیده نشد. صبح هر شنبه به زیارت قبور شهدای احد می رفت، مخصوصاً قبرحمزه سیّدالشهدا، وبرای آنها طلب آمرزش می کرد.» رفتار فاطمه زهرا«سلام الله علیها» بزرگ ترین دلیل برجواز زیارت قبور

بدون کراهت برای زن هاست؛ زیرا نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» در حق آن علیا مخدّره فرموده است: «الفاطمه بضعه منی؛ فاطمه پاره تن من هست»؛ وکسی که این شأنیت را نزد

1- الکافی3/ 229/9. التهذیب 6/ 104/ 182.
2- سنن البیهقی4/ کتاب الجنائز/78. المغنی2/ 390.

پیامبر اسلام داشته باشد، هرگز مرتکب عمل مکروه شرعی نمی شود. اما جمهور فقهای مذاهب چهارگانه ومحقق حلّی ازفقهای امامیه قائلند به منع زیارت قبوربرای خانم ها مطلقاً ویا کراهت زیارت قبور برای زن ها واستدلال کرده اند برمدعایشان به روایتی که از نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» روایت کرده است که آن حضرت فرموده:

«لعن الله زوّارات القبور؛(1)

لعنت کند خداوند زن هایی را که به زیارت قبور می روند.» ولی فقهایی که قائل به جواز هستند، حمل کرده اند روایت را به زیارت زن هایی که ازجهت ضعف تحمل و صبرشان زیارت آنها به جزع و ناله واظهار خشم درمقابل قضا وقدر ومشیت الهی منجر می شود.(2)

موارد استحباب در زیارت اهل قبور

اما بحث درچیزهایی است که مستحب است در زیارت اهل قبور انجام شود. مستحب است برای زائر که درابتدای ورودش به قبرستان بگوید:

«السلام علیکم یا أهل الدِّیار من المؤمنین والمسلمین. رحم الله المستقدمین والمستأخرین. وإنَّا إن شاء الله بکم لاحقون؛ درود برشما ای اهل سکنه ازمؤمنین ومسلمین و رحمت کند خداوند پیشی گرفتگان شما را وپشت سرآیندگان شما را وما هم هر وقت خداوند بخواهد، به شما ملحق می شویم.» بعد آنچه را که ابوالمقدام از امام باقر«علیه السلام» نقل کرده است، بگویند: آن حضرت دربقیع روی قبر یکی از مؤمنین ایستاد وفرمود: «أللَّهمّ إرحم غربته وصلّ وحدته وآنس وحشته واسکن إلیه من رحمتک رحمه یستغنی بها عن رحمه من سواک. ألحقه بمن کان یتولّاه ثم قرأ القدرسبعاً؛(3)

پروردگارا! به حال غریبی اش رحم کن وتنهابودنش راچاره کن و ترسش رابرطرف کن ورحمت واسعه خود را شامل حالش کن، آن اندازه که ازغیر تو بی نیاز شود وملحق کن به کسانی که دوستشان دارد. بعد هفت بار سوره قدر را تلاوت کرد.» درکتاب من لایحضره الفقیه ازمحمدبن مسلم روایت شده که ایشان گفته: به امام صادق«علیه السلام» عرض کردم: آیا شما به زیارت اموات می روید؟ حضرت فرمود: بلی. بعدعرض کردم: آیا

1- سنن الترمذی2/ 259/ 1061. مستدرک الحاکم1/ 374. سنن ابن ماجه1/ 502/ 1576.
2- المعتبر1/ 339. تذکره الفقهاء2/ 128. الذکری/ 73. الجواهر4/ 322. المستمسک4/ 261. کتاب الطهاره9/ 204. کتاب الام1/ 317. فتح العزیز5/ 247. المجموع5/ 309. بدایع الصنایع 1/ 320. البحرالرائق2/ 342. الشرح الکبیر2/ 424. کشّاف القنّاع2/ 171. مواهب الجلیل3/ 50. المحلی5/ 160. سبل السلام2/ 114.
3- التهذیب6/ 105/ 183. الوسایل باب 34 از ابواب استحباب القیام علی القبرح2.

اموات می دانند که ما به زیارتشان آمده ایم؟ آن حضرت فرمود: بلی، به خدا قسم که می دانند وخوشحال می شوند و با شما اُنس پیدا می کنند. عرض کردم: پس ما وقتی به زیارت اهل قبور رفتیم، چه بگوییم؟ آن حضرت فرمود: هر وقت به زیارت اهل قبور رفتید بگویید:

«أللَّهمّ جاف الأرض عن جنوبهم وصاعد إليک أرواحهم ولقِّهم منک رضوانا وأسكن إليهم من رحمتک ما تصل به وحدتهم وتؤنس به وحشتهم إنَّک على كلِّ شيئ قدير؛(1)

پروردگارا! توسعه بده زمین را دراطرافشان وبالا ببر نزد خودت ارواحشان را وببخش برایشان رحمت ورضوانت را وجاه بده از رحمت واسعه ات آنچه را که برطرف کند تنهایی وترس آنها را، زیرا برهمه چیز توانایی داری.»

مسلم ازسلیمان بن بریده روایت کرده که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» آنها را تعلیم می داد که هر وقت به زیارت اهل قبور رفتید، بگویید:

«السلام عليكم أهل الدّيار من المؤمنين والمسلمين وإنَّا إن شاءالله بكم لاحقون؛

درود بر شما ای اهل دیار ازمؤمنین ومسلمین وما هم هرگاه خداوند بخواهد، به شما ملحق می شویم.»

ترمذی هم از ابن عباس روایت کرده که نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» برقبرستانی درمدینه گذر کرد ودرمقابل قبرستان ایستاد و رو به طرف آنها کرده، گفت:

«السلام عليكم يا أهل القبور؛ يغفرالله لنا ولكم؛ أنتم سلفنا ونحن بالإثر؛(2)

درود برشما ای اهل قبرستان ومغفرت کند خداوند شما وما را؛ شما پیشی گرفته اید وما پشت سر شما هستیم.»

مستحب است برای زائر قرائت قرآن در وقت زیارت قبور ازجهت روایتی که پیامبراسلام«صلّی الله علیه وآله» فرموده: «من دخل المقابر فقرأ سوره یاسین خفَّف عنهم يومئذ، وكان له بعدد ما فيه حسنات؛(3) کسانی

که وارد قبرستان می شوند، سوره یاسین را قرائت کنند. خداوند عذاب اهالی آن قبرستان را تخفیف می دهد و برای قرائت کننده به تعداد مرده ها حسنات نوشته می شود.»

1- [1] من لایحضره الفقیه1/ 181/ 540. وسایل الشیعه باب 54 من الابواب استحباب زیاره القبورح2.
2- سنن الترمذی2/ 258/ 1059.
3- تحفه الآحوذی3/ 257.

«أخبرنا الشيخ الامام شرف الدين أبوعبدالرحمن عيسى، قال: أخبرنا الوالد الامام محى الدين أبومحمد عبدالقادربن أبى صالح، قال: أخبرنا أبوالحسين المبارک بن عبدالجبّار الصيرفى، قال: أخبرنا أبوإسحاق البرمكى، قال: أخبرنا أبوبكر عبدالعزيزبن جعفر الفقيه، قال: أخبرنا أبوبكر أحمدبن محمد الخلّال، قال: أخبرنا العباس بن محمد الدورى، قال: حدثنا يحيى بن معين، قال: حدثنا بشر الحلبى، قال: حدثنا عبدالرحمن بن العلاء بن الحلّاج عن أبيه، قال: إنّى إذا أنا متُّ فضعنى فى اللّحد وقل: بسم الله وعلى ملّه رسول الله « صلّى الله عليه وآله» و سن علىَّ التراب سنّاً وإقرأ عند رأسى بفاتحه الكتاب وأول البقره وخاتمتها؛ فإنِّى سمعت عبدالله بن عمر«رحمهماالله» يقول: ذلک. قال الدوري: سئلت احمد بن حنبل: تحفظ فى القرائه على القبور شيئاً؟ فقال: لا و سألت يحيى بن معين فحدَّثنى بهذا الحديث؛(1)

خبر داد ما را شيخ امام شرف الدين ابوعبد الرحمن عيسى، گفت: به ما خبر داد پدر امام محى الدين ابومحمد عبدالقادر بن ابى صالح، گفت: خبر داد ما را ابوالحسين مبارک بن عبدالجبّار صيرفى، گفت: به ما خبر داد ابواسحاق برمكى، گفت: خبر داد ما را ابوبكر عبدالعزيز پسر جعفر فقيه، گفت: خبر داد ما را ابوبكر احمدبن محمد خلّال، گفت: خبر داد ما را عباس پسر محمد دورى، گفت: حديث كرد براى ما يحيى بن معين، گفت: حديث كرد ما را بشر حلبى، گفت: براى ما حديث كرد عبدالرحمن پسر علاء از حلّاج از پدرش، گفت: من هر زمان فوت كردم، وقتى در لحدم گذاشتى، بگو: بسم الله وعلى ملّه رسول الله «صلّى الله عليه وآله» وخاک قبررا برمن بريز، سپس كنارسر من فاتحه الكتاب واول وآخر سوره بقره رابخوان، زيرا از عبدالله عمر اين را شنيده بودم. دورى گفته: ازاحمدبن حنبل«رحمه الله» سؤال كردم: براى قرائت سرقبرها چيزى معين را مى دانى؟ گفت: نه؛ ازيحيى بن معين سؤال كردم، همين حديث را برايم خواند. نيز براى ميت دعا كنيد، زيرا دعا بعد از قرائت قرآن قريب به اجابت است ونفع به ميت مى رساند و مسئله اتفاقى است بين فقهاى مسلمين.(2)

ساخت و ساز و تعمير قبور

امرچهارم ازامورى كه مرتبط است با اموات، حكم پخته كارى قبر اموات و نوسازى قبرهاى

1- القرائه عندالقبور/2 لابی بکربن خلّال.
2- المعتبر1/ 339.تذکره الفقهاء2/ 128. الذکری/ 73. جواهرالکلام4/ 322. المستمسک4/ 262. کتاب الطهاره9/ 204. بدایع الصنایع1/ 320. المجموع5/ 309. فتح العزیز5/ 246. کتاب الام1/ 317. الشرح الکبیر2/ 424. البحرالرائق2/ 342. کشّاف القنّاع2/ 171. المحلی5/ 160. مواهب الجلیل3/ 50.

کهنه شده اموات وساختن اتاق روی قبر ورفت وآمد درآن و نمازخواندن وعبادت درآن است، ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی.

فقهای امامیه و جمهور فقهای اسلامی اتفاق دارند برکراهت کارهای ذکرشده ومسئله مجمع علیهاست بین تمام فقهای اسلامی؛ واستدلال کرده اند به روایتی که جابرازنبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» روایت کرده است:

« نهی النبی « صلَّی الله علیه وآله» أن یجصّص القبور وأن یبنی علیه وأن یقعد علیه وأن یکتب علیه؛(1)

پیامبر مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» منع کرده است ازپخته کاری قبرها و ساختن روی قبرها ونشستن برقبرها ونوشتن برقبرها.» حتی بعضی فقها خیمه زدن روی قبرها وسایه بان درست کردن روی قبرها را نیزجایز نمی دانند؛ زیرا همه آن کارها از امور زینتی دنیایی محسوب می شوند ومیت نیاز به آنها ندارد.

اما ازطریق أئمه اهل البیت « علیهم السلام» دراین باره فرمایش امام موسی بن جعفر«علیه السلام» موجود است که آن حضرت فرموده:

«لایصلح البناء علیه ولا الجلوس ولاتجصیصه ولاتطیینه؛(2)

شایسته نیست ساختن ساختمان روی قبرونه نشستن روی قبرونه پخته کاری قبرونه کاه گل کاری قبر.» به علاوه امام علی«علیه السلام» دراین باره فرموده: «من جدّد قبراً أومثَّل مثالاً فقد خرج من الاسلام؛(3) کسانی که قبرهای کهنه را تجدید بنا کنند یا مجسَّمه بسازند، ازاسلام خارج شده اند.»

نشستن روی قبر، تکیه دادن به قبرو راه رفتن روی قبردرحال اختیار، از نظرفقهای اسلامی مکروه است، ازجهت نهی نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» از نشستن روی قبر؛(4)

ولی اگرمضطرباشد، اشکال ندارد. قال«صلَّی الله علیه وآله»: «لأن أطأ علی جمره أوسیف أحبُّ إلیَّ من أن أطأ علی قبر مسلم؛(5) هرآینه راه رفتن روی ظرف پرازآتش ویا دم شمشیر برّان دوست

1- صحيح مسلم2/ 667/ 970. سنن ابن ماجه1/ 498/ 1562. سنن النسَّائى4/ 87. سنن الترمذى3/ 368/ 1052.
2- التهذيب1/ 461/ 1503. الاستبصار1/ 217/ 767.
3- من لايحضره الفقيه1/ 120/ 579. التهذيب1/ 459/ 1497.المحاسن612/ 33.
4- صحيح مسلم2/ 688/ 972. سنن ابى داوود3/ 217/ 3229. سنن الترمذى3/ 367/ 1050. سنن النسَّائى2/ 67/ 49/ 88.
5- سنن ابن ماجه1/ 499/ 1067.

داشتنی تر است برای من از راه رفتن روی قبرمسلمانی.»ازطریق أئمه اهل البیت « علیهم السلام» فرمایش امام موسی بن جعفر«علیه السلام» است: «ولا الجلوس علیه».(1) زیرادر نشستن روی قبرو اعمال ذکرشده دیگر، یک نوع توهین به قبور مسلمین است.

دیگرازمکروهات، نشستن و ادرارکردن روی قبروبین قبور مسلین است، به دلیل اینکه آثارش موجب اذیت وآزار زائرین می شود وپیامبر مکرم

اسلام « صلَّی الله علیه وآله» از این عمل نهی کرده است: «لاأبالی وسط القبور قضیت حاجتی أو وسط السوق؛(2)

فرقی نمی بینم درزشتی بین قضای حاجت دربازار ویابین قبور مسلمین.»ولی امام مالک « رحمه الله» گفته: اگر قصد ازنشستن بین قبور نجاست کردن باشد، مکروه است واگرقصد ازنشستن نجاست نباشد، اشکالی ندارد.(3)

دیگرازمکروهات، سکنی گزیدن درقبرستان هاست؛ زیرابود وباش درمقبره ها یا ازجهت عدم رضایت به قضا وقدرالهی است یاازجهت اعراض ودوری جستن ازمصالح دینی واخروی است، یا ازجهت پند نگرفتن ازمردن ومردگان.(4)

دیگرازمکروهات، مسجد ومحل عبادت ونماز قراردادن مقبره هاست، بنا بر فرمایش نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله»: «لعن الله الیهود إتخذوا قبورأنبیائهم المساجد؛(5)

لعن ونفرین کردخداوندمتعال یهودونصارا رازمانی که قبورانبیایشان را محل عبادت ونمازقراردادند.» همچنین ازجهت شباهت تعظیم قبوربه تعظیم اصنام. ام المؤمنین عایشه«رضی الله عنها» گفته است: علّت بلند نساختن قبرمطهّر نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» این بود که محل عبادت، نمازوسجده قرار نگیرد؛ زیرا عبادت اصنام وبت پرستی ازاحترام به عکس وصورت اموات، بوسیدن آنها ونمازخواندن به سوی آنها شروع شده است.(6)

1- التهذيب1/ 461/ 1503. الاستبصار1/ 217/ 767.
2- سنن ابن ماجه1/ 499/ 1567.
3- بدايه المجتهد ونهايه المقتصد 1/ 244. المغنى2/ 382.
4- المعتبر1/ 304. النهايه/ 44. مبسوط الشيخ1/ 187. تذكره الفقهاء 2/ 104. مختلف الشيعه2/ 315. الذكرى/ 68. جامع المقاصد1/ 449. جواهرالكلام4/ 334. بدايع الصنايع1/ 320. المجموع5/298. فتح العزيز5/ 227.تلخيص الحبير5/ 226. المغنى2/ 386. الشرح الكبير2/ 386. كشّاف القنَّاع 2/ 162. البحر الرائق2/ 340. مواهب الجليل3/ 58. كتاب الام1/ 316. نيل الاوطار4/ 133.
5- صحيح البخارى2/ 388.سنن النسَّائى4/ 96. سنن البيهقى4/ 80.
6- [6] المغنى2/ 388. الشرح الكبير2/ 388. تذكرهالفقهاء2/107. الذكرى/68. احكام الجنائز/ 210.

خلاصه کسانی که قائل به تحریم بنای قبور و یا کراهت تعمیر قبور شده اند، علاوه بر روایات گذشته استدلال کرده اند، اول به روایتی از امام علی«علیه السلام»: «عن علی « علیه السلام » قال: کان رسول الله«صلَّی الله علیه وآله» في جنازه، فقال: أیُّکم تنطلق إلی المدینه فلایدع بها وثناً إلَّا کسَّره ولاقبراً إلَّا سوَّاه ولاصوره إلَّا لطخها؟ فقال رجل: أنایارسول الله فانطلق فهاب أهل المدینه فرجع. فقال علی « علیه السلام»: أنا أنطلق یارسول الله. قال: فانطَلِق. فانطَلَق ثم رجع. فقال: یا رسول الله « صلَّی الله علیه وآله» لم أدع بها وثناً إلَّا کسَّرته ولاقبراً إلَّا سوَّیته ولاصوره إلَّا لطختها؛(1) ازامام علی«علیه السلام» نقل شده است که فرمود: با نبی مکرَّم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» درتشییع جنازه بودیم. آن حضرت رو به اصحاب کرده فرمود: کدام یک ازشما حاضرید به شهر مدینه رفته، تمام بت ها را شکسته وتمام قبرها را با خاک یکسان نموده وتمام عکس وصورت ها رامحو کرده، برگردد؟ مردی عرض کرد: من می روم یا رسول الله. آن مرد رفت اما از اهل مدینه ترسید وبدون اینکه کار را انجام دهد، برگشت. پس از آن امام علی«علیه السلام» آمادگی خود را برای رفتن به مدینه وانجام مأموریت اعلام کرد ونبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» نیزبا رفتن امام علی«علیه السلام» موافقت کرد. امام علی«علیه السلام» پس ازبرگشت عرض می کند: یا رسول الله، وثنی را نگذاشتم، مگر اینکه شکستم و قبری نگذاشتم، مگراینکه با زمین یکسان کردم وعکس وصورتی نگذاشتم، مگر اینکه محو کردم.»

دوم، از نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» روایت شده است: «أنَّه قال: أللهمَّ لاتجعل قبری وثناً. لعن الله قوماً إتَّخذوا قبورأنبیائهم مساجد؛(2)

آن حضرت فرمود: پروردگارا! قبرمرا محل پرستش قرار نده. خداوند لعنت کند طایفه ای راکه قبور انبیایشان رامسجد ومحل پرستش خداوند قرار داده اند.» در روایت دیگری حضرت قومی را که قبورانبیایشان رامسجد قرار داده اند، مشخص کرده و فرموده: «قاتل الله الیهود. إتَّخذوا قبورأنبیائهم مساجد؛(3) خداوند طایفه یهود را لعنت کند، زیرا قبور پیامبرانشان را محل عبادت وپرستش قرار داده است.»

سوم، به دلیل آنچه که سنن ابن ماجه وترمذی وابی داوود به اسنادشان از ابی هریره، حسان بن ثابت وابن عباس ازنهی نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» زن ها را از زیارت اهل قبور روایت کرده اند:

1- مسند احمد1/77 و89 و96 و110و111و128 و138 139 و145 و150ومسند طيالسى ح96 و150 ..
2- مسند احمد2/ 246 ..
3- همان 2/ 286 ..

«أنَّ رسول الله«صلَّی الله علیه وآله» لعن زوَّارات القبور؛(1)

پیامبرخدا لعنت کرده زن هایی را که به زیارت اهل قبور می روند.»

امادرباره روایت اول گفته اند: بعد ازاینکه عدّه ای از اهل مدینه اسلام آوردند، نبی مکرم اسلام « صلَّی الله علیه وآله» ابتدا مصعب بن عمیر را فرستاد تا به تازه مسلمان ها احکام نازل شده اسلام را یاد دهد و زمانی که آنها به موسم حج مشرف شدند و شبانگاه به صورت پنهانی با نبی مکرم اسلام« صلَّی الله علیه وآله» درعقبه ملاقات وبیعت کردند، ازحضرت دعوت کردند که به مدینه هجرت کنند وحضرت دعوت آنها راپذیرفته، به مدینه هجرت کردند وپشت سرش به فاصله چند روز امام علی«علیه السلام» وسپس سایرمسلمین یکی پس ازدیگری وارد مدینه شدند واسلام تقویت شد ونبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» دولت تشکیل داد و پیمان هایی باطوایف یهودمدینه (بنی قریظه، بنی النظیرو بنی قینقاع) بستند. کم کم اسلام رابرتمامی اهالی مدینه ونواحی آن گسترش دادند ودراین مدت درهیچ کتاب ومنبعی نه دیده شده ونه هم نقل شده است که امام علی«علیه السلام» را فرستاده باشد به مدینه وطبق فرمان آن حضرت آن کارها را بلامنازع انجام داده باشد. آن هم هنگامی که حضرت درتشییع جنازه بوده، فردی رافرستاده. اودرمأموریتش شکست خورد وبرگشت، بعداز اوامام علی«علیه السلام» را فرستاد وحضرت کماکان درتشییع جنازه بود. لذا این روایت خیلی عقلاپسند به نظر نمی رسد. ثانیاً دردنباله روایت آمده است که امام علی«علیه السلام» به ابی الهیّاج اسدی گفت: من تو را می فرستم برای انجام کاری که آن حضرت مرا امرکرده است. جای سؤال است آیا فرستادن ابی الهیّاج اسدی درچه زمانی بود؟ درزمان خلافت آن حضرت بود ویا پیش از آن درعصرخلفای راشدین بود؟ یا درعصر نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» وطبق مقتضای صدر روایت که باید درعصر پیامبر باشد؟ و به کدام شهر و بلدی فرستاده شده؟ آیابرای تخریب قبورمسلمین فرستاده شده یابرای تخریب قبورمشرکین؟ ودرشهر وبلد مسلمین بوده یا درشهر وبلد مشرکین؟ و چه ربطی به مسلمین دارد که قبورآنها راتخریب کند؟ لذا مفاد روایت مبهم ومحل تردید وفاقد حجیّت واعتبار است.

اما روایت دوم که راجع به قبور انبیای بنی اسرائیل (یهود) است، طبق آنچه که دراصحاح 25

1- سنن ابن ماجه؛ کتاب الجنائز باب ماجاء فی النهی عن زیاره النساء للقبور 502/ 1 ح 1576. سنن ابی داوود؛ کتاب الجنائززیاره النساء للقبور 208/ 3ح 32 39. مسند احمد الباب الثالث 337/ 2ح 356. سنن الترمذی ابواب الجنائز باب ماجاء فی کراهیَّت زیاره القبور للنساء 276 / 2.

ازسفرتکوین تورات آمده، این است: وقتی ابراهیم خلیل «علیه السلام » فوت کرد، حضرت اسماعیل واسحاق جنازه اش رادرسرداب مکفیله در حقل عفرون بن صوحه الحثی امام ممرا دفن کردند وحضرت ساره نیزهمان جا دفن شده است. دراصحاح 35 ازسفرتکوین تورات آمده: وقتی که حضرت اسحاق نبی «علیه السلام» فوت کرد، فرزندانش عیسو ویعقوب جنازه اش را درممرا که امروزه در عبری به نام حبرون یاد می شود، دفن کردند. دراصحاح 50 ازسفرتکوین تورات آمده: وقتی که حضرت یعقوب درمصرفوت کرد، حضرت یوسف جنازه اش را آورده، درسرداب مکفیله درکنارپدروجدش دفن کرد. دراصحاح 10 ازسفرعدد تورات آمده: زمانی که هارون فوت کرد، حضرت موسی«علیه السلام» جنازه اش رابرسرکوه هوردفن کرد. دراصحاح34 ازسفرتثنیه تورات آمده است: حضرت موسی «علیه السلام» درسرزمین مواب فوت کرد ودرحواء مقابل خانه فغوردفن شده است، و امروزه کسی قبرحضرت موسی«علیه السلام» رانمی داند. دراصحاح 24 ازسفر یوشع تورات آمده که حضرت یوشع درکوه افرایم دفن شده است واستخوان های حضرت یوسف درشکیم دفن شده است ومحل دفن داوودنبی وسلیمان درکتاب تورات بیان نشده است. درکتاب «قاموس الکتاب المقدّس» درترجمه کلمه «صهیون» آمده که محل دفن سلیمان وداوود معلوم نیست. یاقوت حموی درکتاب معجم البلدان در ماده خلیل آورده است که خلیل اسم شهری است دارای حصون و عمارات و بازار، نزدیک بیت المقدس ودرآن است قبرابراهیم خلیل«علیه السلام» درسردابی که دارای زوَّار، مراجعین، بارگاه، ضیافت وبناهای مسکونی است وبه همین مناسبت شهربه نام الخلیل یاد می شود؛ درحالی که اسم اصلی شهرحبرون یا حبری است.

درتورات اسمی ازبقیّه انبیای بنی اسرائیل ومحل دفن آنها آورده نشده است. این بودخلاصه ای ازاخبار قبور انبیای بنی اسرائیل (یهود)؛ و درهیچ جا دیده نشده ودرهیچ کتابی نوشته نشده وازکسی شنیده نشده که گفته باشد: یهود قبور انبیای خود راسجده می کنند وبت قرار داده، پرستش می کنند. مانند اینکه ما مسلمان ها کعبه را قبله قرار می دهیم؛ اما احترام به قبور انبیا وزیارت آنها شرعاً وعرفاً وثن و بت پرستی گفته نمی شود. جالب اینجاست که محل عبادت یهودوبنی اسرائیل نامش «خیمه الاجتماع» است ودرآن خیمه تابوت عهد می باشد ودراصحاح 25- 28 سفر خروج تورات آمده که حضرت موسی«علیه السلام» به امرخداوند متعال خیمه اجتماع وتابوت عهد را برای محل عبادت یهود بنی اسرائیل ساخت. دراصحاح 26-30 همان تورات آمده که خداوند چگونه بنی اسرائیل را درصحرای سینا

امرکرد به عبادت درخیمه اجتماع وتابوت عهد وبنی اسرائیل این دو رادرهنگام کوچ و مسافرت با خود حمل می کردند تا

ص: 222

اینکه به ارض موعود یعنی سرزمین فلسطین رسیدند و داوود نبی برای نصب خیمه اجتماع وتابوت عهد درآن ساختمانی را بنا نهادوحضرت سلیمان آن ساختمان رابه پایان رساند.(1)

آن ساختمان راهیکل سلیمان نامگذاری کردند وخیمه اجتماع وتابوت عهد را به آنجا منتقل کردند که تا عصرحاضر به همان نام یاد می شود.

این بود اخبار مقابرانبیای بنی اسرائیل یهود که اصولاً جای شک وتردید نیست دراینکه بنی اسرائیل یهود مقابر انبیای خود را بتخانه قرار نداده است.

اما اخباری که از نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» در نهی از زیارت قبور وارد شده اند و در نفس احادیث آن حضرت جای شک و تردید نیست؛ بلکه بحث و تردید واشکال درافرادی است که این احادیث را نقل کرده اند، و در بعضی جملات و کلماتی که دراین احادیث به کاررفته اند وازآن دوجهت مورد قبول علما ومحققین نیستند.(2)

اماکسانی که تعمیر قبور انبیا، اولیا وشهدا را جایز می دانند ودعا، عبادت و پرستش خداوندمتعال را درآنها جایز بلکه مستحب می دانند، اول استدلال کرده اند به آیه مبارکه: «واتَّخِذوا من مقام ابراهیم مصلًّی؛(3) جایگاه ابراهیم«علیه السلام» را محل نمازخواندن وعبادت قرار دهید.» دوم به آنچه که خبر داده اند از قصه اصحاب کهف درقرآن کریم:

«وقال الَّذین غلبوا علی أمرهم لَنتَّخذَنَّ علیهم مسجداً؛(4)

آنها که آگاهی پیدا کردند برحال آنها، گفتند: برجایگاه آنان مسجدی می سازیم برای عبادت وپرستش خداوند متعال.»

اما ماجرای آیه اول را بخاری درصحیحش نقل کرده است: درهنگام که ابراهیم و اسماعیل«علیهماالسلام» خانه کعبه رامی ساختند، اسماعیل سنگ می آورد وابراهیم می ساخت. وقتی دیوارخانه به قدرقامت حضرت ابراهیم بلند شد، اسماعیل سنگی زیر پای حضرت ابراهیم گذاشت که روی آن ایستاده شده، به کارخود ادامه داد.این سنگ همان مقام حضرت ابراهیم«علیه السلام» است که مادرقرآن عظیم الشأن امر شده ایم به نمازخواندن و عبادت نزد

1- مراجعه شود به سفرخروج تورات اصحاح 35 / 3840 وسفراعداد اصحاح 413 / 638.
2- مراجعه شودبه کتاب؛ البناء علی قبورالأنبیاء والأولیاء وإتخاذ مساجد واماکن للعباده / 1 - للعسکری السید مرتضی.
3- سوره بقره / 125 ..
4- سوره کهف / 21 ..

آن.(1)

روایت دوم در تفاسیر آمده که مجموعه ای ازجوانان در زمان دقیانوس پادشاه مقتدر روم شرقی که ادعای خدایی می کرد؛ ایمان به خدای حقیقی آوردند واز ترس جانشان از شهر فرار کرده، به یک غاردرکوهی پناه بردند وبه اراده ومشیَّت الهی مدت سیصد سال واندی به خواب رفتند. بعد که بیدار شدند یکی را همراه پولی که با خود داشتند، به شهر فرستادند تاغذایی برای خوردن تهیه کنند ومردم شهردر این زمان همه مؤمنین وخداپرست بودندوقصَّه آنها را از نیاکان خود شنیده بودند وازپول شان شناختن که اینها همان جوانان مؤمن فراری ازپادشاه ظالم ستمگرمی باشند وغارمحل خوابشان را نیز شناسای کردند وبه طرف آنها هجوم آوردند ولی آنها ازجهت عدم رضایت از برگشت به شهر ودیارشان ازخداوند خواستند که دومرتبه به همان حالت قبلی برگردانده شوند واهالی شهر درباره شان تصمیم گرفتند که در محلشان مسجدی برای عبادت وپرستش خداوند بسازند؛ نتیجه درآیه اول امر شدیم که درآن مقام نماز بخوانیم وعبادت کنیم وکجای این شرک و بت پرستی است؟ بلکه عین توحید وخلوص عبودیت وطاعت الهی است. ودر آیه دوم خداوند متعال خبر داده است که مردم مؤمن شهر تصمیم گرفتند جای خواب جوانان مؤمن فراری را مسجد ومحل عبادت وپرستش الهی قراردهند وخداوند متعال این کارشان را مدح وستایش کرده است نه اینکه مذمَّت کرده وگفته باشد این کارآنها شرک است وبت پرستی(2).

دوم این گروه استدلال کرده اند اول- به سنَّت رسول الله «صلَّی الله علیه وآله» که آن حضرت امرکرده است به زیارت اهل قبوربعد ازآنکه نهی کرده بود اززیارت اهل قبور؛ همانطوری که مسلم درصحیحش ونسَّائی وابن ماجه وترمذی درسنن شان ومالک درموطأ ازبریده وازپدرش روایت کرده است «قال رسول الله « صلَّی الله علیه وآله »: نهیتکم عن زیاره القبور فزَوِّرُوها»(3)نبی مکرم اسلام « صلَّی الله علیه وآله» فرموده است: شمارا اززیارت اهل قبورمنع کرده بودم آگاه باشید بعداز این زیارت کنید اهل قبوررا و درآخرحدیث درسنن ابی داوود آمده است « فإنَّ فی زیارتها تذکره » زیرادرزیارت اهل قبور یاد آوری قیامت است؛ ودرسنن ابن ماجه ازابن مسعود نقل کرده است: « إنَّ رسول الله «صلَّی الله علیه وآله» قال: کنت نهیتکم عن زیاره القبورفزوِّروها

1- صحیح بخاری / کتاب الانبیاء باب یزفون النسلان فی المشی / 158 /2 و159.
2- مراجعه شود بتفسیرطبری 132 / 15 / 149. وتفسیرقرطبی 379 / 10. وتفسیر ابن کثیر121 /1285.
3- صحیح مسلم کتاب الجنائزباب زیاره القبور672 / 2ح977. سنن ابن ماجه کتاب الجنائزباب ماجاء فی زیاره القبور 500/ و 501. سنن النسَّائی کتاب الجنائزباب زیاره القبور89/ 4. سنن الترمذی باب الجنائز274/ 4. سنن ابی داوود کتاب الجنائزباب فی زیاره القبور218/ 3ح 3235. موطأ مالک عن ابی سعید الخدری کتاب الضحایا باب ادخارلحوم الاضاحی2/ 485.

فإنَّها تزهد فی الدُّنیا وتذکرفی الآخره »(1)نبی

مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» فرموده: شمارا اززیارت اهل قبورمنع کرده بودم والآن اجازه دادم زیارت کنید آنهارا زیرا درزیارت آنها پرهیزازلذایذ وزرق وبرق دنیا وبیاد آوردن نعمتهای آخرت است.

دوم – به آنچه که ساری وجاری است نسبت بقبورانبیاء «علیهم السلام» درمکَّه ومدینه اززمان حضرت اسماعیل « علیه السلام» تازمان پیغمبر خاتم « صلَّی الله علیه وآله» مشاهده می کنید همان طورکه حُجَّاج بیت الله الحرام دورکعبه طواف می کنند دورحجراسماعیل نیزطواف می کنند وهمان طورکه حُجَّاج درحین طواف دیوارکعبه را لمس می کنند دیوارحجررانیزلمس می کنند وبه اجماع علماء اسلام قبرحضرت اسماعیل ومادرش هاجردرحجراست؛ درسیره ابن هشام متوفَّی / 218 ه وتاریخ طبری متوفَّی /310 ه وتاریخ ابن اثیرمتوفَّی 630ه وتاریخ ابن کثیرمتوفَّی 774ه ولفظ ازابن هشام است « دفن اسماعیل فی الحجرمع امه هاجر» حضرت اسماعیل همراه مادرش درحجر دفن شده است و درتاریخ ابن اثیرآمده: «أوصی اسماعیل أن یدفن عند قبرامه فی الحجر»(2)حضرت

اسماعیل وصیت کرد که نزد قبرمادرش درحجردفن شود. ودرطبقات ابن سعد آمده وقت اسماعیل بیست ساله شد مادرش هاجر در سن نود سالگی؛ فوت کرد واورا درحجردفن کرد وقت حضرت اسماعیل: بعد ازپدرش حضرت ابراهیم فوت کرد اورانیزدرحجرنزدیک دیوارکعبه درکنارمادرش دفن کردند ودراکتفای کلاعی آمده است: که هاجر و اسماعیل وپسرش نابت درحجر دفن است(3) وبعلاوه دختران حضرت اسماعیل نیزدرحجرمدفون هستند ومی بینیم که درطول تاریخ مکّه معظّمه صحن حجر مخصوصاً زیر ناودان طلا مملو ازنمازگزار و زوار درحال عبادت وپرستش خدای واحد بوده وهستند و تا هنوز دیده و شنیده نشده است که کسی آنها را مشرک و بت پرست وعملشان را شرک وبت پرستی گفته باشد؛ اما خواندن دو رکعت نماز برای خداوند واحد درغارحراء محل اولین نزول وحی الهی برنبی مکرم اسلام « صلَّی الله علیه وآله» شرک وبدعت دانسته می شود وخواننده آن مشرک خطاب می شود و یاللعجب پشت پرده چه خبر است؟!! و همین طور خواندن دو رکعت نماز درمنزلی که نبی مکرم اسلام«صلَّی الله علیه وآله» درآن متولد شده است واولین بارجلد بدن مبارک زمین آن خانه را لمس کرده است؛ شرک وبدعت دانسته شده ومنزل

1- سنن ابن ماجه کتاب الجنائزباب ماجاء فی زیاره القبور501 / 1 ح1571.
2- مراجعه شود ذکرخبراسماعیل واولاد ش درهریک ازسیره ابن هشام1/ 6. وتاریخ طبری1/ 352 طبع اروپا. وتاریخ ابن اثیر1/ 89 طبع اروپا. وتاریخ ابن کثیر3/ 191. وما دَّه حجرازمعجم البلدان یاقوت حموی.
3- الاکتفاء فی مغازالمصطفی والثلاثه الخلفاء/ 119.

تخریب می شود ویاعجباً ویا للمسلمین چه خبراست؟!!.

واین قبرآمنه بنت وهب مادرمکرَّمه نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» است درآبواء ودرطبقات ابن سعد آمده است که نبی مکرم اسلام « صلَّی الله علیه وآله» درعمره حدیبیَّه گذرش بقبرمادرمکرَّمه اش افتاد اورا مرَمَّت کرد و درکنارقبرنشسته گریه کرد که ازگریه آن حضرت همه کسانی که حاضربودند گریه کردند واین خبرراتمامی سیره نویسان اسلامی نقل کرده اند(1).

اما قبرام المؤمنین خدیجه کبری (سلام الله علیها) اولین بانوی فداکاری نبی مکرم اسلام واولین فرد که اسلام را طوعا اختیارکرده است وقبری عبدالمطلب جدی بزرگوارپیامبر وأبی طالب عمی آن حضرت آن دومربِّیان ومتولِّیان وحامیان نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» درمکَّه معظَّمه درجنَّه المعلَّی تخریب وباخاک یکسان می شوند وزیارت قبورآنها شرک وبت پرستی دانسته می شوند ویا عجباً ویا للا سلام؟!!؛ صبرنا فی العین قذا وفی الحلق شجی.

واین قبرنبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» است درمدینه درخانه خود آن حضرت ودرهمان غرفه که ازدنیا رفته است وبعدا خلیفه اول ودوم را نیزهمانجا دفن کردند وبعدا روی غرفه قُبَّه سبزرنگی بناکردند واین خبررا ابن هشام درسیره خود وابن سعد درطبقات خود مفصل آورده اند(2).

اماثواب زیارت قبرنبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» دارقطنی درسنن خودوطبرانی درمعجم خود وفاکهی دراخبارمکَّه به سند شان ازابن عمر « رضی الله عنه» نوشته اند «قال رسول الله «صلَّی الله علیه وآله»: من حجَّ فزارقبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی »(3)پیامبر

اسلام «صلَّی الله علیه وآله» فرمود: کسانی که حج می کنند وقبری مرا بعد از مرگم زیارت می کنند مانند کسانی هستند که مرادر حال حیاتم زیارت کرده هست. وطیالسی ازعمر«رضی الله عنه» نقل کرده است که گفته:« سمعت رسول الله «صلَّی الله علیه وآله» یقول: من زارقبری أومن زارنی کنت له

1- .[1] طبقات ابن سعد1/ 116 چاپ بیروت/ 1376 ه. سنن النسَّائی کتاب الجنائز باب زیاره قبرالمشرک 1/ 267. سنن ابی داوود کتاب الجنائز باب زیاره القبور3/ 218ح 3234. سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب ماجاء فی زیاره قبورالمشرکین 1/ 501 ح 1572

2- طبقات ابن سعد2/ 292 – 294. سیره ابن هشام 4/ 343.

3- السنن الکبری5/ 246. سنن الدارقطنی2/ 278. اتحاف السَّاده المتَّقین 4/ 416 للزبیدی. ترواء الغلیل4/ 335 للبانی. کنزالعمال 5/ 70 چاپ حیدر آباد دکن. مجمع الزوائد 2/ 4 للهیتمی. الدرالمنثور1/ 237 للسیوطی. المعجم الکبیر12/ 407 للطبرانی.

شفیعا أوشهیداً»(1) شنیدم نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» می فرمود: کسانی که قبرم یا خودم را زیارت کنند درقیامت برایش شفیع یاشاهد هستم.

اما کسانی که ازاهل البیت «علیهم السلام» یا ازصحابه «رضوان الله تعالی علیهم» قبرمطهَّرآن حضرت رازیارت کرده است؛ اول دختر بزرگوارش فاطمه زهراء «سلام الله علیها» است ابن جوزی به سند خود ازامام علی «علیه السلام» نقل کرده است وقت دفن نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» تمام شد؛ فاطمه اطهر«سلام الله علیها» اولین کسی بود که آمد وقبضه ازخاک قبربرداشت برچشمان مبارک گذاشت وگریه کرده فرمود: ماذا علی من شمَّ تربه أحمد؛ أن لایشمَّ مدی الزَّمان غوالیا؛ صُبَّت علیَّ مصایب لوأنَّها؛ صُبَّت علی الأیَّام صرن لیالیا (2)چنان است استشمام کننده گان تربت احمد «صلَّی الله علیه وآله» که هرگیزاستشمام نکنند درروزگاربدی را؛ مصیبتهای که برمن وارد شد؛ اگربرروزگاروارد می شد؛ مانند شب تیره وتار می گردید. دوم ازکسانی که به زیارت قبرمطهر آمد؛ صحابی جلیل القدر آبوایوب انصاری «رضی الله عنه» بود وپیشانیش رابرقبرگذاشت گریه کرد؛ احمد درمسند خود وحاکم درمستدرک خود و درمجمع الزواید بسند شان ولفظ ازاحمد وحاکم است؛ روزی مروان بن حکم آمد سری قبری مطهر رسول الله «صلَّی الله علیه وآله» مردی رادید که صورت خود رابرقبرگذاشته گریه می کند وبا غضب گفت میدانی چکارمی کنی؟ وقت آن مرد صورتش را به طرف مروان برگرداند شناخت که ابوایوب انصاری است وگفت: بلی میدانم چکارمی کنم آمدم که رسول الله « صلَّی الله علیه وآله» رازیارت کنم ونیامدم نزد سنگ وچوبی وازپیامبر«صلَّی الله علیه وآله» شنیدم که می فرمود: برای دین گریه نکنید هرزمانکه اهلش متولی آن باشند ولی گریه کنید برای دین زمانکه غیراهلش براو والی شوند(3).

سوم کسی که به زیارت قبرمطهَّررسول الله «صلَّی الله علیه وآله» آمد صحابی جلیل القدرمؤذّن مسجد النبی «صلَّی الله علیه وآله» بلال «رضی الله عنه» بود آمد سری قبرشریف وشروع کرد به گریه کردن وصورتش را بقبرشریف می مالید ودرهمین وقت حسنین «علیهما السلام» آمدندهردو را دربغل گرفته گریه می کرد(4) وچهارم ازکسانی که به زیارت

1- مسند طیالسی/ 12 متوفی204 چاپ حیدر آباد/ 1326 ه. کنزالعمال20/ 161 چاپ حیدر آباد. مختصرتاریخ دمشق2/ 406. المطالب العالیه/ 1254 لابن حجر. الدرالمنثور1/ 237. المعجم الکبیر12/ 1417.

2- ارشادالساری 2/ 406- 407 چاپ بیروت. والوفاء باحوال المصطفی2/ 804 لابن الجوزی چاپ بیروت. ومثیرالغرام الساکن /300. وفاء الوفاء 4/ 1405 لنورالدین السمهودی.

3- مسند احمد5/ 422. مستدرک حاکم کتاب الفتن 4/ 515. مجمع الزوائد 5/ 245 کتاب الخلافه باب ولایه المناصب غیراهلها چاپ بیروت.

4- تاریخ ابن عساکر7/ 137 درترجمه ابراهیم بن محمد انصاری چاپ بیروت / 1415 هق. سیراعلام النبلاء 1/ 358 للذهبی درترجمه بلال. تهذیب الکمال4/ 289 للمزی. وفاء الوفاء4/ 1356 للسمهودی.

قبرمطهرآمد صحابه عظیم الشأن معاذ بن جبل بود آمد سری قبرشریف خلیفه دوم « رضی الله عنه» گفته روزی وارد مسجد شدم دیدم معاذ بن جبل کنارقبرشریف نشسته گریه می کند گفتم برای چه گریه می کنی؟ گفت: به خاطرآن سخن که ازرسول الله «صلّی الله علیه وآله» شنیدم(1)؟

ولذا فقهای امامیه به طورعموم دومورد را اجازه کرده اند: مورد اول - ساختن قبورومورد دوم - نمازخواندن بلکه مطلق عبادت رادرمقبره بشرط که مقبره ازانبیاء ویا اوصیاء ویا اولیاء ویا أئمه معصومین ازاهل البیت «علیهم السلام» ویا شهداء ویاعلماء ویا صالحین باشند واستدلال کرده اند برمدعایشان اول – به امکان قدح واشکال برحجیّت اخبارناهیه ازجهت خبرواحد بودن بعض آنها وضعیف بودن سند بعض دیگرشان وهردوجهت موجب سقوط حجیّت می شود دوم – از جهت معارض بودن اخبار ناهیه با اخبارمجوّزه که مشهورتراست ازآنها ودلالت می کنند برتعظیم قبورانبیاء واولیاء وأئمه معصومین «علیهم السلام» وبرتعمیرآن قبور وبرافضلیَّت نماز وعبادات نزد آن قبور؛

ازجمله آن روایات روا یت ابی عامرساجی است از امام صادق «علیه السلام» وآن حضرت ازآباء گرامش واز نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» که آن حضرت برای امام علی «علیه السلام» فرمود: { یا أبا لحسن إنَّ الله جعل قبرک وقبرولدک بقاعا من بقاع الجنَّه وعرصه من عرصاتها وأنَّ الله تعالی جعل قلوب نجباء من خلقه وصفوه من عباده تحنُّ إلیک وتتحمَّل المذلَّه والأذی فیکم فیعمِّرون قبورکم ویکثِّرون زیارتها تقرُّباً إلی الله تعالی ومودَّه منهم إلی رسوله؛ أولئک یاعلی المخصوصون بشفاعتی والواردون حوضی وهم زوَّاری غداً فی الجنَّه یاعلی من عمَّرقبورکم وتعاهدها فکأ نَّما أعان سلیمان علی بناء بیت المقدَّس ومن زارقبورکم؛ عدل ذلک له ثواب سبعین حجَّه بعد حجَّه الاسلام وخرج من ذنوبه حتَّی یرجع من زیارتکم کیوم ولَّدته أمُّه فأبشروبشِّرأولیائک ومحبِّیک من النعیم وقرَّه العین بمالاعین رأت ولا أذن سمعت ولاخطرعلی قلب بشر ولکن حثَّاله من النَّاس یعیِّرون زوَّارقبورکم به زیارتکم کماتعیِّرون الزَّانیه بزناها؛ أولئک شرارأمَّتی لاتنال شفاعتی ولایردون حوضی }(2)

ای اباالحسن خداوند متعال قرارداده است قبرتو وقبر فرزندان تورا اتاقی ازاتاقهای بهشت وغرفه ازغرفهای بهشت وقطعه زمین اززمینهای بهشت

وقرارداده است دلهای نجیب زاده ها وبهترینهای ازبنده گانش را متمایل بشما

1- سنن ابن ماجه2/ 1320- 1321کتاب الفتن باب من ترجی له السلامه من الفتن.
2- التهذیب6/ 22/ 50. الوسایل باب26من ابواب استحباب عماره مشهد امیرالمؤمنین ومشاهد الأئمه علیهم السلام ح1.

که کوچ می کنند بسوی شما وتحمل می کنند خاری وزحمت را درباره شما وساختن قبرهای شما وزیارت شما ازباب تقرُّب جُستن بخدا واظهاردوستی برسول خدا «صلّی الله علیه وآله» ای علی اینها اختصاص داده شده گانند درقیامت بشفاعت من ووارد شونده گان حوض کوثرند برمن وفردای قیامت جزء زائرین من هستند دربهشت ای علی سازنده های قبرهای شما وحفظ کننده گان آنها مانند کسانی هستند که حضرت سلیمان «علیه السلام» رادرساختن بیت المقدس یاری رسانده اند وکسانی که زیارت کنند قبرهای شمارا ثوابش مساوی است باهفتاد ثواب حجّی مقبوله بعد ازحجّه الاسلام وپاک می شوند ازگناهانشان مانند روزی که ازمادرمتولد شده اند تاکه بخانه هایشان برگردند پس به دوست دارانتان بشارت دهید ازنعمت ها وچشم روشنیهای که چشمهای ندیده وگوشهای نشنیده وبقلبهای بشری خطور نکرده ولی یکعدّه پسترین ازمردم سرزنش وملامت می کنند زیارت کننده گان قبرهای شمارا همانطوری که سرزنش می کنند زنهای بدکاره را ولی اینها شریرترینی امتان من هستند ومطمئین باشید که شفاعت من هرگیز به آنها نمی رسند وهرگیز وارد حوض کوثر نمی شوند.

دوم حدیث محمد بن عبد الله حمیری است « قال: کتبت إلی الفقیه یعنی موسی ابن جعفر«علیه السلام» سألته عن الرَّجل یزورقبورالأئمه «علیهم السلام» هل یجوزله أن یسجد علی القبرأم لا؟ وهل یجوزلمن صلَّی عند قبورهم أن یقوم وراء القبر ویجعل القبرقبله أویقوم عند رأسه ورجلیه؟ وهل یجوزأن یتقدم القبرویصلّی وجعل القبرخلفه أم لا؟ فأجاب «علیه السلام» وقرأت الجواب وعرفت التوقیعه ومنه نسخت؛ أما السجود علی القبرفلا یجوزفی نافله ولا فریضه ولازیاره بل یجوزوضع خده علی القبر؛ أما الصَّلاه فإنَّها خلفه یجعل القبرالامام ولایجوزأن یصلّی بین یدیه لانَّ الامام لایتقدم ویجوزأن یصلّی عن یمینه وشماله» (1). به امام موسی ابن جعفر«علیهما السلام» نوشتم وسؤال کردم ازمرد که قبریکی ازامامان معصوم «علیهم السلام» رازیارت می کندآیا جایزهست برقبرسجده کند؟ یاخیرآیا جایزهست پشت سری قبرویا بالای سری قبرویا پایین پای قبرویا پیش روی قبرنماز بخواند؟ آن حضرت درجوابم نوشت ومن جوابش راخواندم وامضایش راشناختم: سجده برقبرجایز نیست نه درنمازنافله ونه درنمازواجبی ونه درنمازززیارت بلکه ازباب تیمن وتبرک گذاشتن پیشانی روی قبراشکال ندارد وامانمازخواندن پیش روی امام معصوم جایزنیست وپشت سروپایین پای اشکال ندارد. و این دو روایت ازباب مشت نمونه خروارذکرشده است کسانی که قصد اطلاعات بیشتری درین

1- التهذیب2/ 228/ 898. الوسایل باب 26من ابواب جو از الصلاه للزائرخلف الامام ح1- 2.

مورد را دارند بکتابها مفصل مراجعه کنند.

ودیگراقوی دلیل علی جوازالشیئ وقوع الشیئ است؛ قویترین دلیل برجایزبودن یک امر درشرع مقدس اسلام؛ واقع شدن وعملی شدن آن امربین مسلمین است وبزرگترین شاهد عینی؛ قبرشریف نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» وقبرخلیفه اول ودوم «رضی الله عنهما» درمدینه منوَّره می باشند که دراکثراوقات دارای ساختمان وهمیشه دارای زوَّاربوده وهستند وازهیچ یک ازسلف صالح درطول تاریخ اسلام انکارواعتراض نقل نشده است بلکه ساختن بناء روی قبرشریف رامناسب شأن آن حضرت ویکنوع تعظیم بمقام آن حضرت دانسته اند واتفاق خلف صالح را برانجام چنین کاری روی قبرآن حضرت زیرا درساختن بناء روی قبرشریف یکنوع تعظیم بشعایرالهی است ودرترک آن ازدست رفتن فائده زیاد دینی واخروی است مانند ماندن نزد قبرازجهت تلاوت قرآن وادامه پندگرفتن از مرگ ودفع شدن اذیت وضررگرمی وسردی درهنگام زیارت وتلاوت قرآن ودعا وغیرذلک.

اما احترام به قبورانبیاء عظام «علیهم السلام» وتعمیرآن ازجهت است که اجساد انبیارا نه زمین هضم می کند ونه فاسد می شوند؛

ابوداوود ونسَّائی «رحمهماالله» درسنن شان حدیث را ازاویس نقل کرده اند که گفته: من از نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» شنیدم که می فرمود:

« إنَّ من أفضل أیَّامکم یوم الجمعه وفیه خلق آدم وقبض وفیه النَّفخه وفیه الصَّعقه فأکثروا علیَّ من الصَّلاه فیه فإنَّ صلواتکم معروضه علیَّ؛ قال یارسول الله: کیف تعرض صلواتنا علیکم وقدأبلیت؟ فقال رسول الله «صلّی الله علیه وآله»: إنَّ الله عزَّوجل؛ حرَّم علی الأرض أن تأکل لحم الأنبیاء»(1)

ازبهترین روزهای شما روزجمعه است ودر این روزآدم ابوالبشرخلق شده است وهم ازدنیا رفته است ودر این روزاست نفخه صور وعذاب الهی ودراین روززیاد درود بفرستید برمن زیرا درودهای شما برمن عرضه می شود وسؤال کردن چگونه درودهای مابرشما عرضه می شود درحال که بدن مبارک شما ازبین رفته است؟ حضرت درجواب فرمود: خداوند متعال بدن انبیاء رابرزمین حرام کرده است وبدن انبیاء ازبین نمی روند ودرِقبرهایشان موجودند. وحدیث دیگر:

« أخبرنا أبوسعيد أحمد بن محمد بن خليل الصيرفى قال: أنبأ أبوأحمد عبد الله بن عدى الحافظ قال: ثنَّا قسطنطين بن عبد الله الرومى قال: ثنَّا الحسين بن عرفه قال: حدثنى الحسن بن قتيبه

1- سنن ابى داوود1/ 405ح1049. سنن نسَّائى2/2ح1138.

المدائنی ثنا المسلم بن سعید الثقفی عن الحجَّاج بن الاسود عن ثابت البنانی عن انس قال: قال رسول الله «صلّی الله علیه وآله»: الانبیاء أحیاء فی قبورهم یصلّون»(1)

خبر داد ابوسعید احمد پسرمحمد پسرخلیل صیرفی وگفت: خبرداد ابواحمد عبدالله پسرعدی حافظ وگفت: حدیث کرد قسطنطین پسرعبدالله رومی وگفت: حدیث کردحسین بن عرفه وگفت: حدیث کردحسن بن قتیبه مدائنی وحدیث کرد مسلم بن سعید ثقفی ازحجاج بن اسود وازثابت بنانی ازانس پسرمالک که نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» فرمود: انبیاء درقبرهایشان زنده اند ونمازمی خوانند. وحدیث دیگر«أخبرنا أبوعثمان الامام أنبأ ابن احمد ثنَّا أبو جعفرمحمد بن معاذ المالینی ثنا الحسین بن الحسن ثنَّا مؤمَّل ثنَّا عبیدالله بن أبی حمید الهذلی عن أبی الملیح عن انس بن مالک قال: ألأنبیاء فی قبورهم أحیاء یصلّون»(2)

خبر داد بما ابوعثمان امام؛ خبر داد پسراحمد وحدیث کرد ابوجعفرمحمد بن معاذ مالینی وحدیث کرد حسین پسرحسن؛ حدیث کرد مؤمل وحدیث کردعبید الله پسرابی حمید هذلی ازابی ملیح ازانس پسرمالک که گفته: پیامبران الهی درقبرهایشان زنده اند ونماز می خوانند. سفیان الثوری درکتاب جامع گفته است: «قال الشیخ لنا عن سعید بن المسیب قال: مامکث نبی فی قبره اکثرمن اربعین لیله حتَّی یرفع فعلی هذا یصیِّرون کسایرالاحیاء یکونون حیث ینزلهم الله» شیخ برای ما ازسعید بن مسیب نقل کرده که گفته: هیچ پیامبری درقبرش بیش ازچهل شب وروزنمی مانند مگراینکه خداوند انهارا بالا می برند ونقل وانتقال می دهند مانند باقی زنده ها ومستقر می کنند درهرجایی که بیخواهند. همان طورکه درحدیث معراج وغیرش روایت کردیم

«أنَّ النَّبیّ «صلَّی الله علیه وآله» رأی موسی ابن عمران قائما یصلِّی فی قبره ثم رآه مع سائرالانبیاء فی بیت المقدس ثم رآهم فی السمواه والله تبارک وتعالی فعَّال لمایرید»(3)

پیامبرمکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» درشب معراج حضرت موسی «علیه السلام» را در قبرش مشغول بنمازدید سپس اورابا بقیه انبیاء«علیهم السلام» دربیت المقدس دید سپس همه شان را دسته جمعی درآسمان دیدند وخداوند متعال قدرت دارد هرچه راکه بیخواهند انجام می دهند.

1- حیاه الانبیاء فی قبورهم / 1 للبیهقی.
2- همان / 4.
3- حیاه الانبیاء فی قبورهم / 6 للبیهقی.

«أخبرنا أبوالحسين على بن بشران أنبأ اسماعيل أنبأ أحمد بن منصوربن سيَّارالرمادى ثنا يزيد بن أبى حكيم ثنا سفيان الثورى ثنا سليمان التيمى عن انس بن مالك قال: قال رسول اللِّه «صلَّى الله عليه وآله»: مررت على موسى «عليه السلام» هوقائم يصلِّى فى قبره»(1)

خبر داد مارا ابوالحسين على بن بشران؛ خبر داد اسماعيل؛ خبر داد احمد پسر منصور پسر سيَّار رمادى؛ حديث كرد يزيد پسرابى حكيم؛ حديث كرد سفيان ثورى؛ حديث كرد سليمان تيمى ازانس بن مالك كه گفته: رسول الله «صلَّى الله عليه وآله» فرمود: درشب معراج گذرم بحضرت موسى «عليه السلام» افتاد؛ ديدم درقبرش ايستاده مشغول نمازهست.

«أخبرنا أحمد بن أبى على الحرشى أنبأ حاجب بن أحمد ثنَّا محمد بن يحى ثنَّا أحمد بن خالد الوهبى ثنَّا عبدالعزيزبن أبى سلمه عن عبدالله بن فضل الهاشمى عن أبى سلمه بن عبدالرحمن عن أبى هريره قال: قال رسول الله « صلَّى الله عليه وآله»: لقدرأيتنى فى الحجروأنا أخبرقريشاً عن مسرايى فسألونى عن أشياء من بيت المقدس لم أثبتها فكربت كرباً ماكربت مثله قط فرفعه الله لى أنظرإليه مايسألونى عن شيئ إلَّا أنبأتهم به وقدرأيتنى فى جماعه من الأنبياء فإذا موسى «عليه السلام» قائم يصلِّى فإذا رجل ضرب (يعنى لاغراندام) وجعد (يعنى خوش قيافه) وإذاعيسى بن مريم قائم يصلِّى أقرب الناس به شبها؛ عروه بن مسعود الثقفى وإذا إبراهيم«عليه السلام» قائم يصلِّى أشبه الناس به؛ صاحبكم (يعنى من) فحانت الصلاه فأمّمتهم فلمَّا فرغت من الصَّلاه قال لى قائل: يا محمد هذا مالك صاحب النار؛ فسلِّم عليه فالتفت إليه فبدأنى بالسلام»(2)

خبرداد ما را احمد پسر ابى على حرشى؛ خبر داد حاجب پسر احمد؛ حديث كرد محمد پسر يحيى؛ حديث كرد احمد پسر خالد وهبى؛ حديث كرد عبدالعزيز پسر ابى سلمه از عبدالله پسر فضل هاشمى از ابى سلمه پسر عبدالرحمن از ابوهريره كه گفته: نبى مكرم اسلام«صلَّى الله عليه وآله» فرمود: ديدى مرا درحجراسماعيل « عليه السلام» درحالى كه خبرمى دادم قريش را از مسير راهم و سؤال كردند قريش ازچيزهايى ازبيت المقدس كه من درخاطرنداشتم و از اين جهت به قدرى غمگين شدم كه هرگز سابقه نداشت و دراين هنگام خداوند متعال با قدرت بى منتهاى خود بيت المقدس را درمقابل چشمان من قرار داد وهرچه را كه قريش سؤال مى كردند، من مى ديدم وجواب آنها را مى دادم وخود را بين جماعتى از انبياى

الهی«علیهم السلام» دیدم؛ موسی«علیه السلام» رادیدم ایستاده درحال نمازخواندن وخوش قیافه

ص: 232

1- همان / 8.
2- حیاه الانبیاء فی قبورهم/10.

ولاغراندام بود؛ وحضرت عیسی بن مریم«علیهماالسلام» رادیدم ایستاده درحال نماز ونزدیک ترین مردم ازحیث شباهت به عروه بن مسعود ثقفی بود؛ وابراهیم خلیل«علیه السلام» را دیدم ایستاده درحال نمازخواندن و شبیه ترین مردم به آن حضرت پیامبر شماست. درهمین حال وقت نماز شد وجماعت به امامت من منعقد شد. وقتی ازنماز فارغ شدیم، کسی به من گفت: یا رسول الله شخصی که درکنار شما ایستاده است، صاحب جهنم است. خواستم توجه کنم به او که سلام کرد به من. مسلم این روایت را درصحیحش آورده است. همه اینها اخباری بودند که دلالت می کردند بر زنده بودن انبیاء«علیهم السلام» درقبرهایشان و اینکه لازم است احترام وتعمیر قبرهایشان.

تعمیر قبور شهدا

اما احترام و تعمیر قبور شهداء؛ ازجهت موجودبودن اجساد آنها است.

قال الله تبارک وتعالی: «ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل أحیاء ولکن لاتشعرون؛(1)

به کسانی که در راه خداوند کشته می شوند مرده نگویید زیرا آنها زنده هستند وشما درک نمی توانید.» ثعالبی درتفسیراین آیه مبارکه روایات زیادی رادرباره عظمت وجلالت شهداء نقل کرده است از جمله ازترمذی ونسّائی روایت کرده است که نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» فرموده: «للشهید عندالله سبعه خصال؛ یغفرله فی أول دفعه؛ ویری مکانه فی الجنَّه؛ ویجارمن عذاب القبر؛ ویؤمن من فذع الأکبر؛ ویوضع علی رأسه تاج الوقار؛ الیاقوته منه؛ خیرمن الدنیا ومافیها؛ ویزوِّجه اثنین وسبعین زوجه من حورالعین؛ ویشفع فی سبعین من أقربائه».(2)

قرطبی درتفسیر آیه شریفه گفته است: شهدا زنده اند؛ زیرا بدن شهید در قبر فاسد نمی شود و بدن شهید را زمین نمی خورد و از این جهت است که شهدا را نه غسل می دهند و نه بر ایشان نماز می خوانند. همچنین با اخبار صحیحه به ما رسیده درباره شهدای احد وغیرشان انجام داده اند وگفته است: علما درکیفیَّت زنده بودن شهدا اختلاف کرده اند وهرکدام احتمالی داده اند؛ ولی معظم علما بر این عقیده اند که بدن شهدا بعد ازشهادت درقبرموجود است وروح آنها زنده است مانند سایر مؤمنین و فرقشان در این است که شهدا زنده بودنشان را می دانند و احساس می کنند برخلاف سایرین که احساس ندارند. لذا خداوند فرموده: «لکن

لاتشعرون» وشهدا را خداوند رزق می دهد ازوقت شهادتشان مثل دنیا گویا حیات دنیاییشان باقی است برخلاف

1- سوره البقره/ 154.
2- تفسير الثعالبى1/ 338.

سایر مؤمنین و درباره چگونگی رزق خوردن شهدا روایت را از وکیع وایشان ازسالم بن افطس وایشان ازسعید بن جبیر درتفسیر آیه شریفه

«ولاتحسبنَّ الَّذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً الخ»(1)

نقل کرده است که خداوند ارواح شهدا رادرحوصله (جودان) مرغ سبزرنگی وارد بهشت می کنند وآنها ازتمام نعمتهای بهشتی استفاده می کنند ومتنعم به نعمت های الهی می شوند وحمزه سیدالشهداء ومصعب بن عمیرازشهدای احد می گویند: کاش برادران ما از مسلمانان این وضعیت وحال ما را می دانستند که چگونه رحمت واسعه الهی شامل حال ما شده است وما متنعم بنعمتهای الهی ازخیرات و حسنات هستیم؛ تا باعث تشویق و دلگرمی آنها برای جهاد فی سبیل الله می شدند؛ دراین وقت ندا از مصدر جلال الهی می رسد که من در عوض شما این پیام را به آنها می رسانم و این آیه شریفه را نازل فرمودند

«ولاتحسبنَّ الَذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاء عند ربِّهم یرزقون-الی وأنَّ الله لایضیع أجر المؤمنین»(2)

و ازابوالضحی نقل کرده است که این آیات شریفه درباره شهداء احد بالخصوص؛ نازل شده است وروایت قبلی هم مؤید این مدعا است.(3)

مفسرین امامیه درتفسیر آیه شریفه می گویند: مراد ازحیات شهدا آن حیات بعد از مرگ نیست، زیرا آن حیات عمومی است اختصاص به شهدا ندارد بلکه برای مطلق انسان ها است اعم ازاینکه مؤمن باشند یا کافربعد ازمرگ برای حساب وکتاب ویاسؤال نکیر ومنکر زنده می شوند واختلاف کرده اند وهرکه احتمالی را نقل کرده اند که برگشت همه بحیات وهمی و تخیُّلی است نه حقیقی بلکه مراد ازحیات شهداء حیات حقیقی است وخداوند متعال درآیه شریفه دیگر یکی ازخصوصیات حیات حقیقی را که خوردن رزق باشد همراهش ذکر کرده است «ولاتحسبنَّ الَّذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاء عند ربِّهم یرزقون...»(4)

وازطریق أئمه اهل البیت «علیهم السلام» یونس بن ظبیان ازامام صادق « علیه السلام» روایت را نقل می کند که آن حضرت از او سؤال کرده که مردم درباره حیات شهدا ومؤمنین بعد ازمرگ

1- سوره آل عمران /169.
2- همان / 169 – 171.
3- تفسیرقرطبی2/ 168- 173وج4/ 269- 270.
4- تفسیرالمیزان1/ 345.

چه عقیده دارند؟ می گوید: عرض کردم؛ عقیده مردم براین است؛ ارواح شهدا ومؤمنین درحواصل (جودان های) مرغ های سبزرنگی در قندیل های نور زیر عرش الهی متنعم به تمام نعمت های الهی به سر می برند؛ آن حضرت فرمود: سبحان الله؛ شهداء ومؤمنین شأن شان نزدخداوند بالاتروگرامی تراست از اینکه ارواح آنهارا درشکم مرغ قراردهند؛ ای یونس هروقت مؤمن شهید شود نبی مکرم اسلام «صلّی الله علیه وآله» با اهل بیتش «علیهم السلام» وملائکه های مقربین الهی می آیند وروح آن مؤمن شهید بشکل بدن دنیایش درآمده به آنها ملحق می شود ومانند دنیا خورد وخوراک وشرب دارند وهرکه بی بینند می گویند: فلانی هست(1).

اماقبورعلماء وصلحاء وصادقین احترام وتعمیر می شوند؛ استدلال کرده اند بقٌصَّه اصحاب کهف «ولبثوا فی کهفهم ثلاثه مأه سنین و ازدادوا تسعا»(2)

درنگ کردند درغارشان سیصد سال بلکه نه روز بیشتر؛ زیرا اجساد آنها فاسد نمی شوند وزمین هم نمی خورند ومدت خواب بودن اصحاب کهف درغارشان سیصد ونه سال؛ مدت است که هیچ موجود زنده توانای دوام آن راندارند مگربقدرت و اراده ومشیَّت الهی پس اجساد علماء وصلحاء موجوداست درقبرهایشان وهروقت که خداوند بیخواهند مانند اصحاب کهف احیا می کنند ولذا موجب احترا م واکرام است(3). این احکام است در صورت که اراضی قبرمسبله باشد یعنی وقف برای دفن اموات عموم مردم واما اگراراضی قبرستان ملکی شخصی میت یاوارثین میت یا شخصی دیگرکه اجازه داده برای میت دفنش راباشد فقهای امامیه قائل به اجازه بنا است مطلقا و استدلال کرده اند به آنچه که گذشت وموافقت کرده اند با آنها فقهای شافعیه وگفته اند: جایز است ساختن بناء روی قبروجایز نیست تخریبش به هیچ وجه ازوجوه ساختن بناء دوصورت تصورمی شود اول روی نفس قبراین جایز است ومکروه دوم حوالی قبر ودراین صورت اگر اراضی قبرمسبله است وساختمان موجب تضییق عبور ومرورمردم می شود مکروه است واگرساختمان حوالی قبراست واراضی قبرمسبله نیست جایز است مطلقا وهیچ اشکالی ندارد(4) وحطاب رعینی نقل کرده ازابن رشد جو از ساختمان روی قبررا بدو صورت از فقهای مالکیه و در صورت اول اگراراضی قبرمسبله است مکروه و در صورت دوم اگراراضی قبرمسبله نیست هیچ اشکال ندارد(5).

وبهمین

1- تفسير صافى1/ 204.
2- سوره الكهف/ 25.
3- الموت فى الفكر الاسلامى/ 24- 34.
4- كتاب الام1/ 316. المجموع5/ 298.
5- مواهب الجليل3/ 59.

دووجه قائل است ابن قصَّار[1].

ص: 236

1- همان/ 50.

بخش سوم: احکام سکته مغزی

اشاره

ص: 237

بسم الله الرحمن الرحیم

تعریف موت و مرگ

بخش سوم کتاب دربیان احکام سکته مغزی است ودراین چند مطلب است ؛ اول – درتعریف موت ومرگ است ازنظرلغویین؛ موت مصدرلازم است ازمات؛ یموت؛ موتاً یا ازمات؛ یمات؛ موتاً یا ازمات؛ یمیت؛ میتاً؛ بعضی گفته است:

که درمضارع موت سه وجه (کسرمیم وفتح میم وضم میم) جایز است مطلقا ازهرباب که باشد ولی بعضی دیگرازلغویّین گفته است: این حرف درست نیست زیراضم در صورت است که موت اجوف واوی مانند قال باشدودراصل مَوَتَ بوده وواو بعد ازاعلال قلب به الف شده ومات شده و درمضارع بضم میم یَمُوتُ می آید مانند قال؛ یقول که دراصل قَوَلَ بوده وکسردر صورت است که مات اجوف یای واصلش مَیَتَ باشد وبعد ازاعلال یا قلب به الف شده وشده مات ودر این صورت اگریا درماضی فتحه داشته است؛ مضارعش مکسور می آید؛ مات؛ یَمِیتُ؛ مانند باع؛ یَبِیعُ که دراصل بَیَعَ بوده واین صورت نزد لغویّین مرجوح است حتی بعضیها اورا انکارکرده اند واگریا درماضی کسره داشته است؛ مضارعش مفتوح می آید؛ مات؛ یَمَاتُ؛ مانند عَلِمَ؛ یَعلَمُ که دراصل عَلِمَ بوده وخاف؛ یَخَافُ که دراصل خَوِفَ بوده. ومات ضد حی است یعنی مرده ضد زنده است. بعضی گفته: الموت والموتان؛ ضد الحیاه: مرده ومردگان ضد زنده گان است ومجازاً موت بسکون هم استعمال شده است مَیته بفتح میم بچیزهای گفته می شود که تذکیه شرعی نشده باشد ومِیته بکسرمیم یک نوع ازمردن است جمع موت براموات وموتی ومَیتُون ومَیِّتُون می آیند ومُستَمِیت به انسانی شجاعی گفته می شود که دنبال مرگ است.

و ازهری ازلیث نقل قول کرده است که گفته: موت وحیات هردوشیئ وجودی وخلق شده ازمخلوقات الهی است وموت دارای انواع واقسامی است بحسب حیات وازهمان انواع موت است آنچه که درمقابل قوّه نامیَّه موجوده درحیوانات ونباتات گفته می شود مانند قول خداوند متعال «فأحیا به الأرض بعد موتها»(1)

زنده می کند توسط باران زمین را بعد از مرگش. و ازهمان نوع مرگ است زایل شدن قوَّه عاقله که درحقیقت جهل است مانند قول خداوند متعال «یالیتنی مت قبل هذا»(2)

کاش پیش از این می مردم. و ازهمان نوع مرگ است حزن واندوه وترس که کسیف کننده وآلوده کننده روح انسانی است مانند قول خداوند متعال«ویأتیه الموت من کلِّ

1- سوره البقره / 164.
2- سوره مریم / 23.

مکان وماهو بمیِّت»(1) فرامگیرد اورا مرگ ازهرطرف وحال انکه اومرده نیست و ازآن نوع مرگ است خواب رفتن مانند قول خداوند متعال«والّتی لم تمت فی منامها»(2)

آنها نمرده هست درخواب شان وحال اینکه جدّاً گفته شده است که خواب مرگ خفیف ومرگ خواب سنگین است و از اینک خواب مرگ نام گذاری شده است در بعضی اوقات ازباب تشبیه ومثال است همان طورکه به سبب مرگ؛ عقل وتحرک واراده انسان زایل می شود؛ توسط خواب نیزعقل وتحرک انسان زایل می شود اما توسط خواب زوال موقتی است بخلاف مرگ که زوال حقیقی ودائمی است. موات بضم میم وفتح میم بچیزهای گفته می شود که دارای روح نیست وبزمینهای که مالک مشخصی ندارد وعاطل وباطل بدون کشت وزرع باقی مانده است نیزگفته می شود. وگاهی بنحوی استعاره وکنایه براحوال مشقّت بارانسان که گرفتارفقروذلّت وخواری وگدایی وخرابی کاروکاسبی و امثالش است نیزمرگ گفته می شود (3).

خلاصه اینکه ازتتبُّع کتب لغوییّن ونوشتهای آنها این به دست آمد که لغوییّن لفظ موت رابردومعنا استعمال می کنند: اول – موت یعنی ضد حیات وهردو وجودی است؛ وهریک درنبود دیگری جایگزین همدیگر می شود. دوم – موت یعنی عدم الحیات؛ آثارحیات درش نیست؛ شیئ عدمی بچیزی که آثار زندگی درش نباشد میت گفته می شود.

مطلب دوم دربیان مفهوم موت وحیات ازمنظرمفسّرین مذاهب اسلامی

سزاوارذکراست که لفظ موت دراکثرآیات شریفه کلام الله مجید همگام با لفظ حیات ذکرشده است مانند قول خداوند متعال

«الَّذی خلق الموت والحیات...»(4)

آن خدای که مرگ وزندگی را آفریده است. وقوله تعالی «کنتم أمواتاً فأحیاکم»(5)

مرده ها بودید شماهارا زنده کردند. وقوله تعالی « یحی ویمیت »(6) زنده می کند ومی میراند. وازاین روش ذکراستفاده می شود که معنای برای موت تصورنمی شود مگردرمقابل معنای حیات ومصادیق

1- سوره ابراهيم / 17.
2- سوره زمر / 42.
3- مجمع البحرين (م وت). لسان العرب باب الميم مع الواو(موت). النهايه باب الميم مع الواو(موت). صحاح اللّغه باب الميم مع الواو(موت) قاموس المحيط باب الميم مع الواو(موت). تاج العروس باب الميم مع الواو (موت).
4- سوره الملک /2.
5- سوره البقره / 28.
6- سوره آلعمران / 156.

آن زیرا موت وحیات مانند بصروعمی است فهم معنای هریک بستگی بفهم معنای دیگری دارد؛ لذا مفسرین؛ متعرّضی بحثی ازحقیقت موت وحیات درتفسیرآیات شده است که حاوی هردولفظ است مانند «اَلّذی خلق الموت والحیات» آن خدای که مرگ وزنده گی را خلق کرده است وبعضی ازمفسرین می گوید: حیات چیزاست که احساس ودرک وفهم رادر آنسان ایجاد می کند؛ وبعضی دیگرمی گوید: آنچه که باعث می شود یک شیئ رازنده بگوییم وجودعلم وقدرت وفهم درآن شیئ هست واگرآنها درکسی نبود مرده گفته می شود (1).

بعضی ازمفسرین می گوید: حیات یک حالت ووصفی است در آنسان که انسان توسط اوقدرت ودانای وفهم پیدامی کند وفخر راضی گفته: همین بعض درمعنا ومفهوم موت اختلاف کرده اند عدَّه گفته اند: موت عبارت است ازعدم صفت حیات واصحاب ما می گویند: موت صفت وجودی است مانند حیات ولی ضدحیات است ودرآن واحد درشیئ واحد قابل جمع نیست واستدلال کرده اند برای اثبات مدعایشان به آیه شریفه «اَلَّذی خلق الموت و الحیاه...» اگرموت شیئ عدمی بودی وبرعدم صفت خلق یعنی هستی صدق نمی کند و این قول نزد ما طبق واقع هست (2).

و بعضی ازمفسرین هردو قول را درباره موت متعرّض شده بدون اینکه یکی راترجیح دهد وگفته: حیات چیزی است که در آنسان باعث بوجود آمدن درک وحسّ وفهم می شود وعدم آن موت است(3).

و بعضی مفسرین دیگرگفته است: موت وحیات هردو وجودی است که پشت سری همدیگربربدن حیوان واردمی شود وبصرف ورود یکی آن دوتا برجسم حیوان دیگری آن جسم راترک می کند و درحدیث صحیح آمده که درروزقیامت موت رابصورت یک قوچی زیبای می آورند و درصراط ذبح می کنند(4).

بعضی دیگرگفته است: حی یعنی بودن جسم؛ صاحب اراده ودرک وفهم؛ میت یعنی بودن جسم فاقد احساس ودرک وفهم؛ لکن آنچه ازتعالیم قرآن کریم استفاده می شود وروشن وآشکارهست اینکه موت « انتقال من نشأه من نشآه الحیاه إلی نشأه الأخری» مرگ منتقل شدن است ازیک حالت خاصی زندگی به یک حالت دیگری واین معنی به طورواضح وروشن از این قول خداوند متعال استفاده می شود «نحن قدَّرنا بینکم الموت وما

نحن بمسبوقین؛ علی أن نَّبدِّل أمثالکم وننشئکم فی ما لاتعلمون»(5) مامرگ

رابرهمه خلق باتمام اختلافات سنّی شان مقدّرساختیم وهیچ کس برقدرت ما سبقت نتوان گرفت؛ اگربیخواهیم هم

ص: 240

1- تفسیرالکشّاف 4/ 133- 134.
2- تفسیرکبیرجزء30/ 54- 55.
3- تفسیرجلالین / 754.
4- تفسیرالثعالبی5/ 456.
5- سوره الواقعه / 60- 61.

شمارا فانی کرده وخلق دیگری مثل شما بیافرینم وشمارا بصورتی که اکنون ازآن بی خبرید می انگیزم (1). وقول دیگری خداوند متعال

« أوکصیِّب من السَّماء فیه ظلماه ورعد وبرق یجعلون أصابعهم فی آذانهم من الصَّواعق حذرالموت والله محیط بالکافرین»(2)

مثل آنان چون کسان است که دربیابان باران تند برآنها ببارد ودرتاریکی ورعد وبرق آنان سری انگشت خود را ازشدّت صدای صاعقه ازبیم مرگ برگوشها گذارند وعذاب الهی کافران را فراگیرد و بعضی مفسرین گفته است: موت یعنی زوال الحیات.

وبعضی دیگری گفته است: موت عرضی است وجودی درتضاد است با حیات ازجهت قول خداوند متعال « الَّذی خلق الموت والحیاه » اگرموت شیئ عدمی بودی صفت خلقت براوتعلّق نمی گرفت (3).

وقوله تعالی « ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات بل أحیاء ولکن لاتشعرون» (4).مرگ

نزد کسانی که اورا وجود می دانند یک عرضی است درتضاد باحیات وتضادش هم جابجای است وکسانی که مرگ راعدم می دانند اورابطلان حیات وازبین رفتن آثارحیات می دانند وشیخ طوسی گفته: همین قول نزدما صحیح ترین اقوال درباره مرگ است ودرحیات اختلافی نیست که شیئ وجودی است وعرضی است که برهرجسمی عارض شود آن جسم قادربراراده وقصد وفهم می گردد(5).

خلاصه بادقت درآیات شریفه که متعرض مرگ شده است این به دست می آید که حقیقت مرگ ومفهوم آن ازنظرقرآن کریم؛ مفارقت وانتفای قطعی روح ویانفس ازجسم حیوان است بنحوکه امکان برگشتش یقینا وجود نداشته باشد وعلایم این مفارقت قطعی وکامل ودائم ازجسم حیوان؛ عدم وجودآثارحیات است درجسم.

اما لحظه مفارقت حیات ازجسم وتحدید وتعیین آن ازحیث ابتداء وانتهاء امرآسان نیست که او رابعهده قابله ها بگذاریم ویا اطبای متخصِّص ویا اشخاصی دارای تجربه بلکه مرگ وحیات معمّای است ازمعمَّاهای که انسان تاهنوزحقیقت آن رادرک نکرده است علی رغم که هرشخصی بارها وبارها این تجربه رامشاهده کرده است بلکه میلیونها ومیلیونها ازبنی نوع

1- تفسیرالمیزان19/ 349.
2- سوره الببقره / 19.
3- تفسیرالبیضاوی1/ 204.
4- سوره البقره / 154.
5- تفسیر التبیان2/ 35. مجمع البیان 1/ 437.

انسان ازابتدای اسکان دادن خداوند متعال انسان را درکره خاکی آن راتجربه کرده اند زیرا مفارقت حیات ازجسم ازامورغیرمحسوسه بقوای ظاهری وغیرمنصوصه بنصی شرعی است وتاهنوز از قرآن کریم وتفاسیرآن درباره این مطلب چیزکه حل کننده مشکل باشد دیده نشده است وامررا احاله بخداوند می کند

« یسئلونک عن الرُّوح قل الرُّوح من أمرربِّی»(1)

ای رسول من ازتو ازحقیقت روح می پرسند درجواب بگوکه روح بفرمان خدا است وآنچه ازعلم بشما داده شده بسیاراندک است وحقیقت چیزی را بعلم جزئی خود درنمی یابید.لذا امیرالمؤمنین وامام الموحدین علی بن أبی طالب «علیه السلام» اشاره می کند بعاجزبودن انسان ازفهم ودرک کیفیَّت قبض ارواح توسط ملک الموت هنگام که میفرماید:

«هل تُحِسُّ به إذا دَخلَ مَنزلاً؟ أم هل تَراه إذا تَوفَّی أحداً؟ بَل کَیفَ یَتَوفَّی فی بطن أمّه؟ أیلِجُ علیه من بعض جَوارِحِها؟ أم الرُّوحُ أجَابَته بإذن ربِّها؟ أم هوساکن معه فی أحشائها؟»(2)

آیا احساس می کنی ملک الموت را وقت داخل شدنی منزل؟؛ آیا می بینی زمان قبض روح کردن اوکسی را؟؛ آیا میدانی چگونه میمیراند طفل را درشکم مادرش؟؛ یا که داخل شده برآن طفل ازبعض اعضای مادرش؟؛ یاکه روح آن طفل اجابت کرده است بامرپرورد گاردرخواست اورا؟؛ یاساکن بوده با آن طفل دردرون آن مادر؟. این بود معنی ومفهوم مرگ ازمنظرقرآن کریم.

خلاصه اینکه روح دربدن مبدء حیات است زیرا شعورانسان وقصد وفهم واراده انسان همه وهمه منسوب به روح وتوسط روح است بلکه انسانِیَّت انسان به روح انسان است وروح مخلوق ازمخلوقات الهی وحقیقت واحده است ولی دارای مراتب و درجات مختلفه هست وگاه همین روح انسانی نفس انسانی هم نام گذاری شده است؛ زیرا قوام وهستی انسان که توسط حیات وعلم وقدرت است قائم بنفس انسان هست(3).

اما در چگونگی تعلق گرفتن روح یا نفس به جسم انسان وحیوان بین علماء اختلاف شده است واگرکسی می خواهد نظریات علماء رامفصلا بدانند می توانند به کتابهای ذیل مراجعه کنند (4).

ُ

ودراین کتاب بذکرهمین مقدار اکتفی می شود که تعلّق گرفتن روح یانفس درجسم وبدن

1- [1] سوره الاسراء / 85.
2- نهج البلاغه / خطبه 111/ ترجمه وشرح فیض الاسلام / 348. وترجمه سید جعفرشهیدی/ 110.
3- پیوند اعضاء درآینه فقه / 115.
4- المقالات الاسلامیه لابی الحسن الاشعری /331. قانون لابن سینا /91. الحکمه المتعالیه لصدرالدین الشرازی 9/ 47و 76- 80. المطالب العالیه من العلم الالهیه7/ 166لفخرالدین الرازی. آرآء أهل المدینه الفاضله/ 52 للفارابی. المباحث المشرقیه فی علم الالهیات والطبعیات2/ 217لذکریا الرازی

انسان ازنوع تصرُّف وتدبیردربدن وجسم انسان هست وبدن وجسم انسان بمنزله آلت واسباب برای نفس وروح است که کارهای عادِّی وخواسته های مادِّیش را توسط جسم وبدن انجام می دهد.

مطلب سوم در تعریف ومفهوم موت و حیات از منظر اطباء متخصِّص

موت از نظراطباء؛ توقف کامل ودائمی آثارحیات درجسم است بطوری که عدم برگشتش درجسم قطعی ویقینی باشد؛ توقف آثارحیات درجسم وبدن ازتوقف قلب ازکار، شروع می شود وبصرف که قلب ازکارماند؛ تمام شبکه های اعصابی مرتبط بمغزکه درمغزخون رسانی می کنند ازکارمیمانند وخون رسانی بمغز قطع می شود ودرنتیجه؛ مغزازکارمانده میمیرد وتمام آثارحیات ازقبیل حسّ وتحرُّک وتنفّس وخوردن وآشامیدن ازبین می روند وگاهی برعکس می شود وتوقف آثارحیات درجسم وبدن ازفوت سلِّولهای مغزشروع می شود بصرف که سلِّولهای مرتبط بمغزفوت کرد؛ تنفِّس قطع می شود ودرنتیجه عدم اکسژن درخون؛ قلب ازکارمانده ومیمیرد وفوت قطعی برای جسم وبدن حاصل می شود(1).

وبعبارت دیگرازحیث فیزیولوژی؛ موت نیست شدن کامل وقطعی کارکرد قلب وعروق وحسِّ وحرکت وتنفِّس وخورد وخوراک وغیرقابل برگشت بودن این ها است زیرا عدم این آثار؛ دلیل قطعی وحتمی برمردن شبکه اعصاب مرتبط بمغزاست ومردن و ازکارافتادن مغز ازعلایم قطعی مرگ است(2).

تعریف سکته مغزی

مطلب چهارم درتعریف سکته مغزی است(3). سکته مغزی عبارت است ازواقع شدن نقص وضررغیرقابل جبران بردستگاهی مغزشخص ودرنتیجه این خرابی و درهم ریختن شبکه اعصاب مرتبط بمغز؛ شخص مریض درکما می رود ومغزش درقبال هیچ تحریکات داخلی وخارجی جواب نمی دهد مگراینکه سایراعضای بدن این مریض ازقبیل قلب وکلیه وکبد وریّه بکارعادی شان ادامه می دهند ولوموقتا(4).

1- پزشک قانونی1/ 311 ,فرامرزگودرزی.
2- پزشک قانونی/ 30 , صمد قضایی.

3- دِمَاغ مانند كتاب: مُخ سر ومغز آن وجمعش برأدمغه ميايد؛ لسان العرب (دمغ) ومختارالصحاح (دمغ) وقاموس المحيط (دمغ).
4- مرگ مغزی چیست؟ / 7.

مطلب پنجم درمعیاروعلایم مرگ مغزی

1) رفتن مریض درحالت کما که مغزش بهیچ تحریکات داخلی وخارجی جواب ندهد ولوآن تحریک درد آورباشد. 2) علت رفتن شخص درکما معلوم ومشخص است که ازقبیل خوردن سموم ومبتلی شدن به امثال آن نیست. 3) پلکهای چشم مریض نیمه بازمیماند وچشم درهمین حالت به هیچ یک ازتشعشعات نوری جواب نمی دهد. 4) آزمایش کارکرد ریشه های مغزدرنوارمغزی مثبت می باشد. 5) عدم تغییرعلایم چهارگانه درمدت شش ساعت الی دو ازده ساعت به اندازه که مریض دراین مدت بیک حالت باقی بیماند وهیچ تغییرمثبت ومنفی درمغزمریض دیده نشود (1).

مطلب ششم آیا سکته مغزی از نظراطباء مرگ حقیقی است یاخیر؟

مخفی نماندکه منتهی نشدن یکدفعه آثارحیات ازبدن وجسم مریض ازنظراطباء؛ ایجاد ابهام وغموض کرده درمفهوم هردوتای ازحیات ومرگ؛ زیرا ادامه حیات درجسم مریض ازآثارونتایج عمل کرد منظم مجموعه های ازاعضای بدن آن شخص ودستگاهی حیاتی آن بدن وتأثیر بعض آن اعضاء در بعض دیگرمی باشد و ازاین جهت است که مرگ راتعریف کرده به توقف کامل ودائم آن مجموعه ازعمل وتأثیر؛ اماجریان وقوع مرگ درآن مجموعه یعنی توقف کامل آن مجموعه ازعمل است از نظراطباء واین هم درسطوح مختلفه ومرحلهای متعدّ ده صورت می گرد و ازاین جهت است که اختلاف بروزکرده بین پزشکان قانونی وپزشکان جرَاح درپیوند زدن اعضاء درلحظه تحقق مرگ قطعی ودائمی تا جایزشود جداکردن اعضاء حیاتی ازمیت وبه خاطرهمین ابهام وغموض درمفهوم مرگ مغزی؛ اختلاف شده بین اطبای عالم درمریض مبتلا به سکته مغزی درحال که سایراعضاء بکارخود ادامه می دهند آیا این شخص حقیقتا وواقعا مرده گفته می شود؟ یا اینکه آخرین لحظه حیات اوومشرف بمرگ است؟ اکثراطباء بخصوص اطبای جراح؛ معتقدند که سعی وتلاش برای ادامه حیات وبرگرداندن اورا بحال طبیعی بعد ازمرگ قطعی مغز؛ منتج ومثمرثمرنیست بلکه کاری عبث وبدون فائده است واشخاصی مصاب بسکته مغزی ولو باوجود آثارحیات درباقی اعضای بدنش ازجمله مرده ها حساب می شود ودرواقع برآنها احکام مرده ها اجرا می شود؛ زیرا مغزمرده وحیاتش را ازدست داده که بهیچ وجه قابل برگشت نیست. اما بعض کمی ازاطباء معتقدن؛ اشخاصی مصاب بسکته مغزی درحالکه آثارحیات درسایراعضای بدنش وجود دارند؛ عنوان موتی برآنها حقیقتا صدق

1- پیوند اعضاء درآینه فقه / 126- 127.

نمی کند تا احکام اموات (ازقبیل جداکردن عضوش جهت پیوند وتقسیم اموالش بین ورثه وغیره) درباره آنها اجرا وعملی شود بلکه آنهادر همین حال زنده گانی مشرف بمرگ گفته می شوند مانند اشخاصی محکوم به اعدام درپای چوبه دار. وهریک ازاین دوگروه اطباء برای اثبات مدعای شان استدلال کرده اند؛ گروه اقلیّت که معتقدند براشخاصی مصاب بسکته مغزی؛ حقیقتا عنوان اموات صدق نمی کند؛ می گویند: موت حقیقی همانطوری که ازتعریف لغویین وقرآن کریم واطباء برای موت استفاده می شود؛ عبارت است ازمفارقت قطعی ودائمی روح یانفس ازجسم وبدن انسان وحال آنکه درسکته مغزی باوجود آثارحیات درسایراعضای بدن وجسم شخصی مصاب بسکته مغزی هنوزبه طورکامل ودائم تعلّق وارتباط روح ازجسم وبدن شخصی مصاب قطع نشده است. وبعبارت دیگرمفارقت کامل ودائمی قطعی روح ازجسم وبدن شخصی مصاب صورت نگرفته است؛ بلی درست است که مغزواسطه ورابطه است بین روح ونفس وجسم وبدن انسان وتصرُّف می کند روح ونفس دربدن وجسم بواسطه مغزودرک روح احساسات وغیره راتوسط مغزاست وبواسطه تخریب مغزودرنتیجه مردن آن؛ روح ضررمی کند ویک واسطه ورابطه قدرت مند خودرا ازدست می دهد لیکن علاقه ورابطه روح بابدن شخصی مصاب کما کان باقی ومحفوظ است با وجود آثارحیات درباقی اعضاء بواسطه ورابطه دیگری که قلب وکلیه وکبد وریّه وغیره شخصی مصاب باشند برقراراست؛ علاوه اگربگویم: اشخاصی که مصاب است بمرگ مغزی؛ روح قطعا ویقینا مفارقت کرده ازجسم وبدن شان پس چگونه ممکن است که جسم وبدن بدون روح؛ نفس بیکشد ولوتوسط دستگاهی تنفُّسی مصنوعی وچگونه ممکن است بگوییم: انسان که گرم هست بدنش تاهمین لحظه ونفس میکشد ولو بواسطه دستگاهی تنفُّسی مصنوعی وقلبش حرکت می کند وبکارعادیش ادامه می دهد؛ روح دربدنش نیست ووجود ندارد وحال اینکه عقیده ما این است که روح دارای حقیقت واحده مطلقه وقابل تجزیه وتقسیم نیست(1). وحقیقتا جریان طبیعی خون درتمام اعضای بدن شخصی مصاب بسکته مغزی مانند قلب وکلیه وکبد وریه وغیره جزمغز وهمه آن اعضاء بکارعادی شان ادامه می دهند وشخصیی مصاب غذا و دارورا جذب می کند و ادرار ومواد زاید رادفع می کند ولوتوسط شیلینک واین اعمال همه اش دلیل قاطع وروشن است بروجود آثارحیات درجسم وبدن شخصی مصاب بسکته مغزی(2).

گروه اکثریَت اطباء که معتقد بودند سکته مغزی مساوی است بامرگ حقیقی می گویند: باعث براین عقیده ما؛ عدم برگشت حیات طبعی است

1- روزنامه اطلاعات شماره / 180 / آبان 1378 هجری شمسی.
2- پیوند اعضاء درآینیه فقه9/ 132- 133.

درشخصی مصاب بسکته مغزی زیرا اصابت شخص بسکته مغزی مساوی است باعدم برگشت قطعی حیات طبیعی این شخص ابدا(1).اما ازحیث عمل اعضاء بدن اگرمقایسه کنیم بین توقف مغزازعمل وتوقف قلب وکلیه وکبد وریَّه ازعمل می بینیم که توقف قلب وکلیه وکبد وریّه ازعمل تامادام که منجربتوقف مغزازعمل نشود؛ موجب مرگ شخص نمی شود قطعا ویقینا؛ بخلاف توقف مغزازعمل زیراتوقف مغزازعمل دیریازود قطعا ویقینا منجرمی شود بمرگ شخص زیراتوقف مغزازعمل سبب می شود؛ دیریازود توقف قلب وکلیه وکبد وریّه را ازعمل وضربان قلب وتنفُّس موجود درشخص مصاب توسط دستگاهی تنفُّسی مصنوعی بصرف برداشتن آن دستگاه را ازروی مریض؛ قطع می شود(2).

مع ذلک ماهیچه های قلب انسان دارای قابلیّت ها وخصو صیَّت های ذاتی است برای ایجاد حرکات اتوماتکی موزون ومنظم درقلب که هیچ ربطی قطعا ویقینا بشبکه اعصاب قلب ندارد. وعلاوه مسئله رشد ونموی جنین وتکامل آن دررحیم مادر ازیکطرف ومسئله دخول وحلول روح درجنین ازطرف دیگربزرگترین شاهد وگواه است برمدعای ما؛ زیرا حیات انسانی درجنین بتعلُّق گرفتن روح درجسم وبدن جنین شروع می شود وحلول ودخول روح درجسم جنین طبق که ازآیه شریفه

« ثمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظَاماً فَکَسَونَا العِظَامَ لَحماً ثُمَّ أَنشَأ نَاهُ خَلقاً أخَر فَتَبَارَکَ الله أَحسَن الخَالِقِینَ(3)»

آنگاه نطفه راعلقه وعلقه راگوشت پاره وبازآن گوشت را استخوان وسپس براستخوانها گوشت پوشاندیم وپس ازآن خلقت دیگر؛ انشا نمودیم آفرین برقدرت کامل بهترین آفریننده. استفاده می شود بعدازتشکل استخوان وگوشت درجنین می باشد زیرا مفسرین انشاء خلق آخررا درآیه شریفه بحلول روح درجسم جنین تفسیرکرده اند(4).

وحال انکه مشهورنزد علماء ولوج وحلول روح درجسم جنین بعدازگذشت چهارماه یا شانزده هفته از انعقاد نطفه محقق می شود وازطرف دیگر ازنظراطبّای متخصّص درباره‌داری وزایمان ثابت شده است؛ وجود ضربان قلب درجنین بعد ازگذشت ده هفته ازانعقاد نطفه (5).

بنابراین به این نتیجه میرسیم که صرف وجود ضربان درقلب جنین پیش ازگذشت چهارماه نمی تواند دلیلی باشد برحلول روح درجسم جنین وثانیا

1- بنیاد بیماریهای خاص شماره 1/ 7 / 1377 هجری شمسی.
2- پزشک قانونی 1/ 329.
3- سوره المؤمنون / 14.
4- تفسیرالمیزان13/ 195 - 200 وج15 /20 - 21. وتفسیرکبیرجزء 23/ 84 - 85.
5- پزشک قانونی2/ 341.

انکه بین ایجاد ضربان درقلب جنین وحلول روح درجسم جنین ملازمه قطعا ویقینا نیست. علاوه ازنظرهمین اطبّاء حیات حیوانی که دراعضای بدن شخصی مصاب بسکته قطعی ویقینی مغزی است ازمصادیق حیات واقعی وحقیقی نیست؛ زیرا وجود این حیات وادامه ضربان قلب درشخص مصاب توسط دستگاهی مصنوعی است که روی مریض نصب شده است نه بالاصاله وبالذات وبصرف که دستگاه را ازروی مریض جداکنند مریض ظرف چند دقیقه میمیرد[(1)].

پس خلاصه بحث ازمفهوم سکته مغزی ازنظراطبَّاء این شد: 1-) مفهوم موت؛ مفارقت قطعی ودائمی روح یانفس ازبدن وجسم است. 2-) لحظه مفارقت به خاطرتجرُّد روح ازمادّه؛ تحدید وتعیینش به طوردقیق تا الآن ممکین نیست. 3-) وجودآثاروعلایم روح درجسم؛ دلیل است بروجود روح ورابطه آن باجسم. 4-) وعدم آثارحیات وعلایم آن درجسم؛ کشف کننده است ازوقوع موت وقطع رابطه روح با این جسم. 5-) هرچه درتعریف موت ذکرشده خصوصا ازنظراطبَّاء درحقیقت علایم وآثارموت است نه حقیقت موت. 6-) همان طورکه قبلا بیان شد؛ تعلُّق روح دربدن وجسم برنحوه تدبُّروتصرُّف دربدن وجسم است. وآلت و وسیله این ارتباط نزدکسانی که معتقدند سکته مغزی مساوی است بامرگ حقیقی وواقعی؛ مغزوشبکه اعصاب مرتبط بمغزاست؛ زیرا به سبب سکته مغزی وتخریب شبکه اعصاب مرتبط بمغز؛ روح دچارضرر می شود وآلت ووسیله ربطی خودرا که توسط آن دربدن تصرُّف ومدیریَّت می کرد ازدست می دهد وارتباطش باجسم قطع می شود وجسم دراثرمفارقت روح میمیرد؛ ولی وسیله ارتبات روح باجسم درنظرآن دسته دیگری ازاطبّاء که سکته مغزی رامساوی بامرگ واقعی نمی دانند؛ دوچیزاست مغزوقلب باهم و در صورت جریان عادی خون دربدن توسط قلب وکلیه ها اگرمغزبه سبب سکته مغزی ازکاربیفتد؛ صدق نمی کند برای جسم که حقیقتا مرده است وروح ازاوحقیقتا ویقینا مفارقت کرده است؛ زیرا ادامه دادن سایراعضاء بکارهای عادی شان دلیل است براینکه روح وحیات در این جسم موجوداست هنوزمفارقت نکرده است. 7-) ازاثراین اختلافات بین اطبّاء درآلت ووسیله تصرُّف دربدن وجسم؛ لحظه وقوع مرگ حقیقی درمریض دانسته نشده است[(2)].

وعلاوه در همین ارتباط تا الآن هیچ اتفاقی ووحدت نظری ویاکدام بیانیه ازجانب هیچ جامعه ازجوامع علمی معاصردیده وشنیده نشده است که کاشف ازوحدت نظربین اطبای متخصص ازیکطرف وبین علماء حقوق دان

واندیشمندان طرفدارحقوق بشرازطرف دیگرباشد درموضوع سکته مغزی که جمع کننده باشد پراگنده گی

1- پیوند اعضاء درآینه فقه / 133- 136.
2- همان.

سخنان آنهارا.

مطلب هفتم درتعریف مرگ است ازمنظر فقهای مذاهب اسلامی وبرهرصاحب درایت معلوم وروشن است؛ مسئله جدید که وارد حوزه فقه وفقاهت شده هست وذهن همه فقهای مذاهب اسلامی را بخود مشغول کرده هست؛ سکته مغزی است وازجهت نقشی مهم واساسی اودرپیوند اعضاء وارتباط تنگا تنگی اوبامرگ وزندگی؛ اهمیّت وجایگاه عمده ومهمی جهانی را پیدا کرده است وچیزی که باعث شده است سکته مغزی وارد دائره فقه وفقاهت شود این است که اعضای اشخاصی دچارسکته مغزی ازمنابع مهم تهیّه اعضای پیوندی است بخصوص اعضای حیاتی آن مانند قلب وکبد وکلیه ها وریّه ولوزه ومعده و امثالش و این اعضاء ناگذیرباید ازمرده ها گرفته شود و اززنده ها اگرگرفته شود منجربمرگ آنها می شود. پس بنابراین ازجمله ضروریات است دانسته شود اشخاص دچارسکته مغزی قطعی ویقینی آیا درواقع وحقیقتا ازمرده ها گفته می شود؟ تا اعضای دارای قابلیت پیوند ازاوجداشود؟ یاازجمله زنده ها گفته می شود؟ وجایز نیست جداکردن اعضای حیاتی آن و از این جهت شخص فقیه مواجه می شود با این سؤال آیا اشخاصی دچارسکته مغزی حکم فقهیش چست؟ آیا شرعا عنوان مرده به آنها صدق می کنند؟ تا احکام مرده برآنها اجرا شود؟ از جمله جدا کردن اعضای حیاتی شان یاخیرعنوان مرده برآنها صدق نمی کنند پس جایز نیست جداکردن اعضای حیاتی آنها؟ ازنظرتاریخی برای اولین بارمرگ مغزی درسال 1959میلادی توسط دودانشمند فرانسوی تحت عنوانی «اغمای زمان گذشته» بصورت علمی تعریف شد وبجای کلمه مرگ مغزی ازاغمای زمان گذشته استفاده شده است ودر این تعریف حالت کمای غیرقابل برگشت را نیز ازمصداق مرگ مغزی شناخته است درحالی که الآن حالت کمای عمیق رانوعی ازحیات می دانند وبا مرگ مغزی تفاوت دارد(1).

ودرسال 1968میلادی کمیته ویژه دردانشگاهای امریکا تعریف جدید برای مرگ مغزی ارائه کرد ومعیارهای برایش بیان کرد: 1) عدم درک وپاسخ به تحریکات خارجی. 2) عدم تنفس یاحرکت خود بخودی. 3) عدم برقراری رفلکس های مغزی. 4) الکتروآنسفالوگراف صاف درظرف بیست وچهارساعت. وبعد ازآن درسالهای 1971 نظریه توسط پزشک جراح اعصاب بنام (وشو) مطرح شد که مرگ مغزی؛ مساوی بامرگ ساقه مغز شناخته شدونیازبه بررسی نوارمغزو امثالش نداشت. (2)

و درسالهای 1979 درآنگلستان به

ص: 248

1- مجلَّه علمی پزشکی قانونی / سال سوم شماره 8/ 47؛ حسن توفیقی ودیگران. بنقل ازبکربن عبدالله درفقه النو ازل 1 / 219.
2- همان / 61 بنقل ازندی محمد نعیم.

طورعمده درتشخیص مرگ مغزی توجّه به تشخیص مرگ ساقه مغزشده است(1).

ودرسال1981درامریکا توسط انجمن پزشکا متخصص وقانون گذاران؛ قانون بتصویب رسید که بموجب آن مرگ مغزی مساوی بامرگی حقیقی با استاندارد های قلبی – ریوی شناخته شد(2).

وبه طورکلی شخصی که دچارمرگ ساقه مغزشده دارای علایم ذیل است: 1) اغمای کامل. 2) نبود حرکت کامل. 3) نبود تنفس بعدازبرداشتن دستگاه های تنفس مصنوعی ازاو. 4) نداشتن هیچگونه عکس العمل درقبال تحریکات داخلی وخارجی. 5) نبود حرکت مغناطیسی درنوارمغزی به شیوه که نزد پزشکان شناخته شده است(3). وبا بروزیکی ازعلایم فوق درمریض نمی توان مریض رامبتلا به مرگ مغزی معرفی کرد؛ ممکن است مریض درکمای عمیق رفته باشد وبعضی ازپزشکان علایم کمای عمیق راچنین بیان کرده است: 1- عدم قوه ادراک وواکنش بیمارنسبت به تحریکات داخلی وخارجی. 2- فقدان حرکات خود بخود دستگاه تنفس وفعالیت عضلاتی 3- فقدان رفلکس های عمیق وتحریکات دردناک وصدا ونور ومردمک چشم ثابت وباگذاشتن آب سرد روی پیشانی واطراف چشم ها چشم ها هیچگونه حرکتی نکنند. 4- گرفتن دو نوار مغز درطول 24ساعت وعدم وجود فعالیت الکتریکی مغزصد درصد(4).

درحالت کمای عمیق ساقه مغز نمرده ومریض ازعلایم حیات برخورداراست از این رونمی توان اورا مرده مغزی حساب کردوجالب است این حالت گاهی سالهای زیادی طول می کشد چنانچه مریضی درسن 43 سالگی بحالت کمای عمیق رفته ودر37سال دراین حالت زنده مانده(5)

پس فرق کمای عمیق بامرگ مغزی درساقه مغزاست که درکمای عمیق زنده است ودرمرگ مغزی مرده است وبا رعایت دقیق معیارهای ارائه شده درمورد تشخیص مرگ مغزی این تشابه واشتباه رفع می شود. پس بنائاً شخصی فقیه هروقت بحث کند ازحکم شخصی که دچارسکته مغزی شده است؛ باید دوبعد مسئله رادرنظربی گیرد اول ازبعدعلمی وطبّی وموضوع شناسی مسئله؛ پس باید آراء ونظریات پزشکان متخصّص درمسئله را کاملاً در ارتباط با مرگ مغزی بدانند؛ دوم از بعد که مسئله ازمسائل مستحدثه دارای کاربرد حقوقی است وتداعی حکم مناسب با

خودش را دارد وشخص فقیه باید آن حکم را استنباط کند پس هر مقدار که آرای پزشکان متخصص درموضوع سکته مغزی دقیق تر و واضح تر و روشن تر بیان

1- همان / 47 – 48؛ حسن توفیقی ودیگران.
2- همان /...
3- بکربن عبد الله؛ فقه النو ازل1/ 221.
4- غلامعلی پورمحمدی بنقل ازموت القلب اوموت الدماغ / 92.
5- همان/93 بنقل ازمحمد علی بار.

شود؛ جواب شخص فقیه از سؤال مذکور کامل تر وآسان تر می شود. و به علاوه که استنباط حکم مسئله ارتباط دارد به بیان معنی مرگ از نظر قرآن کریم و لغت و فقیه باید در این دو علم نیز تبحّر وآگاهی به قدر لازم داشته باشد. بنابراین؛ جواب شخص فقیه ازسؤال مذکور شناخته ودانسته می شود ازتعریف سکته مغزی ازنظر فقها؛ حال شروع می کنیم به بیان مفهوم مرگ وحقیقت مرگ ازنظر فقها ومی گوییم: مفهوم مرگ نزد فقها بعینه همان مفهوم مرگ ازنظر قرآن کریم است وازهمین جهت است که درتعریف مرگ وحیات گفته شده است «الحیات هوقیام الرّوح فی البدن وهی علی قسمین حیات مستقرّه وهی تمکّن الرّوح من البدن وحیات غیرمستقرّه عندما تکون الرّوح علی وشک مفارقه البدن کحیات المذبوح بعد ذبحه وقبل خروج روحه(1)» حیات عبارت ازوجود روح دربدن است وآن بردوقسم است مستقره که همیشه هست وغیرمستقره که زایل می شود مانند حیات حیوانی بعد ازذبح وپیش ازمفارقت کامل روح. «والموت هوانسحاب الرّوح عن البدن عند مایصبح البدن غیرأهل لبقاء الرّوح فیه(2)

» مرگ عبارت است ازرفتن روح ازبدن درزمانکه بدن شایستگی برای بقای روح راندارد. پس حیات در این تعریف عبارت شد ازقیام روح دربدن؛ موت عبارت شد ازخروج روح ازبدن دروقتکه بدن اهلیت باقی ماندن روح رادرخود ازدست می دهد.

لکن مهم درموضوع مرگ علاوه برمفهوم مرگ، علم وآگاهی پیداکردن برتحقّق وقوع مرگ است، زیرا اجرای احکام مرگ متوقف است بر ثبوت دانستن و یقین پیداکردن به وقوع مرگ وتحقّق آن. پس جای سؤال است که بیرسیم معیار وعلایم کشف کننده حقیقی وواقعی ازوقوع وتحقّق مرگ نزد فقها چیست؟ وبرای پیداکردن جواب این سؤال ناگزیریم ازتحقیق وتفحص درکلام فقها ونظریاتشان از متقدمین ومعاصرین درمفهوم مرگ واحکام آن؛ وپوشیده نیست براحدی که فقهای اسلامی«رضوان الله تعالی علیهم» از زمانی که شروع کرده اند به تدوین کتاب های فقهی، همگانی متعرض احکام اموات شده اند؛ فقهای امامیّه درضمن کتاب طهارت بحث کرده اند ازاحکام احتضار وغسل وکفن وصلات برمیت ودفن میت وفقهای پیرومذاهب چهارگانه اختصاص داده اند کتابی را در این موضوع به نام کتاب الجنائز وهمه فقهای اسلامی اتفاق نظر دارند که برای شخص محتضر احکامی است از وجوب وندب ومکروه وحرام وازجمله احکام مندوبه محتضر درصورت فوتش تعجیل به تجهیز اوست اگرفوتش مشتبه

نشده باشد واگرمرگش اشتباه شده دراین صورت جایزنیست تعجیل بلکه صبرکند تاروشن

ص: 250

1- معجم لغه الفقهاء/ 189.
2- همان / 228.

شدن مرگ حقیقی.

اشتباه اندازها

مطلب هشتم درچیزهای است که سبب اشتباه می شوند؛ فقهای امامیّه به طوراجمال نه تفصیل چند چیزرا وسیله اشتباه می دانند: اول صاعقه؛ دوم سکته؛ سوم اسهالی؛ چهارم خفه شدن توسط دود؛ پنجم زیردیوارشدن را(1) وبعض دیگر اضافه کرده اند غرق شدن درآب را وترسیدن ازجنگ یا حیوان درنده وامثال آنها را و افتادن ازجاهای بلند وامثال آن را(2)

و بعضی ها یک چیز را بیان کرده اند وآن مرگ ناگهانی است.(3)

علاوم نشان های مرگ

مطلب نهم درعلایم و نشانه های مرگ ازنظر فقهای مذاهب اسلامی است

درسخنان فقها وفرمایشاتشان درشمارش علایم ونشانه های کشف کننده ازمفارقت روح ازجسم و وقوع مرگ، چیز مهمّی که دیده می شود وتوجه هر بیننده را به خود جلب می کند، اجماع فقهای تمام مذاهب اسلامی است به شرطی حصول علم ویقین ازاین علایم ونشانه ها بوقوع موت درجسم؛ زیرا تامادام که علم ویقین از این علایم ونشانه ها بوقوع موت درجسم حاصل نشود؛ ممکین نیست صدق عنوان موت برجسم واجراکردن احکام اموات برآن جسم ازقبیل تجهیزوغیره واین است نصّ عبارت شان « یجب التربُّص مع الإشتباه حتّی تظهرعلامات الموت وحدُّه العلم وهواجماعی لِئلّا یعاون علی قتل مسلم(4)»

درصورت مشتبه شدن مرگ؛ واجب است صبرشود تاعلایم ونشانه های مرگ آشکارشود ویقین بمرگ شخص؛ حاصل شود و ازکمک شدن بدفن مسلمان زنده جلوگیری شود. وازهمین جهت است که سؤال می شود آیا فقها برای حصول یقین به وقوع مرگ علایم ونشانه هایی را نصب و تعیین کرده اند؟ یا خیر و به عبارت دیگر برای رسیدن به یقین به مرگ راه هایی را معیّن کرده اند؟ یا خیر و درجواب این سؤال باید گفت: بلی در موارد مشتبه فقها تصریح کرده اند اول به صبر ازیک شب وروز تا سه شب وروز؛ دوم به شرطی که تغییری در رنگ جسد و بوی آن پیش از گذشت سه روز به وجود نیاید والّا

1- الوسيله الى نيل الفضيله /62. السرائر1/ 159. المعتبر1/ 263. االجامع للشرايع / 48- 49. تذكرهالفقهاء1/ 343. نهايه الاحكام2/ 219. ذكرى الشيعه1/ 299- 300. جامع المقاصد1/ 351- 355.
2- كتاب الام1/ 315. الشرح الكبير2/ 308- 309. وتذكره الفقهاء1/ 344.
3- المجموع5/ 117- 123.
4- المعتبر1/ 263.

تغییر دال بر وقوع مرگ است؛ سوم پنج علامت بر وقوع مرگ بیان کرده است: اول سست شدن عضلات محتضر؛ دوم فاصله گرفتن مفاصل محتضر ازقبیل مچ دست و پا وامثالش که ازجهت ازبین رفتن اعصاب آن حاصل می شود؛ سوم تمایل بینی محتضر به یکی ازدو طرف صورت؛ چهارم سست شدن پوست صورت محتضر به گونه ای که تصورمی شود ازگوشت جدا شده است؛ پنجم کسیف شدن سفیدی چشم محتضر وبازماندن حدقه چشم ازحرکت به راست وچپ.(1)

بعضی اضافه کرده اند کشیده شدن بیضه ها به طرف بالا وآویزان شدن پوستش به طرف پایین در مردها.(2)

شهید اول از ابوعلی اسکافی نقل قول کرده: توقف ضربان قلب و قطع تنفّس ونبض دست محتضر را نیز ازعلایم که موجب یقین به مرگ می شود دانسته است وازجالینوس حکیم نقل کرده ازبین رفتن نبض عروق زیر تخمک های مردان و نبض عروق زیرآلت مردان بعد ازفشاردادن شدید وازبین رفتن نبض عروق باطن اِلیَه وعروق زیر زبان و داخل بینی وصبر یک شب و روز الی سه شب و روز تا پرهیز شود از همکاری بر قتل مسلمان(3).

و بعضی اضافه کرده اند،1- تسلط نداشتن شخص براعضای خود به طور کامل؛ 2- خشک شدن تمام مفاصل مانند زانو؛ آرنج؛ وانگشتان وامثالش اگرعضو خم شده باشد بسختی می توان اورا راست کرد؛ 3- در مقابل صداهای ناهنجار ازخود عکس العمل نشان ندهد؛ 4- پلکهای چشم اوبهم نخورد؛ 5- ماده سیاه رنگ یانزدیک بسیاه وغالبا غلیظ ازدهان مریض خارج شود(4).

ولی ازطریق ائمه اهل البیت «علیهم السلام» چند حدیث دراین موضوع روایت شده است وشایان بذکراست که درسه تای ازآن احادیث وروایات ازعلایم ونشانهای که کشف ازوقوع مرگ می کنند اهمیّت به تغییرجسد داده شده است؛ محمد بن یعقوب... ازهشام بن حکم ازابی الحسن موسی ابن جعفر (علیهما السلام) سؤال شد ازحکم شخصی که صاعقه اصابت کرده ویا درآب غرق شده ومرگ شان اشتباه شده است؟ آن حضرت در جواب فرمود:«ینتظربه ثلاثه أیام إلّا أن یتغیّرقبل ذلک (5)»

منتظربیمانند سه روزمگراینکه پیش ازگذشت سه روزجسد شخص

1- تذکره الفقهاء1/ 344. کتاب الام1/ 322. المجموع5/ 125. المغنی2/ 304- 308. ذکری الشیعه1/ 300. جامع المقاصد1/ 354. الجواهر4/ 24- 25.

2- کتاب الام1/ 322. المجموع5/ 125. ذکری الشیعه1/ 300.

3- ذکری الشیعه1/ 300.

4- پیوند اعضاء/ 24- 25 اسماعیل آقابابای.

5- وسایل باب 48 من ابواب الاحتضار باب وجوب تأخیرتجهیزالمیت مع اشتباه الموت ح1.

تغییرکند وتغییردلیل بروقوع مرگ است. وحدیث دوم محمد بن یعقوب... ازابن اخی شهاب بن عبدربه نقل کرده است «قال ابوعبدالله «علیه السلام»: خمس ینتظربهم إلَّا أن یتغیَّر؛ الغریق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن(1)»

امام صادق «علیه السلام» فرموده: پنج طائفه راباید صبرکرد وعجله نکنند دردفن شان آدم های که درآب غرق می شوند؛ وآدم های که دچار صاعقه زدگی می شوند وآدم های که توسط اسهالی ازبین می روند وآدم های که زیردیوار می شوند وآدم های که توسط دود خفه می شوند مگراینکه جسد شان تغییرکنند وتغییرجسد دلیل قطعی برمرگ است.

حدیث سوم عن محمد بن یحی... عن عمَّارعن ابی عبدالله «علیه السلام» « قال: الغریق یحبس حتّی یتغیّرویعلم أنَّه قدمات ثم یغسَّل ویکفَّن قال: وسئل عن المصعوق فقال: إذاصعق حبس یومین ثم یغسَّل ویکفَّن(2)» امام صادق «علیه السلام» فرموده: کسانی که درآب غرق می شوند نگاه داشته می شوند ازدفن تاجنازه تغییرکند ودانسته شود که مرده بعدغسل داده می شود وکفن ودفن می شود وسؤال شد ازآن حضرت ازکسی که صاعقه اصابت کرده است؟ در جواب فرمود: دوشب وروز نگاه داشته می شود پس ازآن غسل وکفن ودفن می کنند. وحدیث چهارم عن احمد بن مهران... عن علی بن ابی حمزه

« قال: أصاب الناس بمکَّه سنه من السّنین صواعق کثیره؛ مات من ذلک خلق کثیرفدخلت علی ابی ابراهیم یعنی موسی ابن جعفر«علیه السلام» فقال مبتدأً من غیرأن أسأله: ینبغی للغریق والمصعوق أن یتربّص بهما ثلاثا لایدفن إلّا أن یجیئ منه ریح تدل علی موته؛ قلت: جعلت فداک کأنَّک تخبرنی أنَّه قد دفن ناس کثیرأحیائاً فقال: نعم یاعلی قد دفن ناس کثیرأحیائاً ما ماتوا إلَّا فی قبورهم(3)»

گفت دریک سال ازسالها درمکّه معظّمه مردمان زیادی راصاعقه آسمانی اصابت کردند ودراثرآن تعداد زیاد مردند ومن خدمت امام موسی کاظم «علیه السلام» واردشدم وبدون اینکه من ازایشان چیزی سؤال کنم فرمود: کسانی که درآب غرق می شوند یاصاعقه آسمانی اصابت می کنند؛ سزاواراست که سه روز صبرکنند وعجله نکنند دردفن شان مگراینکه بوی ازجسد؛ استشمام شود که دلالت کند برفوت آنها؛ عرض کردم فدایت شوم

گویا می فرمایید: درحادثه مکّه معظّمه؛ عدّه زیادی زنده دفن شده اند؟ فرمود: بلی آی علی جماعت زیادی زنده دفن

1- وسایل باب 48من ابواب الاحتضارباب وجوب تأخیرتجهیزالمیت مع اشتباه الموت ح 2.
2- همان ح 4.
3- همان ح 5.

شده و درقبرهای شان مرده اند. برای تأیید آنچه که درروایات به اواهمیَّت داده شده است (تغییر) مقصود ازتغییر؛ تغییردررنگ وبوی جسد وهم خوشکی وشولی مفاصل است؛ سخنان بعض معاصرین را نقل می کنم آنها گفته اند: بصرف که روح ازبدن انسان مفارقت کرد جسد انسان بلافاصله شروع می کند به طورعموم به یک عدَّه تبدّلات وتغییرات فیزیکی وشمیایی وجرثومی که عبارت است ازتلوُّن رمیی یعنی رنگی جسد پشت سری هم تغییرمی کند وتیبُّس رمیی یعنی خوشکی وسفتی اعضاء میت پشت سری هم تغییرمی کند وتعفُّن رمیی که بوی جُثَّه پشت سری هم هرلحظه تغییرمی کند.

اما تلوُّن رمیی عبارت است ازظاهرشدن نقطه های کوچک وبزرکی سبزرنگ وکبودی دربعض ازجاهای جسم میت مخصوصا درآن جاهای که پست ونزدیک بزمین هست وسبب وعلّت بروزاین نقطه ها جمع شدن خون است دراین مواضع توسط جاذبه زمین مانند پشت وبرامده گی کپل میت وکلّاً طرف پشت میت که نزدیک بزمین هست واین نقطه ها تقریبا بعد ازگذشت دوساعت ازمفارقت روح ازجسم میت شروع می شود واین تبدُّل وتغییردررنگ دربسیاری ازاوقات کمک می کند درتعیین وضع میت وهیئت وقیافه لحظه فوت میت.

اما تیبُّس رمیی؛ عبارت است ازانقباض وجمع شدن وسفت شدن عضلات جسم میت ارادی وغیرارادی هردو یعنی عضلات که انقباض وانبساطش طبق اراده میت صورت میگرفته ویاخارج ازاراده میت بوده بعد ازفوت جمع وسفت می شود؛ وسبب وعلّت این امرمتحوّل شدن شکری است که درعضلات انسان ذخیره است به مایع ترشی وپاره شدن مخزن آن شکرها و دراثراین کار؛ نخهای عضلاتی؛ مقاومت وخاصیَّت خود را ازدست می دهند واین کاربعد ازگذشت دوساعت ازفوت شخص شروع می شود وکم کم تدریجا درمدتی دو ازده ساعت تمام بدن میت را فرامیگیرد واین حالت یوبوست عضلاتی ازفکِّ پاینی کلَّه میت شروع می شود وتمام صورت میت را فرامیگیرد وبعد گردن ودوطرف بالای صورت را وهمین طورادامه پیدا می کند گرفته گی عضلات تا مدت دوروز ازفوت شخص وسپس گرفته گی عضلات زایل می شود وسببش تأثیرتفسُّخ وازهم پاشیده گی عضلات شروع می شود که تبدیل می کند متأثرشدن فعل وانفعالات شمیایی سلولها بافت بدن میت راازترشی بسوی تأثرفعل وانفعالات قلوی(1).

اما تعفّن رمیی عبارت است ازرها شدن گازهای گندیده وبدبو ازجثّه میت وسبب آن اول -

ص: 254

1- اسرارالموت بین العلم والدین / 10.

تأثیر کردن جرمها ومکروبهای هوای وغیرهوای است که درامعای میت جمع شده ومعطل مانده پیش ازانکه عبورکند پرده دوخته شده روی جسم میت را ازراه خون و دراثراین تأثیر؛ ماده عضلات جُثَّه فاسد می شود ومقاومتش را ازدست می دهد وگازهای متعفّن وبدبوی پراگنده می شود. دوم – متحوّل شدن بافت شحمی که درجثّه میت هست به ماده شمعی مایع؛ دارای حموضت شمعی بدبوی غیرقابل توصیف وبدنبال این فعل وانفعالات؛ مشوَّه وزشت می شود منظره جثّه میت؛ زیرا ازهم پاشیده می شود شکم وکیسه صفرای میت وبدنبال آن صورت میت ازهم میپاشد وچشمان میت ازکاسه سروزبان میت ازدهان برون می آیند وبعد ازرها شدن گازها؛ تمامی آنچه که درشکم میت است ازتمامی منافذ وسوراخیهای بدن میت برون می آیند ومیت دریک حالت زشت وبدبوی تنفّرآورقرارمیگیرد و این حالت بعدازگذشت دوروز ازدفن میت شروع می شود ویک هفته ادامه دارد.

اما تفسُّخ رمیی عبارت است ازتحلیل رفتن جسم میت وازهم پاشیدن جثّه میت وتبدیل شدن جسد تدریجا به مادّه سایل وسپس تبدیل بگازهای وسپس تبدیل به بخارمی شود ودرهواء واین حالت بقدرت واراده الهی انجام میگیرد برطبق فعل وانفعالات زیادی شمیای تنظیم شده ودراین ازهم پاشیده گی جسد میت عوامل زیاد دخالت دارد ازجمله درجه حرارت زمین قبراست زیرا ازهم پاشیده گی جُثَّه میت درتابستان زودتراتفاق میافتد اززمستان ومتوقف می شود ازهم پاشیده گی جُثَّه درصورت که درجه حرارت زمین قبرصفرباشد لذا است که جنازه اگردرسردخانه گذاشته شود حالت تفسُّخ وازهم پاشیده گی متوقّف می شود ولوموقّتاً. عامل دوم که در ازهم پاشیده گی جُثَّه میت دخالت دارد؛ رطوبت ویبوست زمین قبراست وازهمین جهت است که بافتهای کم آب بدن میت مانند استخوانها درآنسان ازهم نمی پاشند درحالی که جُثَّه همین انسان درآب بزودترین وقت ازهم متلاشی می شود واین حالت یک هفته بعد ازدفن شروع می شود و در طول مدت یک ماه جثّه میت تبدیل می شود به خاک وخاکستر واستخوان؛ ولی این تحویل وتحولات شامل اجساد مطهر انبیا واولیا وشهدا وصالحین « رضوان الله تعالی علیهم اجمعین» نمی شوند.(1)

مفهوم مرگ مغزی

مطلب دهم درمفهوم مرگ مغزی است ازمنظر فقها و دانشمندان اسلامی

لازم است پیش ازآنکه به ذکر سخنان وآرا ونظریات فقها ودانشمندان جهان اسلام درباره

ص: 255

1- الموت فی الفکر الاسلامی / 24- 34.

مفهوم مرگ مغزی بپردازیم؛ نگاهی به اهمیت مغز و وظایف مغز در قبال بدن انسان واجزای تشکیل دهنده مغز بیندازیم وتوضیح دهیم؛ مغزانسان در حقیقت از سه جزء مهم واساسی تشکیل شده است؛ 1-) مُخ؛ کاربردش مرکز فکر و اندیشه وهوشیاری ودرک وفهم واحساس در بدن انسان است و این همان قسمت بالای مغز است. 2-) مُخَیخ یعنی مُخچَه؛ کاربردش حفظ توازن وتعادل حرکات اعضای بدن انسان است وهمان قسمت میانه مغز است. 3-) جُذعُ الدِّماغ یعنی ساقه مغز؛ کاربردش مرکز اساسی برای حفظ حیات اعضای بدن انسان است ازقبیل تنفُّس وایجاد نظم درنبض قلب و به جریان انداختن خون را در تمامی رگ های بدن(1)؛

و بخشی بسیارمهم ازمغز است که ازبالا به نیم کره های مُخ واز پایین به نخاع محدود می شود وموارد زیر رادربر می گیرد: 1-) مغزمیانی؛ 2-) پل دماغی یابرجستگی حلقوی؛ 3-) پیاز نخاعی را (2).

وبا این توضیح می توان گفت برای انسان چهارنوع حیات تصورمی شود: 1-) حیات کامل جسد واین حالت درصورتی است که تمام اعضای بدن شخص با همدیگرهمکاری داشته باشد وشخص ازهوشیاری وادراک وفهم کامل برخور دار باشد وهرسه قسمت مغزسالم است وبوظایف شان ادامه می دهند؛ 2-) حیات نباتی مستمرو این حالت درصورت رخ می دهد که قشرمُخ به طورکامل ازبین رفته وتنها ساقه مغززنده مانده است ودراین حالت فعّالیت های مراکزعصبی؛ تنها اعمال حیاتی بدن مثل حرارت؛ نبض قلب؛ تنفُّس راتنظیم می کند ولی شخص؛ فعّالیّت های ارادی ونیزهوشیاری کامل نداردوحتّی گفته شده در این حالت گاهی شخص نیازبه دستگاهی تنفُّسی مصنوعی پیدا می کند وبا وجود این می خوابد وگاهی هم چشم هایش باز می شود واحیانا صداهای نا مفهومی ازخود تولید می کند؛ ولی درهرحال قدرت درک وفهم وشناخت ندارد وبه همین سبب است که بعضیها این حالت را حالت مرگ شناخت وادراک نامیده است(3). و درحیات نباتی مستمر؛ ساقه مغززنده است وبدن ازافعال غیرایرادی برخوردارمی باشد وعلت نام گذاری این حالت به حیات نباتی مستمراین است که شخص همانند گیاهان تغذیه وتنفّس دارد علاوه براینکه غذای خودرا هضم می کند چشمانش را می کشاید وخواب وبیداری دارد وگاهی صداهای نامفهومی ازخود صادر می کند وگاهی بعضی اعضای خودرا حرکت می دهد ولی هیچ گونه ادراک وفهم ندارد؛ البته این حالت باکمای عمیق

1- فقه النوازل1/ 220 لبکربن عبدالله.
2- مرگ مغزی؛ مجلّه علمی پزشکی قانونی / سال2 / شماره 8 / 42: حسن توفیقی وپاورقی همان / 52: محمد علی بار.
3- احکام التداوی والحالات المأیوس منها وقضیه موت الرحمه/ 53: محمد علی بار.

وهمین طوربا مرگ مغزی کاملا متفاوت است(1).

3-) حیات اعضاء: چنانچه مغزوساقه آن به طورکامل بمیرند؛ باکمک وسایل زنده نگهدارنده مصنوعی می توان حیات رادراعضای بدن شحص؛ حفظ کرد وبعبارت دیگردراین حالت خود شخص مرده؛ ولی اعضای وی ازحیات برخور دار است و از این حالت به مرگ مغزی تعبیر می شود. 4-) حیات سلولی: هنگام که شخص میمیرد وتمام اعضای آن ازحرکت بازمیمانند؛ سلولهای تشکیل دهنده بدن بحسب نوع شان ممکن است برای مدتی زنده بماند. وبعد ازبیان مراحل چهارگانه حیات باید گفت که مرگ انسان درسه مرحله به وقوع می پیوندد: مرحله اول: توقف قلب وریَّه ها است ازکار. مرحله دوم: مردن سلولهای مغزی است بعد ازچند دقیقه نرسیدن خون حاوی اکسژن درآنها. مرحله سوم: مرگ سلولهای جسم است که نسبت به اعضاء متفاوت است(2).

وقابل ذکراست چنانچه قلب وریَّه ها توقف کند وازکاربمانند؛ امکان بازگرداندن بیماربحالت طبیعی وجود دارد؛ اما اگرمرحله دوم واقع شود امیدی به بازگرداندن حیات طبیعی وجود ندارد لیکن می توان با استفاده ازوسایل پیشرفته پیزشکی جدید ازپیشرفت مرگ درمرحله سوم تامدتی جلوگیری کرد؛ وبعبارت دیگردرگذشته توقف غیرقابل برگشت اعمال قلبی وتنفّسی لزوما به ازبین رفتن غیرقابل برگشت اعمال مغزی منجرمی شد وبهمین دلیل؛ ایست قلبی وتنفّسی غیرقابل برگشت بعنوان مرگ حقیقی مورد قبول بودند وچون توقف این ارگانها ازعمل براحتی قابل تشخیص است؛ مشکل چندان درتشخیص مرگ نداشت ولی امروزه ایست قلبی لزوما منجربه ازبین رفتن مغزنمی شود؛ زیرا در این اواخروسایل زنده نگهدارنده پیشرفته اختراع شده وبکارگرفته می شود که می تواند مدت ها به طورمصنوعی اعمال قلبی وریوی را ادامه دهند؛ لذا دیگر نمی توان ایست ضربان قلب ویاتنفّس راخود بخودی درهرشرایطی مساوی بامرگ فرض کرد؛ در حالی که ازطرف دیگرباازبین رفتن مغزهمان گونه که قبلا گذشت؛ ایست قلبی وتنفّسی غیرقابل اجتناب بود؛ امروزه نیزبا استفاده ازپیشرفته ترین وسایل نگهدارنده حیات؛ نجات شخص مریض ممکن نیست(3).

پس معلوم شد طبق آنچه که از قرآن کریم ولغت وسخنان پزشکان متخصّص استفاده شد؛ مفهوم مرگ عبارت است ازمفارقت قطعی

1- همان / 53.

2- الاحکام الشرعیه للاعمال الطبّیّه/ 159- 160؛لاحمد شرف الدین.

3- مرگ مغزی؛ مجله علمی پزشکی قانونی / سال2/ شماره 8 / 42؛ حسن توفیقی ودیگران؛ بنقل ازمحمد علی بارپاورقی / 52.

ودائمی روح ویانفس ازجسم بحیث که قابل برگشت نباشد ودر این تعریف اختلاف نیست.

امابحث وگفتگو ونزاع درمفهوم مرگ مغزی است درحالی که قلب وریَّها وکبد وامثالش بکاری عادی شان ادامه می دهند ولوبکمک دستگاه های مصنوعی زنده نگهدارنده که روی مریض کارگذاشته شده؛ چگونه ممکن است بیگوییم: شخصی که بدنش گرم هست ونفس میکشد وقلبش حرکت می کند وخون درتمامی رگهای بدنش به طورعادی درجریان است وبدنش غذا ودارورا جذب می کند و ادرار و مواد زائد را دفع می کند؛ این شخص مرده است و روح از بدنش مفارقت کرده وتنفسش قطع شده درحالی که همه آن اعمال دلیل بر وجود حیات وآثار آن در این اعضاست؛ گرچه پزشکان متخصص قطع و یقین دارند؛ طبق علایم ونشانه هایی که دراختیار دارند دیر یا زود این شخص می میرد؛ اما این قطع ویقین پزشکان فی حد ذاته؛ یقین علمی قابل اعتماد نیست بلکه صرف آرامش واطمینان نفسی است که ازطریق زیادی تجربه به دست آمده است لذا بسیاری از دانشمندان ازجمله ابوحامد غزالی این علم ویقین پزشکان رایقین تدریبی وتجریبی نامگذاری کرده است.(1)

وقبلاً بیان شد اختلاف بین پزشکان قانونی وپزشکان جراح درمساوی دانستن سکته مغزی با مرگ واقعی و همان اختلاف آنها باعث اختلاف شده است بین فقها درمفهوم مرگ مغزی وموفق نشدند که بینشان به توافق برسند به یک قول وفتوا درباره حکم فقهی شخصی که دچاری سکته مغزی شده است وچند دسته شدند: دسته اول می گویند: براشخاصی که دچار سکته مغزی شده اند عنوان مرده ها صدق نمی کنند؛ وقتی که عنوان صدق نکرد احکام مرده ها نیز برآنها جاری نمی شود وقتی احکام مرده ها برآنها جاری نشد؛ جداکردن دستگاه های مصنوعی تنفُّسی وزنده نگهدارنده از اشخاص دچار سکته مغزی جایز نیست و همچنین قطع تداوی آنها جایز نیست زیرا مورد طبق قواعد مقرره درعلم اصول فقه از موارد احتیاط است و اجرای هر عمل وکاری که منجر به سرعت مرگ شخص یا تشدید مرضش شود جایز نیست بلکه اعانت به قتل آن گفته می شود و از این دسته است از دانشمندان اهل سنت وجماعت، الشیخ جادالحق رئیس جامع الازهر در زمانش(2).

ومحمد سعیدرمضان بوطی(3).

والدکتورعقیلی بن احمد عقیلی(4).

والدکتور توفیق واعی(5).

وغیر اینها و ازفقهای امامیه معاصر، السیدمحسن

ص: 258

1- حکم الانتفاع بالاعضاء البشریه والحیوانیه / 46؛ الغزالی.
2- موت الدماغ بین الطب والاسلام/ 128.
3- قضایا فقهیه معاصره/ 154.
4- حکم نقل الاعضاء فی الفقه الاسلامی/ 154.
5- حقیقه الموت والحیات الانسانیه فی القرآن والاحکام الشرعیه/ 461.

الحکیم الطباطبائی (1). والسید ابوالقاسم الموسوی الخوئی(2).

والسید محمد رضا الگلپایگانی(3)

ومیرزاجواد التبریزی(4).

والشیخ محمدتقی بهجت(5).

والشیخ محمد فاضل اللنکرانی(6).

والشیخ لطف الله الصافی الگلپایگانی(7).

و شیخ حسینعلی منتظری(8).

وغیراینها(9).

همه این بزرگان می گویند: به اشخاصی که دچار سکته مغزی شده است؛ عنوان مرده صدق نمی کند پس اجرای احکام مرده برآنها جایزنیست وجداکردن اعضای آنها در این حالت حکم جداکردن اعضای انسان زنده رادارد و مشمول دیه آدم زنده می شود و هرکاری که موجب تسریع در مرگ آن شود حکم شرکت در قتل او را دارد.

دسته دوم کسانی هستند که عقیده دارند اشخاصی که دچارسکته مغزی شده اند، مساوی است ازنظراحکام با مرده های حقیقی وواقعی چنانچه به طورقطع ویقین ثابت شود که شخصی دچارسکته مغزی شده است این به معنای این است که حیات طبعی دائمی برای این شخص قطعا ویقینا قابل برگشت نیست زیرا متوقف شدن مغز ازکار به طور کلی سبب می شود دیر یا زود ازکار ماندن قلب و ریه،ها وکبد وکلیه و امثالش را و ضربان قلب و تنفُّس و جریان خون در سلُّول ها که وجود دارند با دستگاه های مصنوعی است که روی بدن مریض کار گذاشته شده است و درصورت جداکردن آنها را ازمریض همه آن اعضا ازکار می مانند پس اعتباری به کار اضطراری آنها نیست زیرا اعتبار نزد عقلا وپزشکان متخصِّص به کار اختیاری و ذاتی اعضا و جوارح است وآن منتفی است.

وازعلما ودانشمندان اهل سنت وجماعت که این نظریه را انتخاب کرده است، شیخ مختارسلامه مفتی وقت دولت جمهوری تونس است وایشان

در سخنرانی خود درکنفرانس سراسری کشورهای اسلامی که در شهر جده عربستان درسال 1408 هجری قمری مطابق

1- درضمن مسایل مستحدثه رساله توضیح المسایل چاپ تهران/ 1386هجری قمری.
2- رساله توضیح المسایل چاپ تهران / 1386هجری شمسی.
3- مجمع المسائل3/ 243.
4- رساله صراط النجات2/552چاپ قم /1374.
5- رساله توضیح المسایل.
6- رساله جامع المسایل چاپ / 1375قم.
7- استفتآت پزشکی/ 77چاپ قم 1415هجری قمری.
8- احکام پزشکی/ 117-.
9- مجموعه استفتآت جدیده / 446.

1987 میلادی منعقد شده بود، بعد از آنکه مرگ انسان را به سه مرحله تقسیم کرد، گفت: مرحله دوم این است که مغز شخصی مریض آسیب دیده به اندازه ای که هیچ چیز را قبول نمی کند وهیچ کاری را انجام نمی دهد پس بنابراین حیات ذاتی حیوانی این شخص که تحت فرمان مغز کار می کرد قطعا و یقینا از بین رفته و قابل برگشت نیست زیرا مرکز فرماندهی که مغز است کاملا از بین رفته ومتلاشی شده است وحیاتی که در سایر اعضای این شخص وجود دارد، حیات نباتی مصنوعی است که با دستگاه های مصنوعی که روی بدن مریض کارگذاشته شده است ایجاد شده است و در این حیات اعتباری نیست زیرا به صرف جداکردن دستگاه های مصنوعی ازشخص مریض آن حیات از بین می رود؛ وشیخ مذکور برای اثبات مدعای خود استشهاد می کند به قول امام مالک«رحمه الله» درباره مولود که فرموده: «إنَّ المولود مادام لم یصیح ولم یبک حین الولاده لم یحکم بحیاته وإن تنفَّس أوتحرَّک أوخرج البول عنه لأنَّ إبن الما شجون قال: العطسه من الشخص هوفی الواقع انطلاق الأریاح الخفیفه من بدنه کما أنَّ خروج البول ینشأ من تلیین القوَّه الماسکه؛(1).مولود

مادام که صیحه نزند یا گریه نکند درهنگام ولادت؛ شرعا حکم به زنده بودنش نمی شود ولو نفس کشیده باشد یا حرکت کرده باشد یا ادرارازش خارج شده باشد؛ زیرا ابن ماجشون حکیم گفته: صدور عطسه از شخص در حقیقت خارج شدن بادهای خفیف است از بدن شخص همان طوری که خروج ادرار از شخصی در اثر شل شدن قوه ماسکه شخص است نه دلیل برحیات شخص.

اما استدلال شیخ محل مناقشه است؛ زیرا دلیل شیخ اعم ازمدعایش است زیرا عدم صیحه وعدم گریه ممکن است ازجهت عدم حیات نباشد. حیات در مولود وجود داشته باشد بلکه ازجهت علت دیگری باشد که عبارت است ازوجود اخرسیَّت وبُکمیَّت درمولود نه عدم حیات درحال که حرکت دراعضای مولود وجود دارد و شیخ مذکور درادامه سخنانش فرموده: آنچه که ازسخنان متخصِّصین درموضوع سکته مغزی به نظر می رسد، این است که هر وقت ثابت شد شخصی دچار سکته مغزی شده است؛ جایز است مرگش اعلان شود ومترتب شود بر او ازهمین زمان احکام مرگ.(2)

واز همین دسته هست دکتراحمد شرف الدین (3).

ودکترمحمد نعیم یاسین(4)

ودکترمحمد علی بار(5)

وغيراينها وتأييد می کند اين نظريَّه رافتوا از سيمينار سوم سران

1- مغنى المحتاج1/ 349؛ لشربيينى.
2- موت الدماغ بين الطب والاسلام/ 169؛ محمد على بار.
3- الاحکام الشرعيه للاعمال الطبيَّه/ 160.
4- ابحاث فى قضايا فقهيَّه معاصره/ 37.
5- موت القلب اوموت الدماغ /

کشورهای اسلامی که درعمان پایتخت کشور اردن هاشمی از هشتم تا سیزدهم ماه صفر هزاروچهارصد وهفت هجری قمری مطابق با یازدهم الی شانزدهم ماه اکتبر هزار ونهصد وشصت وهشت میلادی منعقد شده بود، بعد از بحث کامل ودقیق باپزشکان متخصِّص صادر شد: «مجلس شرعا شخص دچار سکته مغزی کامل را درحکم میت می دانند و اجرای تمامی احکام شرعی میت را براین شخص جایز می دانند به شرطی که یکی از این دو علامت دراین شخص آشکار شود: اول قلب و تنفُّس آن شخص قطع شود و از حرکت وکار به طور کامل بازمانَد وپزشکان متخصِّص تأیید کنند که توقف قطعی ودائمی است واحتمال برگشت قلب ونفس به کارممکن نیست؛ دوم تعطیل شود تمامی وظایف و کارکردهای مغز؛ تعطیل نهایی را وپزشکان متخصِّص تأیید کنند نهایی بودن تعطیل را واینکه برگشت مغزبه کارش امکان پذیرنیست ومغز شروع کند به تحلیل و ازبین رفتن و دراین حال جایز است دستگاه های مصنوعی تنفسی را از مریض جدا کنند، گرچه بعضی اعضای بدن مریض مانند قلب، ریه، کلیه وکبد هنوز دارند عمل می کنند ولو با دستگاه های مصنوعی که روی مریض کار گذاشته شده است.(1)

ومحل توجه دراین فتوا علامت دومی است که درآن قیودی ذکر شده است که نیازبه توضیح دارد: اول تعلیق شده حکم به مرده بودن شخص دچارسکته مغزی؛ به تعطیلی جمیع وظایف مغزی واین تعطیلی جمیع وظایف مغز درعرف پزشکان؛ شامل وظایف هرسه قسمت مغز می شود: مُخ ومُخچه وساقه مغز. دوم اینکه حکم به مردن درحقیقت؛ حکم پزشکان متخصِّص است نه غیرآنها. سوم اینکه تعطیل وظایف مغزی بدون امکان برگشت باشد. چهارم اینکه مغز شروع کند به تحلیل وازبین رفتن وبنا براین قیود چهارگانه اگریکی آنها تحقق پیدانکند؛ حکم بمرده بودن شخصی مریض منتفی است. وهمچنین است فتوی دومی که صادرشده ازسمینارچهارمی سران کشورهای اسلامی که ازهجده هم الی بیست وسوم ماه جمادی الآخره هزاروچهارصد وهشت هجری قمری مطابق با هزارونه صد وهشتا دوهفت میلادی درشهرجده عربستان سعودی منعقد شده بود؛ جزاینکه قید چهارم شروع کردن مغز بتحلیل دراین فتوی نیامده هست. وازفقهای امامیه معاصرطرف دارااین نظریه؛ الامام الخمینی (قدس سره) وخامنه

1- تهافت موت الدماغ/ 4- 5.

مدظله (1).

وصانعی(2).

ونوری همدانی(3).

وغیر اینها است.

ودسته سوم قائل بتفصیل شده اند وگفته اند: نسبت بقلب وریَّها وکبد وکلیه و امثالش تامادام بکارشان ادامه می دهند ولوبکمک دستگاه های مصنوعی؛ حکم مرده برآن شخص جاری نمی شود وغسل وکفن ودفن وتقسیم اموال بین ورثه وعدّه نگاه داشتن خانمش جایز نیست ونسبت به باطل شدن وکالت وکلایش وقطع ادامه تداوی وانتقال اعضایش جهت پیوند درصورت که حیات دیگری متوقف براین پیوند باشد؛ حکم مرده جاری می شود؛ وکالت وکلایش باطل می شود وقطع ادامه تداویش جایز می شود وجداکردن اعضای بدنش جهت پیوند مانع ندارد خصوصا در صورت که نجات جان شخص دیگری متوقف براین پیوند باشد واجازه قبلی از شخصی مریض یا از اولیای آن هم لازم نیست گرچه اجازه بگیرند بهتر هست ولی دیه ثابت می شود ودر ذمَّه جداکننده اعضاء است وبه ورثه میت تعلّق نمی گیرد بلکه برای خود میت درجهت ادای دین وامور خیریه مصرف می شود و از این دسته هست ازفقهای معاصرآیهالله ناصر مکارم شیرازی(4). این بود خلاصه آرآء وانظار و جواب فقهای تمامی مذاهب اسلامی ازسؤال قبلی که آیا مرگ مغزی مساوی است بامرگ حقیقی و واقعی؟ یاخیر؟

مطلب یازدهم درحکم اهدا ویا وصیت درباره عضو یا اعضایی برای پیوند است از منظر فقهای مذاهب اسلامی.

دراکثرکشورهای پیشرفته جهان ازاعضای سالم بیماران فوت شده ویا بیمارانی که مرگ مغزی آنها طبق نظرکارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط وصیت بیمارصاحب عضو یا موافقت ولی میت جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو بستگی دارد، استفاده می کنند وقانونی است. وقانونگذار برداشت عضو رامنوط به دو شرط کرده است: اول وصیت بیمارصاحب عضو یا موافقت ولی میت. دوم نقش حیاتی داشتن عضو پیوندی. شرط اول درحقیقت دو چیز است: اول وصیت متوفی؛ دوم اجازه ولی متوفی.

اما وصیت بیمارمتوفی درشرع مقدس اسلام علاوه برقول خداوند متعال: «کُتِبَ علَیکُم إذا حَضَرَ أحدکُم المَوتُ إن تَرکَ خیراً الوَصِیَّهُ للوالدین والأَقرَبِین بالمعروف حقًّا علی المتَّقین؛ فمن بدَّله

1- مجلَّه الطب والتذکیه/ 91 شماره 8 چاپ 1372هجری شمسی.
2- رساله توضیح المسایل / 483 چاپ 1375 هجری.
3- پیوند اعضاء ازبیماران مرگ مغزی / 331.
4- احکام پزشکی/ 113 چاپ 1367هجری شمسی قم.

بعد ما سمعه فإنَّما إثمه على الَّذين يبدِّلونه إنَّ الله سميع عليم؛(1)

دستور داده شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر دارای متاع دنیاست وصیت کند برای پدر، مادر وخویشاوندانش به قدر متعارف واین کارسزاوار مقام پرهیزکاران است. پس هر گاه کسی پس از شنیدن وصیت، آن را تغییردهد وبرخلاف واقعیت رفتار کند، گناه این کار برعهده آنهاست که خلاف وصیت عمل کرده اند نه بر موصی؛ وخداوند برهمه چیز شنوا وداناست.» و قوله تعالی: «ومن بعد وصیّه یوصی بها أو دین غیر مضارّ وصیّه من الله والله علیم حلیم؛(2)

... اگر وارثان بیش ازیک خواهر وبرادر باشند، یک سوم ترکه را مشترکاً ارث می برند بعد ازخارج کردن دین وحق وصیت میت درصورتی که وصیت به حال ورثه زیان آور نباشد. این حکمی است که خداوند سفارش فرموده وخداوند به همه احوال بندگانش دانا وبه هرچه می کنند، بردبار است.» در روایات متعددی وصیت حقی برای مسلمانان معرفی شده است: «الوصیَّه حقّ علی کلِّ مسلم؛(3)

وصیت حقی است بر ذمّه هر مسلمانی»؛ و حدیث دیگر: «الوصیّه حقّ وقدأوصی رسول الله « صلّی الله علیه وآله» فینبغی للمسلم أن یوصی؛ (4) وصیت حق هرکسی است و نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» وصیت کرده است، پس سزاوار است هر مسلمانی وصیت کند.»

همچنین حدیث دیگر: «حدثنا إسحاق بن منصور أخبرنا عبدالله بن نمر أخبرنا عبیدالله بن عمر عن نافع عن ابن عمر أنَّ رسول الله«صلّی الله علیه وآله» قال: ما حق إمرأ مسلم یبیت لیلتین وله شیئ یوصی فیه إلّا وصیّته مکتوبه عنده؛(5)

حدیث کرد ما را اسحاق بن منصور وخبرداد ما را عبدالله بن نمر وخبرداد ما را عبیدالله بن عمر از نافع ازابن عمر اینکه نبی مکرم اسلام«صلّی الله علیه وآله» فرموده است: نیست از حق مرد مسلمانی که بخوابد دو شب را درحالی که صاحب شیئ است قابل وصیت مگراینکه وصیت نامه اش نوشته زیرسرش باشد؛ قال أبوعیسی: هذا حدیث حسن صحیح؛ به طور کلی از منابع اسلامی چنین استفاده می شود که اگر کسی حق الله یاحق الناس برعهده خود داشته باشد و آن را ادا نکرده است واجب است با وصیت آن را جبران کند و درغیر این صورت نیز اصل وصیت کردن امری مستحب به شمار آمده است(6)» ودر بعضی

1- سوره البقره / 180 – 181.
2- سوره النساء / 11- 12.
3- تهذيب الاحكام1/ 172.
4- [4] وسايل الشيعه باب 1 از ابواب وجوب الوصيَّه على من عليه حق أوله ح1.
5- سنن الترمذى2/ 225 باب ماجاء فى الحثّ على الوصيّه.
6- وسائل الشيعه باب 1 من ابواب وجوب الوصيّه على من عليه حقّ أوله وإستحبابها لغيره ح 1- 8. الدرالمختار7 / 226 الحصكفى.

روایات تأکید شده است که بدون وصیّت ازدنیا رفتن مکروه است(1)»

وفقهای مذاهب اسلامی به تبعیت ازهمین روایات مسائلی را درکتابهایشان مطرح کرده اند که در روایات به آنها اشاره شده است و درخصوص مسئله مورد بحث یعنی وصیّت به برداشت عضو ازاعضای بدن جهت پیوند چون امری نوظهوراست اثری ازآن در روایات دیده نمی شود لذا فقهای قدیم نیزمتعرّض آن نشده اند وبراساسی قواعد کلّی که از روایات استفاده می شود باید حکم این مسئله جدیدرا استنباط کردو دریک بررسی اجمالی ازکلام فقها می توانیم به این نتیجه رسید که فقها ابتدا وصیت را دوتقسیم کرده اند: تملیکی وعهدی (2)وهریک

راتعریف کرده اند وچون الفاظ وتعابیرمختلف بکار برده اند که قابل جمع نبود لذا بتعریف که درقانون مدنی جمهوری اسلامی ایران براساس تعریف مشهور فقها از این دو قسم وصیت ارائه شده است اکتفا می شود: { وصیت تملیکی عبارت است ازاینکه شخص عین یا منفعتی را ازمال خود برای زمان بعد ازمرگش به دیگری مجانا تملیک کند.، و وصیت عهدی عبارت است از اینکه شخص یک یاچند نفر را برای انجام کاری مأمورکند(3) } لازم به یادآوری است که فرقی بین وصیت تملیکی وعهدی درقانونی مدنی ایران وجود وعدم وجود وصی بیان شده است(4)

وهمین طور اختلاف است بین فقهای مذاهب اسلامی که وصیت ازجمله عقود است واحتیاج بقبول دارد یا خیر؟ از ایقاعات است و نیاز به قبول ندارد؟ و اگر احتیاج به قبول دارد، وجود قابل یعنی موصی له و تعیین آن در حین وصیت شرط است یا خیر؟ و بررسی این بحث از حوصله این نوشتار خارج بود لذا وارد آن نشدیم وکسانی اگرخواهان اطلاعات بیشتر است به کتاب های مفصل مراجعه کنند(5)

و در قانون مدنی به پیروی از اقوال فقها در وصیت تملیکی قبول موصی له را شرط می داند و در وصیت عهدی قبول را شرط نمی داند(6)

و عقل و اختیار از شرایط موصی و وجود

1- همان باب 1 من ابواب کراهه ترک الوصیّه ح1- 4.

2- شرائع الاسلام2/ 261 محقق الحلی. الدرالمختار7 / 226 الحصكفی.
3- قانونی مدنی ایران3/ ماده 825 – 826.
4- ناصرکاتوزیان؛ حقوق مدنی3 / 281.
5- .[5] محمد حسن نجفی؛ جواهرالکلام 28 / 245 بنقل ازقواعد وتذکره وتحریرومختلف علّامه حلّی؛ لمعه و دروس شهید اول؛ جامع المقاصد محقق کرکی؛ مسالک الافهام والروضه البهیّه شهید ثانی؛ ایضاح الفوائد فخرالمحققین؛ تنقیح سیوری؛ کفایه الاحکام محقق سبزواری
6- قانون مدنی ایران ماده 827 و834.

از شرایط موصی له وعقل واسلام وعدالت ازشرایط وصی دانسته شده است(1)

ودر اینجا این سؤال مطرح است که وصیت به برداشتن عضو جهت پیوند؛ جزء وصیت های مشروع است یا خیر؟ آنچه بر اهمیت سؤال می افزاید این است که عمده مباحث طرح شده درکتاب های فقهی وحقوقی درمورد وصیت مربوط به اموال یا منافع مالی است وکمتر بحثی را به وصیت درباره انتفاع از اعضای بدن می شود یافت. البته می توان کلّیاتی در این خصوص بین کتاب های مختلف فقهی و حقوقی مخالفین و موافقین مسئله به دست آورد؛ و ظاهراً راه حل مسئله در بررسی وتحقیق دیدگاه های متفاوت ودقت در ادلّه آنها نهفته است؛ ابتدا دیدگاه قائلین به جواز وصیت درباره پیوند اعضا وادلّه آنان را بررسی می کنیم سپس دیدگاه مخالفین مسئله را بررسی می کنیم.

دلایل قائلین به جواز وصیت: اول استمرار اختیارات انسان بعد ازمرگ است؛ شکی نیست که انسان درحال حیات خویش دراعضای جسم خود تصرفاتی انجام می دهد و این تصرفات اگرحق است، دست کم یکی از این سه امتیاز را دارد؛ 1- درمقابل عوض یا بدون آن قابلیت اسقاط را دارد؛ 2- قابلیت انتقال به ورثه را دارد؛ 3- انسان اختیار آن را دارد که در مقابل عوض یا مجاناً به دیگری واگذار کند.(2) و اگر حکم باشد هیچ یک ازآن امتیازات براو مترتب نمی شود ومخفی نماند که گاهی حق وحکم ازنظر لفظ به جای همدیگر استعمال می شود(3)

واین باعث به وجودآمدن مشکلی تفکیک بین هر دو می شود و این سؤال مطرح می شود که در صورت عدم امکان تفکیک بین حق وحکم اصل برحق بودن است یا برحکم بودن؟ بعضی از فقها اصل را برحکم بودن گذاشته ودلیلش را لزوم تمسّک به عموم و یا اطلاق دلیل آن ذکر کرده اند از باب مثال (مارَّه) یعنی مسافر وقتی تردید برایش پیش آید که جواز اکل ازمیوه های کنار جادَّه برایش حق هست یا حکم؟ وجواز فسخ در هبه جایزی ازقبیل حق هست یا حکم؟ با استناد به دلیلی که جواز آنها را ثابت می کند؛ هر دو راحکم ثابت کرده وگفته: در نتیجه کسی نمی تواند این حق را از خود ساقط کند و یا به دیگری واگذارکند(4)

وبرگردیم به اصل دلیل قائلین به جواز وصیت که استمرار تصرف انسان را براعضا وجوارحش درحال حیات قطعی

1- محقق حلّی؛ شرائع الاسلام2/ 244 – 245.
2- بیع المکاسب 1/ 92؛ تقریرات نائنی. سیدابوالقاسم الخوئی؛ مصباح الفقاهه2/ 45. سیدصادق روحانی؛ فقه الصادق 15 / 203.
3- سیدصادق روحانی همان.
4- همان ص48.

ومسلّم دانسته وگفته اند: از برخی آیات شریفه مانند «النَّبیُّ أولی بالمؤمنین من أنفسهم»(1)

دلالت آیه شریفه این است که مؤمنین ولایت دارد برتصرف درنفسشان ولی نبی مکرم اسلام « صلّی الله علیه وآله» سزاوارتر است ازحیث تصرف درنفوس مؤمنین ازخودشان «و من النَّاس من یَشرِی نَفسَهُ إِبتِغاء مَرضاتِ الله»(2) آیه شریفه دلالت می کند براینکه اختیار نفس مؤمن به دست خودش هست زیرا خرید وفروش در مبیع هایی جایز و صحیح است که دراختیار فروشنده باشد ودر آیه شریفه فرض براین است که مبیع نفس انسان است. وقاعده عقلایی مانند «النَّاس مسلَّطون علی أنفسهم و أموالهم»(3)

مردم برجان ومال خود اختیار کامل دارند وازجمله وصیت کردن. همچنین واگذارکردن اختیار قصاص و یا عفو و یا اخذ دیه را در باب قصاص و حدود به مجنی علیه چنین استفاده می شود که انسان درحال حیات خود برنفس خود حقوقی دارد که می تواند ساقط کند و یا به دیگری واگذار کند مثل وصیت.(4)

این حق استمرار دارد وزمان بعد از مرگ را نیز شامل می شود و از طرف دیگر اطلاقات ادلّه وصیت ومشروعیت آن نیزحکایت از آن دارد که انسان می تواند همان دامنه اختیارات حال حیات خود را به زمان بعد ازمرگ خود سرایت و ادامه دهد. ازجمله موثَّقه سماعه «قال: قال أبوعبدالله«علیه السلام»: إِنَّ الله عزَّوجلَّ فوَّضَ إِلی المُؤمِن أُمورَهُ کُلِّها ولَم یُفَوِّض إِلَیه أن یُّذِلَّ نَفسَه؛ أما تَسمَع لقَولِ الله عَزَّ وجلَّ: وَلِله العِزَّهُ وَلِرَسُولِه وَلِلمُؤمِنِینَ؛ (5)

سماعه از امام صادق«علیه السلام» روایت کرده است که آن حضرت فرموده: خداوند متعال تمام امور مؤمن را به خودش واگذار کرده است، حتی اختیار اعضا وجوارحش را، جز خوار و ذلیل کردن نفسش را که اجازه نداده است ازجهت آیه شریفه ولله العزه ولرسوله وللمؤمنین.»(6)

وغیراینها ازشواهد واخبار پس جایز است برای انسان که وصیت کند بعد از مرگش بعضی اعضایش را جدا کنند جهت پیوندزدن به انسان دیگری که نیاز به پیوند عضو دارد.(7)

ممکن است گفته شود: بنای عقلا دلیلی لبّی است و در دلیل لبّی به همان قدر متیقنش اکتفا می شود وقدر متیقنش این است که این عمل در زمان شارع مقدس و

1- سوره الأحزاب / 6.
2- سوره البقره/ 207.
3- محمدآصف محسنی؛ الفقه والمسائل الطبیَّه /157.
4- محمد مؤمن قمی؛ مجلّه فقه اهل البیت / سال9 شماره / 34/ 10- 14. وسعید نظری توکلی؛ پیوند اعضا درفقه اسلامی / 76- 100.
5- وسائل الشیعه باب12 من ابواب کراهه التعرُّض للذُّل ح2.
6- سوره المنافقون / 8.
7- محمد نعیم یاسین؛ حکم التبرع بالاعضاء فی ضوء القواعد الشرعیه والمعطیات الطبّیّه؛ مجلَّه الحقوق / سال 12 / شماره / 3. بنقل ازپیوند اعضاء ازبیماران فوت شده ومرگی مغزی / 82.

در محضرش انجام شده باشد، درحالی که پیوند اعضا سابقه زمانی ندارد که شارع مقدس تقریر ویا امضا کرده باشد، بلکه ازمسائل مستحدثه عصرحاضرهست و دیگر آنکه استشهاد به قاعده سلطنت و یا آیات شریفه گرچه افاده می کند سلطنت انسان را بر اموال و نفسش فی الجمله در مواردی که جوازش شرعاً با دلیلی خارجی اثبات شده باشد نه نفسی قاعده سلطنت لذا فقها تصریح کرده اند به عدم جواز ضرب و شتم اماء و عبید ازباب استناد به قاعده سلطنت براموال و در مسئله مورد بحث یعنی اثبات جواز وصیت بر قطع اعضا جهت پیوند؛ اول کلام است.(1) مگر اینکه متوسل شویم به تزاحم اهم ومهم واینکه نجات جان یک انسان دیگر بستگی دارد به این پیوند واجب است و اهم لذا جایز می شود قطع اعضا جهت نجات جان آن انسان دیگر.(2)

اماکسانی که قائل به عدم جوازند، به بعضی آیات و روایات استدلال کرده اند. ازجمله آنها موثَّقه زراره است از ابی جعفر امام باقر «علیه السلام» از رسول الله « صلَّی الله علیه وآله» درقضیَّه نخل سمره بن جندب در بستان یک نفر انصاری: «... قال رسول الله«صلَّی الله علیه وآله» للانصاری: إذهب فاقلعها و إرم بها إلیه. فإنَّه لاضرر ولاضرار فی الاسلام؛ (3) آن حضرت بعد ازقبول نکردن سمره بن جندب پیشنهاد معامله را، به مرد انصاری فرمود: برو نخله اش را از ریشه بکن و پیشش انداز؛ زیرا تحمل ضرر و ضرررساندن به غیر دراسلام نیست.» کیفیَّت استدلال چنین است که هر دو جمله «لاضرر ولاضرار» در موثَّقه با عنوان علت بیان شده اند و ضرر اسم جنس است و معلول؛ علل و اسباب مختلفه دارد و در سیاق نفی واقع شده است افاده عموم می کند و نفی معلول مطلق مستلزم نفی تمامی علت است هرچه که باشد علت فرق نمی کند عمل به احکام شرعیَّه باشد یا به اطلاق سلطنت بر اموال و نفوس باشد یا به لزوم بعض معاملات باشد یا غیر اینها و نفی جنس ضرر شرعاً از اصل و اساس و ریشه دلالت می کند بر دلالت اقتضاء بر اینکه سد کرده شارع مقدس تمامی راه هایی را که موجب ضرر می شود چه از ناحیه اطلاق حکم شارع باشد یا غیرو ازناحیه خودش باشد ویا غیر و در نتیجه این نفی مطلق، منع می شود انسان از واردکردن هرگونه ضرر بر خود و بر غیرخود. همچنین در جمله «لاضرار»، ضرار مصدر است ولا اگر حرف نهی است، ظهور دارد برحرمت واردکردن ضرر بر خود یا دیگران و یا حرف نفی است و ظهور دارد بر نفی ضرر و نفی ضرر مستلزم نفی اسباب وعلل ضرر است

1- سید الخرازی؛ محسن؛ مجلَّه فقه اهل البیت؛ شماره / 19 / سال 1421 هق.
2- همان. منتظری؛ حسینعلی؛ احکام پزشکی فصل16 پیوند اعضا وخرید وفروش آن/127 و129- .
3- الکافی5/ 292.

برخود یا غیر؛ خلاصه اینکه «لاضرر ولاضرار» در موثَّقه بعمومه واطلاقه دلالت می کند برعدم جواز واردکردن انسان ضرر را بر خود و یا غیرخود وفرق نمی کند مختارنفس ضررباشد یاحکم ضرری باشد یا موضوع حکم ضرری، همه را شامل می شود.(1)

ودراسلام نفی شده است. به خصوص که ضرر معتنابه باشد و موجب ضیاع و یا هلاکت و یا اذلال انسان شود و پوشیده نیست بر کسی که مراد از ضرر ایجاد نقص در بدن و یا در مال و یا در حال انسان است و ناقص کردن عضوی ازبدن ازشاه فردی مصادیق ضرررساندن به بدن هست ولو اینکه به غیر اعطا شود و صرف انگیزه عقلایی داشتن این کار خارج نمی کند ناقص کردن عضو را از عموم عنوان ضرر، وکافی نیست برای منع صدق عنوان ضرر؛ مگر اینکه متوسل شویم به باب تزاحم اهم ومهم وانگیزه عقلایی نجات جان انسان دیگری باشد، واجب است و اهم و دراین صورت ترجیح با انگیزه عقلایی است.(2)

واگر گفته شود: آیا جایز است برای انسان وصیت کند به جداکردن اعضایش بعد ازمرگ جهت پیوند به شخصی دیگر یا خیر؛ به خصوص اینکه این وصیت به اعطای عضو درمقابل وجه باشد؟ بعضی گفته اند: خیر نمی تواند وصیت کند، زیرا وصیت ادامه اختیارات زمان حیات است بعد از مرگ و درحال حیات جایز نبود جداکردن عضوی از بدن انسان چون موجب ضرر در بدن انسان می شود و حرام است و بعد ازمرگ نیز حرام است و وصیت به فعل حرام نافذ نیست شرعاً و در جواب گفته شده است: درزمان حیات درجدا کردن عضو عنوان اضراربنفس صدق می کرد، حرام بود؛ ولی بعد از مرگ این عنوان تحقق پیدا نمی کند در باره بدن. پس جایز است جداکردن عضو ومشروع بودن موصی به در حین وصیت شرط نیست بلکه در زمان عمل به وصیت شرط است همان طوری که قدرت بر مکلف به درزمان تکلیف شرط نیست بلکه درزمان عمل بتکلیف شرط است؛ پس ظاهراً وصیت به جداکردن عضو بعد از مرگ جهت پیوند به دیگران مانع ندارد شرعاً؛(3) و ابوالاعلی مودودی استدلال کرده است بر منع جواز وصیت به اهدای عضو به دلیل عواقب منفی اجتماعی این کار و گفته است: اگر ما مثلاً در مقابل وصیت به بعضی اعضا چشم پوشی کنیم، ازکجا معلوم است که مسئله به همین یک عضو ختم شود وممکن است اعضای دیگر میت دارای منافع مهم تر و ضروری تر برای

1- السید الخررازی؛ محسن؛ مجلَّه فقه اهل البیت / شماره / 19 سال5 / 61 – 112.

2- همان.

3- همان. منتظری؛ حسینعلی؛ احکام پزشکی / فصل 16 پیوند اعضا / 131 – 132. آقا بابای؛ اسماعیل؛ پیوند اعضاء ازبیماران فوت شده ومرگی مغزی / 86.

شخصی دیگر باشند و راه وصیت و اهدای اعضا اگر باز باشد، در نتیجه چیزی از آن میت برای دفن باقی نمی ماند وحرمت جنازه مسلمان نگاه داشته نمی شود، درحالی که نبی مکرم اسلام «صلَّی الله علیه وآله» فرموده: «حرمه المسلم میّه کحرمته وهو حیّ سواء؛(1)

احترم جنازه مسلمان مانند مسلمان زنده است، هیچ فرقی بین مرده و زنده بودنش نیست.» وقتی به کارگیری یک عضو در پیوند پذیرفته شود، دیگر ممکن نیست از به کارگیری بقیه اعضای انسان برای منافع مهم تر و بیشتر در جاهای دیگر جلوگیری کرد.(2)

اماگرفتن وجه در مقابل عضو اعطاشده؛ باید گفت: اگر قائل شدیم که جسد انسان بعد از مرگ وجداکردن عضو ذاتاً نجس می شود مانند جسد سایر حیوانات غیرتذکیه شده؛ بنا بر اقوی جایز نیست اخذ وجه در مقابل اشیایی که نجسند ذاتاً؛ واگر قائل شدیم که بدن انسان بعد از مرگ پاک است ویا بعد از غسل میت دادن جناره پاک می شود؛ ظاهرا اشکال ندارد اخذ وجه؛ خصوصا که در این معامله انگیزه عقلائی باشد ولی وجه درخیرات برای میت به مصرف برسد(3). و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب والله المستعان وهو خیرالمعین و نعم المولی و نعم الوکیل. به پایان رسید در 28/11/1395 هجری شمسی مطابق 18/ جمادی الاولی/1438 هجری قمری مطابق 16/فوریه/2017 میلادی در مشهد مقدس، مشهد الرضا علیه و علی آبائه آلاف التحیَّه والثَّناء.

مؤلف: غلام حسین موحدی سنگتخت دایکندی ، غفرالله له و لوالدیَّه و للمؤمنین یا رب العالمین .

ص: 269

1- الوسائل باب 51 از ابواب اذا مات مسلم فی البئر ح1.
2- محمد برهان الدین؛ سهیلی؛ قضایا فقهیّه معاصره/67-68بنقل ازراه سعادات بزبان اردوا زانتشارات سبحانی لاهورپاکستان ص77- 78.
3- مجلّه فقه اهل البیت/ شماره / 19 سال 5 / 91. احکام پزشکی / 133. امام خمینی؛ تحریرالوسیله2/ 562 مسأله7.

فهرست مصادر و منابع کتاب

1- قرآن کریم.

2- ابن الاثیر؛ ابی السعادات؛ مجدالدین المبارک بن محمد؛ النهایه فی غریب الحدیث والاثر؛ تخریج ابوعبدالرحمه صلاح بن محمد بن عویصه؛ ناشر: دارالکتب العلمیّه؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول /1418 هق = 1997م.

3- ابن المنظور؛ جمال الدین؛ محمد بن مکرم؛ المصری؛ لسان العرب؛ ناشر: نشر ادب حوزه علمیه قم؛ محرم / 1405هق = 1363هش.

4- البیضاوی؛ ناصرالدین ابوالخیر؛ عبدالله بن عمر بن محمد؛ تفسیرالبیضاوی.

5- الثعالبی؛ ابوزید؛ عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف؛ جواهرالحسان فی تفسیرالقرآن؛ تحقیق الشیخ علی محمد معرض والشیخ عادل احمد عبدالموجود و دکتر عبدالفتاح ابوستّه؛ ناشر: داراحیاء التراث العربی؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول / 1418 هق = 1997م.

6- الجوهری؛ اسماعیل بن حماد؛ تاج اللّغه و صحاح العربیّه؛ تحقیق احمد عبدالغفور العطار؛ ناشر: دارالعلم الملایین؛ بیروت- لبنان؛ چاپ چهارم / 1407هق= 1987م.

7- الراغب الاصبهانی؛ ابوالقاسم الحسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن.

8- الزبیدی الواسطی؛ محب الدین الحسینی ابوالفیض؛ محمد مرتضی؛ تاج العروس من شرح القاموس؛ناشر: مکتبه الحیات؛ بیروت – لبنان.

9- الزمخشری الخوارزمی؛ جارالله؛ محمودبن عمر؛ تفسیرالکشّاف.

10- الطریحی النجفی؛ فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تحقیق محمودعادل؛ ناشر: سیداحمد الحسینی / 1395هش.

11- الطباطبائی العلّامه؛ محمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن؛ ناشر: مؤسّسه نشر اسلامی؛ وابسته بجامعه مدرّسین / قم.

12- الطبرسی امین الاسلام؛ ابوعلی؛ الفضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق گروهی از علما و محقّقین؛ ناشر: مؤسّسه اعلمی برای چاپ؛ چاپ اول/ 1415هق = 1995م ؛ بیروت- لبنان.

ص: 270

13- الطوسی؛ ابوجعفر؛ محمدبن حسن؛ التبیان فی تفسیرالقرآن؛ تحقیق احمد قصیرالعاملی؛ ناشر: داراحیاء التراث العربی؛ بیروت- لبنان.

14- الفیروزآبادی؛ محمود بن یعقوب؛ القاموس المحیط.

15- الانصاری القرطبی؛ ابوعبدالله؛ محمدبن احمد؛ تفسیرالجامع لاحکام القرآن؛ ناشر: دار احیاء التراث العربی؛ بیروت- لبنان؛ چاپ دوم / 1405هق = 1985م.

16- جلال الدین محلی؛ محمد بن احمد وجلال الدین سیوطی؛ عبد الرحمن بن ابی بکر؛ تفسیر الجلالین؛ تحقیق استاذ مروان سوار؛ ناشر: دارالمعرفه برای چاپ ونشر؛ بیروت- لبنان.

17- فخرالدین الرازی؛ القرشی؛ ابوعبدالله؛ محمدبن عمر بن حسین؛ تفسیرالکبیر؛ چاپ دوم؛ ناشر: صاحب المطبعه البهیّه المصریّه؛ چاپ دار احیاء تراث العربیّه؛ بیروت– لبنان.

18- الامام امیرالمؤمنین؛ علی بن ابی طالب«علیه السلام»، صحیفه سجّادیّه.

20- الامام الرضاء؛ علی بن موسی«علیهماالسلام»؛ فقه الرضاء؛ تحقیق مؤسّسه آل البیت«علیهم السلام» لاحیاء التراث؛ قم؛ ناشر: سمینار بزرگداشت امام رضاء «علیه السلام»؛ چاپ اول / 1406 هق.

21- الامام الاصبحی؛ ابوعبدالله؛ مالک بن انس؛ الموطأ؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی؛ ناشر: داراحیاء التراث العربی؛ بیروت – لبنان / 1406هق = 1985م.

22- المدوّنه الکبری؛ چاپ چاپخانه سعادت؛ مصر- قاهره؛ ناشر: حاج محمد افندی مصری.

23- الآبی الازهری؛ صالح عبدالسمیع؛ الثمرالدانی فی تقریب المعانی؛ شرح رساله ابن ابی زید القروانی؛ چاپ مکتبه الثقافیّه؛ بیروت- لبنان.

24- الامام الجعفی؛ ابوعبدالله؛ محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره بن بردزبه؛ صحیح البخاری؛ ناشر: دارالفکر برای چاپ ونشر وتوزیع

/1401هق = 1981م. چاپ چاپخانه عامره دراستانبول ترکیه.

25- الامام الحنبل؛ ابوعبدالله؛ احمدد بن حنبل؛ مسند؛ ناشر: دارالصادر؛ بیروت – لبنان.

26- الامام الشافعی؛ ابوعبدالله؛ محمد بن ادریس؛ کتاب الام؛ ناشر: دارالفکربرای چاپ و نشر و توزیع؛ چاپ دوم / 1403 هق = 1983 م؛ بیروت – لبنان.

ص: 271

27- - الرساله؛ تحقيق و شرح احمد محمد شاكر.

28- الاردبيلى؛ المولى احمد؛ مجمع الفائده والبرهان؛ تصحيح و تعليق گروهى از محققين؛ قم.

29- الاشعرى القمى؛ ابوجعفر؛ احمد بن محمد بن عيسى؛ النوادر؛ تحقيق ونشر مدرسه الامام المهدى«عجّل الله تعالى فرجه الشريف»؛ قم؛ چاپ اول؛ محرم / 1408 هق؛ چاپخانه امير؛ قم.

30- الاصبهانى؛ اسماعيل؛ دلايل النبوّه.

31- الاندلسى؛ ابواحمد؛ على بن احمد؛ بن سعيد؛ بن حزم؛ المحلّى؛ تحقيق شيخ احمد بن محمد شاكر؛ ناشر: دارالفكربراى چاپ ونشروتوزيع؛ بيروت – لبنان.

32- الانصارى؛ شيخ الاسلام؛ زكريابن محمد؛ بن احمد؛ فتح الوهّاب بشرح منهج الطلّاب؛ ناشر: دارالكتب العلميّه؛ بيروت– لبنان. چاپ اول / 1418 هق = 1998م.

33- الاندلسى القرطبى؛ ابوالوليد؛ محمد بن احمد؛ بن محمد؛ بن رشد؛ بدايه المجتهد ونهايه المقتصد؛ تصحيح خالد العطّار؛ ناشر: دارالفكر براى چاپ ونشروتوزيع / 1415هق = 1995 م؛ بيروت - لبنان.

34- الالبانى؛ الناصر؛ أحكام الجنائز و بدعها؛ ناشر: مكتبه الاسلامى؛ بيروت- لبنان؛ چاپ چهارم / 1416هق = 1986 م.

35- البرهان فورى؛ علاءالدين على المتقى بن حسام الدين الهندى؛ كنزالعمّال فى سنن الأقوال والأفعال؛ تصحيح شيخ بكرى حيّانى و شيخ صفوه الصّفا؛ ناشر: مؤسَّسه الرّساله؛ بيروت – لبنان / 1409هق= 1989 م.

36- البحرانى؛ شيخ يوسف؛ الحدائق الناضره؛ تحقيق شيخ على آخوندى؛ ناشر: مؤسَّسه نشر الاسلامى وابسته به جامعه مدرّسين قم.

37- البصرى الزهرى؛ أبوعبدالله؛ محمدبن سعيد؛ بن منيع؛ طبقات الكبرى؛ ناشر: دار الصادر؛ بيروت- لبنان.

38- البكرى الدمياطى؛ أبوبكر؛ سيد محمد شطاء؛ حاشيه إعانه الطالبين فى الفقه الشافعى؛ چاپ اول/ 1418هق = 1997 م.

39- البيهقى؛ حافظ الجليل؛ أبوبكر؛ احمد بن حسين؛ بن على؛ سنن الكبرى؛ چاپ ونشر؛ دار

الفکر؛ بیروت- لبنان.

40- البهوتی؛ منصوربن یونس؛ کشّاف القنّاع عن متن الإقناع؛ تحقیق أبی عبیدالله محمدحسن بن اسماعیل الشافعی؛ ناشر: دارالکتب العلمیّه؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول / 1418 هق = 1997 م.

41- الترمذی الحافظ ابوعیسی؛ محمد بن عیسی بن سوره؛ سنن الترمذی؛ تحقیق عبدالوهّاب عبد اللّطیف؛ چاپ ونشر: دارالفکر للطباعه والنشروالتوزیع.

42- التمیمی المغربی؛ القاضی ابوحنیفه؛ نعمان بن محمد بن منصوربن أحمد بن حیُّون؛ دعائم الاسلام؛ تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی؛ ملتزم چاپ و نشر: دارالمعارف؛ مصر- قاهره / 1383ه / 1963م.

43- التهامی السیدی؛ محمد؛ أقرب المسالک الی موطأ مالک؛ ناشر: وزاره الاوقاف والشؤن الاسلامیَّه فی المملکه المغربیَّه / 1408ه ق / 1988م.

44- الجامع الکبیر؛ تحقیق و تعلیق دکتر بشّار عوّاد معلوف؛ ناشر: دارالغرب الاسلامی؛ بیروت- لبنان؛ چاپ دوم / 1998م.

45- الجزیری؛ عبدالرحمن؛ الفقه علی المذاهب الاربعه؛ ناشر: دار احیاء التراث العربی للطباعه والنشر والتوزیع؛ چاپ هفتم / 1406 ه ق / 1986م.

46- الجندی المالکی؛ خلیل بن اسحاق بن موسی بن شعیب؛ مختصر خلیل؛ ناشر: دارالکتب العلمیَّه؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول / 1416 ه ق / 1995م.

47- الحافظ أبومحمد؛ عبدالله بن جارود؛ المنتقی من سنن المسنده عن رسول الله«صلّی الله علیه وآله» تعلیق عبدالله عمر البارودی؛ چاپ اول/ 1408 ه.ق/ 1998 م؛ چاپ و نشر: دارالجنان للطباعه والنشروالتوزیع؛ بیروت- لبنان.

48- الحرُّالعاملی؛ محمدبن حسن؛ وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛ تحقیق مؤسَّسه آل البیت«علیهم السلام» لإحیاء التُّراث؛ قم المقدَّسه؛ چاپ دوم؛ جمادی الآخره/ 1414 ه.ق چاپخانه مهر.

49- الحرّانی شیخ أبومحمد؛ حسن بن علی بن حسین بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرَّسول«صلّی الله علیه وآله» تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری؛ ناشر مؤسَّسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ دوم / 1363 هش / 1404ق.

ص: 273

50- الحصکفی؛ علاءالدین محمد بن علی؛ الدُّرالمختار فی شرح تنویرالابصار؛ تحقیق مکتبه البحوث والدراسات؛ ناشر: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع؛ بیروت-لبنان.

51- الحطَّاب الرَّعینی أبوعبدالله؛ محمد بن محمد بن عبدالرحمن؛ مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل؛ تصحیح و تخریج شیخ زکریا عمیرات؛ چاپ دارالکتب العلمیَّه؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول / 1416 هق / 1995 م.

52- الحلبی أبوالصباح؛ الکافی فی الفقه؛ تحقیق رضا استادی.

53 – الحلبی؛ حمزه بن علی بن زهره؛ غنیه النزوع؛ تحقیق شیخ ابراهیم بهادری؛ چاپ چاپخانه اعتماد؛ قم المقدَّسه، چاپ اول؛ ماه محرم الحرام / 1417ه ق؛ ناشر: مؤسَّسه امام الصادق«علیه السلام»؛ قم.

54- الحلبی أبوالحسن؛ علی بن حسن؛ اشاره السبق؛ تحقیق شیخ ابراهیم بهادری؛ چاپ اول؛ ماه شعبان المعظم / 1414 هق؛ چاپ چاپخانه مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین؛ قم المقدَّسه.

55- الحلِّی أبوجعفر؛ محمد بن منصور بن أحمد بن إدریس؛ السرائر؛ تحقیق لجنه تحقیق؛ چاپ چاپخانه مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه / 1410 هق؛ چاپ دوم.

56- الحلِّی العلَّامه أبومنصور؛ حسن بن یوسف بن مطهَّر الاسدی؛ قواعد الاحکام؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول؛ ماه ربیع الثانی / 1413ه ق.

57- ... مختلف الشیعه؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه نشرالاسلامی ... چاپ اول؛ ماه ربیع المولود / 1412هق.

58- ... منتهی المطلب ... چاپ قم.

59- ... تذکرهالفقهاء؛ تحقیق مؤسَّسه آل البیت«علیهم السلام» لإحیاء التراث؛ قم المقدَّسه / 1372 هش مطابق / 1414 هق چاپ اول؛ ماه محرم الحرام.

60- ... تحریرالاحکام؛ تحقیق شیخ ابراهیم بهادری؛ چاپ چابخانه اعتماد؛ چاپ اول / 1420 هق؛ ناشر: مؤسَّسه الامام الصادق «علیه السلام» قم المقدَّسه.

ص: 274

61- ... نهایه الإحکام؛ تحقیق سیدمهدی الروحانی؛ ناشر: مؤسَّسه إسماعیلیان للطباعه والنشر والتوزیع قم المقدَّسه؛ چاپ دوم/ 1410 هق.

62- ... ارشاد الاذهان الی احکام الایمان؛ تحقیق شیخ فارس الحسُّون؛ ناشر: مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین قم المقدَّسه؛ چاپ اول / 1410 هق.

63-... الحلِّی جمال الدین أبوالعباس؛ أحمد بن محمد بن فهد؛ مهذَّب البارع؛ تحقیق شیخ مجتبی العراقی؛ ناشر: مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین قم؛غرَّه ماه رجب المرجب / 1407 هق.

64– الحلِّی یحیی بن سعید؛ جامع الشرائع؛ تحقیق و تخریج عده ای از فضلا؛ ناشر: مؤسَّسه سیِّدالشهداء؛ چاپ چاپخانه علمیَّه ؛ قم؛ ماه محرم الحرام / 1405 هق.

65- الحلِّی؛ حسن بن سلیمان؛ مختصربصائرالدرجات؛ چاپ اول / 1370 ه / 1950 م؛ منشورات چاپخانه حیدریَّه؛ نجف اشرف.

66– الحِمیَری أبوالعباس؛ عبدالله؛ قرب الإسناد؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه أهل البیت «علیهم السلام» لإحیاء التراث؛ قم؛ چاپخانه مهر؛ چاپ اول / 1413 هق.

67– الخطیب البغدادی؛ أبوأحمدبن علی؛ الکفایه فی علم الرِّوایه؛ تحقیق دکتر أحمد عمر هاشم؛ چاپ اول/ 1405 هق/ 1985 م؛ ناشر: دارالکتب العربی؛ بیروت- لبنان.

68- الخطیب الشربَیِینِی؛ محمد؛ مغنی المحتاج إلی معرفه معانی ألفاظ المنهاج؛ ناشر: مکتبه مصطفی البابی الحلبی؛ مصر- قاهره / 1377 ه ش / 1958 م.

69- الخمینی الموسوی؛ روح الله؛ تحریرالوسیله؛ چاپ دوم؛ چاپخانه آداب؛ نجف اشرف/ 1390 هش.

70- الخونساری؛ أحمد؛ جامع المدارک؛ تعلیق شیخ علی اکبر غفَّاری؛ ناشر: مکتبه الصدوق؛ تهران؛ چاپ دوم/ 1355 هش.

71- الدارقطنی؛ علی بن عمر؛ سنن الدارقطنی؛ تعلیق و تخریج مجدی بن منصور بن سید الشوری؛ چاپ دارالکتب العلمیَّه؛ بیروت- لبنان؛ چاپ اول/ 1417 هق/ 1996 م.

72- الدارمی أبومحمد؛ عبدالله بن رحمن بن فضل بن بهرام؛ سنن الدارمی؛ ناشر: محمد أحمد

ص: 275

دهمان؛ باب البريد؛ دمشق- سوريَّه / 1349 هش.

73- الديلمى أبويعلى؛ حمزهبن عبدالعزيز؛ مراسم العلويَّه فى الاحكام النبويَّه؛ تحقيق سيدمحسن الحسينى الأمينى؛ ناشر: معاونت فرهنگى؛ مجمع جهانى أهل البيت«عليهم السلام»؛ چاپ / 1414هق ؛ چاپخانه أمير؛ قم المقدَّسه.

74- الدسوقى العلَّامه شمس الدين؛ محمد عرفه؛ حاشيه الدسوقى؛ ناشر: عيسى البابى الحلبى و شركائه؛ چاپ دارإحياء الكتب العربى.

75- الدكتور رواسى قلعه چى والدكتور حامد صادق قتيبى؛ معجم لغه الفقهاء؛ ناشر: دارالنفائس للطبع والنشر والتوزيع؛ چاپ دوم/ 1408 هق/ 1989 م؛ رياض- عربستان.

76- الرافعى أبوالقاسم؛ عبدالكريم بن محمد؛ فتح العزيز فى شرح الوجيز؛ ناشر: دارالفكر للطباعه والنشر؛ بيروت- لبنان.

77– الرشدالى المرغنانى؛ برهان الدين أبوالحسن على بن أبى بكر بن عبدالجليل؛ الهدايه شرح بدايه المبتدى؛ تصحيح شيخ الطلّول يوسف؛ ناشر: دارإحياء التراث العربى؛ بيروت- لبنان.

78- الزين الدين الجبعى العاملى المعروف بالشهيد الثانى؛ على بن أحمد؛ مسكن الفؤاد عند فقد الأحبه والأولاد؛ تحقيق و نشر مؤسَّسه آل البيت«عليهم السلام» لإحياء التراث؛ چاپ اول/ ذى الحجَّه 1407 هق چاپخانه مهر؛ قم.

79- ... الروضه البهيَّه فى شرح اللَّمعه الدمشقيّه؛ ناشر: جامعه النجف الدينيَّه؛ چاپ دوم/ 1398هش.

80- ... مسالک الافهام فى تنقيح شرايع الاسلام؛ تحقيق و نشر مؤسَّسه المعارف الاسلاميه؛ چاپ اول / 1413 هق. چاپخانه بهمن؛ قم المقدَّسه.

81- السبزوارى؛ ملاَّ محمدباقر؛ ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد؛ ناشر: مؤسَّسه آل البيت«عليهم السلام» لإحياء التراث.

82- السَّجستانی أبوداود؛ سلیمان بن أشعث؛ سنن أبی داوود؛ تحقیق سعید محمد اللَّحَّام؛ چاپ و نشر: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع.

83- السرخسی شمس الدین أبوبکر؛ محمد بن أبی سهل؛ المبسوط؛ تصحیح جمعی از علماء؛

چاپ دارالمعرفه؛ بيروت- لبنان.

84- السمرقندى علاءالدين؛ محمدبن أحمد بن أبى أحمد؛ تحفه الفقهاء؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت- لبنان.

85- السيد أبوالبركات؛ أحمد درديرى؛ الشرح الكبير؛ ناشر: عيسى البابى الحلبى؛ چاپ دارالكتب العربيَّه .

86- ... الشرح الصغير؛ در حاشيه بلغه السالک؛ چاپ دارالفكر؛ للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

87- ... فقه السنَّه؛ ناشر: دارالكتب العربيَّه؛ بيروت – لبنان.

88- السيدى علاءالدين محمد المعروف به ابن عابدين؛ حاشيه قرَّه عيون الأخيار و تكمله ردّ المختار؛ تصحيح مكتبه البحوث والدراسات؛ ناشر: دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

89- السيوطى جلال الدين أبوالفضل؛ عبدالرحمن بن أبى بكر؛ اللُّباب المنقول فى اسباب النزول؛ تصحيح أحمد عبيد الشافى؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت- لبنان.

90- ... الجامع الصغير فى احاديث بشير النذير؛ چاپ دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

91- ... تنويرالحوالک شرح على موطأ مالک؛ تصحيح شيخ محمد عبدالعزيز الخالدى؛ چاپ دارالكتب العلميَّه؛ بيروت - لبنان؛ چاپ اول / 1418هق. 1997 م.

92- السقَّاف حسن بن على؛ إعلام الخائض بتحريم القرآن على الجنب والحائض؛ ناشر: مكتبه الامام النووى؛ عمان؛ چاپ اول / 1410هق / 1990م.

93- السيدالمرتضى الموسوى علم الهدى؛ على بن حسين؛ الانتصار؛ تحقيق و نشر مؤسَّسه نشر الاسلامى؛ تابع جامعه مدرِّسين حوزه علميَّه قم المقدَّسه؛ شوال المكرم/ 1415ه ق.

94- ... الناصريات؛ تحقيق مركز بحث و برنامه ریزی علمی؛ ناشر: رابط فرهنگی و ارتباطی اسلامی؛ چاپخانه مؤسَّسه هدی / 1417 هق / 1997 م تهران.

95- ... رسایل الشریف المرتضی؛ تحقیق سیدأحمد حسینی؛ إعداد سیدمهدی رجائی؛ نشر

دارالقرآن الكريم؛ چاپ چاپخانه سيدالشهداء؛ قم / 1405 هق.

96- الشربينى شمس الدين؛ محمدبن أحمد؛ الإقناع فى حلِّ ألفاظ أبى شجاع.

97- الشروانى عبدالحميد؛ حواشى الشروانى.

98- الشوكانى؛ محمدبن على بن أحمد؛ نيل الاوطار من أحاديث سيد الاخيار؛ شرح منتقى الاخبار؛ ناشر: دارالجيل؛ بيروت- لبنان / 1972م.

99- الشهيد السعيد زين الدين المكى العاملى؛ محمدبن جمال الدين؛ البيان؛ ناشر: مجمع ذخاير اسلامى؛ چاپ / قم المقدَّسه.

100- ... الدروس الشرعيَّه؛ تحقيق و نشر مؤسَّسه نشرالاسلامى؛ تابع جامعه مدرسين؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول/ ماه شوال المكرم/ 1412 هق.

101- ... ذكرى الشيعه؛ چاپ / قم.

102- ... اللَّمعه الدَّمشقيَّه؛ ناشر: دارالفكر؛ قم المقدَّسه؛ چاپخانه قدس؛ چاپ اول/ 1411 هق.

103- الصدوق بن بابويه أبوجعفر؛ محمدبن على بن حسين؛ الهدايه؛ تحقيق و نشر مؤسّسه الامام الهادى«عليه السلام»؛ چاپ اول/ ماه رجب المرجب/ 1418 هق/ چاپخانه اعتماد؛ قم المقدَّسه.

104- ... من لايحضره الفقيه؛ تصحيح و تحقيق على أكبر غفارى؛ ناشر: مؤسَّسه نشر الاسلامى؛ تابع جامعه مدرِّسين؛ قم المقدَّسه؛ چاپ دوم/ 1363 هش/ 1404 هق.

105- ... علل الشرايع؛ ناشر: كتابخانه حيدرى و چاپخانه آن؛ نجف اشرف / 1385 هش / 1966 م.

106- ... ثواب الاعمال

107- الصاوى المالكى؛ أحمدبن محمد؛ بلغه السالک؛ چاپ دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

108- الطباطبائی؛ سیدعلی؛ ریاض المسائل؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرّسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول/ ماه رمضان المبارک / 1412هق.

109- الطباطبائی؛ سیدکاظم الیزدی؛ عروهالوثقی؛ تحقیق و چاپ مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع

ص: 278

جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول/ 1417 هق.

110- الطباطبائی؛ سیدمحسن الحکیم؛ مستمسک عروهالوثقی؛ چاپ چهارم؛ کتابخانه نجفی مرعشی / 1404 هق.

111- الطرابلسی؛ القاضی عبدالعزیزبن برَّاج؛ جواهرالفقه؛ تحقیق شیخ إبراهیم بهادری؛ ناشر: مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول / 1411 هق.

112- ... المهذب

113- الطوسی أبوجعفر؛ محمدبن حسن؛ النهایه؛ تحقیق آغابزرک التهرانی؛ ناشر: انتشارات قدس؛ قم المقدَّسه.

114- ... الخلاف؛ تحقیق عدَّه از محققین؛ ناشر: مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه / ماه جمادی الآخره / 1407 هق.

115- ... المبسوط فی الفقه الامامیَّه؛ تصحیح و تعلیق سیدمحمدتقی الکشفی؛ ناشر: مکتبه المرتضویَّه لإحیاء آثار الجعفریَّه؛ چاپ سوم؛ چاپخانه حیدریَّه؛ تهران؛ صفرالمظفر / 1387 هش.

116- ... الاستبصار؛ تحقیق و تعلیق سیدحسن الموسوی الخرسانی؛ ناشر: دارالکتب الاسلامیَّه؛ تهران؛ چاپ چهارم / 1363 هش.

117-... التهذیب-

118- الطوسی أبوجعفر؛ المعروف به ابن حمزه؛ الوسیله الی نیل الفضیله؛ تحقیق شیخ محمد حسُّون؛ ناشر: کتابخانه نجفی مرعشی؛ قم المقدَّسه؛ چاپ چاپخانه خیَّام - قم؛ چاپ اول / 1408 هق.

119- العبسی الکوفی؛ الحافظ عبدالله بن محمد بن أبی شیبه؛ مصنَّف ابن ابی شیبه فی الاحادیث والآثار؛ تعلیق استاد سعید اللَّحَّام؛ تصحیح و چاپ دارالفکر؛ بیروت- لبنان.

120- العسقلانی أبوالفضل؛ أحمدبن علی بن حجر؛ تلخیص الحبیر؛ ناشر: دارالفکر؛ بیروت- لبنان.

121- العسقلانی؛ الحافظ شهاب الدین ابن حجر؛ فتح الباری و هدی الساری؛ ناشر: دارالمعرفه للطباعه والنشر؛ چاپ دوم؛ بیروت- لبنان.

ص: 279

122- الغروی؛ میرزاعلی؛ التنقیح، تقریر درس سید الخوئی؛ ناشر: دارالهادی برای چاپ؛ قم؛ چاپخانه صدر؛ چاپ سوم ذی الحجَّه / 1410 هق.

123- الفاضل الآبی زین الدین أبوعلی؛ حسن بن أبی طالب بن أبی المجد؛ کشف الرموز؛ چاپ مؤسَّسه نشرالاسلامی؛ تابع جامعه مدرسین؛ قم المقدَّسه.

124- الفاضل القطیفی؛ ابراهیم بن سلیمان؛ السِّراج الوهَّاج؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه نشر الاسلامی؛ چاپ اول؛ جمادالثانیه / 1413 هق.

125- الفاضل الهندی بهاءالدین؛ محمدبن حسن بن محمد؛ کشف اللثام؛ ناشر: کتابخانه نجفی مرعشی قم / 1405 هق.

126- الفرُّوخ الصفَّار أبوجعفر؛ محمدبن حسن؛ بصائرالدَّرجات الکبری؛ ناشر: مؤسَّسه الاعلمی؛ تهران؛ چاپخانه احمدی/ 1362 هش / 1404 هق.

127- القزوینی أبوعبدالله؛ محمدبن یزید؛ سنن ابن ماجه؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی؛ ناشر: دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع؛ بیروت- لبنان.

128- القشیری النیشابوری أبوالحسن؛ مسلم بن حجَّاج بن مسلم؛ صحیح مسلم؛ ناشر: دارالفکر؛ بیروت- لبنان.

129- الکحلانی؛ محمدبن إسماعیل؛ سبل السلام؛ تعلیق محمد عبدالعزیز الخولی؛ ناشر: چاپخانه مصطفی البابی الحلبی و أولادش در مصر- قاهره؛ چاپ چهارم/ 1379 هش/ 1960 م.

130- الکاسانی علاءالدین؛ أبوبکربن مسعود؛ بدایع الصنایع فی ترتیب الشرائع؛ ناشر: کتابخانه حبیبیَّه؛ پاکستان- کویته؛ چاپ اول / 1409 هق / 1994 م.

131- الکلینی الرازی؛ ثقهالاسلام أبوجعفر؛ محمدبن یعقوب بن إسحاق؛ اصول کافی؛ تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری؛ ناشر: دارالکتب الاسلامیّه؛ تهران؛ چاپ سوم/ 1388 هش.

132- الماردینی المشهور به ابن الترکمانی؛ علاءالدین بن علی بن عثمان؛ الجوهر النقی؛ ناشر: دارالفکر؛ بیروت- لبنان.

133- الماركفورى أبوالعلاء؛ محمدبن عبدالرحمن بن عبدالرحيم؛ تحفه الاحوذى فى شرح جامع الترمذى؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول/ 1410 هق/ 1990 م.

ص: 280

134- المجلسی؛ محمدباقر؛ بحارالانوار الجامع لدرر أخبار أئمه الأطهار «علیهم السلام»؛ ناشر: مؤسَّسه الوفاء؛ بیروت- لبنان؛ چاپ دوم/ 1403 هق/ 1983 م.

135- المحقِّق الحلّی؛ نجم الدین أبوالقاسم؛ جعفربن حسن؛ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ تعلیق سیدصادق الشیرازی؛ ناشر: انتشارات استقلال؛ تهران؛ چاپ چاپخانه امیر قم؛ چاپ دوم / 1409 هق.

136- ... المعتبر فی شرح المختصر؛ تحقیق و تصحیح جمعی از فضلا؛ چاپ چاپخانه مدرسه امام امیرالمؤمنین«علیه السلام»؛ ناشر: مؤسّسه سیدالشهداء «علیه السلام»؛ تاریخ چاپ / 14 / 3 / 1364 هش.

137- المحقِّق الثانی الکرکی؛ علی بن حسین؛ جامع المقاصد؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه آل البیت«علیهم السلام» لإحیاء التراث؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول ربیع الاول/ 1408 هق؛ چاپخانه مهدیَّه قم.

138- المزنی أبوابراهیم؛ إسماعیل بن یحیی؛ مختصرالمزنی؛ ناشر: دارالمعرفه للطباعه والنشر والتوزیع؛ بیروت- لبنان.

139- المفید أبوعبدالله؛ محمدبن محمد بن نعمان العکبری؛ المقنعه؛ تحقیق و نشر مؤسَّسه نشر الاسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ دوم/ 1410 هق.

140- ... إیمان أبی طالب؛ تحقیق مؤسَّسه البعثه.

141- الملیباری الفنَّانی؛ زین الدین بن عبدالعزیز؛ فتح المعین لشرح قرَّه العین بمبهمات الدین؛ چاپ اول/ 1418 هق / 1997م.

142- الموسوی العاملی؛ محمدبن علی؛ مدارک الاحکام؛ تحقیق مؤسَّسه آل البیت «علیهم السلام» لإحیاء التراث؛ مشهد المقدَّسه؛ چاپ اول/ محرم الحرام / 1410 هق ؛ چاپخانه مهر قم.

143- ... نهایه المرام؛ تحقیق: مجتبی عراقی و اشتهاردی و یزدی؛ چاپ و نشر مؤسَّسه نشر اسلامی؛ تابع جامعه مدرِّسین؛ قم المقدَّسه؛ چاپ اول/ ماه رجب المرجب/ 1413 هق.

144- المعروف به کاشف الغطاء؛ شیخ جعفر؛ کشف الغطاء؛ ناشر: انتشارات مهدوی؛ اصفهان.

145- المنهاجی شمس الدین؛ محمدبن احمد؛ جواهرالعقود و معین القضات والموقعین والشّهود؛

ص: 281

تحقيق مسعد عبدالحميد محمد سعدنى؛ ناشر: دارالكتب العلميّه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول / 1417 هق / 1996 م.

146- النراقى؛ أحمدبن محمدمهدى؛ مستند الشيعه فى احكام االشريعه؛ تحقيق و نشر مؤسَّسه آل البيت«عليهم السلام» لإحياء التراث؛ مشهد المقدَّسه؛ چاپخانه ستاره قم؛ چاپ اول ربيع الاول/ 1415 هق.

147- النجفى؛ محمدحسن؛ جواهرالكلام فى شرح شرايع الاسلام؛ تحقيق وتعليق شيخ عباس القوچانى؛ ناشر: دارالكتب الاسلاميه؛ چاپخانه خورشيد؛ تهران؛ چاپ سوم؛ تاريخ نشر/ 1367 هش.

148- النّسّائى أبوعبدالرحمن؛ أحمدبن شعيب بن على بن بحر؛ سنن النسّائى؛ چاپ و نشر دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع؛ چاپ اول/ 1348 هش / 1930م.

149- النسفى حافظ الدين أبوالبركات؛ عبدالله بن أحمد بن محمود؛ كنزالدقايق؛ تخريج شيخ زكريا عميرات؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت- لبنان؛ چاپ اول / 1418 هق / 1997 م.

150- النورى؛ ميرزاحسين؛ مستدرک الوسايل ومستنبط المسائل؛ تحقيق مؤسَّسه آل البيت«عليهم السلام» لإحياء التراث؛ چاپ اول / 1408 هق / 1908 م.

151- النووى أبوزكريا؛ محى الدين بن شرف؛ المجموع شرح المهذَّب؛ ناشر: دارالفكر للطباعه والنشر والتوزيع؛ بيروت- لبنان.

152- ... روضه الطَّالبين؛ تحقيق شيخ عادل أحمد عبدالموجود وشيخ على محمد معروض؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت- لبنان.

153- النيسابورى؛ الحافظ أبوعبدالله الحاكم؛ المستدرک على الصَّحيحين؛ تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلى؛ ناشر: دارالمعرفه؛ بيروت- لبنان.

154- الهلالى؛ سليم بن قيس؛ كتاب سليم بن قيس؛ تحقيق محمدباقر الانصارى.

155- الهيثمى نورالدين؛ على بن أبى بكر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ تحرير حافظين جليلين: العراقى و ابن الحجر؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت- لبنان/ 1408 هق / 1988 م.

156- ... موارد الظمآن الى زوائد ابن حبَّان.

ص: 282

157- زين الدين المضرى؛ ابن ابراهيم بن محمد المعروف به ابن نجيم؛ بحرالرائق فى شرح كنزالدقائق؛ تخريج شيخ ذكرياعميرات؛ ناشر: دارالكتب العلميَّه؛ بيروت – لبنان؛ چاپ اول / 1418 هق / 1997 م.

158- زين المحدثين؛ محمدبن فتَّال النيسابورى؛ روضه الواعظين؛ منشورات الرضى؛ قم.

159- شمس الدين أبوالفرج؛ عبدالرحمن بن ابى عمر محمد بن أحمدبن قدامه المقدسى؛ الشرح الكبير على متن المقنع؛ ناشر: دارالكتب العربى للنشروالتوزيع؛ بيروت- لبنان

160- موفق الدين أبومحمد؛ عبدالله بن أحمد بن محمدبن قدامه المقدسى؛ المغنى؛ ناشر: دارالكتب العربى للنشر والتوزيع؛ بيروت؛ لبنان.

161- مسائل على بن جعفر و مستدركاتها؛ تحقيق مؤسَّسه آل البيت«عليهم السلام» لإحياء التراث؛ قم المقدَّسه؛ ناشر: سيمينار براى امام رضا«عليه السلام» در مشهد مقدس؛ چاپ چاپخانه مهر قم؛ چاپ اول ذى القعده / 1409 هق.

162- مسند زيدبن على.

163- منتظرى؛ حسينعلى؛ احكام پزشكى؛ ناشر: نشر سايه؛ تهران؛ چاپ اول /1381 هش.

164- مكارم شيرازى؛ ناصر؛ احكام پزشكى؛ چاپ / 1386 هش قم.

165- صافى گلپايگانى؛ لطف الله؛ استفتائات؛ چاپ قم / 1415 هق.

166- فاضل لنكرانى؛ محمد؛ جامع المسائل؛ چاپ قم / 1375ه.

167- خامنه اى حسينى؛ سيدعلى؛ مجموعه استفتائات جديده.

168- طباطبائى حكيم؛ سيدمحسن؛ رساله توضيح المسائل؛ چاپ؛ تهران / 1386 هق.

169- موسوى الخوئى؛ سيدأبوالقاسم؛ رساله توضيح المسائل؛ چاپ؛ تهران / 1386 هق.

170- تبریزی؛ میرزاجواد؛ صراط النجات، چاپ؛ قم / 1374 هق.

171- بهجت؛ محمدتقی؛ رساله توضیح المسائل.

172- صانعی؛ یوسف؛ رساله توضیح المسائل؛ چاپ قم / 1375ه.

173- سیستانی؛ سیدعلی؛ رساله توضیح المسائل؛ چاپ؛ قم / 1381 هق.

ص: 283

174- اشعری أبوالحسن؛ علی بن إسماعیل؛ مقالات الاسلامیَّه.

175- إبن سینا؛ حسین بن عبدالله؛ قانون.

176- صدرالمتألِّهین؛ محمدبن إبراهیم؛ حکمه المتعالیَّه فی الاسفارالأربعه.

177- فخر الرَّازی أبوعبدالله؛ محمدبن عمر بن حسین؛ مطالب العالیه من العلم الالهیَّه.

178- فارابی؛ آراء أهل المدینه الفاضله.

179- رازی؛ محمدبن زکریا؛ مباحث المشرقیَّه فی علم الالهیات والطبعیات.

180- غزالی أبوحامد؛ محمد؛ معارج القدس فی معارج النفس.

181- پورجواهری؛ علی؛ پیوند اعضا در آینه فقه؛ ناشر: دانشگاه امام صادق «علیه السلام»؛ چاپ اول / 1383هش؛ تهران.

182- حبیبی، حسین؛ مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی؛ چاپ اول / 1380 هش؛ قم.

183- پزشکی قانونی؛ ناشر: انتشارات انیشتین؛ تهران / 1377 هش.

184- پزشکی قانونی؛ ناشر: مؤسّسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران / 1366 هش.

185- مرگ مغزی چیست؛ ناشر: بنیاد بیماری های خاص؛ تهران / 1377 هش.

186- اخلاق پزشکی؛ ناشر: وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی؛ تهران / 1370 هش.

187- دکتر مؤنس؛ محمود غانم؛ أسرار الموت بین العلم والدین.

188- أستاد کامل؛ یوسف حسین؛ موت فی الفکر الاسلامی.

189- دکتر وسیم؛ فتح الله؛ تهافت موت الدِّماغ.

190- لاریجانی؛ باقر؛ نگرش جامع به پیوند أعضا؛ ناشر: بنیاد بیماری های خاص؛ تهران / 1378 هش.

191- آقابابایی؛ إسماعیل؛ پیوند أعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم / 1385 هش.

192- مجمع فقهى اهل البيت «عليهم السلام» چاپ / 1413 هق قم.

193- مجمع فقهى اسلامى / 1407 هق / 1986 م؛ عمان؛ اردن هاشمى.

194- محسنى؛ آصف؛ فقه و مسائل الطبِّيَّه.

195- ندا محمد نعيم دقر؛ موت الدِّماغ بين الطب والاسلام؛ ناشر: دارالفكر؛ دمشق؛ چاپ اول / 1420 هق.

196- كمال الدين جمعه بكرو؛ حكم الانتفاع بالاعضاء البشريَّه والحيوانيَّه؛ الناشر: دارالخير؛ بيروت- لبنان چاپ اول / 1422 هق.

197- دكتر عقيلى؛ عقيل بن أحمد؛ حكم نقل الاعضاء فى الفقه الاسلامى؛ ناشر: كتابخانه صحابه؛ چاپ عربستان / 1412 هق.

198- حقيقت الموت والحيات الانسانيَّه فى القرآن والأحكام الشرعيَّه.

199- دكتر شرف الدين أحمد؛ الاحكام الشرعيَّه للأعمال الطِّبِّيَّه؛ چاپ كويت/ 1403 هق.

200- دكتر محمد نعيم ياسين؛ أبحاث فقهيَّه فى قضايا معاصره؛ چاپ سوم/ دارالنفايس – اردن هاشمى.

201- دكترمحمد على بار؛ موت القلب أوموت الدِّماغ.

202- عبدالفتاح؛ محمود إدريس؛ حكم التداوى بالمحرَّمات؛ چاپ / 1414 هق.

203- گزنى أحمد؛ حكم نقل وغرسى أعضاى بشرى؛ چاپ كتابخانه ملِّى أربيل – عراق / 1999 م.

204- مجلَّه الطبّ والتذكيَّه / شماره / 8 سال/ 1372 هش.

205- روزنامه اطلاعات / شماره / 180 / آبان ماه / 1378 هش.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109